

# قیام عاشورا

و احیای تفکر دینی

## بطاقة فهرسة

مصدر الفهرسة : IQ- KaPLI ara IQ- KaPLI rda

رقم تصنيف LC: BP194.5.T4 M8 2021

المؤلف الشخصي : محبي، محمد عارف - مؤلف.

العنوان : قيام عاشورا واحياى تفكر ديني /

بيان المسؤولية : نويسنده محمد عارف محبي ؛ اشراف علمي مؤسسه وارث الانبياء للدراسات التخصصيه في النهضة الحسينيه.

بيانات الطبع : چاپ اول.

بيانات النشر : نجف، عراق : العتبة الحسينيه المقدسه، مؤسسه وارث الانبياء للدراسات التخصصيه في النهضة الحسينيه ،

٢٠٢١ / ١٤٤٢ قمري

الوصف المادي : ٣١٢ صفحة ؛ ٢٤ سم.

سلسلة النشر : (العتبة الحسينية المقدسة ؛ ٨٢٠).

سلسلة النشر : (مؤسسه وارث الانبياء للدراسات التخصصيه في النهضة الحسينيه ؛).

تبصرة عامة : كتاب اصلي پاين نامه كارشناسى ارشد است.

تبصرة بيلوجرافية : يتضمن هوامش، لائحة المصادر (الصفحات ٢٩٧-٣٠٦).

موضوع شخصي : حسين بن علي عليه السلام، امام سوم، ٤-٦١ قمري - شهادت.

مصطلح موضوعي : واقعه كربلا، ٦١ قمري - احياى اندیشه ديني.

مصطلح موضوعي : واقعه كربلا، ٦١ قمري - علل و عواقب آن.

اسم هيئة اضافي : العتبة الحسينيه المقدسه، مؤسسه وارث الانبياء للدراسات التخصصيه في النهضة الحسينيه.

فهرستویسی پیش از انتشار در آستان مقدس حسینی، معاونت امور فکری و فرهنگی، بخش سازماني اطلاعات.

### بطاقة ايداع

٩٥٢ / ٠٢

م ٣٢٩ محبي، محمد عارف.

قيام عاشورا واحياى تفكر ديني / محمد عارف محبي . - قم، دار المؤمن، ٢٠٢١.

ج ١ (٣١٢ ص)، ٢٤ سم.

١ - التاريخ الإسلامي - العصر الأموي - معاوية بن أبي سفيان. ٢ - معركة الطف.

م. و. أ. - العنوان.

٢٠٢١ / ٧٢٩

المكتبة الوطنية/ الفهرسة أثناء النشر

رقم الإيداع في دار الكتب والوثائق ببغداد (٧٢٩) لسنة ٢٠٢١

# قیام عاشورا

و احیای تفکر دینی

نویسنده

محمد عارف محبی

اشراف علمی

مُؤَسَّسَةُ زَوَارِثِ الْأَنْبِيَاءِ  
لِلدِّرَاسَاتِ التَّحْقِصِيَّةِ فِي النَّهْضَةِ الْحُسَيْنِيَّةِ



کليه حقوق چاپ برای آستان قدس حسینی محفوظ است



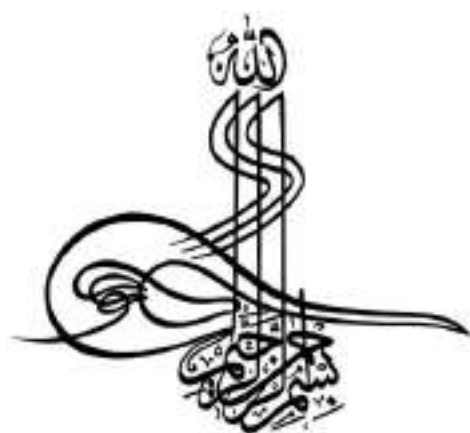
چاپ اول

۱۴۴۲ هـ. ق - ۱۴۰۰ هـ. ش - ۲۰۲۱ م



ناشر

مؤسسه نوارش الانبياء  
للدراسات التخصصية في النهضة الحسينية



این کتاب برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

با عنوان: قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

توسط دانش پژوه: محمد عارف محبی

تحت اشراف علمی استاد رهنما: حجت الاسلام والمسلمین رضوی

استاد مشاور: حجت الاسلام والمسلمین رضای مهر

به دانشگاه: جامعه المصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ العالمية

تقدیم شده است.

بررسی و ارزیابی

هیئت علمی بخش پایان نامه های دانشگاهی مؤسسه وارث الانبیاء

د. شیخ عبد الرحمن الربیعی، د. سید محمد المدنی، شیخ فضیل الجزائری

#### شناسنامه کتاب

قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

محمد عارف محبی

هیئت علمی مؤسسه وارث الانبیاء

حسین مالکی

سید صادق حیدری

دار المؤمن

اول

۱۴۴۲ هـ. ق / ۱۴۰۰ هـ. ش / ۲۰۲۱ م

۱۰۰۰

• عنوان کتاب

• نویسنده

• اشراف علمی

• حروف چینی

• طراح جلد

• چاپخانه

• نوبت چاپ

• سال چاپ

• تیراژ

## اهداء

تقديم به علي اصغر حسين عليه السلام عزيز ترين شهيد كربلا ! به پدر شهيد و مادر  
مرحومم كه از كودكي مرا با مكتبخانه امام حسين عليه السلام آشنا نمودند.





## پیشگفتار

دین‌شناسی و چگونگی دینداری با پیدایش انسان‌ها همزاد است. در دنیای معاصر، که فضای سنگین دنیاگرایی و انسان‌مداری، ذهنیت نقاد انسان جدید را متحیر کرده است، پرسش‌های جدی‌تری در حوزه دین‌شناسی، انسان‌شناسی، نسبت دین و انسان، دین و دنیا و... مطرح شده است؛ پرسش‌هایی مانند نسبت دین با تفکر دینی چیست؟ تفکر دینی چگونه از حقیقت دینی فاصله گرفته و منحط می‌شود؟ سازوکار احیای تفکر دینی چیست؟ و چگونه می‌توان از این فاصله‌ها کاست و واقعیت دینداری را با حقیقت دین منطبق نمود؟ تبیین دقیق چنین پرسش‌هایی را می‌توان در حوزه «کلام اجتماعی» و چگونگی تحقق دین در متن مناسبات اجتماعی جستجو نمود. عاشورا شناسی با رویکرد احیاگری، راهکار مناسب در این ارتباط به شمار می‌آید.

این کتاب بر بنیان چنین نگرشی شکل گرفته و پاسخ پرسش‌های یادشده را در بستر عاشورا شناسی پی گرفته است. کلیدواژه‌های احیا، اصلاح، دین، تفکر دینی و احیای تفکر دینی در بخش کلیات و چارچوب نظری تعریف شده و با تعیین نسبت میان حقیقت دین و انسان، نقش ولایت در تنظیم ارتباط انسان با خدا تبیین شده است؛ بخش دوم، ناظر به فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام می‌باشد که در سه فصل تنظیم شده است. در فصل قبیله، تضاد و تنافی تفکر قبیله‌گرایی با تفکر و ایمان دینی در عصر بعثت نشان داده شده و درواقع تقابل منطق قبیله با منطق عقیده در عصر پس از رحلت قابل فهم شده است. فصل حاکمیت سیاسی، نقش جدایی سیاست از دین و میدان‌داری سلطنت قبیله‌ای، در انحطاط باورهای اعتقادی را نشان می‌دهد. در فصل

بعدی این بخش، زمینه‌های شکل‌گیری برخی فرقه‌های کلامی و چگونگی گسترش بدفهمی‌های اعتقادی در جامعه تبیین شده و در پرتو مجموع این مباحث، فلسفه امامت و ضرورت قیام عاشورا نیز قابل فهم شده است.

بخش سوم به فرایند احیاگری در قیام عاشورا مربوط می‌باشد که در چارچوب آن، سازوکار احیا، شیوه‌های احیا و عینیت یافتن دین در قیام عاشورا به تفصیل بررسی شده است. کلیت این بخش در پی تعیین جایگاه و نقش امام در صیانت از دین و هدایت جامعه است و درواقع نشان می‌دهد که امام حسین علیه السلام با چه راهکاری به احیای تفکر دینی پرداخت. در پایان، چارچوب نظری و عملی شفاف برای فهم معرفت دینی، چگونگی تبلیغ و احیای تفکر دینی بیان شده، رسالت و مسئولیت متولیان دین به‌خوبی قابل درک و دریافت شده است.

حمد خدای را که به من توفیق بازخوانی قیام عاشورا را عطا فرمود. سلام بر حسین علیه السلام و یاران شهید و اسیرش که به من اجازه خواندن خاطرات کربلا و شام را عنایت نمودند. تشکر می‌کنم از ریاست محترم و مسئولان جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه، مدیریت آموزشی و اداره پایان‌نامه که بسترساز اصلی این توفیق به شمار می‌آیند. از استادان اندیشمند حجت‌الاسلام والمسلمین رضوی و حجت‌الاسلام والمسلمین رضایی مهر و حجت‌الاسلام والمسلمین استاد مهندسی تقدیر و تشکر می‌کنم که با نظرات عالمانه خویش کاستی‌های این اثر را به حداقل رساندند. این اثر را به علی اصغر حسین علیه السلام عزیزترین شهید کربلا! و به پدر شهید و مادر مرحوم تقدیم می‌کنم که از کودکی مرا با مکتب امام حسین علیه السلام آشنا نمودند.

## مقدمه مؤسسه وارث الانبیاء

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس خداوند متعال و درود بر والاترین پیامبر و فرستاده‌اش حضرت محمد ﷺ و خاندان پاک‌نهاد و مطهرش باد.

علم و معرفت سرچشمه نوری است که انسان را به راه راست رهنمون می‌کند و انسان به کمک این دو می‌تواند به هدف حقیقی و سعادت جاودانه خود برسد. بنابراین انسان به‌وسیله این دو، حق را از باطل تمییز داده و در انتخاب‌های خود تصمیم درستی می‌گیرد. نه تنها انسان در راستای این دو، راه‌های هدایت و تکاملی که برای آنها آفریده شده را می‌پیماید، بلکه خداوند متعال انسان را به‌وسیله علم و معرفت بر دیگر مخلوقات برتری داده و برای آنها دلیل و برهان اقامه نموده است: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>(۱)</sup>. (سپس علم اسماء [علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید).

پس انسان با علم و دانش به کمال می‌رسد و با جهل و نادانی به انحطاط می‌گراید.

همان‌گونه که در روایت آمده: «علم نور است».<sup>(۱)</sup> پس با علم و معرفت، منزلت انسان‌ها ناهمگون شده و مقام آنها نزد خداوند تبارک و تعالی نسبت به یکدیگر برتری می‌یابد: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾<sup>(۲)</sup>. (خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می‌بخشد). سعادت جوامع بشری، آبادانی، شکوفایی و تمامی خوبی‌ها، در گرو علم و معرفت است. پیامبران، امامان و اولیای الهی برای علم و معرفت، از خودگذشتگی‌های فراوانی انجام داده‌اند، که هدف از این از خودگذشتگی‌های بزرگ، زدودن جهل و نادانی و جلوگیری از گمراهی و انحراف است. این خودگذشتگی‌ها از آن رو رخ داده‌اند، تا جامعه بشری به آرزوها، هدف‌ها و جایگاهی دست یابد که زینده اوست. بنابراین، علم و معرفت، آرمان والای پیامبران برای جوامع خویش است؛ پیامبرانی که به خداوند متعال توسل نموده‌اند تا برگزیدگانی را مبعوث نمایند که آموزگاران جوامع خویش باشند: ﴿وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾<sup>(۳)</sup>. (در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی و بر این کار، قادری). و ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾<sup>(۴)</sup>. (خداوند بر مؤمنان منت نهاد [نعمت بزرگی بخشید] هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند پیش از

(۱) فیض کاشانی، محمد، المحجّة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، ج ۱، ص ۱۱۱.

(۲) مجادله: آیه ۱۱.

(۳) البقرة: آیه ۱۲۹.

(۴) آل عمران: آیه ۱۶۴.

آن، در گمراهی آشکاری بودند). و این حکایت از آن دارد که فقدان علم و معرفت، چیزی جز گمراهی آشکار و ضرر و زیانی فراوان نصیب بشریت نمی‌کند.

و فراتر از آن، خواسته و آرزوی پیامبران برای خویش، همانا علم و معرفت است، آن هنگامی که از خداوند درخواست کردند: «دل‌های ما را از علم و معرفت مالا مال گردان».<sup>(۱)</sup>

آن از خودگذشتگی‌ها باید با ترازوی علم و معرفت ارزیابی شود و شخصیت‌هایی باید تقدیس شوند که برای حق و حقیقت، فهم و بصیرت، تابش نور الهی و چیره نشدن جهل و گمراهی بر ما، از همه چیز خود گذشت.

راه و روش پیامبران و امامان علیهم‌السلام، در راستای نشر علم و معرفت در جوامع خویش، همواره راه و روشی جهادی، دفاعی و ایثارگرانه بوده است. این همان راه و روشی است که از هر جهت سرشار از علم و معرفت است و همان مکتبی است که دانشمندان ما در طول تاریخ و در زمان و مکان‌های مختلف، به هنگام رویارویی با مشکلات اجتماعی در همه ابعاد و شئون زندگی مردم، از آن الهام گرفته و سیراب شده‌اند.

و هیچ پیامبر و امامی از چنین اصلی که بنا نهادیم مستثنا نیست و هر یک از آنها راه و روش نیکویی دارد که انسان برای دستیابی به هدایت و رستگاری، از آن الهام می‌جوید؛ اما گفتنی است که این راه و روش در میان آنان دارای بعد یکسانی نیست و این شدت و ضعف، ناشی از ابعاد ماموریت‌هایی است که بر دوش آنها نهاده شده بود. همان‌طور که خداوند متعال در این باره می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ﴾<sup>(۲)</sup> (بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم و برخی از آنها، خدا با او سخن می‌گفت و بعضی را درجاتی برتر داد). بنابراین، سیره پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همانند سیره دیگر پیامبران نمی‌باشد؛ همان‌گونه که سیره امامان علیهم‌السلام نیز با سیره جانشینان پیامبران گذشته

(۱) کفعمی، المصباح، ص ۲۸.

(۲) البقرة: آیه ۲۵۳.

متفاوت است و بدون شک این تفاوت در سیره امامان علیهم‌السلام ما نیز وجود داشته است. همان‌گونه که اصحاب کسا، بر دیگر امامان بعد از خود برتری داشتند.

و امام حسین علیه‌السلام که یکی از اصحاب پنج‌گانه کسا بود؛ اصحابی که روایات بر فضل و منزلت آنها، نسبت به دیگر مخلوقات دلالت دارند؛ همان امامی است که در علم و معرفت، جهاد، از خودگذشتگی و فداکاری سرآمد همه بود؛ امامی که در راه استمرار پرتو نور الهی که اراده خداوند بر روشن ماندن آن است، همه چیز خود را فدا کرد؛ امام حسینی علیه‌السلام که با جانفشانیش آموختیم و شناختیم تا ماندگار شویم.

انسان تمامی ارزش‌های والای زندگی با کرامت خود را، از رفتار و منش این شخصیت عظیم آموخته که چهارگوشه هستی را در بر گرفته است؛ ارزش‌هایی چون عزت و سربلندی، صبر و شکیبایی و ایستادگی در برابر ظلم و ستم و دیگر ارزش‌های علمی و عملی. همان ارزش‌هایی که علمای اعلام ما، عمر خود را صرف انتقال آنها به جوامعی کرده‌اند که نیاز مبرم به آنها داشته‌اند. تلاش‌های صورت گرفته از سوی آنها، شایسته ستایش و تقدیر است؛ زیرا آنها نهایت سعی و تلاش خود را نموده و همچنین با ارزش‌ترین لحظات عمر و جوانی خویش را برای دستیابی به این هدف ارزشمند صرف کرده‌اند.

اما این بدان معنا نیست که بحث و کاوش درباره گنجینه‌های معرفتی که امام حسین علیه‌السلام برای آیندگان به یادگار گذاشته و نیز بحث درباره ابعاد علمی موجود در زندگی دیگر امامان معصوم علیهم‌السلام به پایان رسیده است؛ زیرا بخش‌های زیادی از سیره آنها مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است. گزافه نیست اگر گفته شود، آن مقدار که تاکنون مورد بحث قرار نگرفته بسیار بیشتر از آن مواردی است که توسط علمای ما مورد کنکاش قرار گرفته است. بنابراین، آن معارف باید نخست شناخته شوند تا به دیگران شناسانده شوند. برای دستیابی به آیین و روش زندگی، نیازمند بحث علمی و پژوهش در ابعاد گوناگون آن معارف هستیم و این مطلب باعث مسئولیت دوجندان متولیان امور دینی شده و آنها را ناگزیر به تحمل سختی‌های

عهده‌دار شدن، این امر مهم و بزرگ کرده است تا تلاش‌های ارزشمند علمای دین و مراجع مذهبی برحق تکمیل شود.

در این راستا، تولید آستان قدس حسینی، بخش زیادی از سلسله تلاش‌ها و پروژه‌های علمی و پژوهشی خود را به شخصیت امام حسین علیه السلام و نهضت مبارکشان تخصیص داده است؛ زیرا اساساً اولویت پذیرش مسئولیت این امر و پرداختن به این پروژه تخصصی به عهده آنهاست. پس در شبستان مقدس حسینی نهالی کاشت که ثمره مبارک آن، تأسیس مؤسسه وارث الانبیاء، متخصص در نهضت حسینی و وابسته به آستان قدس حسینی می‌باشد؛ از این‌رو این مؤسسه بحث و تحقیق اندیشمندان درباره شخصیت امام حسین علیه السلام را به عهده گرفت و همچنین بر کاوش و کندوکاو در نهضت مبارک ایشان و سیره عطرآگین و کلمات هدایتگر آن حضرت براساس طرحی برنامه‌ریزی شده و با ابزاری متقن همت گماشت، و سرانجام، نتیجه مطالعات را به صاحب‌نظران در این‌باره ارائه داد تا این برنامه، درضمن انجام دیگر پروژه‌های علمی و تخصصی، که هریک از آنها متکفل بعدی از ابعاد مهم نهضت امام حسین علیه السلام می‌باشد، مورد نظر قرار گرفته و به آن عمل شود.

مؤسسه ادعا نمی‌کند همان‌طور که هیچ‌کسی پیش از مؤسسه نیز ادعا نکرده است که بر تمام ابعاد و جوانب شخصیت امام حسین علیه السلام و نهضت مبارک ایشان احاطه پیدا کرده، اما برآن شدیم تا نهایت سعی و تلاش خویش را در راه خدمت به سالار شهیدان علیه السلام ارائه کنیم و آرمان‌های والای ایشان را به آیندگان بشناسانیم.

### پروژه‌های علمی مؤسسه

پس از انجام مطالعات مستمر در زمینه پروژه‌های علمی با موضوع حسینی، مؤسسه وارث الانبیاء به این نتیجه رسید که تاکنون مجموعه زیادی از آن پروژه‌ها به طرز شایسته و بایسته‌ای، تحقیق و پژوهش نشده است. این پروژه‌ها بسیار متعدد و فراوان بوده و هر یک از آنها اهمیت بسزایی دارند. براساس اولویت‌بندی، برنامه‌های مؤسسه، به پروژه‌های علمی

مهم‌تر پرداخته شد؛ پروژه‌هایی که پرداختن به آنها، به منزله مشارکت در تحقق پیامدی مهم در میراث و اندیشه حسینی می‌باشد و این پروژه‌ها عبارت‌اند از:

## نخست: بخش تالیف و پژوهش

فعالیت در این قسمت بر دو بخش است:

### الف: بخش تالیف

این بخش به نگارش درباره عناوین و موضوعات حسینی می‌پردازد که تاکنون مورد بررسی قرار نگرفته و یا آن‌گونه که شایسته است، بررسی نشده‌اند. همچنین، در این بخش، از آثار علما و پژوهشگرانی استقبال می‌شود تا مورد داوری قرار گرفته و قابل طرح و دفاع باشند و پس از ارائه بررسی علمی آنها و اجرای اصلاحات ضروری، با هماهنگی نویسندگان آنها، به مرحله چاپ و نشر برسند.

### ب: بخش تحقیق و پژوهش

در این بخش به گردآوری، پژوهش و تنظیم میراث مکتوب مقتل امام حسین علیه السلام، در مجموعه‌ای پرداخته می‌شود که دربرگیرنده تمام کتاب‌های این موضوع است، خواه به صورت کتابی مستقل چاپ شده باشد، یا در ضمن کتاب‌هایی دیگر تدوین شده باشد. عنوان این مجموعه، «موسوعه مقاتل حسینی» می‌باشد و همچنین در این بخش، نسخه‌های خطی حسینی که تا کنون به چاپ نرسیده‌اند، مورد پیگیری قرار گرفته، تا با گردآوری، تحقیق و بررسی آنها، برای چاپ و نشر آماده شوند.

و نیز در این بخش، کتاب‌هایی که در خارج از مؤسسه، مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته‌اند، پذیرفته شده تا این مجموعه‌ها جمع آوری شوند و مورد تحقیق و بررسی قرار می‌گیرند تا به مرحله چاپ و نشر برسند. گفتنی است که چاپ این کتاب‌ها منوط به ارزیابی علمی توسط هیئت علمی مؤسسه و اعمال اصلاحات لازم و تایید صلاحیت آنهاست.



## دوم: بخش مجله (الاصلاح الحسینی)

این مجله، فصلنامه‌ای تخصصی با محوریت نهضت حسینی است، که به نشر آموزه‌ها و دورنمای اندیشه حسینی می‌پردازد و به کاوش و کندوکاو تاریخ نهضت حسینی و میراث آن اهتمام می‌ورزد و همچنین، ابعاد انسانی، اجتماعی، فقهی و ادبی نهضت حسینی را برجسته می‌کند. فصلنامه در این راه، گام مهم و بزرگی برداشته و در بین دیگر مجلات تخصصی، در نوع خود به جایگاه نخست دست یافته و با بحث‌های علمی استوارش، سهم وافری در پربار نمودن کیان فکری به خود اختصاص داده است.

## سوم: بخش پاسخ به شبهات نهضت حسینی

در این بخش به جمع‌آوری شبهاتی پرداخته می‌شود، که درباره امام حسین علیه السلام و نهضت مبارک ایشان طرح شده است و این امر، با ریشه‌یابی سرمنشأ احتمالی وجود آن شبهات، مانند کتاب‌های قدیمی یا جدید، مقاله‌ها، پژوهش‌ها، همایش‌ها و برنامه‌های تلویزیونی و غیره صورت می‌گیرد. در مرحله اول به جداسازی، دسته‌بندی و عنوان‌گذاری آن شبهات در یک فهرست موضوعی پرداخته شده و سرانجام طی مراحل خاص، به شکل علمی و تحقیقی به آنها پاسخ مناسبی داده می‌شود.

## چهارم: بخش دانشنامه علمی کلمات امام حسین علیه السلام

این دانشنامه تخصصی، برگرفته از سخنان امام حسین علیه السلام در رشته‌های گوناگون علمی و معرفتی می‌باشد. این سخنان از منابع معتبر گردآوری شده و برحسب رشته‌های تخصصی همراه با شرح و توضیح آن سخنان، دسته‌بندی می‌شوند. سپس در اختیار صاحب‌نظران قرار داده می‌شوند تا با همگون‌سازی آنها با واقعیت موجود علمی، به نظریه‌پردازی‌های علمی همت گمارند.

## پنجم: بخش دائرة المعارف امام حسین یا (دانشنامه الفبایی حسینی)

این دانشنامه با امام حسین علیه السلام و نهضت مبارکشان مرتبط می‌باشد و شامل حوادث،

رویدادها، مفاهیم، تئوری‌ها، شخصیت‌ها، شهرها، مکان‌ها، کتاب‌ها و غیره می‌شود. همان‌سان‌که در دانشنامه‌های علمی رایج شده، این دانشنامه بر مبنای حروف الفبایی تنظیم و به‌صورت مقاله‌های علمی متقن که شامل تمام ویژگی‌های یک مقاله علمی است، با زبانی معاصر و سبکی نوین نگارش یافته است.

### ششم: بخش پایان‌نامه‌های دانشگاهی

فعالیت در این بخش بر دو قسم است:

نخست: گردآوری تمامی پایان‌نامه‌های دانشگاهی که درباره نهضت امام حسین علیه السلام نوشته شده‌اند و در جهت رفع اشکالات علمی آنها، از سوی کمیته‌های علمی تخصصی، مورد پیگیری قرار می‌گیرند تا به مرحله چاپ و نشر برسند.

دوم: در این قسم، سلسله موضوعات حسینی توسط هیئت علمی تدوین می‌شوند، تا پایان‌نامه‌های دانشگاهی، طبق آن موضوعات نگاشته شده و در دسترس دانشجویان سطوح عالی قرار بگیرند.

### هفتم: بخش ترجمه

این قسم به بررسی میراث مکتوب امام حسین علیه السلام و نهضت مبارکشان می‌پردازد که به زبان غیر عربی نوشته شده تا آن را به زبان عربی برگرداند و در این کار ابتدا به بررسی آن اثر برای ترجمه شدن پرداخته و سپس ترجمه می‌شود و اگر آن ترجمه در خارج از مرکز صورت گرفته شده باشد مورد بررسی و بازبینی قرار می‌گیرد.

### هشتم: بخش آمار و پیمایش اطلاعات

مسئولیت این بخش زیر نظر گرفتن تمام مسائل مطرح شده در مورد امام حسین علیه السلام می‌باشد که از طریق شیوه‌های گوناگون نشر علم و فرهنگ همانند شبکه‌های ماهواره‌ای، سایت‌های اینترنتی، کتاب‌ها، مجله‌ها، نشریات و غیره مورد بحث قرار گرفته‌اند. هدف آن است تا از این راه دیدگاه روشنی نسبت به مهم‌ترین مسائل حسینی و در همه ابعاد مختلف آن حاصل شود.

این کار نقش مهمی در شکل‌گیری سیاست‌های کلی مؤسسه و هماهنگی با دیگر بخش‌های علمی آن دارد.

### نهم: بخش کنفرانس‌ها و همایش‌های علمی

فعالیت این بخش به برگزاری کنفرانس‌ها، نشست‌ها، همایش‌های علمی، فکری و تخصصی در نهضت حسینی اختصاص یافته است. این گردهمایی‌ها با هدف بهره‌برداری از توانایی‌های نویسندگان برتر و فرصت‌های پیش روی آنان برگزار می‌شوند تا دست‌مایه این نویسندگان در فضایی علمی و در محضر استادان، پژوهشگران و محققان صاحب‌نظر قرار گیرد. همچنین از علما و متفکران دعوت می‌شود تا افکار و نظریات ارزشمند خود را بر کادر مؤسسه و دیگر پژوهشگران و محققان و همه علاقه‌مندان به موضوع حسینی، عرضه نمایند تا از تجارب و روش آنها در بررسی و نتیجه‌گیری از متون حسینی، طبق ابزار مورد اعتماد آنها، استفاده نمایند.

### دهم: بخش کتابخانه تخصصی امام حسین (علیه السلام)

این کتابخانه تخصصی حسینی، توسط مؤسسه وارث الانبیاء تأسیس شده است و دربرگیرنده تمامی میراث حسینی می‌باشد که به‌صورت نسخه‌های خطی و چاپ شده موجود است. این کتابخانه شامل هزاران کتاب مهم در زمینه تخصصی یاد شده است.

### یازدهم: بخش سایت اینترنتی

این سایت اینترنتی به نشر آثار و فعالیت‌های مؤسسه وارث الانبیاء اختصاص دارد و در زمینه عرضه و نشر کتب، مجلات، همایش‌ها و کنفرانس‌های مؤسسه فعالیت می‌کند. همچنین تمامی اخبار و فعالیت‌های علمی و رسانه‌ای مؤسسه در این سایت منعکس می‌شود.

### دوازدهم: واحد خواهران

این بخش توسط کادر علمی متخصص از خواهران اهل قلم، در زمینه دینی و دانشگاهی اداره می‌شود و به فعال نمودن نقش زن مسلمان در اندیشه حسینی می‌پردازد. این بخش با

برگزاری کارگاه‌های عملی منطبق بر شیوه‌های تدریس مدرن در تالیف و نویسندگی، به تعلیم خواهران پژوهشگر و نویسنده می‌پردازد.

### سیزدهم: بخش فنی

در این بخش به چاپ و تدوین آثار حسینی، که توسط این مؤسسه تألیف شده‌اند، پرداخته می‌شود و این کار به وسیله نرم‌افزارهای پیشرفته، همراه با نظارت کادر فنی و متخصص صورت می‌گیرد. طراحی جلد‌ها و صفحات سایت‌های اینترنتی، برنامه‌ریزی رسانه‌های صوتی و تصویری و امثال آنها و امور فنی دیگری که مورد احتیاج دیگر بخش‌های مؤسسه هستند، از فعالیت‌های این بخش می‌باشند.

و پروژه‌های دیگری نیز وجود دارند، که در آینده به آنها پرداخته می‌شود ان شاء الله.

### بخش پایان‌نامه‌های دانشگاهی در مؤسسه وارث الانبیا

این بخش به رسالت مهم نشر اندیشه مبارک حسینی می‌پردازد. این امر به کارگیری مطالعات و پژوهش‌های علمی حسینی در محیط دانشگاهی، با اقسام سه گانه آن شامل کارشناس، کارشناس ارشد و دکتری صورت می‌گیرد. افزون بر آن به پیشرفت سطح علمی و پژوهشی آینده‌سازانی توجه می‌شود که به نهضت حسینی در تمامی ابعاد آن اهتمام دارند و مسئولیت این امر مهم بر دوش نخبگانی از اساتید محقق حوزوی و دانشگاهی قرار گرفته است.

### اهداف این بخش

فلسفه ایجاد این بخش، نیل به اهداف مهم زیر است:

۱. در اختیار قراردادن پژوهش‌های حسینی، طبق برنامه مصوب مؤسسه‌های آموزشی و

دانشگاهی؛

۲. ارائه ابعادی مهم و چشم‌اندازهایی نوین، برای پژوهش‌ها و تحقیقات متعلق به قیام

امام حسین علیه السلام از طریق انتخاب عناوین و موضوعات بروز و سازگار با واقعیت معاصر؛

۳. پیشرفت سطح علمی کادر دانشگاهی و آموزش نسلی نوین که به بحث و تحقیق در زمینه نهضت جاوید حسینی پردازد؛

۴. قالب بخشی علمی به تحقیقات دانشگاهی مرتبط با موضوع امام حسین علیه السلام و نهضت مبارکشان، به صورت برنامه‌ای علمی و منحصر به فرد؛

۵. اشخاص مستعد و آینده‌ساز در مراکز آموزشی و دانشگاهی، جهت مشارکت در تحقیقات و پژوهش‌های علمی در زمینه‌های مختلف مباحث نهضت امام حسین علیه السلام مورد تشویق قرار می‌گیرند و از افراد لایق و برگزیده در ترویج فرهنگ حسینی استفاده می‌شود و در ایجاد پایه و اساس پروژه‌های آینده این بخش یاری گرفته می‌شود؛

۶. شناسایی سطح پیشرفت اندیشه حسینی در محیط دانشگاهی جهت تشخیص سازوکار مناسب و هماهنگی علمی با آن؛

۷. گسترش اندیشه حسینی در محیط‌های دانشگاهی و آکادمیک؛

۸. شناسایی زوایای نهضت حسینی که در مطالعات دانشگاهی به آنها پرداخته نشده است و سعی در جلوه بخشی به آنها در پژوهش‌های جدید پیشنهادی؛

۹. شناساندن پایان‌نامه‌های دانشگاهی مرتبط با موضوع امام حسین علیه السلام و نهضت مبارکشان که مورد تدوین و بررسی در دانشگاه‌ها قرار گرفته‌اند.

### ابزار و شیوه فعالیت این بخش

فعالیت بخش پایان‌نامه‌های دانشگاهی دارای سه سطح می‌باشد:

#### سطح اول: عناوین و موضوعات حسینی

فعالیت در این سطح منطبق بر مراحل زیر است:

۱. تهیه عناوین و موضوعات تخصصی مرتبط با اندیشه حسینی، طبق معیارها و ضوابط

علمی همراه با در نظر گرفتن بُعد خلاقیت و اولویت‌بندی آن عناوین؛

۲. ایجاد خط‌مشی کلی برای عناوین یاد شده که شامل تحقیقات اولیه، فصل‌ها و

۲۲..... قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

مباحث فرعی می‌باشد. این خط‌مشی، همراه با دیباچه‌ای کوتاه ارائه می‌شود که مشتمل بر نوع بحث و اهمیت و غایت آن می‌باشد؛

۳. در اختیار قراردادن موضوعات پیشنهادی، همراه با فصل‌ها و مباحث آنها برای دانشگاه‌های طرف قرارداد.

### سطح دوم: پایان‌نامه‌های در دست تألیف

نحوه کار در این مرحله به شرح ذیل می‌باشد:

۱. کمک کردن به دانشجو از طریق نظر دادن و مشورت؛

۲. اعلام آمادگی این بخش، برای دانشگاه یا دانشجو جهت اشراف بر تز و پایان‌نامه‌ها؛

۳. ایجاد کتابخانه تخصصی برای پایان‌نامه‌های دانشگاهی، تا محققان بتوانند

پژوهش‌ها و پایان‌نامه‌های خود را به سرانجام برسانند. افزون‌براین برای آنها فرصتی ایجاد شود تا از آن کتابخانه استفاده ببرند.

### سطح سوم: پایان‌نامه‌های دفاع شده

پایان‌نامه‌های دفاع شده به شکل ذیل مورد رسیدگی قرار می‌گیرند:

۱. تدوین قوانین علمی‌ای که پایان‌نامه‌های دانشگاهی باید از آن تبعیت کنند تا با توجه

به قوانین و مقررات مؤسسه، مقدمه‌ای برای چاپ و نشر آنها قرار بگیرند؛

۲. نظارت و آمارگیری پایان‌نامه‌های دانشگاهی که درباره نهضت امام حسین (علیه السلام) نوشته

شده و مرحله تألیف آنها به اتمام رسیده باشد؛

۳. گردآوری پایان‌نامه‌ها از دانشگاه‌های طرف قرارداد برای حفظ و نگهداری آنها در

کتابخانه مؤسسه؛

۴. ارزیابی پایان‌نامه‌ها توسط اعضای هیأت علمی، همراه با برگزاری جلسات علمی

این بخش و اتخاذ تصمیم نهایی جهت بررسی صلاحیت آنها برای چاپ و نشر؛

۵. کسب رضایت نویسنده پایان‌نامه، جهت ویرایش‌های ضروری، خواه آن رضایت از سوی خود دانشجو باشد یا از طرف عضو هیأت علمی این بخش؛
۶. کسب موافقت دانشگاه مزبور و نویسنده پایان‌نامه، نسبت به چاپ و نشر آن، طی مراحل قانونی، که پس از ویرایش‌های نهایی مورد تایید و موافقت قرار گرفته است؛
۷. فراهم نمودن زمینه‌ای مناسب برای دانشجو، جهت درج مقاله‌ای در مورد پایان‌نامه خود، در فصلنامه تخصصی نهضت حسینی (الاصلاح الحسینی) که توسط مؤسسه منتشر می‌شود؛
۸. تلخیص پایان‌نامه‌های دانشگاهی و قرار دادن آنها در سایت مؤسسه و چاپ آنها با عنوان: راهنمای پایان‌نامه‌های دانشگاهی با موضوع امام حسین (علیه السلام) و نهضت مبارکشان.

### و این کتاب: قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

پیوند فطرت سالم انسانی با دین، غیرقابل انکار است؛ گرچه عوامل خارجی بی‌شماری بر این پیوند بوزد و بخواهد میان دین و انسان جدایی بیاندازد و این پیوند محکم را بگشاید، به‌ویژه در دوران معاصر که گرایش مادی بر اندیشه بشر تاخته است. از این‌رو ضروری است که پیوند و نسب بین دین و انسان روشن گردد، هم‌چنین پیوند بین دین و اندیشه دینی؛ زیرا اندیشه دینی وجود دارد اما از واقعیت و حقیقت دین به‌دور است و این دوری و فاصله، برخاسته از اصول و مبادی جعلی‌ای است که بر آن اعتماد می‌شود. پس دین نسبت به انسان، مسئله‌ای محوری است. مسئله اندیشه صحیح دینی نیز کم‌اهمیت‌تر از مسئله پیشین نمی‌باشد.

گرچه نهضت امام حسین (علیه السلام) به‌صورت کلی و گسترده، در بسیاری از ابعادش به اصول و ارزش‌های انسانی ارتباط دارد، اما هم‌چنان یک نهضت دینی-ایمانی است که اندیشه صحیح دینی در آن روزگار تا به امروز را احیا کرده است.

۲۴..... قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

این نهضت پربرکت، اصول و موازین و ضوابط احیای اندیشه دینی را تبیین نمود. و همین باعث شد نهضت حسینی، نهضتی شود که زمان و مکان را درنوردد تا در پهنه افق هستی امتداد یابد.

پژوهش گر ارجمند، به صورت علمی و شیوه مند و با ارائه ادله و تحقیق دقیق، بر این موضوعات و جزئیات آن نور تابانده است.

از خداوند متعال خواستاریم به ایشان توفیق خیر دهد؛ که او شنونده اجابت گر است.

هیت علمی

مؤسسه پژوهش و انتشارات  
لادانیه تخصصیه النهضه الحسینیة



## مقدمه بخش پایان نامه‌های دانشگاهی

نهضت - هرگونه نهضتی و در هر سطحی باشد - محقق نمی‌شود جز در شرایطی ویژه و شروطی قراردادی؛ زیرا معنای نهضت این است که بنیان‌گذار نهضت، هم خود از خواب غفلت برخیزد و هم دیگران را به ضرورت و لزوم آن آگاه سازد. نهضت - هرگونه نهضتی باشد - محیطی را می‌طلبد که فرهنگی حاکم بر آن خیمه زده باشد که با بنیان فکری و عقائدی انسان سازگار نیست و به او اجازه خیزش و حرکت و تغییر شرایط به‌سوی شرایط بهتر را نمی‌دهد تا در انسانیت خود پیشرفت کند و برای برادرش در انسانیت نافع و سودمند باشد. پس انسان و به تبع آن، جامعه، نیازمند فرهنگی نوین است که فرهنگ حاکم مسلط بر خرد مردمی و بنیان‌های اجتماعی آن را کنار بزند و همهٔ معادلات را کاملاً تغییر دهد و گذشتهٔ سیاه را با سویی‌های منفی‌اش که توانایی‌ها و استعدادهای انسانی را میرانده بود، محو کند.

به‌طور عادی، شخصیت‌های ممتاز و بافرهنگی به این مأموریت مهم و تکلیف‌ساز - که مستلزم قربانی‌های بزرگ است و گاهی ماجرا به تقدیم جان خویش به قربانی نهضت می‌انجامد - برمی‌خیزند که از جایگاهی معتبر به‌طور عام در سطح جامعه و به‌طور خاص در ذهن مردم برخوردارند. و این شخصیت‌ها به مأموریت خود بر نمی‌خیزند مگر آن‌که اوضاع به حدی برسد که دیگر امکان بازگشت به عقب نباشد و اجازه سکوت ندهد و رها کردن ماجرا سیر می‌کند بر آن‌چه برایش برنامه‌ریزی شده است از فرجام‌های اسف‌باری که انسان و غایتی که به‌خاطر آن خلق شده را می‌میراند و نیز اهدافی که رسم کرده است تا به آن تحقق بخشد. البته ضرورت ندارد که نهضت در اهداف آنی و نزدیکش به موفقیت برسد، زیرا گاهی

شرایط حاکم و شروط موضوعی، یاری‌گر این موفقیت نیست؛ اما اهداف بنیادین به‌ناگزیر تحقق می‌یابد و کافی است که تغییری در دیدگاه جامعه پدید آورد و توانایی‌های جامعه را تحریک کند و احساس ضرورت حرکت و تغییر را به جامعه الفا کند و کاری کند که جامعه، واقعیت تلخی را که با تاریکی و گمراهی‌اش بر عقل و آگاهی‌اش خیمه افکنده، کنار بزند.

زمانی که به سراغ نهضت پربرکت حسینی می‌رویم - همان نهضتی که برنامه‌ریز و پایه‌گذارش، شخصیتی ممتاز با هویت قدسی و الهی است و در قلب و عقل امت جای دارد -، نهضتی را می‌بینیم که آگاهی امت اسلامی را به‌سختی تکان داده است؛ آن امتی که کاملاً به‌کما رفته و مرده بود. و این تجدید آگاهی، سبب‌ساز ایجاد انقلاب‌های مسلحانه‌ای گشت که نظام حکومت [اموی] را به سرنگونی کامل کشانده، ستاره‌کیانش را از صفحه روزگار محو کرد و به‌جای آن، حکومتی جدید آمد که شعارش «خشنودی آل محمد ﷺ» بود.

در این‌جا بحث و سخن از رخداد‌های پس از نهضت امام حسین ﷺ مدّ نظر نیست؛ آن‌چه برای ما اهمیت بسیار دارد، همان آگاهی‌ای است که این نهضت مبارک در قلب امت به خواب و کما رفته ایجاد کرد. پس از وفات پیامبر اکرم، اوضاع چنان پیش رفت که به نتایجی بسیار زشت انجامید؛ به‌گونه‌ای که امت، آیین و آداب قبیله‌ای را در پیش گرفت و کاملاً آن معیارهای نوین را فراموش کرد که می‌کوشید ساختار انسان را الهی سازد.

رساله «قیام عاشوراء و احیاء تفکر دینی» با شایستگی علمی و الایی به وضعیت حاکم بر جامعه بعد از وفات پیامبر اکرم پرداخته است؛ چه در سطح سیاست حاکمه، چه در سطح افراد امت. هم‌چنین با بیان علمی ژرف و مستند، تبیین می‌کند که اوضاع به‌طور کامل از آن‌چه فرهنگ توحید و مفاهیم آسمانی عهده‌دارش بود، به اوضاعی منتقل گشت که فرهنگ قبیله‌ای اسف‌بار و ظلمانی و جاهلانه زمینی زمام‌دارش بود.

پژوهش‌گر، در فصل اول از بحث دوم - پس از آن‌که به "چارچوب مفاهیمی" پرداخت و

تمام مفاهیم موردنیاز در بحث دوم و سوم را تبیین کرد. با استناد بر مصادر اساسی، مجموعه‌ای از نمونه‌ها را ذکر می‌کند که پایه و اساس فرهنگ قبیله‌ای را به تصویر می‌کشد و بنیان قبیله‌ای در شبه‌جزیره عربی را آشکار می‌سازد. هم‌چنین بت‌های ذهنی حاکم بر فرهنگ قبیله‌ای را تشریح کرده است.

و در فصل دوم از همان بحث، به حاکمیت سیاسی پرداخته، از سقیفه‌ای می‌آغازد که منطق سیاسی قبیله‌ای در آن جلوه نمود؛ و در میانه بحث، به چگونگی انتخاب خلفا در پی یک‌دیگر اشاره می‌نماید. نیز بیان می‌کند چگونه منطق اسف‌بار قبیله‌ای بر حکومت امام علی علیه السلام اثر نهاد و همین منطق در حکومت امام حسن مجتبی ادامه یافت.

پژوهش‌گر، سلطنت اموی و ابزارهایی را به نمایش می‌گذارد که آن حکومت به کار برد تا نفوذش باقی بماند و سلطه‌اش استمرار یابد؛ ابزارهایی چون پافشاری بر منازعات اجتماعی، به‌کارگیری زور و اجبار اجتماعی، نشر جهل و هموارسازی مفاهیم دینی، تطمیع و خرید عقل و وجدان مردم با پول، جعل احادیث، و نابودی معارضانی که مظهر آن پیروان اهل بیت علیهم السلام بودند.

و در فصل سوم از همان بحث، درباره بحران اعتقادی می‌پژوهد و این‌که چگونه عقیده توحیدی به فرهنگ قبیله‌ای بدل گشت. در این فصل هم‌چنین به شکل‌گیری مدارس کلامی‌ای اشاره می‌کند که حاکی از این واقعیت بود که امت در ازای تهی‌گشتن از عقیده توحیدی خالصی که پیامبر اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از سوی پروردگار ابلاغ کرده بود، دچار یک بحران عقیده‌ای حادّ شد.

پژوهش‌گر بحث سوم را به سه فصل تقسیم کرده، در فصل اول پایه‌های معرفتی و اعتقادی‌ای را بررسی می‌کند که پروژه تجدید آگاهی دینی بر آن استوار گشت، چنان‌که در نهضت پربرکت حسینی تبلور یافت. در این فصل موضوعاتی بس پراهمیت نشانه رفته است که به اسلام اصیل پیوند دارد؛ همانند: آگاهی انسان از حقیقت انسانیت، اعتقاد به خدای

متعال، شناخت ولیّ الهی، بینش عمیق اجتماعی و سازوکارهایی که این جامعه در تمام سطوح حرکتی خود پذیرفته است.

در فصل دوم، پژوهش‌گر راه‌های تجدید آگاهی دینی را که در نهضت حسینی تجلی یافت بررسی کرده است؛ راه‌هایی مانند: تبیین حقائق دینی در مقابل تصویر دینی‌ای که دستگاه‌های حاکمه بنا نهادند. پژوهش‌گر این واقعیت را بیان می‌کند که فلسفه نهضت حسینی، تجدید آگاهی دینی در امتی است که با سیاست‌های اسف‌بار قبیله‌ای رنگ باخته بود. یکی دیگر از راه‌های تجدید آگاهی دینی، اصرار بر فریضه قدسی مهمی است که همان فریضه امر به معروف و نهی از منکر باشد؛ چنان‌که در این نهضت الهی جلوه نمود. هم‌چنین اشاره می‌کند که نهضت حسینی با دو واژه مهم برپا شد: شهادت و اسارت.

و در فصل پایانی بحث سوم، به مسئله‌ای بسیار مهم می‌پردازد: نهضت حسینی، تدین صحیح و پای‌بندی به دین مستقیم را به‌طور عینی نمود می‌بخشد، هم‌چنین آگاهی انسانی را در تمام جنبه‌ها و در نهایت قله‌اش. پژوهش‌گر سپس مسئله عمل‌کرد شخص مؤمنی را به نمایش می‌گذارد که عاشق شهادت در راه خدای متعال است و آن را نهایت خوبی می‌داند و تمام وجود خویش را برای اسلام قربانی می‌کند، همان کاری که ولایت الهی با شخصیت قدسی امام حسین به تصویر کشید. و نیز بیان می‌کند که شهادت همان دعوت به خود آگاهی انسان در دایره آگاهی کاملش از خدای متعال می‌باشد. پژوهش‌گر هم‌چنین بر یک موضوع زیبا در آن نهضت پربرکت دقت می‌ورزد که همان اسارت است و این‌که چگونه این ماجرای دردناک و غم‌انگیز، سبب احیای دین‌داری در دل‌های مردم شد و در نتیجه، آن ماجرای منفی به یک ماجرای مثبت جاودان در گذر دوران‌ها تبدیل گشت که آثار پاکش در دل‌های مردم پایان نمی‌پذیرد و شگفتی‌های حیرت‌انگیزش با مرور زمان از بین نمی‌رود.

از نظر ما، رساله پیش‌رو در پرداخت این موضوع زیبا و مهم، از موفقیت کامل برخوردار و در تشریح جنبه‌های گوناگون موضوعاتی که بررسی کرده، کاملاً استوار و راستین بوده است.

ما این کار معرفتی زیبا را به پژوهش‌گر عزیز تبریک گفته، ایشان را بر پیمودن این مسیر و پرده‌برداری از جنبه‌های دیگری که این نهضت الهی جاودان در خود جای داده، تشویق می‌کنیم.

خدای متعال، توفیق بخش همه خوبی‌هاست.

بخش پایان نامه‌های دانشگاهی

مُؤَسَّسَةُ زَوَارِثِ الْأَدْبَاءِ  
لِلدِّرَاسَاتِ الْاَلْمَحَصِيَّةِ فِي النِّهْضَةِ الْحَسَنِيَّةِ



## مقدمه

عاشورا شهود عارفانه و شهادت عاشقانه است که در هستی حقّانی انسان‌ها تجلّی کرد و در تقدیر تاریخ جمعی بشر خلق شد. امام حسین علیه السلام به عنوان آفتابی ترین «چراغ هدایت» و «کشتی نجات» در کربلا درخشید و در معراج شهادت مبعوث شد تا حقیقت و آگاهی را در بستر تاریخ جاری کند و جامعه انسانی را به بندگی خدا و رهایی از همه آلودگی‌ها و پستی‌ها دعوت نماید. عاشورا نشان‌دهنده عمق ایمان و باور عارفانه حسین بن علی علیه السلام به حقیقت هستی، جایگاه و مسئولیت انسان در نظام آفرینش است. قیام عاشورا شکل گرفت تا انسان و جامعه انسانی را با خویشستن انسانی خویش آشنا کند و با احیای تفکر دینی در جان آدمی، انسانیت و آدمیت را در میان آدمیان احیا نماید.

عاشوراشناسی در چارچوب احیای تفکر دینی، حیثیت هستی‌شناسانه یافته و حکایت آن انعکاس تضاد و دوگانگی در متن هستی آدمی می‌شود. در عاشورا به همان میزان که عقلانیت و خداباوری در چهره حسین علیه السلام و یاران ایشان تجلّی می‌یابد، باطن حیوانی انسان‌های از خود بیگانه در اردوگاه یزید به نمایش گذاشته می‌شود. تنش و تقابل خونین در صحنه کربلا، به معنای واقعی کلمه تنش میان «خود» و «ناخود»، «عقیده» و «قبیله»، «عقلانیت» و «جهالت» به شمار می‌رود. دقت در درون‌مایه‌های حوادثی که در کربلا اتفاق افتاد، نکته‌های ظریف و ناپیدایی را آشکار می‌نماید و پیامدهای ویرانگر و تباہ‌کننده بدباوری دینی را نشان داده و نقش دیانت زنده را در تعالی روحی انسان‌ها نمایان می‌کند. در پرتو فهم قیام عاشورا است که حقیقت دین، انسان و نسبت میان دین و

انسان به‌خوبی تعریف و تعیین می‌شود. فرایند شکل‌گیری انحطاط اخلاقی و مرگ تفکر دینی شناسایی و سازوکار احیای تفکر دینی در پرتو فهم عاشورا قابل فهم می‌شود.

امام حسین علیه السلام با خلق حماسه بی‌نظیر عاشورا، قلب‌های سنگی و مغزهای خالی خرافه‌پرست جاهلیت عصر خویش را لرزاند و فرصت تأمل را برای جامعه آن روز ایجاد نمود و به‌عنوان تجسم از حقیقت خونین، در افق تاریخ ایستاد تا همه نسل‌ها را به تفکر و انسانی زندگی کردن فراخواند. این‌چنین بود که نام و یاد حسین بن علی علیه السلام مرزهای جغرافیایی و حتی اعتقادی را شکست و به‌عنوان مقدس‌ترین و پاک‌ترین چهره شهید همیشه حاضر در تاریخ، مورد تقدیس، تکریم و اقتدای انسان‌های آزاده واقع شد. سرانجام «فرهنگ عاشورا» را به‌عنوان فرهنگ زنده زندگی کردن در متن تاریخ جاری و جاویدان گرداند.

فرهنگ عاشورا مجموعه عناصر معنایی و رفتاری است که ریشه در متن «فرهنگ قرآنی و وحیانی» دارد و در قالب قواعد رفتاری «معصومانه»، به‌عنوان سیره عملی امام معصوم، حجّت شرعی یافته و در امتداد تاریخ تبدیل به بخشی از زندگی و تفکر جامعه شیعی و اسلامی شده است؛ یعنی عاشورا نه تنها در حوزه تاریخ تفکر اعتقادی دنیای اسلام حضور دارد، بلکه با محوریت عاشورا یکسری سنت‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای رفتاری خاص، در قالب عزاداری‌ها و کردارهای معطوف به مناسبات سیاسی و اجتماعی پدید آمده است، و درواقع تبدیل به منطق و الگوی اعتقادمندی دینی و اخلاقی زیستن انسانی در میان افراد و گروه‌های عقیده‌محور اسلامی شده است.

مرجعیت دینی و حضور جدی عاشورا در متن فرهنگ و زندگی جامعه دینی و بسیاری از گروه‌های سیاسی- اجتماعی دیگر، ایجاب می‌نماید که جریان عاشورا به‌عنوان یک متن زنده تاریخی و مرجعیت معتبر دینی، با دقت علمی و احتیاط اعتقادی، مورد بازخوانی مداوم و همه‌جانبه قرار گیرد تا حقانیت پنهان آن، از پس پرده‌های تاریخی



و تفسیرهای نامناسب آشکار شود و الگومندی عاشورا برای دینداری عملی و اندیشه‌ورزی اعتقادی، به‌خوبی شناخته و شناسانده شود. در چنین شرایطی زمینه مناسب برای مواجهه منطقی دنیای معاصر با حقیقت عاشورا فراهم شده، و پرسش‌های جدی قابلیت پاسخ‌دهی پیدا می‌نماید که در حوزه دین و دینداری و سازوکار احیای دیانت در دنیای جدید مطرح می‌شود.

واقعۀ عظیم و منحصر به فرد عاشورا، هرچند در طول قرن‌ها مورد کاوش‌های جدی اندیشمندان و صاحب‌نظران قرار گرفته است، اما به نظر می‌رسد که هنوز زوایای فهم ناشده عاشورا باقی است. نکته اساسی که در این ارتباط قابل طرح می‌باشد این واقعیت علمی است که چگونه و با چه رویکرد نظری و تحقیقی، می‌توان به فهم و تفسیری به‌نسبت جامع از عاشورا دست یافت؛ فهم و تفسیری که بتواند ابعاد گوناگون عاشورا را آشکار کند و به مهم‌ترین پرسش‌ها پاسخ دهد. پرسش‌های متنوع و گوناگونی که هرکدام در حوزه خاص علمی مطرح می‌باشد.

با توجه به این واقعیت علمی که طرح پرسش‌های اساسی و محوری در ارتباط با موضوع مورد پژوهش نقش تعیین‌کننده در فهم آن موضوع ایفا می‌نماید، به برخی از پرسش‌ها اشاره می‌شود که نشان‌دهندۀ عمق و گستردگی عاشورا است و تا حدودی جایگاه تحقیق مورد نظر را نیز آشکارتر می‌کند.

۱. پرسش‌های کلامی: آیا قیام کربلا صرفاً یک طرح و برنامه غیبی بوده و امام حسین (علیه السلام) تنها به اجرا و تطبیق آن پرداخته است؟ یا اینکه امام به‌عنوان رهبر قیام، نقش محوری و تعیین‌کننده در آن داشته است؟ آیا غیبی بودن برنامه، با رهبریت نقش‌آفرین امام تعارض دارد یا قابل جمع است؟ آیا امام در ارزیابی از شرایط موجود موفق بوده و به اهداف خویش از قیام دست یافته است؟ آیا امام حسین (علیه السلام) علم به شهادت خویش داشته و در واقع شهادت را انتخاب نموده است؟

۲. پرسش‌های فقهی: چگونه اقدام آگاهانه امام علیه السلام برای شهادت، با موازن فقهی «حفظ جان» و قواعد «لا ضرر ولا حرج» قابل تطبیق است؟ آیا می‌توان قیام عاشورا را صرفاً براساس قواعد فقهی مربوط به امر به معروف و نهی از منکر تحلیل کرد؟

۳. پرسش‌های جامعه‌شناختی: چه تحوّل‌ی در نظام اعتقادی و عاطفی جامعه اسلامی، به وجود آمده بود که نه تنها از قیام فرزند پیامبر و امام خویش حمایت نکردند که حتی زمینه‌ساز شهادت و اسارت فرزندان پیامبر نیز شدند؟ آیا جامعه آن روز به حقّانیت و مقام امامت امام حسین علیه السلام اعتقاد نداشتند یا آگاهانه امام خویش را تنها گذاشتند؟ امام حسین علیه السلام چگونه می‌توانست جامعه‌ای را اصلاح و هدایت کند که حق را می‌دیدند اما از باطل پیروی می‌کردند؟

۴. پرسش‌های روش‌شناختی: آیا ما حق داریم که عاشورا را آن‌گونه‌که می‌خواهیم تفسیر کنیم؟ مناسب‌ترین روش برای فهم پدیده‌های تاریخی چیست؟ با چه روشی می‌توان واقعه عاشورا را قابل فهم نمود؟

به نظر می‌رسد که تمام پرسش‌های یادشده و پرسش‌های مشابه دیگر، بر بنیان واحدی استوار بوده و هرکدام در پی تبیین و تعیین جایگاه قیام عاشورا در حوزه دین فهمی و نقش آن در احیای تفکر دینی می‌باشد. با توجه به چنین نگرش مبنایی، این کتاب به نگارش درآمده و در پی آن است که به شکل بنیادی، به تبیین سازوکار و نقش قیام عاشورا در احیای تفکر دینی بپردازد.

این کتاب به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد که نقش قیام عاشورا در احیای تفکر دینی چیست؟ مراد از احیای تفکر دینی چیست؟ زمینه‌ها و علل انحراف تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام چه بوده است؟ امام حسین علیه السلام با چه راهکاری به احیای تفکر دینی پرداخته است؟

در بررسی پیشینه موضوع کتاب باید اشاره کرد که عاشورا پژوهی به طور عام سابقه دیرینه در تاریخ اسلام و به ویژه تاریخ تشیع دارد؛ اما تحلیل عاشورا با رویکرد احیاء از مسائل جدید عاشورا پژوهی است که به طور عمده در قالب مقالات صورت گرفته و جایگاه تبیینی دقیق آن در این چارچوب نظری کاملاً خالی است. در این کتاب تلاش شده تا براساس چنین رویکردی، کلیت به هم پیوسته قیام عاشورا و لایه های درهم تنیده آن تبیین شود. عوامل شبکه دخیل در افول تفکر دینی فهم پذیر شده و سازوکار احیای تفکر دینی با سرمشق گرفتن از قیام عاشورا معرفی شود.

این کتاب بر بنیان این فرضیه محوری شکل گرفته است که در عصر امام حسین (علیه السلام) قبیله، جانشین عقیده شده بود و حضرت قیام نمود تا زندگی فردی و جمعی جامعه را بر مدار عقیده استوار کند. فرضیه های فرعی مبتنی بر این فرضیه اساسی، عبارت اند از:

۱. زمینه های تفکر جاهلی باعث شکل گیری حاکمیت سیاسی انحرافی و قبیله گرا

شد؛

۲. حاکمیت قبیله گرا، قبیله را محور مناسبات اجتماعی قرار داد و عقیده را در خدمت قبیله استخدام نمود. امام حسین (علیه السلام) قیام نمود تا با شهادت خویش جامعه را بر مدار اعتقادات توحیدی استوار و تفکر دینی را احیا کند؛

۳. با سرمشق گرفتن از قیام عاشورا می توان سازوکار احیای تفکر دینی را فهمید و در همه عصرها از آن استفاده نمود.

روش تحقیق به صورت پژوهش کتابخانه ای بوده و مطالب جمع آوری شده، با منطق و فهم هرمنوتیکی تحلیل و تفسیر شدند. فهم هرمنوتیکی عاشورا بر این پیش فرض استوار است که نخست، عاشورا در یک بستر خاص فرهنگی و در پاسخ به پرسش ها و ضرورت های خاص اجتماعی شکل گرفته است؛ دوم، افراد درگیر در این حادثه دارای اهداف و انگیزه های مشخص بوده اند. بر این اساس درک و فهم واقع بینانه

۳۶..... قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

عاشورا نه تنها احتیاج به بازخوانی بی طرفانه و مبتنی بر شواهد عینی و تاریخی جامعه آن روز دارد که مستلزم دقت عقلانی در طبیعت حادثه و کشف همدلانه نظام اعتقادی و منویات ذهنی افراد مؤثر در حادثه عاشورا نیز می باشد.



## **بخش اول**

### **کلیات و مفاهیم**

**فصل اول: مبانی نظری**  
**فصل دوم: مبانی شیوه‌های احیا**  
**فصل سوم: دین و احیای انسانیت**



## فصل اول: مبانی نظری

### مقدمه

عاشورا به عنوان یک قیام استثنایی و بی نظیر در تاریخ بشریت، نه تنها تزلزلی جدی در قلب‌های سنگی و مغزهای خاموش، در تاریکخانه جهالت اجتماعی جامعه آن روز ایجاد می‌نماید، که حوزه فکری و عاطفی جامعه انسانی را در امتداد تاریخ متأثر و پرسش‌های مهمی را در افق اندیشه‌ورزی اعتقادی و چگونگی تجربه ایمانی انسان‌ها مطرح می‌کند. تفکر جدی در چگونگی فهم و تفسیر عاشورا از همان لحظه‌های ابتدایی آغاز می‌شود که امام حسین علیه السلام در کربلا به شهادت می‌رسند و دل دریای «حر» در اردوگاه یزید به تردید می‌افتد و در درازای تاریخ مورد فهم و بازفهمی مداوم قرار می‌گیرد؛ اما عاشورا چنان عمیق و دارای ابعاد اوج یافته‌ای است که هنوز پرسش‌های بی‌پاسخ و زوایای کشف نشده آن بسیار است؛ یعنی حتی تحلیل‌ها و تفسیرهای مناسبی که از عاشورا صورت گرفته است در عین درست بودن، باز نتوانسته‌اند که همه ابعاد آن را در یک چارچوب نظری مناسب نشان دهند.

در این بخش سعی می‌شود که چارچوب نظری مناسب برای فهم قیام عاشورا تعیین و یا طراحی شود و سازوکار احیای تفکر دینی و نسبت میان دین و احیای انسانیت تبیین و تعریف و سرانجام رسالت و جایگاه امامت در منظومه اعتقادی دین توضیح داده شود. تعیین و انتخاب رویکرد نظری مناسب، نخستین و اساسی‌ترین شرط لازم برای فهم مناسب از موضوع مورد تحقیق است. چارچوب نظری تعیین می‌کند که چه چیز را باید دید و به چه پرسش‌هایی باید پاسخ داد؛ به این معنا که قالب نظری در حکم روزنه‌ای

است که پژوهشگر از طریق آن به تماشای موضوع می‌نشیند. این روزنه نه تنها محدودیت نگاه پژوهشگر را تعیین می‌کند که حتی محتویات قابل دید او را نیز مشخص می‌نماید. هرچند ساختن و یا تعیین چارچوب نظری که بتواند همه ابعاد عاشورا را، در حد عینیت یافتگی آن نشان دهد کار بس دشوار و ناممکن است، اما می‌توان از میان مجموعه رویکردهای نظری که در ارتباط با تحلیل و تفسیر عاشورا سامان یافته است، به رویکرد مبنایی دست یافت که از قدرت تبیینی بیشتر و از فراگیری گسترده‌تر برخوردار باشد. ضرورت ایجاب می‌نماید که پیش از تعیین و توضیح این رویکرد، به برخی از رویکردهای موجود اشاره شود.

## **(الف) رویکردهای نظری**

### **۱. رویکرد تاریخی**

در نگاه تاریخی، عاشورا پدیده‌ای تلقی می‌شود که در موقعیت تاریخی خاص شکل گرفته و دارای ریشه‌های تاریخی و متأثر از عوامل اجتماعی مشخص بوده است؛ ازاین‌رو در این رویکرد بر ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه آن روز تأکید و سعی می‌شود که عاشورا در بستر روابط علّی و یا معنادار پدیده‌های اجتماعی تحلیل و تفسیر شود. به این معنا که در نگاه تاریخی، فهم عاشورا از طریق درک ارتباط شبکه‌ای پدیده‌های دخیل در این حادثه انجام گرفته و توجّه اصلی بر کشف شواهد معتبر تاریخی و تحلیل علمی این شواهد می‌باشد.

### **۲. رویکرد جامعه‌شناختی**

در این رویکرد عاشورا به‌عنوان واقعیت دینی در نظر گرفته می‌شود که دارای کارکردهای جدّی و وسیع در عرصه حیات اجتماعی جامعه امروز می‌باشد؛ به این معنا



که به جای توجه به فلسفه شکل‌گیری عاشورا، توجه اصلی معطوف به پاسخ‌هایی می‌شود که فرهنگ و گرامیداشت عاشورا، به پرسش‌های جامعه امروز داشته و نیازی از نیازمندی‌های دنیای معاصر را تأمین می‌نماید.<sup>(۱)</sup>

### ۳. رویکرد کلامی

در رویکرد کلامی، فلسفه قیام عاشورا براساس مبانی کلامی و مسئولیت‌هدایتی امام علیه السلام به‌عنوان «شخصیت معصوم»، «عالم به غیب» و «واسطه فیض الهی» بررسی و سعی می‌شود که بعد غیبی و ملکوتی حادثه کربلا نشان داده شود. به این پرسش اساسی پاسخ دهد که هرگاه جامعه انسانی با بن‌بست اعتقادی مواجه و دیانت در جامعه با خطر نابودی روبه‌رو شود، رسالت امام چیست و چگونه باید عمل نماید؟ امام حسین علیه السلام در چنین شرایطی چه کرد؟ به عبارت آشکارتر، در نگاه کلامی تلاش می‌شود که عاشورا براساس مقام امامت و شخصیت امام علیه السلام تبیین و نقش عوامل غیبی در طراحی و تحقق این قیام جاویدانه نشان داده شود.

### ۴. رویکرد عرفانی

رویکرد عرفانی در چارچوب فهم عرفانی از حقیقت هستی، به تبیین عاشورا پرداخته و تأکید جدی بر ایمان عاشقانه حسین بن علی علیه السلام و یاران از خود گذشته و به خدا رسیده او دارد. براساس این نگرش، عاشورا شورانگیزترین عرصه بندگی حق و رهایی از تعلقات خلقی است. عاشورا تجلی حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله و همه انبیای الهی می‌باشد. عاشورا بعثت مجدد و احیاکننده حقیقت گم‌گشته انسان‌هاست. عاشورا شکل

---

(۱) ضیایی، جامعه‌شناسی تحریفات عاشورا: ص ۳-۴.

می‌گیرد تا «خود» گم‌گشته انسان‌ها بازیابی شود. راز جاودانگی عاشورا ناشی از پیوند عاشورا با حقیقت ازلی و ابدی حق دانسته می‌شود.

## ۵. نظریه مختار: «احیاگری»

واقعیت این است که هر کدام از رویکردهای پیش‌گفته روزنه‌ای است که تنها بخشی از واقعیت را نشان می‌دهد و صرفاً قدرت پاسخ‌دهی به برخی از پرسش‌ها را دارد. ضعف‌های برخی از تحلیل‌گران نیز ناشی از همین واقعیت است که خواسته‌اند با نگاهی تک‌ساحتی، همه ابعاد قیام کربلا را توضیح دهند. به عنوان مثال، عده‌ای سعی نموده‌اند تا با رویکرد سیاسی و تاریخ تحلیلی، مسئله عصمت و آگاهی امام حسین علیه السلام را در رابطه با حادثه عاشورا تبیین کنند و جمعی با معیار و نگاه فقهی، تلاش کرده‌اند که از کلیت قیام کربلا رمزگشایی کنند.

قیام کربلا هرچند دارای ابعاد فقهی، سیاسی، اجتماعی، تاریخی، کلامی، عرفانی و... است، اما کلیت عاشورا را نمی‌توان با یک رویکرد تک‌ساحتی تفسیر کرد؛ زیرا عاشورا واقعیت عینیت‌یافته یک دین و مکتب در قالب یک واقعه است؛ واقعه‌ای که از یک سو اتصال به عالم غیب و ملکوت اعلی دارد و از سوی دیگر جریانی جاری در متن جامعه بشری است. بر این اساس، به نظر می‌رسد که بتوان با رویکرد احیاگری، مهم‌ترین ابعاد قیام عاشورا را تحلیل نمود؛ زیرا در این رویکرد به حقیقت آسمانی و واقعیت زمینی آن توجه کافی صورت گرفته و بنیادی‌ترین عوامل دخیل در این قیام قابل فهم می‌شود.

در چارچوب نگاه پهن دامنه به شرایط تاریخی آن روز و در نگرش عمقی به نظام اعتقادی و اخلاقی افراد دخیل در قیام عاشورا، به‌خوبی می‌توان دریافت که چگونه انحراف و جابه‌جایی بنیادی در مرکزیت نظام فرهنگی و اعتقادی جامعه به وجود آمد و

«قبیله» جانشین «عقیده» و تبدیل به منبع و معیار ارزش‌های فردی و اجتماعی شد. قیام عاشورا شکل گرفت تا دین و تفکر دینی را از اسارت بافت‌های درهم تنیده تمایلات کور قبیله‌ای نجات بخشد. جامعه را در مدار اعتقادات توحیدی سامان‌دهی و مناسبات اجتماعی را انسانی و اخلاقی کند.

فلسفه قیام عاشورا و ضرورت عاشوراپژوهی مداوم، در چنین چارچوب نظری و خاستگاه اعتقادی و اجتماعی است که به‌خوبی قابل درک و فهم می‌شود. قیام عاشورا شکل گرفت تا با احیای تفکر دینی، انسان و جامعه انسانی را حیات بخشد و عاشوراپژوهی تلاش متعهدانه است برای درک سازوکار احیای انسانیت در پرتو احیای تفکر دینی.

## ب) معناشناسی مفاهیم کلیدی

ضرورت پژوهشی علمی ایجاب می‌نماید که پیش از همه، مفاهیم اساسی که نقش کلیدی در فهم و انجام امور پژوهشی دارد، تعیین و معنای هر کدام آشکارا بیان شود تا ابهام در معنای مفاهیم، متن تحقیق را ابهام‌آلود و فرایند پژوهشی را بی‌سامان نکند. مفاهیم، زبان نظریه‌هاست، ابهام مفهومی منطق گفتگوی علمی را مختل و نه تنها باورها و منویات پژوهشگر را مغشوش و پرابهام می‌کند که اساساً پروژه تحقیقاتی را در انبوهی از مفاهیم غیرشفاف و خالی از منطق پژوهشی بی‌معنا می‌کند.

### ۱. حیات و احیا

حیات در لغت به معنای ضد مرگ و مردن آمده و پدیده نسبی و دارای مراتب تلقی شده است.<sup>(۱)</sup> قرآن کریم نیز به همین واقعیت اشاره نموده و از حیات

---

(۱) ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۱۱.

۴۴..... قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

نباتی،<sup>(۱)</sup> حیات حیوانی،<sup>(۲)</sup> حیات عقلانی و انسانی،<sup>(۳)</sup> حیات جاویدان<sup>(۴)</sup> و حیات خداوند - علم و توانایی مطلق - نام می‌برد. کاربرد مفهوم حیات در این طیف از معانی نشان‌دهنده این است که واژه حیات از آن مفاهیمی است که با تمام بداهت و وضوح لغوی، دارای حقیقت پیچیده و ماهیت پنهان می‌باشد.

با وجود تلاش‌های عمیق فلسفی و پیشرفت‌های شگفت‌انگیز بشر در عرصه علم و دانش هنوز حقیقت و ماهیت حیات کشف نشده است؛ اما شناسایی مختصات و ویژگی‌های حیات، این امکان را فراهم کرده است که انسان‌ها در حوزه انسان‌شناسی در دو قلمرو «انسان آنچنان‌که هست» و «انسان آنچنان‌که باید باشد» پیشرفت‌هایی جدی داشته باشند؛<sup>(۵)</sup> چون حیات منشأ هستی و وجود آدمی است و به هر میزانی که بشر به ابعاد حیاتی خویش آگاهی یافته است به همان میزان به خود و توانمندی‌های خویش آگاه شده است.

«حیات نحوه خاص از هستی است که مبدأ ظهور علم و قدرت شده و عامل هماهنگ‌کننده «اندیشه علمی» و «انگیزه عملی است»؛<sup>(۶)</sup> به‌دیگرسخن، «حیات یعنی حقیقت مجهول‌الکنهی که دو خاصیت دارد یکی آگاهی و دیگر جنبش»؛<sup>(۷)</sup> به این

---

(۱) ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (حدید، ۱۷).

(۲) ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْزَلَتْ وَرَبَّتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (فصلت، ۳۹).

(۳) ﴿أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (انعام، ۱۲۲).

(۴) ﴿يَقُولُ يَلَيْتَنِي قَدِمْتُ لِمِيَاتِي﴾ (فجر، ۲۴).

(۵) جعفری، امام حسین علیه السلام شهید فرهنگ پیشرو انسانیت، ص ۵۰.

(۶) جوادی آملی، حیات عارفانه امام علی علیه السلام، ص ۱۵.

(۷) مطهری، احیای تفکر اسلامی، ص ۲۱.

معنا که هر موجودی به دلیل چیزی آفریده شده، موجود زنده موجودی است که بتواند مطابق با فلسفه آفرینش خویش عمل نماید؛ برای مثال یکی از اهداف خلقت زمین این است که گیاهان و درختان در آن سبز شوند.<sup>(۱)</sup> تعاریف یادشده نشان‌دهنده این حقیقت است که هرچند ماهیت حیات پنهان و پوشیده است؛ ولی برجسته‌ترین نشانه‌های آن آگاهی و قدرت بر حرکت و جنبش می‌باشد. براین اساس، همه موجودات به میزان برخورداری از آگاهی و حرکت، از حقیقت حیات برخوردار خواهند بود.

احیا به معنای زنده کردن<sup>(۲)</sup> و جان دادن به موجوداتی جاندار است که جان خویش را از دست داده و متناسب با حقیقت هستی و نحوه آفرینش که دارند از ویژگی‌های رشد و آگاهی بی‌بهره شده‌اند، احیا و احیاگری فرایند تجدید حیات و شکوفاکردن حقیقت حیات در چنین موجوداتی است.

## ۲. دین

دین در لغت به معنای جزا و مکافات آمده است، مثل ملت می‌باشد، منتها به اعتبار پرستش و اطاعت از شریعت، به آن دین می‌گویند؛<sup>(۳)</sup> اما در ارتباط با چیستی و حقیقت دین، دیدگاه‌های متفاوت و احياناً متضادی وجود دارد که علت این ناهمگونی معنایی را می‌توان در حقیقت پیچیده و واقعیت درهم تنیده دین، و صورت‌بندی‌های مباین آن در حوزه فکری-اعتقادی بشر جستجو نمود.

در عرف دین‌پژوهان معاصر، آنچه که به‌عنوان دین شناخته می‌شود و در رشته‌های مختلف دین‌پژوهی مانند جامعه‌شناسی دین، روان‌شناسی دین و فلسفه دین بحث

(۱) نجفی، تفسیر آسان، ج ۶، ص ۸۹.

(۲) مهیار، فرهنگ ابجدی عربی - فارسی، ج ۱، ص ۲۶.

(۳) حسینی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۶۹۹.

می‌شود، دارای چنان گستره معنایی است که افزون بر ادیان الهی، تفکرات الحادی، بت‌پرستی، حیوان‌پرستی، جادوگری و... را نیز شامل شده و بر مکاتبی چون مارکسیسم و اومانیزم نیز دین اطلاق می‌شود. اطلاق دین در این طیف از معانی، تعریف دین را با دشواری روبه‌رو کرده و باعث شکل‌گیری تبیین‌های متفاوت از دین شده است؛ تبیین‌های پیش‌ساخته که به‌جای تعریف دین به‌عنوان یک حقیقت ثابت و دارای تعین اجتماعی، معطوف به این پیش‌زمینه ذهنی است که چه چیزی باید دین باشد یا می‌تواند دین تلقی شود. درست از چنین خاستگاهی است که تبیین‌های درون دینی ناظر به دین خاص شکل می‌گیرد و تحلیل‌های برون دینی از دین، متناسب با رشته علمی خاص انجام می‌شود. به‌عنوان نمونه، دین در نگرش جامعه‌شناختی به «مجموعه‌ای از باورها، اعمال، شعایر و نهادهای دینی که افراد بشر در جوامع مختلف بنا کرده‌اند»<sup>(۱)</sup> اطلاق می‌شود و در حوزه روان‌شناسی دین به «احساسات، اعمال و تجربیات افراد در هنگام تنش‌ها، آنگاه که خود را در برابر هرآنچه الهی می‌نامند، می‌یابند»<sup>(۲)</sup> تعریف می‌شود.

واقعیت آن است که حتی با فاکتور گرفتن از ادیان غیرالهی و ایدئولوژی‌های بشری، تفاوت‌های عظیمی در میان ادیان الهی موجود نیز وجود دارد و «به همین دلیل است که یافتن یک حداقل یا سخن گفتن تفصیلی از «دین به‌طور کلی» دشوار است»<sup>(۳)</sup> و «شاید این تلقی واقع‌گرایانه‌تر باشد که اصطلاح «دین» دارای یک معنای واحد که مورد قبول همه باشد نیست»؛<sup>(۴)</sup> بر این اساس، سخن گفتن از دین به شکل عام سخن گفتن از موضوع غیرشفاف است؛ اما این ابهام و دشواری را نباید به‌عنوان بن‌بست

(۱) جان هک، فلسفه دین، ص ۱۵.

(۲) همان.

(۳) مایکل پترسون و دیگران، عقل و اعتقادات دینی، ص ۱۹.

(۴) جان هک، همان، ص ۱۶.

مفهومی در عرصه دین‌پژوهی تلقی نمود؛ زیرا در عرصه عام دین‌شناسی می‌توان بر اساس ویژگی‌های مشترک در ساختار ادیان، مفهوم دین را توضیح داد و در حوزه دین‌شناسی خاص به تعریف متناسب با همان دین اشاره نمود.

مناسب‌ترین تعریفی که از شمول بیشتری برخوردار بوده و گستره وسیع‌تری از ادیان را شامل می‌شود این است که «دین متشکل از مجموعه‌ای از اعتقادات، اعمال و احساسات (فردی و جمعی) است که حول مفهوم حقیقت غایی سامان یافته است»<sup>(۱)</sup>؛ حقیقت غایی جوهره اصلی ادیان است و دینداری یعنی پاسخ دادن به آن حقیقت، حقیقت غایی هرچند در ادیان مختلف تفسیرهای متفاوت دارد، اما در مجموع همه ادیان همان‌گونه که دارای واقعیت و حقیقت غایی است دارای ارج و اعتباری غایی نیز هست و انسان دیندار، رستگاری و نجات خویش را در اتصال به آن حقیقت مطلق معنا نموده و سعادت را در انتقال از هستی خودمحورانه به هستی خدامحورانه جستجو می‌نماید.<sup>(۲)</sup>

در تعریف پیش‌گفته هرچند گوهر و غایت‌مندی ادیان آشکار شده است، اما آنچه که مورد غفلت واقع شده و یا به دلیل شمولیت بیشتر آن، تعمداً از آن چشم‌پوشی شده است، منبع اصلی دین یعنی منشأ و حیانی دین است. اشکال اساسی دیگر آن است که در این تعریف، حقیقت دین به‌عنوان یک امر ثابت، با دینداری و ایمان دینی خلط شده است؛ چون دین یک امر واقعی و حقیقت برون از ذهنیت انسان است، باورها، احساسات و رفتارهای مبتنی بر دین، دین نیست؛ بلکه در قلمرو ایمان و دینداری قرار دارد. به این لحاظ تعریف مناسب با فرهنگ اسلامی این است که گفته شود دین در دو سطح تکوینی و تشریعی مطرح است: دین تشریعی عبارت است از: «مجموعه عقاید، اخلاق و

---

(۱) مایکل پترسون، همان، ص ۲۰.

(۲) جان هک، همان، ص ۱۹.

قوانین و مقرراتی که برای اداره فرد و جامعه انسانی و پرورش انسان‌ها از طریق وحی و عقل در اختیار آنان قرار دارد»؛<sup>(۱)</sup> اما دین تکوینی به این معناست که فطرت و نهاد انسان با مبانی، اصول و حتی کلیت دین تشریعی سرشته شده و دین در متن هستی آدمیت قرار دارد و آیه شریفه ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا بُدَّ لَهُ لِيَخْلُقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ الْدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَنَكُونَنَّ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۲)</sup> اشاره به همین واقعیت دارد که میان تکوین و تشریع هماهنگی وجود دارد. آنچه در شرع وارد شده حتماً ریشه در فطرت انسان دارد و آنچه ریشه در فطرت دارد شریعت به آن دعوت می‌کند. بر این اساس، دین خالص و پاک، در درون جان آدمی وجود دارد و انحرافات یک امر عارضی است و وظیفه پیامبران این است که این امور عارضی را زایل کنند و به فطرت انسان‌ها امکان شکوفایی بدهند.<sup>(۳)</sup>

### ۳. تفکر دینی

سنگ بنای هستی انسانی انسان تفکر است. انسان حقیقتی است که در بستر اندیشگی و تفکرورزی، خود و پدیده‌های پیرامونی خویش را فهم نموده و از متن چگونگی این فهم‌ها است که انسان ساخته می‌شود. انسان واقعیت خود ساخته است و همین خودسازی و خودسازماندهی است که معیار تمایز انسان از دیگر موجودات شمرده می‌شود. تمایز اصلی انسان‌ها با همدیگر نیز ناشی از چگونگی تفکر آنان بوده و اینکه در ارتباط با چه موضوعاتی فکر می‌کنند و چگونه فکر می‌نمایند.

(۱) جوادی آملی، دین‌شناسی، ص ۲۷.

(۲) بنابراین روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن؛ این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست، این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند (روم، ۳۰).

(۳) مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۴۱۷.



تفکر فرایند و تلاش روحی برای کنترل هدفمند فکر است، سازمان دادن و بازسازی معلومات ذهنی برای حل پرسش‌ها و مجهولات و رسیدن به معلومات جدید، تفکر زاده پرسش است، پرسش‌هاست که جهت و موضوع تفکر را مشخص می‌کند و آنچه که در حوزه فکری اهمیت دارد، همین پرسش‌ها و موضوعات هستند که انسان برای تفکر انتخاب می‌کند و در بستر همین انتخاب‌ها و نوع مشغولیت‌های ذهنی است که انسان چگونه بودن خود را انتخاب کرده و درواقع خویشتن خویش را می‌سازد؛ ازاین‌رو قرآن کریم نه تنها انسان‌ها را به تفکر فرامی‌خواند، بلکه موضوعات شایسته تفکر را نیز مشخص و در حقیقت انسان‌ها را دعوت به بهداشت فکری و مغزی می‌کند.

در منطق قرآن کریم که اساس و بنیان تفکر دینی شمرده می‌شود، ساختمان ذهنی و هویت فکری انسان در محور خداشناسی و تعالی انسانی سامان می‌یابد و موضوعات متناسب برای تفکرورزی شامل «عالم هستی»، «تاریخ» و «حقیقت انسانی» دانسته می‌شود. تفکر در عالم هستی، انسان را با اسرار آفرینش آشنا می‌کند و اندیشه در خود رسالت انسانی او را مشخص ساخته و وادار به انجام وظیفه می‌نماید. سیر در تاریخ، سنت‌های الهی حاکم بر سرنوشت جوامع بشری را نمایان می‌کند.<sup>(۱)</sup> از تفکر در این سه حوزه است که نوع خاصی از تفکر به‌عنوان جهان‌بینی توحیدی شکل گرفته و گزاره‌های بنیادی و پایه‌های اساسی تفکر دینی در حوزه باید‌ها و نبایدهای شرعی پایه‌ریزی می‌شود.

تفکر دینی یعنی درک و فهم انسان از معارف دینی، و دین به‌عنوان نظام به هم پیوسته معرفتی دارای سه دسته معارف وحیانی است:

---

(۱) مطهری، بیست گفتار، ص ۳۱۲.

۵۰..... قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

۱. اصول دین: اموری که انسان در اثر کوشش و تلاش علمی باید به آن اعتقاد پیدا

نماید؛

۲. اخلاقیات: خصلت‌ها و وظایف انسان در قبال خویش؛

۳. احکام: دستورهای مربوط به افعال و فعالیت‌های خارجی.<sup>(۱)</sup>

مجموعه این معارف به اعتبار اینکه در ذهنیت انسان منعکس شده و تبدیل به فهم و باور بشری می‌شود تفکر دینی نام‌گذاری می‌شود. بنابراین، تفکر دینی را می‌توان درک موحدانه از عالم هستی، اعتقاد و باور عقلانی و تعبدی به بایدها و نبایدهای متناسب با دین معنا نمود. به عبارت روشن‌تر تفکر دینی عبارت است از انطباق دین تشریعی با دین تکوینی در وجود انسان‌ها و از متن این انطباق و هماهنگی و تأثیرات متقابل دین و تفکر دینی است که فطرت و جان انسان شکوفا شده و ایمان و باور قلبی و خشوع قلبی به وجود می‌آید.

## ۴. احیای تفکر دینی

در دستگاه مفهومی و چارچوب نظری احیاگری و اصلاح‌طلبی دینی، از اصطلاحات و مفاهیم احیای دین، احیای تفکر دینی، بیدارگری، احیای مسلمین و اصلاح دینی، به فراوانی و به‌گونه‌های مختلف استفاده می‌شود. درک روشن‌تر از مفهوم احیای تفکر دینی متوقف بر تعیین نسبت آن با این مفاهیم بوده و ضرورت مفهوم‌شناسی ایجاب می‌نماید که به ارتباط معنایی این اصطلاحات نیز اشاره شود.

---

(۱) مطهری، مقدمه بر جهان‌بینی اسلامی (انسان و ایمان)، ص ۶۷-۷۲.

## ۴-۱. احیای دین و احیای تفکر دینی

دین در ظرف وجودی خویش چه به عنوان یک امر تکوینی و فطری و چه به عنوان یک واقعیت تشریعی که از سوی خداوند فرستاده شده است - دین به معنای ماجاء به النبی - دارای ثبات و هستی پایدار بوده و غیرقابل تحریف و تغییر می باشد؛ حتی اگر دین به عنوان متن مکتوب و منبع دینی در نظر گرفته شود، باز قابل تحریف و آسیب دیدگی نخواهد بود؛ زیرا خداوند خود، حفاظت از دین را تضمین نموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (حجر، ۹) و آنچه که در حوزه دین قابلیت مرگ و میرایی را داشته و احتیاج به احیاء دارد، دین نیست؛ بلکه تفکر دینی است که با تنزل دین در ذهنیت بشر، بعد بشری یافته و در معرض آسیب دیدگی و مرگ قرار می گیرد. بنابراین، مراد از احیای دین در واقع همان احیای تفکر دینی است و معنایی غیر از آن نمی تواند داشته باشد.

احیای تفکر دینی در شرایطی ضرورت می یابد که طرز تلقی جامعه از دین به صورت مرده باشد نه به صورت زنده،<sup>(۱)</sup> نگرش به دین، مسخ شده و اندیشه حاکم بر جامعه گمراه کننده شود.<sup>(۲)</sup> به این صورت که تفکر دینی با ازدست دادن ویژگی های حیاتی خویش نه تنها آگاهی بخشی خویش را از دست داده و تحرکی نمی آفریند که اساساً جامعه را در اسارت تظاهر به دین و کردارهای ضد دینی اسیر کرده و تناقض شخصیتی، تحجر و دگم اندیشی را در متن جامعه تسری می بخشد.

احیای تفکر دینی فرایند بازآفرینی روح دین در حیات فردی و جمعی جامعه بوده و در حقیقت معطوف به شکوفاسازی فطرت دینی یا دین فطری و جاری ساختن معرفت

---

(۱) مطهری، احیای تفکر اسلامی، ص ۱۹.

(۲) نصرآبادی، نقش استاد مطهری در احیای اندیشه دینی، سایت وزارت علوم.

دینی در جان آدمی است، و در پرتو چنین قابلیت درونی، دین تشریعی به خوبی درک شده و بستر لازم برای «تصحیح فهم دینی، تصحیح سیر و مسیر دینداری و رفتار دینداران»<sup>(۱)</sup> فراهم می‌شود. تفکر دینی به عنوان ایمان و باور قلبی تحرک‌آفرین شده، حیات فردی و جمعی انسان‌ها را معنادار و هدفمند می‌کند. با شکل‌گیری ایمان دینی، جهان و هستی و در پی آن، انسان معنای خاص می‌یابد، عقل و قلب شکوفا شده و با فهم مناسب از همه پدیده‌های عالم هستی، نه تنها انسان‌ها و ادار به عمل و انجام وظایف خویش می‌شوند که اساساً حرکت تکاملی در جان و روح آدمیت به وجود می‌آید.

## ۲-۴. اصلاح

اصلاح در لغت درمقابل افساد و تباهی، زشتی و بدی است و بیشتر در مورد افعال و اعمال کاربرد دارد و افساد به معنای خارج شدن چیزی از حد اعتدال است.<sup>(۲)</sup> اصلاح یعنی سامان دادن و اعتدال بخشیدن به چیزی که نابسامان شده است و در عرف سیاسی و جامعه‌شناختی معادل رفرم به معنای ایجاد تغییر و تحول در درون نظام سیاسی-اجتماعی است و درمقابل واژه انقلاب قرار دارد که به تغییرات بنیادی و ساختاری در جامعه اطلاق می‌شود.<sup>(۳)</sup>

اصلاح در فرهنگ قرآنی نیز درمقابل افساد آمده و از زوج‌های متضاد به شمار می‌رود که دوه‌دو و در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند تا یکی نفی و دیگری اثبات شود؛ مثل واژه‌های توحید و شرک، ایمان و کفر، عدل و ظلم و... دارای کاربرد وسیع معنایی بوده و

(۱) رشاد، «احیای دین و اصلاح دینداری»، فصلنامه قبسات، ش ۲۲.

(۲) ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۴۱۲؛ لسان العرب، ج ۳، ص ۳۳۵؛ قرشی، قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۷۴.

(۳) رمضان‌نای گیلانی، اصلاح‌گری و اصلاحات عاشورایی، ص ۴۵.

بخش اول: کلیات و مفاهیم ..... ۵۳

در موارد عمل صالح،<sup>(۱)</sup> انسان صالح<sup>(۲)</sup> اصلاح میان دو فرد و اصلاح در میان گروه‌های اجتماعی،<sup>(۳)</sup> اصلاح در روابط و متن جامعه به کار برده شده است و از مجموع این موارد چنین استفاده می‌شود که واژه اصلاح بیشتر ناظر به عرصه‌های رفتاری افراد و جامعه انسانی بوده و به معنای از بین بردن فساد در حیات فردی و جمعی جامعه است.

اصلاح در دین به همان بیان که در مورد احیای دین بیان شد به معنای اصلاح در اندیشه دینی است؛ اصلاح در اندیشه دینی به این معناست که جهت اصلی دین در اندیشه دینی محفوظ باشد، تنها بخش‌های از نظام معرفتی دین آسیب دیده باشد و مصلح دینی در پی اصلاح آسیب‌دیدگی تفکر دینی در درون ساختار کلی دین است.<sup>(۴)</sup>

### ۳-۴. اصلاح و احیای تفکر دینی

هرچند از تعریف اجمالی اصلاح و احیا در حوزه تفکر دینی، تفاوت اجمالی آنها نیز بیان شد، اما به طور آشکار می‌توان تمایز آن دو را در سطح آسیب‌دیدگی ارزش‌های دینی و نحوه درمان این آسیب‌دیدگی‌ها جستجو نمود. احیای تفکر دینی به بنیادی‌ترین هسته‌های تفکر دینی معطوف است و در شرایطی ضرورت می‌یابد که روح دین در جامعه مرده باشد، ساختار تفکر دینی از بنیان آسیب دیده و دارای ساختار جعلی و گمراه کننده شده باشد. احیای اقدام بنیادی برای کوبیدن ساختار جعلی و زنده کردن

---

(۱) ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَىٰ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَجِدْتُ فَنَ كَانِ يَرْجُوَ لِقَاءَ رَبِّهِ. فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ (کهف، ۱۱).

(۲) ﴿وَأَنذَرُكُمْ آلَاءِنِي مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِن عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (نور، ۳۲).

(۳) ﴿وَجَزَاؤُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ (شوری، ۴۰) ﴿قَالَ يَفْقَهُمْ أَرَءَيْتُمْ إِن كُنتُمْ عَلَىٰ بَيْنَتٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْتُمْ كُنتُمْ عَنْهُ إِن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ (هود، ۸۸).

(۴) رضایی مهر، «امام خمینی و تجدید حیات دینی»، مجله حضور، ش ۴۷ زمستان، ۸۲.

ارگانیسم زنده تفکر دینی است؛ اما اصلاح تفکر دینی اقدام سازنده در سطح عینیت اجتماعی و کردارهای عملی افراد و جامعه، در درون ساختار دینی است.

احیاگری جان دادن به کالبد بی جان است و در حوزه تفکر و نظام معنایی جامعه انجام می‌شود؛ اما اصلاح‌گری در عرصه اجتماعی کاربرد دارد و به معنای آسیب‌زدایی و از بین بردن فساد از عضو و پیکره نظام اجتماعی است. تفکر دینی که دچار رکود شود، احتیاج به احیا پیدا می‌کند؛ اما لزوماً این‌گونه نیست که دچار افساد نیز شده باشد؛ برای مثال در مورد افراد عامی و عادی که عمق دین را درک نکرده ولو به فرایض دینی خویش عمل می‌کنند، باز نیازمند به احیا شدن دارند؛ اما اصلاح وقتی است که یک جریان فکری و اجتماعی دچار فساد و انحراف شود.<sup>(۱)</sup>

اصلاح و احیا فرایندهای همسو اما ناظر به سطوح متفاوت آسیب‌دیدگی اندیشه دینی است، بدین لحاظ نه تنها دارای حوزه‌ها و موضوعات کاملاً متفاوت خط‌کشی شده نمی‌باشند که دارای همپوشی و تداخل معنایی و مصداقی فراوان نیز خواهند بود؛ زیرا احیاگری بر مبنای عمیق معنایی خویش دارای وسعت معنایی بوده و حامل اصلاح‌گری نیز می‌باشد. یک حرکت و اقدام احیاگرایانه در حوزه حیات اجتماعی را، از این جهت که ناظر به احیای روح و جان انسان و جامعه است، احیاگری می‌نامند و از این حیث که در پی اصلاح رفتارها و مناسبات اجتماعی است، حرکت اصلاحی نام می‌گذارند.

---

(۱) دکتر الگار، «احیاگری و خوانش دیگر از احیاگران»، پگاه حوزه، ش ۸۹، اسفند ۱۳۸۱.

## فصل دوم: مبانی و شیوه‌های احیا

احیای تفکر دینی دارای پیش‌زمینه‌های تئوریک نظری است. منطق احیاگری در بستر فهم انسان از دین و حقیقت انسانی انسان قالب‌بندی می‌شود و متناسب با همان نگرش دینی و انسان‌شناختی، سازمان‌دهی و اجرا می‌شود؛ ازاین‌رو در حوزه دین‌پژوهی، به مقیاس گسترده‌تری، تنوع و تضاد نگرش‌های دینی و انسان‌شناسی، رویکردهای متنوع و متضاد احیاگری پیشنهاد و در عرصه حیات اجتماعی فعال شده است. درک منطقی و متناسب با الزامات قواعد روش‌شناسی ایجاب می‌نماید که قبل از همه، مبانی معرفتی احیا، شیوه‌های احیاگری، دین و احیای انسانیت نیز توضیح داده شود تا در بستر این منظومه‌های معرفتی مرتبط به هم، زیرساخت‌های تئوریک و شیوه‌های منطقی احیاگری در فرهنگ دین و قیام عاشورا شناسایی شود.

### الف) مبانی معرفتی احیا

مبانی معرفتی احیا معطوف به چگونگی درک و دریافت انسان‌ها از بنیادی‌ترین حقایق و واقعیت‌های هستی است و نوع نگرش به آنها، سنگ بناهای نظام معرفتی و تفکر دینی انسان‌ها به شمار می‌رود. واکاوی نظام‌های اعتقادی بشر نشان‌دهنده این واقعیت است که در متن و مرکزیت تفکرات دینی، نوعی نگرش به خدا، انسان و جامعه انسانی قرار دارد. برپایه همین نگرش‌هاست که انسان‌ها ذهنیت اعتقادی خویش را ساخته و کردارهای عملی خود را جهت می‌بخشند.

## ۱. خداشناسی

عمیق‌ترین مسئله در احیای تفکر دینی گهرشناسی و گهریابی دین است، و احیاگری اساساً از روح دین آغاز شده و پس از آن پیکره دین را دربرمی‌گیرد. بر این اساس، تا زمانی که گهر دین درک نشده و به‌خوبی شناسایی نشود، احیاگری شکل نگرفته و یا معنای انحرافی پیدا می‌نماید؛ به این معنا که گهرشناسی دینی سنگ‌بنای احیاگری به شمار آمده و نوع گهریابی دینی شکل دهنده نوع نگرش‌ها و گرایش‌های متعدد در حوزه احیای تفکر دینی به شمار می‌آید.

گهردین در نگرش‌های متفاوت به دین، متفاوت می‌شود. عده‌ای که روح دین را در فقاقت و اجتهاد جستجو می‌کنند، از این طریق وارد عرصه احیاگری می‌شوند. گروهی دیگر که حقیقت دین را در درک شهودی و عرفانی می‌بینند، در راستای عرفانی نمودن علوم و پیکره جامعه دینی حرکت می‌کنند و جمعی که گهر دین را در همسویی دین با عقلانیت و علم معنا می‌نمایند، با همین رویکرد به بازسازی اندیشه دینی می‌پردازند؛ اما واقعیت این است که همه این رویکردها تک‌بعدی بوده و نمی‌توانند نشان‌دهنده گهر واقعی و حقیقت دین باشند؛<sup>(۱)</sup> زیرا اسلام به‌عنوان دین جامع، دارای گهر و حقیقت است که جامعیت اسلام تجلی و بازتاب آن می‌باشد.

گهر و حقیقت دین، معرفت توحیدی از عالم هستی و خالق هستی است. توحید مرکز همه معارف دینی بوده و هسته اصلی نظام اعتقادی به شمار می‌رود. مسائل اعتقادی، اخلاقی و احکام عملی اسلام درواقع تفصیل همان اصل توحیدی می‌باشد. درک توحیدی از خالق هستی فراتر از اعتقاد به وحدانیت خداوند بوده و به این معناست که عالم آفرینش دارای وحدت درهم تنیده بوده و قوام عالم به خالق هستی بخش وابسته

(۱) ایزدپناه، «بنیانهای معرفتی احیای تفکر دینی و نگرش امام خمینی»، مجله حضور، ش ۲۲.



می‌باشد. انسان موحد براساس درک توحیدی خویش از عالم هستی، در تمام عرصه‌های زندگی، تسلیم مشیت الهی در عالم تکوین و تشریع می‌باشد.<sup>(۱)</sup>

احیاگری مستلزم درک درست و جامع از دین است و دستیابی به چنین نگرشی مبتنی بر درک مناسب از خداوند می‌باشد؛ زیرا «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَةُ»<sup>(۲)</sup> دین بر بنیان معرفت خدا پایه‌گذاری شده است. دین تجلّی‌ای از تجلّیات خداوند می‌باشد. هیچ پرتوی نمی‌تواند بی‌ارتباط با منشأ خویش باشد. دین در محوریت خدا شکل می‌گیرد و درک درست از خداوند، به معنای درک درست از دین خداست. ازاین‌رو، یکی از اساسی‌ترین راه‌های دین‌شناسی و پی‌بردن به حقیقت مذاهب، پی‌بردن به خدای آن ادیان و مذاهب می‌باشد. علت خرافی بودن آیین‌های بت‌پرستی و بسیاری از آیین‌های دیگر خرافی بودن خدای آنهاست.<sup>(۳)</sup>

## ۲. انسان‌شناسی

انسان‌شناسی دومین سنگ بنای معرفتی احیای تفکر دینی است. نوع نگرش افراد به حقیقت و چیستی انسان، نوع نگرش آنها را در چگونگی فهم دینی متأثر می‌کند. در چارچوب فکری و اعتقادی که انسان در اسارت جبر و نتوانستن اسیر تلقی می‌شود، معارف و ارزش‌های دینی نیز متناسب با آن، معنا می‌یابد. دیدگاهی که انسان را واقعیت خودساخته معرفی می‌نماید، دین را نیز در همین چارچوب معنا نموده، و احیاگری را در قالب همین منطق، تبیین و تفسیر خواهد کرد.

---

(۱) جوادی آملی، دین‌شناسی، ص ۶۳.

(۲) نهج البلاغه، خطبه ۱.

(۳) عباس ایزدپناه، همان.

در منطق و حیانی دین نیز، انسان‌شناسی پس از خداشناسی، مبنایی‌ترین مسئله معرفت‌شناسی دینی به شمار می‌آید. آفرینش جهان، فرستادن انبیاء علیهم‌السلام و نزول کتاب‌های آسمانی برای رسیدن انسان به سعادت می‌باشد.<sup>(۱)</sup> انسان دارای حقیقت و روح جاودانه است که از خدا نشئت گرفته و به سوی خدا بازمی‌گردد: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛<sup>(۲)</sup> هستی انسان عین ربط به خداست و شناخت دقیق انسان بدون درک ارتباط وجودی انسان به خدا امکان‌پذیر نیست؛ زیرا هویت انسان هویت از «اویی» و به سوی «اویی» است. در همین چارچوب فکری مسئله «خودشناسی»، «خودیابی» و «خودفراموشی» انسان قابل درک می‌شود.<sup>(۳)</sup>

در کانون گفتمان دین در حوزه انسان‌شناسی، مسئله «ولی‌شناسی» قرار دارد. «ولی» عینیت‌یافتگی دین در جان آدمی است. «ولی» همان انسان نمونه و الگو است که انسان، تیپ ایدئال و غایت انسانیت خویش را در او می‌بیند، خود را در آینه او می‌نگرد و به او اقتدا می‌نماید، دین و انسانیت خویش را متناسب با نگرش او معنا می‌کند؛ یعنی انسان در حقیقت انسانی و واقعیت زندگی خویش از پیشوایی متأثر است که به او اقتدا کرده و به‌عنوان مرجعیت دینی و انسانی خویش انتخاب نموده است.

درک انسان از ولی خدا و اقتدای انسان به پیشوایی که برگزیده است، نشان دهنده درک دینی افراد از دین است؛ همان‌گونه که ولایت‌شناسی درست، مبنای درک درست انسان از دین می‌شود، اشتباه در انتخاب مرجعیت دینی نشان‌دهنده انحراف و بدفهمی دینی است؛ زیرا انسان با انتخاب پیشوای دینی خویش درواقع دین خود را انتخاب می‌نماید. افرادی که به درستی ولی خدا را نشناسد، درواقع دین خدا را نشناخته و تصویر

(۱) رجبی، انسان‌شناسی، ص ۲۰.

(۲) بقره، ۱۵۶.

(۳) رجبی، همان، ص ۷۱-۷۳.

درست از انسانیت واقعی انسان در دست ندارند و این چنین در حوزه خودیابی و دین‌شناسی قرائت‌ها و گرایش‌های متفاوت از دین و انسان به وجود آمده و در پی آن نگرش‌های متفاوت و متضاد در عرصه احیاگری شکل می‌گیرد.

در نگرش اسلامی معیار حیات انسانی انسان تجلّی دین راستین در وجود آدمی است. انسان به هر میزانی که دین را در خود ببیند و خویشتن انسانی خویش را در ارتباط با خداوند بیابد، به همان میزان از حیات انسانی برخوردار خواهد بود و انسان با شناخت ولیّ خدا درواقع زنده‌ترین انسان را می‌شناسد و با اقتدای به او سعی در احیای خویشتن انسانی خویش می‌نماید. انسان زنده‌ای که سنگ بنای اسلام زنده است، انسانی است که در پرتو معرفت و درک راستین از دین و عمل صالح، خود انسانی و متعالی او بر ناخودش چیره شده و آن را در جهت کمال قرار داده و در حقیقت دین ناطق شده است. بر این اساس، اسلام زنده پرتویی از انسان زنده است که در اوج آن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام قرار دارند.<sup>(۱)</sup>

### ۳. جامعه‌نگری

نوع نگرش به جامعه و مناسبات اجتماعی از دیگر مبانی معرفتی است که نقش مؤثر در نوع نگرش و گرایش به احیاگری دارد. افراد در چارچوب فهم و منطق جامعه‌شناختی خویش، دین را در حوزه حیات جمعی فهم می‌نمایند و با همین منطق به تبیین دین و تحولات اجتماعی و به احیاگری و مهندسی مناسبات و روابط اجتماعی می‌پردازند. برای نمونه، در نگرش جامعه‌شناسی تضاد، که مناسبات اجتماعی بر مبنای اقتصاد و در چارچوب تضاد طبقاتی تحلیل می‌شود، از دین نیز تفسیر اقتصادی-طبقاتی صورت می‌پذیرد و احیاگری بر همین مبنا معنا می‌یابد؛ اما در نگرشی که تحولات

---

(۱) ایزدپناه، همان.

اجتماعی با محوریت فرهنگ معنا می‌شود، سنگ بناهای حیات جمعی ارزش‌های فرهنگی به شمار آمده، احیای از حوزه ارزش‌ها آغاز می‌شود و پس از آن در سطح نهادهای دیگر در جامعه تسری می‌یابد. در حوزه سیاست نیز کسانی که نگاه سکولاریستی به دین و سیاست دارند، با نگاهی حداقلی به دین، دین را تنها در حوزه‌های فردی معنا نموده و احیای را صرفاً در سطح ارتباط انسان با خداوند قابل اجرا می‌دانند؛ اما در نگرش دینی که «دین عین سیاست» و «سیاست عین دیانت» تلقی می‌شود، سیاست هویت دینی یافته و به عنوان قلب ارگانیسم حیات اجتماعی، عهده‌دار هدایت و مهندسی مناسبات اجتماعی دانسته می‌شود و احیای نیز جهت‌گیری سیاسی یافته و برای احیای تفکر دینی در سطح جامعه، به دینی ساختن سیاست در جامعه پرداخته می‌شود.

## **(ب) روش‌های احیای**

احیای تفکر دینی از بازسازی و اصلاح نگرش دینی نسبت به خدا و اولیای خداوند آغاز می‌شود که در واقع روح و گوهر دین به شمار می‌روند و پس از آن نوبت به پیکره دین یعنی ابعاد معرفتی در شاخه‌های علوم دینی می‌رسد. در حوزه دین‌شناسی، روش‌های متعدد و فراوانی استفاده می‌شود که از آن جمله می‌توان به روش‌های عقلی، قرآن محوری، سنت‌گرایی و روش عرفانی اشاره کرد.

### **۱. روش عقل‌گرایی**

در روش عقلی سعی می‌شود که دین بر مبنای عقل درک شود و چنین تلقی می‌شود که گزاره‌های دینی با عقل بشری قابل فهم هستند و آنچه که در حوزه تفکر عقلانی انسان نمی‌گنجد، از دایره دین برون دانسته شده و یا تأویل عقلی می‌شود.

## ۲. روش قرآن محوری

در روش قرآن محوری بر کفایت قرآن تأکید افراطی می شود. نسبت به عقل و سنت بی توجهی می شود و با شعار حسبنا کتاب الله به تفسیر دین پرداخته می شود که چنین روشی را می توان در دین شناسی خوارج نهروان به خوبی مشاهده نمود.

## ۳. روش سنت گرایی

در این روش تأکید اصلی بر سنت شده و نسبت به عقل بی مهری صورت می پذیرد که چنین گرایشی را می توان در منطق دین فهمی اهل حدیث شناسایی نمود.

## ۴. روش عرفان گرایی

در روش عرفانی توجه اصلی بر منبع شهود و درک حضوری از حقایق دینی است و بر مبنای عشق و محبت، نسبت انسان با خدا، با خودش و با محیط پیرامونی اش تعیین و تعریف می شود.

واقعیت این است که دین حقیقت جامع و دارای ابعاد و بخش های درهم تنیده و لایه های عمیق و سطحی است که با نگرش تک روشی قابل درک و فهم نیست. فهم جامع دین احتیاج به روش جامع دارد و می توان در حوزه دین پژوهی از همه روش های متناسب با دین برای فهم دین استفاده نمود. در روش جامع، قرآن، محور و منبع اصلی دین شناسی دانسته می شود و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام تبیین کننده وحی است و عقل و شهود در خدمت دین شناسی قرار داده می شود.<sup>(۱)</sup>

پرسش اساسی این است که آیا در قالب روش های یادشده و حتی با شناخت دقیق دین، می توان تفکر دینی را نیز احیا نمود؟ واقعیت این است که همه این روش ها ناظر به

---

(۱) برای مطالعه بیشتر ر.ک: ایزدپناه، بنیان های معرفتی احیا.

چگونگی فهم و درک معرفت دینی است. احیاگری فراتر از فهم درست دین است و معطوف به احیای دین در جان آدم‌ها می‌باشد. فهم درست دین به معنای اقناع عقلی است؛ اما احیاگری معطوف به شکوفایی فطرت دینی و اقناع در همه ابعاد وجودی انسان‌هاست. چنین اقناعی زمانی به دست می‌آید که احیاکننده تفکر دینی، دین را در وجود خویش احیا کند و خود نماد از حقیقت دین شده باشد.

دین را نمی‌توان به فهم انسانی تقلیل داد و صرفاً از طریق فهم دین، دین را احیا کرد. در عرصه احیاگری، عقل جزئی، کارساز نیست؛ بلکه در مسیر احیا، تنها ایمان است که می‌تواند نقش ایفا نماید. دین باید در وجود محیی دین احیا شود، آنگاه احیای دین صورت خواهد گرفت. دین در وجود انبیا و اولیای الهی احیا می‌شود، آنگاه به انسان‌ها نیز حیات می‌بخشد. دین باید در وجود حسین بن علی (علیه السلام) احیا شود تا حسین (علیه السلام) عین احیای دین و تفکر دینی شود. هرگاه دین مجسم و دین متحقق به وجود آمد، دین احیا خواهد شد.<sup>(۱)</sup> بر این اساس، شرط احیای تفکر دینی این است که قبل از همه دین در وجود محیی دین احیا شود. با تحقق چنین شرطی، بستر مناسب برای احیای تفکر دینی فراهم شده و محیی دین فرصت و توانمندی آن را می‌یابد که با استفاده از روش مناسب فهم دین یعنی روش جامع قرآن‌محور برای احیای تفکر دینی در جامعه اقدام نماید. ایمان دینی افراد و جامعه انسانی با دیدن تجسم عملی دین، جوانه می‌زند و با شکوفایی فطرت دینی در سطح جامعه تفکر دینی قابل احیا می‌شود.

---

(۱) داوری، «ارتباط ایمان و معرفت دینی با احیای دین»، فصلنامه مصباح، س ۴، ش ۱۶، زمستان ۱۳۷۴.

## فصل سوم: دین و احیای انسانیت

### مقدمه

دوگانگی در نحوه زندگی و حیات اجتماعی انسان ناشی از دوساحتی بودن هستی و وجود آدمی است. انسان فراتر از سطح جسمانی خویش دارای غرایز حیوانی و فطرت انسانی است؛ یعنی انسان در اصل آفرینش خویش دوساحتی خلق شده و خداوند وقتی انسان را از گل آفرید، از روح خویش نیز در او دمید.<sup>(۱)</sup> فطرت در حوزه روحی انسان قرار دارد و حیات طبیعی مبتنی بر بعد جسمانی و حیوانی انسان می‌باشد؛<sup>(۲)</sup> به این معنا که غرایز، ویژگی‌های تکوینی مشترک میان انسان و حیوان است؛ اما فطریات، گرایش‌ها و بینش‌های تکوینی متعالی در انسان می‌باشند. غرایز میل‌های نیمه آگاهانه است که در حدود مسائل مادی زندگی حیوانی طرح می‌شود و فطرت به مسائل انسانی مربوط می‌شود که از آنها به عنوان ارزش‌های انسانی یاد می‌شود.<sup>(۳)</sup>

حیات حیوانی همان حیات اعضا و جوارح است که نیازهای اولیه را احساس می‌کند و قدرت برای حرکت بخشیده، احتیاجات محدود خود را تأمین می‌کند؛ اما حیات روانی و عقلانی انسان برخاسته از رشد و شکوفایی امور فطری است که در فطرت

---

(۱) ﴿ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِي ۖ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ ۚ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾ (سجده، ۹).

(۲) احمدی سعدی، «درآمدی بر نظریه فطرت»، نامه حکمت، ش ۵، ۱۳۸۴.

(۳) مطهری، فطرت، ص ۲۹-۳۶.

انسان‌ها نهاده شده است؛ فطریاتی از قبیل «خودشناسی»، «خداشناسی» و سپاسگزاری از خالق هستی.<sup>(۱)</sup> فطرت سنگ بنای حیات انسانی انسان است و انسان با همین فطرت حق‌جوی، حقیقت‌طلبی و کاوشگری که به دنیا آمده است می‌تواند دارای حیات انسانی شود. هرگاه این نور فطرت در وجود آدمی خاموش شود، انسان تبدیل به یک مرده در ظاهر زنده خواهد شد.<sup>(۲)</sup>

انسان دارای طبع حیوانی است و به حکم طبیعت خویش به سوی مقاصد حیوانی حرکت می‌کند؛ اما انسانیت انسان امر اکتسابی است؛ یعنی استعدادهاى انسانی انسان به‌تدریج و در پرتو ایمان پرورش می‌یابد و از این جهت، انسان برای تحقق انسانیت خویش نیاز به ایمان دارد؛ زیرا در قالب ایمان است که زندگی انسان هدفمند شده و با انقلابی که در ضمیرش ایجاد می‌شود، استعدادهاى درونی او شکوفا می‌شود.<sup>(۳)</sup> بر این اساس، انسان و جامعه انسانی که نور ایمان در آن نتابیده و به شکل طبیعی در سطح حیوانیت خویش متوقف مانده باشد، دارای مرگ انسانی شده و در فرهنگ و حیانی به‌عنوان جامعه جاهلی شناخته می‌شود.

حقیقت دوگانه انسان بازتاب دوگونه در واقعیت زندگی انسان‌ها داشته و نظام‌های فرهنگی دوگانه‌ای را در تاریخ بشر به وجود آورده است. نظام فرهنگی مبتنی بر گرایش‌های مادی و طبیعی، و نظام فرهنگی برخاسته از گرایش‌ها و بینش‌های متعالی انسان‌ها. با شکل‌گیری چنین نظام‌های فرهنگی است که قالب‌های زندگی انسان‌ها نیز شکل می‌گیرد و بسترهای کاملاً متفاوت و متضاد برای چگونه زندگی کردن انسان‌ها به وجود می‌آید.

(۱) حسینی همدانی، تفسیر انوار درخشان، ص ۲۷۳.

(۲) مطهری، احیای تفکر اسلامی، ص ۵۲.

(۳) مطهری، مقدمه جهان‌بینی اسلامی (انسان و ایمان)، ص ۱۲.



فرهنگ وسیع‌ترین مفهوم است که تمامی ابعاد و لایه‌های حیات فردی و جمعی انسان‌ها را پوشش می‌دهد. انسان‌ها در بستر فرهنگی متولد می‌شوند و در فرایند جامعه‌پذیری، فرهنگ اجتماعی را درونی ساخته و با منطق فرهنگی زندگی می‌نمایند. فرهنگ در جامع‌ترین تعریف خود «به شیوه‌ای از زندگی اطلاق می‌شود که اعضای یک جامعه آن را فرامی‌گیرند و عمل می‌کنند و از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌دهند».<sup>(۱)</sup>

تجزیه و تحلیل نظام‌های فرهنگی به‌خوبی نشان می‌دهد که در برخی از نظام‌های فرهنگی، اصالت به حیات مادی و تأمین نیازهای غریزی انسان داده شده و حیات اجتماعی جامعه براساس غرایز کور مادی معنا می‌شود. در برخی از نظام‌های فرهنگی، بعد انسانی و ساحت معنوی بشر اصیل تلقی شده، بر عقلانیت و آگاهی انسان‌ها تأکید می‌شود: «فلاسفه الهی حیات فرهنگی و معنوی انسان را اصل و حیات مادی و حیوانی او را فرع می‌دانند؛ ولی «فلاسفه مادی» و نیز پیروان مکتب اومانیسم (اصالت انسان) به حیات مادی و حیوانی انسان اصالت می‌دهند».<sup>(۲)</sup>

نظام‌های فرهنگی، متناسب با همان اصل مبنایی خویش، مفاهیم بنیادی و اساسی را شکل می‌دهند که حیات و ممات فرهنگ به حضور و غیبت آن مفاهیم در ذهنیت، اندیشه و باور انسان‌ها وابسته است. این مفاهیم تنها زمانی فرهنگ را خلق نموده و تمدنی را به وجود می‌آورند که در ذهنیت و باور جامعه حضور یابد و منشأ رفتارهای عملی شود.<sup>(۳)</sup> باورهای درونی مبنای کردار عینی و عملی افراد است. شخصیت انسان در قالب منطق ذهنی که دارد معنا یافته و درواقع حیات و مرگ انسانی انسان، ریشه در

(۱) کوئن، درآمدی به جامعه‌شناسی، ص ۴۶.

(۲) مطهری، انسان و ایمان، ص ۱۲-۱۴.

(۳) پارسانیا، علم و فلسفه، ص ۱۴۶.

متن اعتقادات و باورهای فرهنگی انسان‌ها دارد؛ زیرا با حضور این مفاهیم در درون انسان، انسان و جامعه انسانی دارای نشاط و شادابی زندگی شده و یا دچار مرگ انسانی و روزمرگی حیوانی می‌شود.

احیای انسانیت در پرتو احیای تفکر دینی، مبتنی بر این اصل موضوعه است که دین و تفکر دینی احیاکننده جان آدمی می‌باشد و در بستر فرهنگ غیردینی یا ضددینی، انسانیت انسان می‌میرد و زندگی انسانی تبدیل به زندگی حیوانی می‌شود. بر این اساس، گفتگو از احیای تفکر دینی درواقع گفتگو و کالبدشکافی از مفاهیم مهم فرهنگی حاکم بر جامعه انسانی است. تقابل و تضاد فرهنگ‌ها در عینیت اجتماعی از طریق همین مفاهیم اساسی صورت می‌پذیرد. فرهنگی که بتواند مفاهیم اصولی و حیاتی خویش را در قلمرو زیست و زندگی فرهنگی دیگر وارد کند و مفاهیم کلیدی آن را منزوی سازد، پیروز خواهد شد.<sup>(۱)</sup>

بحث از احیای تفکر دینی بحث از این است که چگونه و با چه سازوکاری می‌توان مفاهیم مبنای دین را تبدیل به باور و اعتقاد جمعی جامعه نمود و مفاهیم فرهنگ رقیب را از حوزه زیست جامعه حذف کرد. از اینجاست که در حوزه فهم و اجرای احیای تفکر دینی شناسایی فرهنگ رقیب با فرهنگ دین ضروری می‌شود. اما پرسش اساسی این است که فرهنگ رقیب با فرهنگ دین کدام نظام فرهنگی است؟ آیا می‌توان نظام فرهنگی را نشان داد که بازتاب‌دهنده تمام نظام‌های فرهنگی غیر دینی و ضددینی باشد؟

در نگرش دینی نظام‌های فرهنگی در دو قالب فرهنگ دینی و فرهنگ جاهلی قابل شناسایی است. فرهنگ جاهلی بر بنیاد طبع حیوانی انسان استوار است و فرهنگ دینی ریشه در فطرت و ساحت معنوی و متعالی انسان‌ها دارد. فرهنگ جاهلی انسانیت انسان

را در سطح تمایلات حیوانی متوقف و دعوت به ماندن می‌کند و فرهنگ و حیانی انسان را شایسته خلافت الاهی دانسته و به شدن فرامی‌خواند. فرهنگ و حیانی و فرهنگ جاهلی را می‌توان به‌عنوان دو تیپ و نمونه آرمانی در نظر گرفت و با توجه به معیارها و شاخص‌های هرکدام، نظام‌های فرهنگی موجود در جوامع بشری را شناخت و از همین طریق چارچوب معیار، برای ضرورت و چگونگی احیای تفکر دینی به دست آورد.

## الف) فرهنگ جاهلی

مفهوم جاهلیت از مفاهیمی است که نخستین بار در قرآن کریم مطرح شده است.<sup>(۱)</sup> اهل لغت معنای اصلی و ابتدایی آن را نادانی و عدم علم می‌دانند؛ اما براساس ویژگی‌های معنایی و موارد کاربرد آن در قرآن کریم می‌توان دریافت که جهل صرفاً به معنای نادانی نیست<sup>(۲)</sup> که به معنای «سفاهت» و «بی‌اعتنائی به حقیقت» نیز می‌باشد. در منطق دین هرچند جهالت به معنای عدم علم و نادانی مذمت شده است، اما آنچه که به شدت مورد انکار و نفی واقع شده است، جهالت به معنای سفاهت و بی‌عقلی، باطل‌پذیری و بی‌اعتنای به حقیقت می‌باشد که برای نمونه به برخی از آیات شریفه اشاره می‌شود.

قرآن کریم از زبان حضرت یوسف می‌فرماید: «پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می‌خوانند و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازنگردانی، به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود»<sup>(۳)</sup> و از

---

(۱) جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ص ۱۵۳.

(۲) ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۱۲۹؛ مصطفوی، التحقيق فی الکلمات القرآن الکریم، ج ۲، ص ۱۳۱؛ ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۴۲۷، ذیل واژه جهل.

(۳) یوسف، ۳۳.

برادرانش با لحن توبیخی سؤال می‌شود: «آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید، آنگاه که جاهل بودید؟!»<sup>(۱)</sup> در آیه دیگر آمده است: (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «خداوند به شما دستور می‌دهد ماده‌گاو را ذبح کنید (و قطعه‌ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید، تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند و غوغا خاموش گردد) گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟ (موسی) گفت: به خدا پناه می‌برم از اینکه از جاهلان باشم».<sup>(۲)</sup>

در این گونه موارد حمل جهل بر نادانی و عدم علم امکان‌پذیر نمی‌باشد؛ زیرا جهل در اینجا با علم و آگاهی توأم است. حضرت یوسف حکم تمایل به زنان را می‌داند و با توجه به علم خویش به این حکم می‌فرماید: «اگر تمایلی به آنان پیدا نمایم از جاهلان خواهیم بود»، برادران یوسف به‌خوبی می‌دانستند که در حق برادران خویش ظلم و جفا می‌نمایند؛ اما در مقام عمل به حقیقت اعتنا نداشتند و تمسخر نیز عملی است که اساساً با علم و آگاهی به زشتی تمسخر، انجام می‌شود. فراتر از آن، جهل در بسیاری از موارد اگر توأم با عناد نباشد، عذر دانسته می‌شود و عذاب سختی نخواهد داشت، حال آنکه جهالت در موارد فوق مسئولیت‌آفرین است و موجب عذاب در آخرت می‌شود. این عذاب ناشی از بی‌اعتنایی به حقیقت است.<sup>(۳)</sup> بی‌اعتنایی به حقیقت و اولویت یافتن تمایلات مادی و غریزی وقتی در سطح جامعه گسترش یابد، به نظام فرهنگی تبدیل می‌شود؛ نظام فرهنگی که در منطق دین، به نام فرهنگ جاهلی معرفی می‌شود.

(۱) یوسف، ۸۹.

(۲) بقره، ۶۷.

(۳) قرشی، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۸۰-۸۳، ذیل واژه جهل.

جاهلیت در فرهنگ قرآنی صرفاً یک حالت ذهنی و فردی نیست؛ بلکه به عنوان نظام ساخت یافته فرهنگی است که در قالب بت پرستی،<sup>(۱)</sup> انکار معاد،<sup>(۲)</sup> تعصبات نژادی،<sup>(۳)</sup> غارت گری و جنگ های ممتد قبیله ای<sup>(۴)</sup> قساوت و شقاوت،<sup>(۵)</sup> جهل و خرافه گرایی<sup>(۶)</sup> ظاهر شده و نشان دهنده مجموعه باورها، کردارها و رفتارهای رایج در جامعه جاهلی است. انسان جاهلی در قالب منطق متناسب با فرهنگ جاهلی نه تنها واقعیت ها و پدیده های پیرامونی خویش را فهم می نماید که درواقع خویشتن انسانی خویش را معنا و جایگاه خود را در نظام عالم تعریف و تعیین می نماید.

موارد یاد شده به خوبی نشان دهنده این واقعیت می باشد که جامعه جاهلی، بر اساس گرایش های کور غریزی شکل گرفته، صرفاً در راستای تأمین تمایلات و آرزوهای دنیایی و لذت های حیوانی عمل می نماید. بر مبنای همین گرایش ها پدیده ها را خوب و بد نموده و درواقع الگوهای رفتاری خویش را مشخص می کند. از همین طریق فرهنگ جاهلی و به دنبال آن جامعه جاهلی به شکل غیراخلاقی شکل می گیرد. در چنین بستر ضد بهداشتی است که انسان و جامعه انسانی در دام بیماری نفسانی اسیر می شود؛ همان گونه که بیمار جسمانی از قدرت ادراک طعم واقعی غذا ناتوان است و از غذاهایی لذت می برد که درواقع هیچ گونه لذتی ندارد، بیمار نفسانی نیز از دریافت حقیقت امور ناتوان است و از لذا ید راستین حیات انسانی محروم می باشد. فراتر از این، بیمار نفسانی

(۱) ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ (زمر، ۳).

(۲) ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ (جاثیه، ۲۴).

(۳) ﴿أَلَمْ تَكُنْ مِنَ الْتَّكَاثُرِ﴾ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ﴿تکاثر، ۱-۲﴾.

(۴) ﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ﴾ (آل عمران، ۱۰۳).

(۵) ﴿وَإِذَا الْمَوْءُدَةُ سُئِلَتْ﴾ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ﴿تکویر، ۹-۸﴾.

(۶) ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ (اعراف، ۱۵۷).

نه تنها از این لذتها محروم می‌باشد، که حتی از امور و اشیای فاضل و جمیل تنفر دارد و امور ضد ارزشی را نیک و خیر می‌پندارد.<sup>(۱)</sup>

جامعه جاهلی در واقع بر بنیان جهل و نادانی استوار است و عامل بیماری نفس در جامعه جاهلی نیز ناشی از فرهنگ و بستر جهل‌پرور اجتماعی است. انسانی که در بافت جهالت اجتماعی گرفتار است، با ارتکاب افعال و کردارهای شرورانه و ارادی خویش، تخیل و ذهنیت خود را فاسد می‌کند و با تداوم این رفتارهای ناپسند، انسانیت خود را ناقص‌تر نموده و به پستی نفسانی خویش می‌افزاید. درست در چنین فرایندی، بیماری نفسانی انسان تشدید می‌شود و انسانیت انسان گم شده و حیات انسانی در سطح حیات حیوانی متوقف می‌ماند و جامعه تبدیل به جامعه مرده می‌شود؛ جامعه مرده‌ای که خداوند در ارتباط به آنها به پیامبر می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾<sup>(۲)</sup>؛ مسلماً تو نمی‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، نمی‌توانی کران را هنگامی فراخوانی که روی برمی‌گردانند و پشت می‌کنند: ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾<sup>(۳)</sup>؛ تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش آنانی برسانی که در گور خفته‌اند؛ یعنی این مردم که می‌بینی، مرده‌هایی هستند که به جای اینکه زیر خاک باشند، روی زمین راه می‌روند، مرده متحرک هستند و نمی‌توان به اینها زنده گفت.<sup>(۴)</sup>

تفکر و فرهنگ جاهلیت بر بنیان بدفهمی از خود و از خودبیگانگی انسانی استوار است. انسان جاهلی انسانیت خویش را در سطح تمایلات مادی و موجودیت طبیعی و حیوانی خویش معنا می‌نماید و از همین خاستگاه انسان‌شناختی است که ساختار

(۱) ناظرزاده کرمانی، اصول و مبادی فلسفه سیاسی فارابی، ص ۳۳۴-۳۳۵.

(۲) نمل، ۸۰.

(۳) فاطر، ۲۲.

(۴) مطهری، احیای تفکر اسلامی، ص ۲۱.

اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و معرفتی جامعه به شکل خودمحو رانه و خون‌گرایانه سامان‌دهی شده و سرانجام ارزش‌های دینی و انسانی در جامعه می‌میرد و انسانیت انسان مسخ می‌شود. فرایند مسخ‌شدگی و ازخودبیگانگی انسان و جامعه جاهلی را می‌توان در چارچوب مطالب ذیل طرح کرد و از این طریق سیر انحطاط تفکر دینی در سده نخست جامعه اسلامی را قابل فهم نمود.

## ۱. خودمداری و تعصب قبیله‌ای

«خودمداری» عنصر مبنایی و هسته مرکزی فرهنگ جاهلیت است و بر اساس همین مبنا، حیات فردی و جمعی در جامعه جاهلی ساخته می‌شود. خودمداری در عرصه مناسبات اجتماعی در قالب «خون‌محوری» انعکاس یافته، جامعه را در چارچوب قبیله و نژاد ساختاربندی می‌نماید. در نظام قبیله‌ای روابط درون گروهی افراد تشدید شده، مناسبات اجتماعی در درون قبیله و با قبایل دیگر در قالب منطق «من و برادرم علیه پسرعموهایم، من و پسرعموهایم علیه دیگران» معنا می‌شود. از همین خاستگاه در جامعه قبیله‌منش جاهلی قانون «ثار» شکل گرفته و منازعات ممتد قبیله در متن قبایل کاشته می‌شود. عواطف انسانی خشکیده، فضای اجتماعی آغشته به قتل و کشتار می‌شود؛ از این رو قرآن کریم، بر قبایل عرب مَنّت گذاشته و می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ﴾؛<sup>(۱)</sup> نعمت خدا را بر خود به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل‌های شما، الفت ایجاد کرد.

خودمداری عینی‌ترین نماد فرهنگ جاهلیت و شاخص‌ترین ویژگی انسان بی‌ایمان به حقایق هستی و ارزش‌های انسانی و اخلاقی است. انسان خودمدار و متکبر، بر مبنای اینکه تنها به خود مادی خویش باور دارد با انکار معاد و خالق هستی می‌گوید: ﴿مَا هِيَ

---

(۱) آل عمران، ۱۰۳.

إِلَّا حَيَاتِنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَحَيَا وَمَا يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»<sup>(۱)</sup> که «چیزی جز همین زندگی دنیای ما در کار نیست؛ گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای آنها را می‌گیرند و جز طبیعت و روزگار ما را هلاک نمی‌نماید.» بر اساس همین منویات ذهنی و تفسیر مادی از هستی اهداف فردی و جمعی جامعه جاهلی در سطح لذت‌های غریزی و تمایلات مادی تقلیل یافته، تفکر و اندیشه غارت‌گری در جامعه رواج می‌یابد. جنگ‌ها برای غارت کردن شکل گرفته و افراد می‌جنگند تا دارایی دیگران را غارت نمایند.

## ۲. استبداد سیاسی

نظام سیاسی در ارتباط جدی با هویت فرهنگی جامعه معنا شده و بازتاب عینی از فرهنگ سیاسی جامعه است. جامعه جاهلی، حاکمیت سیاسی را در چوکات منویات و آرزوهای کاملاً غریزی خویش شکل می‌بخشد، و کارویژه‌های آن را صرفاً در راستای تأمین اهداف حاکمان سیاسی تعریف می‌کند. در نظام سیاسی جاهلیت اصل بر تأمین نیازهای غریزی و حیوانی است و هر فردی به میزان قدرت سیاسی خویش در راستای تحقق تمایلات غریزی و حیوانی خود عمل می‌نماید. بر همین مبنا، سعادت و پیروزی را صرفاً در قالب غلبه و برتری ظاهری جستجو می‌نماید: ﴿وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَن أَسْتَعْلَى﴾<sup>(۲)</sup> و از همین خاستگاه منطق «الحق لمن غلب» رواج یافته و مکر و فریب تبدیل به هنجار اجتماعی می‌شود و سرانجام فرهنگ غارتی در جامعه حاکم می‌شود.

فرهنگ غارتی حامل الگوها و قواعد رفتاری غارت‌گرایانه‌ای است که برای دستیابی به قدرت، ثروت و حیثیت اجتماعی شکل می‌گیرد و مبتنی بر دو پایه خشونت و غارت است. به این معنا که فرهنگ غارتی در بستر خشونت جنگلی در جامعه زاده می‌شود و با

(۱) جائیه، ۲۴.

(۲) امروز رستگاری از آن کسی است که برتری خود را اثبات کند (طه، ۶۴).



اقدامات غارت‌گرایانه استبداد سیاسی و عدم پاسداری از مالکیت خصوصی افراد استحکام یافته و ترویج می‌شود. در قالب چنین تفکری در جامعه جاهلی نه تنها دارایی افراد که جان و ناموس انسان‌ها غارت‌شدنی تلقی می‌شود. ترس از غارت شدن زن و ناموس، وحشت را آنچنان در جان انسان جاهلی می‌کارد که با قساوت و خشونت که در جنگل نیز یافت نمی‌شود، دختران خویش را زنده به گور می‌نماید: ﴿وَإِذَا الْمَوْءِدَةُ سُئِلَتْ ﴿بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾؛<sup>(۱)</sup> و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود: به کدام‌ین گناه کشته شدند؟!

نظام سیاسی جاهلیت، هرچند بازتاب هویت فرهنگی-سیاسی جامعه جاهلی به شمار می‌رفت، اما از سوی دیگر به‌عنوان قلب نظام اجتماعی، نقش کلیدی و تعیین‌کننده در گسترش و تحکیم فرهنگ جاهلیت ایفا می‌کرد. درست در چنین فرایند دوسویه و متقابل است که رذایل اخلاقی ترویج شده، جهالت اجتماعی عمیق‌تر می‌شود. قدرت عقلانی و معنویت‌گرای انسانی تضعیف شده، فرهنگ جاهلیت تولید و بازتولید می‌شود. سرانجام انسانیت انسان گم و منطق جنگلی در جامعه حاکم می‌شود.

### ۳. جهالت و جبر اجتماعی

جهالت اجتماعی از مشخصات اصلی جامعه جاهلی و قبیله‌پرست است. ذهنیت قبیله‌ای تاریکخانه جهل و بدفهمی اجتماعی است. درون‌مایه‌های ذهنی افراد در چوکات بسته قبیله قالب‌بندی می‌شود. رفتارهای قبیله‌مدارانه، شخصیت انسان را در همین چوکات محبوس و جهالت اجتماعی را در متن تفکر، عقاید و عواطف انسان قبیله‌مدار وارد می‌کند؛ یعنی در جامعه قبایلی اساساً تفکر و اندیشه قبیله است. افراد در درون قبیله تحلیل رفته و درواقع فردیت افراد، فردیت قبیله‌ای می‌شود، و هر فرد از افراد قبیله نه تنها

---

(۱) تکویر، ۸-۹.

استقلالی از خود ندارد، که هویت خویش را با هویت قبیله معنا می‌نماید. تصمیمات قبیله توسط رئیس قبیله اتخاذ شده و افراد به پیروی از او مجبور می‌باشند. در چنین فرایندی جهالت و جبر اجتماعی در متن شبکه اجتماعی تولید و بازتولید شده و افراد پیش از اینکه در بستر تعقل و اندیشه زندگی نمایند بر مبنای توجیهات شبکه‌ای قبیله اقناع می‌شوند. تقلید کورکورانه، در سطح جامعه رواج یافته، پیروی از پیران، پدران و گذشتگان، به مقدس‌ترین سنت اجتماعی تبدیل می‌شود: ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَعْطَيْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَ﴾<sup>(۱)</sup> خدایا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه کردند.

خون‌گرایی و قبیله اندیشی در نظام جاهلی نه تنها منابع معرفتی را به امور حسی و تقلید کورکورانه از سران قبایل محدود می‌کند که اساساً جریان تفکر و اندیشه را با محوریت خون و نسب سازماندهی می‌نماید؛ از این‌رو در جامعه جاهلی علم انساب در مرکز فعالیت‌های علمی آنها قرار گرفته و افراد قبایل فراتر از اینکه نسب خویش و قبایل دیگر را حفظ می‌کردند، به نسب‌شناسی اسب‌ها نیز توجه جدی می‌کردند.<sup>(۲)</sup>

#### ۴. جبرگرایی کلامی

عقاید و تفکر دینی در جامعه قبیله‌محور جاهلی، متناسب با الزامات قبیله‌اندیشی شکل می‌گیرد. دین قبیله‌ای انعکاس ذهنیت و منویات قبیله است. در نظام اجتماعی قبیله‌گرا، دین و باورهای اعتقادی در خدمت قبیله استخدام می‌شود و در چوکات منطق قبیله توجیه می‌شود. از متن خون‌گرایی و قبیله‌پرستی در عصر جاهلیت است که «بت‌های قبیله‌ای» شکل می‌گیرد، از بستر جبراندیشی اجتماعی قبیله‌ای، جبرگرایی

(۱) احزاب، ۶۷.

(۲) ابومنذر، الاصنام، ص ۸۴.

کلامی نیز در ذهنیت قبایل جاهلی راه می‌یابد و افراد با چنین نگرشی در مقابل دعوت انبیا و پیامبران الهی مقاومت می‌کردند و بی‌ایمانی و کردارهای زشت خویش را به اراده و خواست خداوند نسبت می‌دادند: ﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا ءَابَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ﴾؛<sup>(۱)</sup> اگر خدا می‌خواست، ما و پدران ما مشرک نمی‌شدیم و چیزی را تحریم نمی‌کردیم ﴿وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ﴾؛<sup>(۲)</sup> اگر خدا می‌خواست و اراده می‌نمود ما آنها را پرستش نمی‌کردیم.

## ب) فرهنگ و حیانی

فلسفه دین و بعثت انبیا را می‌توان در حقیقت احیاکنندگی ایمان و عمل به دین جستجو نمود. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾؛<sup>(۳)</sup> «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد». دعوت اسلام درواقع دعوت به سوی حیات و زندگی است؛ حیات معنوی، مادی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اخلاقی و اجتماعی و در یک جمله حیات در همه ابعاد زندگی، این تعبیر کوتاه‌ترین و جامع‌ترین تعبیری است که درباره اسلام آمده است.<sup>(۴)</sup>

اسلام به‌عنوان نظام فرهنگی-اعتقادی حیات‌بخش، پیش از اینکه در عرصه حیات اجتماعی گسترش یابد، در وجود مبارک پیامبر اسلام ﷺ تجلی می‌یابد؛ آنگاه که ایمان و

(۱) انعام، ۱۴۸.

(۲) زخرف، ۲۰.

(۳) انفال، ۲۴.

(۴) مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۲۶.

عقیده توحیدی در عمق جان پیامبر نشسته و حضرت با تمام وجود دیانت را در خویش می‌یابد. به تعبیر قرآن کریم پیامبر دارای خلق عظیم شده<sup>(۱)</sup> و تبدیل به دین ناطق و ارزش‌های زنده دینی می‌شود. مرحله تبلیغ و ترویج دین در سطح جامعه فراهم می‌شود؛ یعنی احیاکنندگی دین بر ایمان و اعتقاد عارفانه به دین متوقف است. انسان‌ها تنها زمانی تعبد عقلانی و باور قلبی به ارزش‌های دینی پیدا می‌کنند که عینیت دین را در وجود مبلّغ دین تماشا کنند. با دیدن جذّابیت‌های عینیت‌یافته دین فطرت دینی افراد آماده شکوفایی شده و سرانجام دین در جان آدمی نفوذ می‌کند.

در منطق وحیانی، دین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان الگوی عملی دینداری، و دین عینیت‌یافته معرفی می‌شود: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ﴾ و وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهُ كَبِيرًا<sup>(۲)</sup>؛ و مسلمانان نخستین نیز از طریق ایمان به صداقت و طهارت نفس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دعوت پیامبر ایمان می‌آورند. تجلّی ارزش‌های دینی در رفتار و عملکرد رسول خداست که بستر لازم را برای پذیرش دین در ذهنیت افراد جامعه به وجود آورده و فرهنگ دینی را در جامعه حاکم می‌کند. در بستر چنین فرهنگی انسان، به خودآگاهی انسانی خویش دست می‌یابد. سازوکار خودیابی و خودشکوفایی جان آدمیت در بستر فرهنگ دینی را می‌توان در چارچوب مطالب ذیل قابل فهم کرد.

## ۱. اعتقاد توحیدی

فرهنگ دینی بر بنیان «عقیده» به اصول و ارزش‌های دینی بنا می‌شود. هسته اصلی و قانونی‌ترین عنصر در نظام اعتقادی دین، عقیده توحیدی یعنی «خدا محوری» است.

(۱) ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (قلم، ۴)

(۲) مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند (احزاب، ۲۱).

براساس همین مرکزیت اعتقادی، منطق دین شکل گرفته، انسان و عالم هستی معنادار می‌شود. معنویت‌گرایی در جامعه ترویج شده، نهادها و سرمایه‌های اجتماعی در راستای شکوفاسازی فطرت و ساحت معنوی انسان و جامعه انسانی سازمان می‌یابد. عناصر عاطفی، فکری و رفتاری بشر بر مدار همین مرکزیت، جهت‌دار شده، و از نحوه تنظیم رابطه انسان با خدا، مناسبات عقلانی و عاطفی انسان با محیط، جامعه و با خودش تعریف و تنظیم می‌شود؛ چه اینکه در منطق دین تنها خداست که حضور دارد و تنها خداست که شایسته پرستش و استعانت دانسته می‌شود: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾<sup>(۱)</sup> به دلیل همین واقعیت تمام ویژگی‌های فرهنگ دینی، متناسب با همین خاستگاه شکل گرفته و با هم انتظام می‌یابد.

## ۲. دانش توحیدی

در تفکر توحیدی اسلام، علم و دانش دارای ارج و منزلت زیادی دارد. قلّه و اوج علوم، علم الهی است که نظام آفرینش زیرنشین آن بوده و ناشی از علم خداوند دانسته می‌شود. علم خداوند به موجودات، علم شهودی و حضوری است، علم شهودی همان دانایی است که همراه با توانایی می‌باشد. در مرتبه پایین‌تر، علم شهودی خلیفه خداوند به اسمای الهی و جمیع ماسوی الله است و به دلیل همین معرفت، قدرت تصرف در عالم تکوین را یافته و مسجود ملائک واقع می‌شود. در مدارج پایین‌تر از آن، علوم حضوری با درجات ضعیف‌تر، و علوم حصولی قرار می‌گیرد، که در همه این مراتب علمی، آنچه که از اهمیت بنیادی برخوردار می‌باشد، قرین بودن علم با ایمان دینی است.<sup>(۲)</sup>

(۱) فاتحه، ۵.

(۲) پارسانیا، فلسفه علم، ص ۱۵۰.

در منطق دین بر بعد معنوی و انسانی انسان تأکید جدی صورت گرفته و سعی در ارتقای وجودی انسان می‌شود. اساس فلسفه آفرینش انسان به عبادت و قرب الهی معطوف می‌شود. انسان آفریده شده تا در پرتو تفکر عقلانی و هدایت انبیا و اولیای الهی، خود و خدا را بشناسد و با پرستش آگاهانه و آزادانه خدا، انسان تکامل یافته و به بی‌نیازی از غیر خدا دست می‌یابد. امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ذَكَرَهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ، فَإِذَا عَبْدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ»؛<sup>(۱)</sup> خدای متعال، بندگان را جز برای این نیافرید که او را بشناسند؛ پس چون او را بشناسند، پرستش او می‌کنند، و چون او را پرستند از پرستش جز او بی‌نیاز می‌شوند.

### ۳. انسان و انتخاب آگاهانه

انسان در فرهنگ قرآنی، حقیقتی است که مدام در حال شدن و ساختن خویش می‌باشد. بنیادی‌ترین عنصر، در این خودسامان‌دهی انسانی، عنصر انتخاب و اختیار است که در متن هستی آدمی گذاشته شده و انسان با هر انتخابی که انجام می‌دهد چگونه بودن و چگونه شدن خویش را انتخاب می‌نماید. ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَمُ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾؛<sup>(۲)</sup> و در بستر ذره، ذره‌ای از اقدامات خود است که ذرات وجودی و شخصیتی خویش را می‌سازد: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا

(۱) مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۳، باب ۴، ص ۸۳.

(۲) بگو: این حق است از سوی پروردگارتان! هرکس می‌خواهد ایمان بیاورد و هرکس می‌خواهد کافر شود (کهف، ۲۹).

يَرَهُ، ﴿۱﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ، ﴿۲﴾ و براساس همین عنصر انتخاب و اختیار، انسان، در منطق دین مسئول تلقی و پاسخ‌گوی کردارهای خویش شناخته می‌شود.

مسئولیت و پاسخ‌گو بودن انسان، فرع بر آگاهی و دانستنی‌هایی است که انسان ملزم به کسب آنها شده است. از همین خاستگاه ضرورت تعقل و تفکر در حیات انسانی وارد شده، و انسان با انتخاب گزینه‌های معقول و آگاهانه در بستر تکامل قرار می‌گیرد، شخصیت واقعی انسان شکوفا و شکوفاتر شده و حیات انسانی، معقول و عاقلانه می‌شود. در استمرار چنین تکاپو و جستجوی آگاهانه هرگاه مرحله‌ای از مراحل زندگی سپری شود، اشتیاق و نیروی حرکت به سوی مرحله بعدی افزایش می‌یابد؛ زیرا شخصیت تکامل‌یابنده انسانی، رهبر این تکاپو است، شخصیتی که خود ازلی است، «این جهان معنادار، گذرگاهش، و قرارگرفتن در جاذبیت کمال مطلق در ابدیت، مقصد نهایی‌اش»<sup>(۲)</sup> می‌باشد؛ ازاین‌رو تکامل تا بی‌نهایت در هستی آدمی تصویر می‌شود.

## ۴. ملاک برتری انسان‌ها

ملاک برتری و منزلت انسان‌ها در فرهنگ دینی، تقوای الهی دانسته می‌شود؛ به هرمیزان که افراد، عقیده و دیانت را در جان خویش شکوفا کنند و باطن خود را در محوریت خداپرستی، سامان‌دهی نمایند، به همان میزان انسانیت او اوج یافته و دارای سعه وجودی می‌شود. در بستر توسعه وجودی تقرّب به خداوند حاصل می‌شود. تقوای الهی نه تنها سنگ بنای ساختار توحیدی هستی آدم‌ها به شمار می‌آید که شاخص‌ترین عنصر برای درک و دانستن میزان خدامحوری انسان‌ها نیز تلقی می‌شود. تقوا در منطق

---

(۱) زلزله، ۸-۷.

(۲) جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۱۷-۱۱۸.

دین فراتر از تدین ظاهری و در حقیقت معطوف به باطن و جان آدمی است؛ تقوا ملکه درونی است که بر مملکت وجود انسان‌ها سلطنت نموده و مانع کج‌تابی‌های فکری، عاطفی و رفتاری آنها می‌شود و در چنین فرایندی طهارت باطنی و عصمت رفتاری برای انسان‌ها حاصل شده و شکوه بندگی خداوند، جان آنها را شکوهمند می‌کند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ۚ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَنُكُمْ ۚ﴾<sup>(۱)</sup>.

## ۵. مناسبات اجتماعی

مناسبات اجتماعی در تفکر دینی، متناسب با همان هسته مرکزی یعنی خدامحوری معنا می‌شود. معنویت‌گرایی در سطح جامعه ترویج شده، تعاون و همکاری در چارچوب تقوا و نیکی سامان‌دهی می‌شود: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ ۖ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ۚ﴾<sup>(۲)</sup> اصل آزادی و عدالت اجتماعی، مبنای مناسبات سیاسی و اجتماعی تلقی شده و اساساً فلسفه بعثت، اقامه عدل و قسط معرفی می‌شود: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ۚ﴾<sup>(۳)</sup> اقامه قسط در جامعه، مبنایی‌ترین اصل در اخلاقی‌کردن فضای اجتماعی شمرده می‌شود. بر مبنای همین اصل، امنیت در جامعه حاکم شده، جان و مال انسان‌ها حرمت می‌یابد. در بستر

---

(۱) ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست) گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست (حجرات، ۱۳).

(۲) و (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید (مائده، ۲).

(۳) ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کند (حدید، ۲۵).



عدالت و آرامش اجتماعی انسان‌ها فرصت خودیابی و خودسازی پیدا نموده، و در مدار حقیقت انسانی خویش قرار می‌گیرند.

خدامحوری و تقوای پیشگی، منطق تعاملات اجتماعی را در چارچوب عدالت‌گرایی همگام با تزکیه‌محوری سامان می‌بخشد. انسان‌های عقیده‌محور، در متن مناسبات و دشواری‌های اجتماعی در پی تزکیه نفس و جان خویش می‌شوند و با منطق ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾<sup>(۱)</sup> برتری و پیروزی خویش را معنا می‌نمایند. درست در قالب چنین منطقی می‌توان اخلاق‌مداری انسان‌های خدایی را در عرصه‌های خون‌بار جنگ و جهاد به‌خوبی درک کرد که چگونه در قالب عدل و انصاف با دشمنان خویش رفتار نموده و با تمام توان و مهرورزی سعی در هدایت آنها می‌نمایند.

## ج) امامت در فرهنگ دینی

مسئله امامت از جدی‌ترین مباحث مسئله‌ساز در حوزه اعتقادی دنیای اسلام به شمار آمده و از همین خاستگاه دو جریان بزرگ شیعه و سنی پدید آمده است. اهل سنت، امامت را از فروع دین دانسته و در سطح رهبری سیاسی جامعه معنا می‌نمایند؛ اما امامت در تفکر شیعی و براساس نصوص و حیانی دارای مقام و منزلت برتر از مقام نبوت و رسالت تلقی می‌شود. نبوت رهنمای است و امامت رهبری، وظیفه نبی تبلیغ است؛ اما وظیفه امام فراتر از تبلیغ، ولایت و سرپرستی نیز می‌باشد. شیعه همان‌گونه که نبوت را از جانب خداوند می‌داند، رهبری دینی را نیز امر الهی تلقی می‌نماید و پیامبر اسلام را دارای هر دو مقام امامت و نبوت دانسته و معتقد است که با ختم نبوت امامت و رهبری الهی ختم نشده است.<sup>(۲)</sup>

---

(۱) به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، رستگار شد (اعلی، ۱۴).

(۲) مطهری، امامت و رهبری، ص ۲۸-۲۹.

در نگرش شیعه امامت ائمه علیهم السلام در استمرار رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تعریف شده و امام دارای همان مناصب دانسته می شود که پیامبر عهده دار آنها بوده است؛ تنها تفاوتی که در میان آنها وجود دارد در اصل تلقی و دریافت وحی می باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متناسب با ضرورت هدایت گری خویش از مناصب سه گانه «ابلاغ و تفسیر دین»، «قضاوت و داوری» و «رهبری جامعه» برخوردار بوده است. پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنچه که در ذهنیت جامعه با جدیت مطرح می شود مسئله زعامت سیاسی جامعه دینی است. بدین ترتیب مسئله جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پایین ترین سطح ممکن خویش یعنی حاکمیت سیاسی مورد منازعات سیاسی قرار می گیرد.

تنش در حوزه سیاسی، ذهنیت جامعه دینی را از بزرگ ترین خلأ غافل می کند که در مرجعیت دینی جامعه به وجود آمده بود. غفلت در این مسئله باعث می شود که خسارت های سنگین و جبران ناپذیری در حوزه اعتقادی و دینداری جامعه به وجود آید. احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خوبی نشان دهنده این واقعیت است که حضرت نگرانی جدی در ارتباط با مرجعیت دینی جامعه پس از خود داشتند که از آن جمله می توان به حدیث شریف ثقلین اشاره نمود. پیامبر اسلام خطاب به امت اسلامی می فرماید: «من دو چیز گرانبها یعنی قرآن و عترت خویش را در میان شما باقی می گذارم و این دو از یکدیگر جدا نمی شود تا اینکه در قیامت در کنار حوض کوثر نزد من آیند؛ پس بنگرید که با آنها چگونه رفتار خواهید کرد و اگر پس از من به آن دو تمسک نمایید گمراه نخواهید شد»<sup>(۱)</sup>.

در این حدیث شریف آشکارا بیان شده است که قرآن و عترت جداناپذیر بوده و هدایت انسان و جامعه انسانی در گرو تمسک به آن دو می باشد و سرّ این مسئله در این

(۱) مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۰۰.

واقعیت نهفته است که اسلام دین خاتم، و خط راهنما برای همه انسان‌ها در همیشه تاریخ می‌باشد و «کتاب الهی دربردارنده اصل وحی و شریعت اسلامی است و عترت پیامبر ﷺ حاملان قرآن و عالمان به تفاسیل کتاب الهی است».<sup>(۱)</sup> تفصیل و حیانی وحی الهی، مستلزم درک و حیانی از قرآن کریم می‌باشد. پیامبر اکرم ﷺ حامل علم جامع دینی از منبع و حیانی بود، آنچه را که خود می‌گفت هرچند وحی نبود، اما ریشه در وحی داشت؛ از این رو تمام گفتارهای حجیت شرعی می‌یافت. پیامبر اکرم ﷺ علم خود را به جانشین خویش امام علی علیه السلام آموخت و از طریق ایشان ائمه دیگر نیز حامل این علم و حیانی شدند، و از همین جا عترت و قرآن پیوند ناگسستنی می‌یابند؛ عترت عهده‌دار تفسیر و تبیین قرآن شده و درواقع بیان عترت و ائمه علیهم السلام، شاخص فهم درست از قرآن دانسته می‌شود.

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه با اشاره به این واقعیت می‌فرماید: «عترت پیامبر ﷺ جایگاه اسرار خداوندی و پناهگاه فرمان الهی و مخزن علم خدا و مرجع احکام اسلامی و نگهبان کتاب‌های آسمانی و کوه‌های همیشه استوار دین خدایند. خدا به وسیله اهل بیت علیهم السلام پشت خمیده دین را راست نمود و لرزش و اضطراب آن را از میان برداشت... عترت پیامبر ﷺ اساس دین، و ستون‌های استوار یقین می‌باشند. شتاب کننده، باید به آنان بازگردد و عقب مانده باید به آنان پیوندد؛ زیرا ویژگی‌های حق ولایت به آنها اختصاص دارد و وصیت پیامبر ﷺ نسبت به خلافت مسلمین و میراث رسالت به آنها تعلق دارد».<sup>(۲)</sup>

مقام امامت براساس آیات و نصوص و حیانی، دارای منزلت و جایگاه مهم و بلندی است که مفسرین شیعه در تفسیر آیه مبارکه ﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي

(۱) ربانی گلپایگانی، کلام تطبیقی، ص ۱۶۰.

(۲) نهج البلاغه، خطبه ۲.

جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿١﴾ نکاتی را در ارتباط با امامت و امام بیان کرده‌اند که به خوبی نشان‌دهنده حقیقت امامت در فرهنگ قرآنی است و می‌تواند نوع نگاه شیعه به امامت را نمایان کند.

## ۱. عبودیت کامل

امام در فرهنگ قرآنی انسانی است که همه هستی خویش را جلوه حق دانسته و هیچ تعلق خاطر به غیر حق ندارد؛ از این رو حضرت ابراهیم علیه السلام زمانی به مقام امامت و ولایت دست می‌یابد که از همه هستی خویش می‌گذرد، مال به مهمان می‌بخشد، فرزند به قربانگاه می‌برد، تن به آتش می‌سپارد، دل به خدای رحمان می‌دهد، آنگاه که از همه چیز مجرد می‌شود، خداوند او را به عنوان خلیل خود انتخاب می‌نماید.<sup>(۲)</sup>

## ۲. ولایت و هدایت تکوینی

حضرت ابراهیم علیه السلام پس از رسیدن به مقام نبوت و رسالت، به مقام امامت منصوب می‌شود. این نشان‌دهنده این حقیقت است که مقام امامت برتر از مقام نبوت و رسالت است: «مقام رسالت فقط تبلیغ و رساندن احکام الهی به خلق است که وظیفه رسول از حیث رسالت همین ارائه طریق است که راه خیر و شر و آنچه سعادت و فضیلت بشری به آن تأمین می‌شود به مردم بنماید، لکن امامتی که فوق مرتبه رسالت به شمار می‌رود فقط مجرد تبلیغ و ارائه طریق نیست؛ بلکه امام صاحب ولایتی است که علاوه بر تبلیغ و نشان

---

(۱) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم عرض کرد از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد (بقره، ۱۲۴).

(۲) بانوی اصفهانی، مخزن العرفان در علوم قرآن، ص ۳۶.

دادن طریق هدایت، ایصال به مطلوب نیز می‌کند»؛<sup>(۱)</sup> به این معنا که هدایت امام «صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه حسنه و بالاخره صرف آدرس دادن نیست؛ بلکه هدایت امام، دست خلق گرفتن و برای حق رساندن است».<sup>(۲)</sup>

### ۳. امام حجت خدا

امام حجت خدا برای بندگان خداست. امام یگانه عصر خویش است. الگو و سرمشق برای دستیابی انسان‌ها به کمال است. «امام یعنی مقتدا و پیشوا که مردم به او اقتدا نموده، در گفتار و کردارش پیرویش کنند».<sup>(۳)</sup> درست به دلیل همین جایگاه عظیم امامت در فرهنگ قرآنی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْ وَلَدِي مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؛<sup>(۴)</sup> هرکس از مسلمانان بمیرد و تابع امامی از ائمه اولاد من نباشد (امام زمان خود را شناسد) به مرگ جاهلیت مرده است. بنابراین، امام‌شناسی و پیروی از امام نه تنها در متن تفکر و اعتقادات دینی قرار دارد، که اساساً دیانت منهای امامت، دیانت شمرده نمی‌شود. انسان که امام زمان خویش را شناسد و از دنیا برود، مرگش مرگ جاهلی به شمار می‌آید.

(۱) همان، ص ۶۷.

(۲) طباطبائی، تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی، ج ۱، ص ۴۱۱.

(۳) همان، ج ۱، ص ۴۰۸-۴۰۹.

(۴) صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۵۸.

## نتیجه بخش اول: مبانی نظری احیای تفکر دینی

تحقیق حاضر بر بنیان این فرضیه شکل گرفته است که جاهلیت با تمام الزامات فرهنگی خویش در بستر حاکمیت سیاسی بنی‌امیه بازتولید شد. امام حسین علیه السلام قیام نمود تا فرهنگ و تفکر دینی را احیا نماید. فرضیه تحقیق در قالب سه پرسش، تجزیه و ساختاربندی شد: مراد از احیای تفکر دینی چیست؟ تفکر دینی چگونه به انحطاط کشیده شد؟ و امام حسین علیه السلام با چه راهکاری به احیای تفکر دینی پرداخت؟ پرسش نخست ناظر به تعیین چارچوب نظری بحث می‌باشد که در این بخش مورد بررسی قرار گرفت و در قالب مطالب ذیل ساختاربندی شد:

۱. انسان حقیقت دوبعدی و دارای دو سطح از حیات و هستی است. هستی متعالی انسان بر بنیان فطرت دینی بنا می‌شود. هستی حیوانی انسان بر غرایز حیوانی مبتنی است. حیات حیوانی امر طبیعی است؛ اما حیات انسانی امر اکتسابی است. «خداگرایی» هسته مرکزی امور فطری است. «خودگرایی» قانونی‌ترین غریزه در حوزه غرایز می‌باشد. جنگ فطرت با غریزه یعنی خداپرستی با هواهای نفسانی جهاد اکبر است که در متن هستی دو بعدی انسان‌ها جاری است. تسلط خودگرایی بر انسان، انسان را از حقیقت هستی او دور و حیات انسان را در سطح تمایلات حیوانی متوقف می‌کند؛ اما حاکمیت خدا بر مملکت وجودی انسان، فطرت و هستی حقانی انسان‌ها را شکوفا و عواطف و غرایز بشری را نیز در همین مسیر فعال می‌کند؛

۲. حقیقت دوگانه انسان بازتاب دوگانه در واقعیت زندگی انسان‌ها داشته است. خودمداری جامعه را در چارچوب اصالت خون و خون‌گرایی یعنی «قبیله‌گرایی»، «نژادپرستی»، «انترناسیونالیستی مارکسیستی» و «انسان‌مداری لیبرالیستی» ساختاربندی

نموده، جامعه و فرهنگ جاهلیت را به وجود می‌آورد. فرهنگ دینی، بر بنیان «عقیده توحیدی» یعنی «خدامحوری» بنا شده و جامعه توحیدی را شکل می‌دهد. جامعه جاهلی بر بنیان از خودی‌گانگی و بدفهمی انسان از خود استوار اسن. در جامعه توحیدی انسان و عالم هستی بر مبنای «عقیده توحیدی» یعنی خودآگاهی و خدا باوری معنا می‌یابد. در چارچوب چنین نگرش‌ها و گرایش‌های متضاد، جنگ حق و باطل در عینیت جامعه و تاریخ عینی می‌شود؛

۳. گفتگو از احیای تفکر دینی در واقع گفتگو و کالبدشکافی از مفاهیم مهم فرهنگی حاکم بر جامعه انسانی است. بحث از احیای تفکر دینی بحث از این است که چگونه و با چه سازوکاری می‌توان مفاهیم مبنایی دین را به تفکر دینی یعنی باور و اعتقاد یقینی در جامعه تبدیل نمود و مفاهیم فرهنگ رقیب را از حوزه زیست جامعه حذف کرد؛ یعنی ایجاد تحول در انسان و جامعه انسانی مستلزم ایجاد تحول در نظام اعتقادی و فرهنگی جامعه است. حاکمیت سیاسی و نخبگان دینی، نقش تعیین‌کننده در چگونگی شکل‌گیری و مهندسی نظام فرهنگی دارند. حاکمیت سیاسی بستر ساز باورهای عمومی است و نخبگان دینی باورهای عمومی را منطقی نشان می‌دهند. مرگ تفکر دینی زمانی اتفاق می‌افتد که نخبگان فکری و عالمان دین، در خدمت حاکمیت فاسد و ضددینی استخدام شوند. احیای تفکر دینی در جامعه، مبتنی بر دینی ساختن حاکمیت سیاسی و عمل دیندارانه عالمان دینی است.







**بخش دوم**  
**فرایند افول تفکر دینی**

**در عصر امام حسین علیه السلام**

**فصل اول: قبیله گرایی**  
**فصل دوم: حاکمیت سیاسی**  
**فصل سوم: بحران اعتقادی**



## مقدمه

فاجعه و بحران اخلاقی که در سال ۱۶۰۱ قمری در کربلا اتفاق افتاد، پرسش‌های جدی در عرصه انسان‌شناسی به وجود آورد؛ پرسش‌هایی که پس از قرن‌ها تحقیق و کاوش‌های ارزشمند علمی، هنوز ذهنیت منطقی، انسانی و مؤمنانه بسیاری را به خود مشغول کرده است. پرسش‌هایی از این قبیل که چگونه ممکن است انسان و جامعه انسانی آنچنان مسخ شود که مقدس‌ترین انسان‌های معاصر خویش را به شکل وحشیانه قتل عام کند و خاندانش را به اسارت ببرد؟ چرا جامعه‌ای که ادعای دینداری نموده و شبانه‌روز چندین بار شهادت به رسالت پیامبر می‌دادند، خاندان پیامبر خویش را تاراج نمودند؟

این پرسش‌ها زمانی جدی‌تر می‌شود که توجه شود، فاجعه در عصر صحابه و تابعین، درست پنجاه سال پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق می‌افتد. فاجعه در جامعه‌ای رخ می‌دهد که هنوز حضور پرشکوه و با تقدس پیامبر صلی الله علیه و آله را به یاد داشتند، کوفه پیشگام فاجعه می‌شود که حداقل پنج سال «ایمان»، «عدالت»، «مهربانی» و «رفتار پیامبرگونه علی علیه السلام» را از نزدیک تجربه کرده و با علی علیه السلام زیسته بود، در رکاب علی علیه السلام جنگیده بود و آرزوی شهادت کرده بود. چرا کوفه چنین از خود بیگانه می‌شود؟ چرا شهرهای بزرگ جهان اسلام به‌ویژه مدینه و مکه در سکوت مرگبار فرو می‌روند؟ چرا غیبت صحابه در حضور باشکوه حسین علیه السلام در کربلا چنان محسوس است که گویا این اتفاق در تاریکخانه شب و در پس پرده‌های پنهانی انجام شده است؟ عاشورا زاده ترور کور شبانه نیست؛ که عاشورا چشم در چشم جامعه و بزرگان جامعه اتفاق می‌افتد؛ اما جامعه چنان چشمان خویش را به روی حسین بن علی علیه السلام می‌بندد که گویا حسینی نیست و اهل بیت پیامبر در معرض قتل عام قرار ندارند. در چنین کوری اجتماعی، فاجعه

خلق شده و گروه‌های غارتگر پس از تاراج خاندان وحی سجده شکر بجا می‌آورند؟! با افتخار و مستی درود بر جدّ حسین بن علی علیه السلام می‌فرستند!!

فاجعه کربلا عمیق‌ترین بحران و آشفتگی است که در عینیت اجتماعی جامعه بشری اتفاق می‌افتد. بحران و آشفتگی عینی در جامعه، ریشه در ذهنیت آشفته و بحران خیز اجتماعی دارد. عینیت اجتماعی انعکاس واقعیت ذهنی است، واقعیت عینی قبل از تحقق یافتن در خارج، در ذهنیت اجتماعی تصویر شده و واقعیت ذهنی می‌یابد. افراد اقدام عملی خویش را بر مبنای نظام ترجیحی-اخلاقی خود، ساماندهی می‌نمایند، و تا زمانی که رفتاری را از میان مجموعه رفتارهای محتمل دیگر ترجیح ندهند، به لحاظ فلسفی، اقدام عملی امکان‌پذیر نخواهد بود.<sup>(۱)</sup> رفتار اجتماعی حلقه اتصال ساختار ذهنی و ساخت اجتماعی است. رفتارها از متن ذهنیت افراد برخاسته و واقعیت عینی را ساخت می‌بخشد، ساختار اجتماعی دایره رفتار اجتماعی را محدود می‌کند و از طریق ترغیب و حمایت از رفتارهای خاص اجتماعی، ذهنیت اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. رفتارهای اجتماعی همان‌گونه که واقعیت عینی را می‌سازد ذهنیت افراد را نیز شکل می‌بخشد. به این صورت که ذهنیت فراش است که بر مدار تصور و عمل ساخت می‌یابد. ذهنیت و درون‌مایه‌های واقعی انسان، تصورات و باورهایی است که به عمل منجر می‌شود و انسان با هر عملی که انجام می‌دهد همان باورهای ذهنی خویش را مورد تأکید و تأیید بیشتر قرار می‌دهد و ذهنیت انسان چیزی نیست جز باورهای تأیید شده و غیرقابل تردید برای همان: انسان.

در این بخش سعی می‌شود سازوکار از خودیبیگانگی دینی و اجتماعی مورد بررسی علمی و تبیین منطقی قرار گیرد که توسط جامعه مدعی دینداری در صحرای کربلا به نمایش گذاشته شد. با تحلیل عوامل و زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی می‌توان

(۱) قاعده فلسفی محال بودن ترجیح بلا مرجح.

عمق فاجعه را شکافت؛ درون‌مایه‌های اصلی و لایه‌های عمیق و پنهان آن را کشف نمود، نقش «بی‌ایمانی» و «بدفهمی اعتقادی» را در خلق فاجعه کربلا نشان داد و سرانجام آن بخشی از حادثه کربلا را آشکار کرد که معطوف به چهره تاریک و فاجعه‌آمیز آن است.

حادثه کربلا همانند حوادث دیگر، حلقه‌ای از حلقه‌های به هم وابسته تاریخی است و فهم آن مبتنی بر فهم سازوکار علی است که در پس آن نهفته است. سازوکار علی در حوزه علوم اجتماعی و تاریخی به این واقعیت اشاره دارد که در هر حادثه اجتماعی سلسله‌ای از علل و عوامل تاریخی، اجتماعی و انسانی در آن دخیل است و فهم دقیق حوادث تاریخی نیازمند بازایی کامل همه آن شرایط و از آن جمله، گرایش‌ها و نوع نگاه‌ها و دغدغه‌های فردی و اجتماعی آن جامعه است. طبیعی است که چنین بازسازی و بازخوانی کامل از گذشته تاریخی امکان‌پذیر نمی‌باشد. در صورت امکان، عدم انطباق افق نگاه امروزی با افق دید گذشتگان مانع فهم کامل از حوادث تاریخی می‌شود. از همین خاستگاه است که ضرورت منطق، برای فهم منطقی از پدیده‌های تاریخی شکل گرفته و پژوهشگر تاریخی با مسئولیت طاقت‌فرسا و مسئولیت‌آفرین روبه‌رو می‌شود.

دشواری‌های پیش‌گفته را نباید به‌عنوان بن‌بست در فهم تاریخ تلقی نمود؛ بلکه توجه به این دشواری‌ها، پژوهشگر را به رسالت سنگین خویش در فهم منطقی از حوادث تاریخی آشنا می‌کند. در بستر چنین آگاهی‌ای، پژوهشگر متعهد به ارزش‌ها و اخلاق انسانی سعی می‌نماید که حتی‌المقدور ذهنیت خویش را از پیش‌فرض‌های غیرعلمی جدا و از داوری‌های ارزشی در مقام تبیین پرهیز کند. همین بریدگی از ذهنیت پیش‌ساخته و رعایت بی‌طرفی علمی، یکی از پیش‌شرط‌های اساسی برای وارد شدن در دنیای تاریخی به شمار می‌آید. تنها با چنین جوازی می‌توان از تعمد در خطا جلوگیری کرد و دخالت گرایش‌های درونی و منویات ذهنی را تقلیل داد.

کالبدشکافی زمینه‌ها و عوامل بستر ساز، فاجعه در کربلا، ارتباط مستقیم به درک تحولاتی دارد که پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی به وجود آمد. تحلیل این حوادث ممکن است که با ذهنیت اعتقادی برخی از گروه‌های اسلامی ناسازگار تلقی شده و سرانجام، تحقیق انجام شده به رعایت نکردن بی‌طرفی علمی متهم شود. برای پرهیز از این پیامدهای ناخواسته سعی می‌شود که با رعایت حرمت و احترام به باورهای اعتقادی همه مذاهب اسلامی، مباحث این بخش نه تنها براساس منابع اهل سنت تدوین و تحقیق شود که حتی متناسب با منطق اجتهاد محور آنها، تبیین و سرانجام نشان داده شود، فرایند که با هر قصد، نیت و اجتهادی که در جامعه شکل گرفت چه تأثیراتی در حوزه اعتقادی جامعه اسلامی داشته است.

سازوکار انحطاط تفکر دینی را می‌توان بر مبنای همان گرایش‌های دوگانه در هستی آدمی تحلیل و تبیین نمود که در قالب عقیده و قبیله، مناسبات اجتماعی را نظم می‌بخشد. گرایش‌های طبیعی و غریزی هم‌خون‌گرایی و خویشاوندسالاری، نظام اجتماعی قبایلی را به وجود آورده، ذهنیت و تفکر قبیله‌ای را در جامعه گسترش می‌بخشد و تفکر دینی وقتی در اسارت بافت‌های بسته و درهم تنیده قبایل اسیر شود، محتوای انسانی و الهی خویش را از دست می‌دهد و تبدیل به باورهای منحط و آلوده به سنت‌های قبیله‌ای می‌شود.

فرضیه اصلی و محوری که در این بخش تعقیب می‌شود این است که پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عوامل و فاکتورها به نفع قبیله فعال شد و فرایند تحولات اجتماعی در راستای جایگزینی قبیله به جای عقیده هدایت شد و در حاکمیت یزید، قبیله حاکمیت فراگیر یافت و عقیده نه تنها از حوزه مناسبات سیاسی و اجتماعی حذف شد که به گونه‌ای تحریف شده در خدمت قبیله استخدام شد. با مرگ تفکر دینی، از خودبیگانگی در سطح وسیع جامعه گسترش یافت و درواقع تفکر و فرهنگ جاهلیت بازتولید شد.

## فصل اول: قبیله‌گرایی

زندگی اجتماعی در قالب گروه‌بندی قبایلی، انعکاسی از تمایلات طبیعی و غریزی انسان‌هاست. افراد بشر در بستر حیات طبیعی خویش متناسب با گرایش‌ها و کشش‌های طبیعی بر مبنای هم‌خونی و اشتراکات نسبی ارتباط متقابل برقرار نموده و گروه‌های قبیله‌ای به وجود می‌آورند. سازمان قبیله‌ای، فراتر از تنظیم روابط سطحی جامعه و ارتباطات عاطفی افراد بوده، و نشان‌دهنده ساختمان ذهنی خاص در جامعه می‌باشد. قبیله چوکات فرهنگی و منطق زندگی قبایل به شمار می‌آید. انسان قبیله‌گرا نه تنها دارای قبیله خاص است؛ که تفکر و عواطف او نیز قبیله‌ای می‌باشد. به همین دلیل می‌توان قبیله‌گرایی را به‌عنوان سبک خاصی از زندگی کردن، و شیوه‌ای از تفکر و باور پیدا نمودن مورد بررسی قرار داد.

بنیادی‌ترین عنصر در گروه‌بندی قبایلی، «خون‌گرایی» و «خودمداری» است. منطق قبیله در قالب «من و برادرم علیه پسرعموهایم، من و پسرعموهایم علیه بیگانه» سامان‌دهی می‌شود. منیت در متن این تفکر قرار دارد، همه چیز با معیار «من» سنجیده می‌شود. «من» در این منطق همان من طبیعی و جسمانی است. از طریق همین منیت، خودگرایی افراطی و دیگرستیزی افراطی در عمق زندگی قبایلی وارد شده و حیات جمعی قبایل بر بنیان تضاد و کشمکش استوار می‌شود. انعکاس منیت، تنش‌ها را در درون قبیله عیار کرده و برادر را در مقابل برادر، و برادران را در مقابل پسرعموها قرار می‌دهد و در

چارچوب دیگرستیزی افراطی است که جنگ‌های قبایلی شکل گرفته، درونگرایی و همبستگی قبیله تشدید می‌شود.

خودمداری بازتاب دوگانه در درون قبیله دارد. در سطح مناسبات درون‌گروهی، همبستگی مکانیکی را شکل می‌دهد؛ یعنی «هر کس کار خودش را می‌کند و حیات جمعی برای او ارزش و اهمیت نخستین را ندارد و در نتیجه هر کسی به این فکر است که به اصطلاح امروز «گلیم خویش را از آب در کشد». نوع کارها به نحوی مستقل است که جز در موارد استثنایی به دیگری نیاز نیست»<sup>(۱)</sup> و هر کس مستقل از دیگران می‌کوشد که خودکفایی خویش را حفظ نماید؛ اما در عرصه منازعات و رقابت‌های قبیله با قبایل دیگر «خودمداری» در قالب قبیله‌مداری تعین یافته و هویت فردی افراد در هویت جمعی قبیله محو و ناپدید می‌شود و از این حیث «هر قبیله، یک شخص واحد است؛ یعنی فرد وجود ندارد؛ بلکه قبیله وجود حقیقی دارد؛ هر فرد خودش هیچ نیست، و در عین حال تمام قبیله است».<sup>(۲)</sup>

جمع‌گرایی افراطی، و خودمداری افراطی افراد قبیله را نباید پارادوکسیکال تلقی نمود؛ زیرا این دو گرایشی در ظاهر متضاد، نه تنها در واقع تضادی ندارند که هر دو نتیجه طبیعی وابستگی خونی و نسبی در جامعه می‌باشند؛ به این معنا که هرگاه «هم‌خونی» هسته مرکزی نظام اجتماعی واقع شود، افراد در سطوح مختلف مناسبات اجتماعی، رفتار مناسب با همان هسته مرکزی را خواهند داشت؛ یعنی هرگاه معیار برتری افراد خون و نژاد دانسته شود، به طور طبیعی انسان در سطح معادلات قبایلی دنبال منافع قبیله خویش می‌شود و در سطح جامعه کل از منافع قومی خود دفاع نموده و در درون قبیله فقط در فکر تأمین منافع خود و خانواده خویش خواهد بود.

(۱) رضاقلی، جامعه‌شناسی خودکامگی، ص ۱۹۶.

(۲) شریعتی، حسین وارث آدم، ص ۱۱۲.



در نظام اجتماعی قبایلی، به هر میزانی که منازعات اجتماعی تشدید شود به همان میزان همبستگی درون گروهی قبایل شدیدتر شده و مرزبندی آن با قبایل دیگر آهنین و نفوذناپذیرتر می شود. افراد در درون این قفس های آهنین اسیر شده و با انسداد گفتگو در میان قبایل دریچه های معرفت به کلی بسته می شود، ارزش های درون گروهی، مثبت و غیرقابل تشکیک معرفی شده و گروه های رقیب به شدت منفور نشان داده می شود. تفکر و عواطف افراد متناسب با الزامات قبیله شکل می گیرد، ایدئولوژی هایی که وارد نظام ارزشی قبیله می شود به راحتی به نفع ارزش های قبیله مصادره شده و در حصار تصورات قالبی قبیله تغییر محتوا می دهد؛ زیرا تصورات قالبی به شکل فعال در درون قبیله وجود داشته، و پدیده ها را متناسب با نظام معنایی قبیله معنا می بخشد و تبدیل به سنت قبیله می کند.

منازعات مستمر و دوام دار قبایل با یکدیگر ضرورت هم پیمانی را در سطح جامعه قبایلی، به وجود می آورد؛ یعنی قبایل برای افزایش توانمندی خویش به ناچار با برخی قبایل دیگر هم پیمان می شوند؛ همان گونه که فرد برای حفظ حیات و بقای خویش احتیاج به عضویت و وابستگی به قبیله دارد، قبایل نیز برای دفاع از منافع خود محتاج هم پیمانی می باشند. همان گونه که قبیله حافظ جان، مال و حیثیت افراد قبیله تلقی می شود، هم پیمانی نیز حافظ مال، اقتدار و موجودیت قبایل به شمار می رود. در قالب هم پیمانی، تنش ها و همگرایی ها در سطح وسیع تر سامان دهی می شود.

با توجه به مطالب پیش گفته می توان مواجهه پیچیده و در ظاهر متناقض قبایل عربی را با نخستین دعوت به عقیده یعنی بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله قابل فهم نمود. نسبت قبیله با عقیده را مشخص کرد و بستر لازم برای درک تحولات اعتقادی پس از رحلت را فراهم نمود. عصر بعثت شفاف ترین و عریان ترین عرصه است که رفتارهای اعتقادی و کردارهای قبیله ای را بازتاب می دهد. با مطالعه دقیق این عصر نه تنها منطق اعتقادی

شناخته می‌شود که هویت و درون‌مایه‌های تفکر و منطق قبیله به‌خوبی آشکار می‌شود. چگونگی مواجهه این دو قالب منطقی و به‌ویژه درون شکافی منطق قبیله در قالب بررسی مطالب ذیل آشکار خواهد شد.

## ۱. ساختار قبیله‌ای شبه جزیره

شبه جزیره عربستان در عصر بعثت، در قالب بافت‌های قبیله‌ای تنظیم شده بود. تعاملات اجتماعی بر مبنای الزامات قبیله صورت می‌گرفت. گروه‌بندی‌ها در سطح کلان در قالب پیمان‌های قبیله‌ای سازمان‌دهی می‌شد، نسب‌شناسان نسب عرب‌ها را به قحطان، عدنان و قضاعه برمی‌گرداندند، که هرکدام دارای شاخه‌هایی بودند. قحطانیان در جنوب جزیره زندگی می‌کردند و دارای تیره‌های سبا، حمیر، کهلان، ازد، مازن، غسان، اوس، خزرج، خزاعه، مجیله، خشعم، همدان، طی، لخم، کنده، قضاعه و کلب بودند.<sup>(۱)</sup>

عدنانیان یا عرب حجاز نیز به قبیله‌ها و تیره‌هایی تقسیم می‌شدند که مهم‌ترین آنها معدیان بودند که خود دارای قبایلی بودند که از جمله آنها می‌توان به ایادیان و نزاریان اشاره نمود؛ قبایل ربیع و مضر از نزاریان هستند. ربیع در عراق سکونت داشت که قبیله‌های اسد، جدلیه، تغلب، بکر و... از این دسته می‌باشند. مضریان در حجاز سکونت داشتند.<sup>(۲)</sup> قریش از تیره مضریان بود و نسب آنها به فهر می‌رسید.<sup>(۳)</sup> قبایل قریشی که در زمان دعوت پیامبر ﷺ در مکه ساکن بودند عبارت‌اند از:

(۱) ابن‌خلدون، العبر تاریخ ابن‌خلدون، ترجمه آیتی، ج ۱، ص ۲۹۵.

(۲) همان، ص ۲۴۶-۲۵۰؛ شهیدی، قیام حسین (علیه السلام)، ص ۶۹-۷۰.

(۳) فهر (قریش) بن مالک بن نصر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان می‌باشد.

۱. بنو الحارث بن فهر.
۲. بنو محارب بن فهر.
۳. بنو عامر بن لوی.
۴. بنو عدی بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر.
۵. بنو جمح بن عمرو بن هصيص.
۶. بنو سهم بن عمر بن هصيص بن کعب بن لوی.
۷. بنو تیم بن حره بن کعب بن لوی.
۸. بنو مخزوم بن یقط بن مره.
۹. بنو زهره بن کلاب.
۱۰. بنو اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب.
۱۱. بنو عبد الدار بن قصی بن کلاب.
۱۲. بنو عبد مناف بن قصی بن کلاب.<sup>(۱)</sup> عبد مناف پسرانی داشت به نام‌های مطلب، نوفل، ابوعمر، عبدالشمس و هاشم<sup>(۲)</sup> که حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرزند عبدالله فرزند عبدالمطلب فرزند هاشم بود.

مناسبات اجتماعی عرب در عصر بعثت، دقیقاً در چارچوب منطق و فرهنگ قبیله معنا می‌شد. قریش که در متن و مرکزیت سیادت و آقایی عرب شبه جزیره قرار داشت، متناسب با الزامات قبیله زندگی می‌نمود. قصی شخصیت برجسته قریشی پس از آنکه با همکاری دایبان خود سروری مکه را از خزاعه گرفت قبایل پراکنده و از هم گسیخته قریش را جمع نمود و در مرکزیت مکه اسکان داد. او چهار پسر داشت: عبدالدار، عبدمناف، عبدالعزی و عبدقصی، قصی ریاست مکه را به فرزند بزرگ خود یعنی

---

(۱) ابن خلدون، العبر تاریخ ابن خلدون، ترجمه آیتی، ص ۳۸۳.

(۲) یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه آیتی، ج ۱، ص ۳۱۱.

عبدالدار داد و او نیز وظایف سروری را برای فرزندانش به ارث گذاشت. پس از مرگ اوست که تنش میان عموزادگان شکل می‌گیرد و فرزندان عبدمناف بر سر سروری مکه با بنوعبدالدار درگیر می‌شوند و هرکدام با گروه‌های همسوی خویش هم پیمان می‌شوند و قریش به دو دسته تقسیم می‌شود و سرانجام صلح نموده سروری را در میان خود تقسیم می‌کنند: آب‌دهی و اطعام حجاج از آن بنوعبدمناف می‌شود؛ پرده‌داری، حمل پرچم و اداره سالن اجتماعات به بنوعبدالدار داده می‌شود.<sup>(۱)</sup>

نوفل بن عبدمناف به بخشی از زمین‌های برادرزاده خود یعنی عبدالمطلب تعرض کرد و آن را تصاحب نمود و عبدالمطلب با کمک داییان خود - بنی نجار از قبیله خزرج که ساکن در مدینه بودند - حق خویش را گرفت و از اینجاست که تنش و رقابت بنی امیه با بنی هاشم آغاز می‌شود؛ به این صورت که پس از موفقیت عبدالمطلب در گرفتن حق خویش، نوفل با بنی عبدالشمس علیه بنی هاشم پیمان می‌بندد و عبدالمطلب با مردانی از خزاعه هم پیمان می‌شود. هاشم و عبدالشمس همزاد بودند و از آنجایی که هاشم شخصیت پرنفوذ و قابل احترام بود، امیه فرزند عبدالشمس به او حسادت می‌کرد، این حسادت بعدها به تنش‌های عریان میان بنی هاشم و بنی امیه تبدیل شد.<sup>(۲)</sup>

در عصری که پیامبر اسلام ﷺ مبعوث به رسالت می‌شود، قبایل قریش در قالب سه هم‌پیمانی سازمان‌دهی شده بودند: بنی هاشم و بنی مطلب به همراه تیم و زهره و عدی و حارث بن فهر از یک سو، بنی عبدالشمس، بنی نوفل، اسد و عامر از سوی دیگر، بنی مخزوم و سهم و جمح و عبدالدار در طرف سوم قرار داشتند؛ البته میان گروه دوم و

(۱) ابن خلدون، همان، ج ۱، ص ۳۷۴.

(۲) طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۳، ص ۸۰۱-۸۰۴.

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین (علیه السلام) ..... ۱۰۱

سوم منافع تجاری برقرار بود. این هم‌پیمانی‌ها مانع می‌شد که افراد یک قبیله به افراد قبیله دیگر تعرض نمایند.<sup>(۱)</sup>

همان‌گونه که اشاره شد در مرکزیت نظام قبیله حجاز عبدالمناف قرار داشت و در درون این قبیله دو گرایش متضاد و دو چهره متفاوت میدان‌دار اصلی به شمار می‌آمدند و آن همان دو نام پرآوازه در تاریخ اسلام یعنی هاشم و امیه بودند. امیه مال‌دار و دارای فرزندان فراوان، اما هاشم عهده‌دار اطعام و سقایت حجاج و معروف به سخاوت و کرم بود. تنش میان آن دو به نسل‌های بعد منتقل شد و همین حسادت و کینه قبیله‌ای حضور جدی در منازعات تاریخ اسلام داشت و تفکر قبیله‌گرایانه بنی‌امیه مبنای اساسی بسیاری از کج‌تابی‌های اعتقادی در دنیای اسلام به شمار می‌رود.

ابن خلدون معتقد است که در عصر بعثت مردم متحیر امر نبوت شدند؛ مسلمانان براساس اعتقادات دینی خویش، عصبیت جاهلی را نادیده گرفته و بر مبنای عقیده عمل می‌کردند؛ اما کفار در مقابل دین و دعوت پیامبر متحیر شدند و به ناچار با هم هماهنگ شده و از عصبیت‌های قبیله‌ای فاصله گرفتند.<sup>(۲)</sup> واقعیت این است که دیدگاه ابن خلدون با این کلیت و قاطعیت که ادعا دارد با شواهد تاریخی سازگار نمی‌باشد. درست است که پیامبر ﷺ، و مؤمنانی که دعوت حضرت را پذیرفتند، صرفاً بر مبنای عقیده و ایمان خالصانه عمل می‌کردند؛ اما دقت در نحوه مواجهه قبایل با دعوت پیامبر ﷺ و چگونگی رفتار آنها با مسلمانان، نشان‌دهنده تأثیر پذیری آنها از الزامات قبیله‌ای می‌باشد.

نظام قبیله‌ای حجاز، کارکردهای پیچیده و متضادی در ارتباط با قبض و بسط تفکر دینی و یا انسداد و گسترش اسلام در میان قبایل داشته است. نفوذ در متن تعاملات فکری و درک واقع‌بینانه‌تر از نقش قبیله در چگونگی مواجهه عرب با اسلام، مستلزم آن

(۱) جابری، عقل سیاسی در اسلام، ص ۱۲۸.

(۲) ابن خلدون، العبر تاریخ ابن خلدون، ترجمه آیتی، ج ۲، ص ۱.

است که بت‌های ذهنی قبیله (تصورات قالبی) و چگونگی طرح اسلام و عقیده در فضای ذهنی قبایل بررسی شود. با ذهنیت‌شناسی قبایل چگونگی مواجهه آنها با اسلام و مسلمانان نخستین قابل فهم شده و سرانجام آشکار خواهد شد که نسبت قبیله‌اندیشی با عقاید و باورهای دینی چیست و به چه معنا قبیله در تضاد و تنافی جدی با اسلام قرار می‌گیرد.

## ۲. بت‌های ذهنی قبیله

نظام اجتماعی قبیله‌مدار، به‌ویژه از نوع جامعه جاهلی آن که آغشته به خون و نفرت‌های تاریخی می‌باشد، بستر مسموم برای رویش اندیشه‌ها و خردورزی انسانی به شمار می‌آید. تفکر عقلانی و ایمان عاقلانه، احتیاج به تجربه فضای اجتماعی مناسب دارد. در فضای اجتماعی که گروه‌های قومی در حصار قبایل در بند باشند، فرصت تبادل افکار وجود ندارد و زمینه برای تجربه‌های جدید فراهم نمی‌باشد. ازاین‌رو انسان اسیر در بافت قبیله، متأثر از تلقینات قبیله، دارای ذهنیت بسته قبیله‌ای شده و نه تنها در مدار قبیله می‌اندیشد که اساساً داده‌های معرفتی فراتر از ذهنیت قبیله را نمی‌تواند درک و تصور کند. ذهنیت قبیله‌ای تاریکخانه جهل و بدفهمی اجتماعی است. درون مایه‌های ذهنی قبیله‌ای در چوکات بسته قبیله قالب‌بندی شده و با ساماندهی رفتارهای قبیله‌مدارانه، نه تنها شخصیت انسان را در این چوکات محبوس می‌کند، که جهالت اجتماعی را در متن تفکر و عواطف انسان قبیله‌مدار وارد می‌نماید؛ ازاین‌رو در جامعه قبیله‌منش، قضاوت و داوری در ارتباط با حوادث و پدیده‌های اجتماعی بر مبنای استدلال و شواهد انجام نمی‌شود و با معیار کشش‌ها و گرایش‌های قبیله‌ای انجام می‌شود؛ یعنی جهالت اجتماعی در متن شبکه اجتماعی تولید و بازتولید

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین (علیه السلام) ..... ۱۰۳

شده و افراد قبل از اینکه در بستر تعقل و اندیشه زندگی نمایند بر مبنای توجیهات شبکه قبیله اقناع شده و عمل می نمایند.

در ساختار قبیله‌ای، مدیریت فضای فکری-فرهنگی قبیله توسط رئیس قبیله انجام می‌شود. رئیس قبیله اجازه می‌دهد افراد چگونه فکر کنند و به کدام دسته از ارزش‌ها التزام پیدا نمایند. ذهنیت رئیس قبیله نیز بیشترین تناسب را با ارزش‌های قبیله دارد و او درواقع ذهنیت خود را از باورهای رایج در قبیله می‌گیرد و متناسب با ارزش‌های قبیله عمل می‌کند و در این دایره بسته معرفتی، منطق عقلانی از کار افتاده، و تقلید در ذهنیت قبیله تحکیم می‌شود. از طرح تفکرات و ارزش‌های مغایر با معیارهای قبیله به شدت جلوگیری می‌شود؛ ازاین‌رو مشرکان در عصر حضرت نوح انگستان خویش را در گوش می‌نهادند تا کلام وحی را نشنوند: ﴿وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْوَعَهُمْ فِي مَا زَاوَاهُمْ﴾<sup>(۱)</sup> و سران مشرک در حجاز به قبایل خویش دستور داده بودند که از شنیدن قرآن و کلام الهی دوری نموده و با ایجاد غوغا و آشوب، مانع شنیدن دیگران شوند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ﴾<sup>(۲)</sup>

مطالب پیش گفته به‌خوبی گویای این واقعیت معرفت‌شناختی است که پیامبر عزیز اسلام برای نفوذ در ذهنیت بسته و سنگ شده قبایل عرب، با چه دشواری‌ها و موانع جدی مواجه بوده است و موفقیت حضرت در شکستن این بت‌های ذهنی و اقناع ذهنیت قبایل را می‌توان یکی از گویاترین گواهان، برای اعجاز قرآن و معجزه کردن پیامبر ﷺ دانست. پیامبر اسلام ﷺ در آغاز دعوت خویش مأمور می‌شود تا عشیره و قبیله خویش

---

(۱) و من هر زمان آنها را دعوت می‌کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیامرزی، انگستان خویش را در گوش‌هایشان قرار می‌دادند (نوح، ۷).

(۲) فصلت، ۲۶.

۱۰۴..... قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

را به اسلام فراخواند: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾؛<sup>(۱)</sup> چه اینکه در نظام قبیله‌ای، مناسب‌ترین بستر برای ورود در ذهنیت قبایل، طرح دعوت در میان قبیله و عشیره خویش است و قبایل دیگر نه تنها آمادگی برای دعوت جدید ندارند، که اساساً قرائت قبیله‌ای از آن نموده و از همان ابتدا در پی انکار آن برمی‌خیزند.

داده‌های تاریخی نیز نشان می‌دهد که خاستگاه اصلی مقاومت قریش در برابر اسلام، ذهنیت قبیله‌ای آنها بوده است. قبایل رقیب با بنی‌هاشم، قرائت قبیله‌ای از دین نموده و در پس پذیرش دعوت پیامبر ﷺ، حاکمیت بنی‌هاشم را تصور می‌کردند؛ حاکمیتی که ذهنیت قبایلی عرب به آسانی آن را نمی‌پذیرفت. سروری پیامبر ﷺ در مخیله آنها به معنای صعود بنی‌هاشم به مرکز سروری همه قبایل بود و این همان چیزی بود که بنی‌امیه، بنی‌مخزوم و دیگر قبایل را در برابر پیامبر ﷺ قرار داد.<sup>(۲)</sup> در چنین بستر اجتماعی نه تنها آغاز دعوت برای پیامبر ﷺ از عشیره خویش ضرورت عینی می‌یابد، که اساساً منحصر در آن می‌شود؛ از این‌رو دعوت پیامبر از میان بنی‌هاشم آغاز می‌شود.

پیامبر اسلام ﷺ در جلسه متشکل از بنی‌هاشم و تعدادی از بنی مطلب و بنی‌عبدمناف دعوت خویش را مطرح نموده و فرمود: «من برای شما خیر دنیا و آخرت آورده‌ام و خدای تعالی مرا فرمان داده که شما را به سوی آن بخوانم، کدام‌تان مرا در این کار یاری می‌کنید که برادر و وصی و جانشین من باشید؟» تنها علی ع ایمان و اعتقاد خویش را به دعوت پیامبر آشکارا بیان می‌کند و پیامبر نیز می‌فرماید: که علی وصی و جانشین من است، مطیع وی باشید.<sup>(۳)</sup> ابولهب با دعوت پیامبر ﷺ مخالفت نموده و خواستار آن می‌شود که دستان حضرت را ببندند قبل از آنکه قبایل دیگر چنین کنند؛ اما

(۱) شعراء، ۲۱۴.

(۲) جابری، عقل سیاسی در اسلام، ص ۱۳۸-۱۳۹.

(۳) طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۳، ص ۸۶۶.



بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین (علیه السلام) ..... ۱۰۵

ابوطالب از محمد (صلی الله علیه و آله) حمایت نموده و می‌گوید: ما نیز برای قبول نصیحت تو آماده هستیم و سخن تو را تصدیق می‌کنیم، و اینها فرزندان پدر تو (قوم تو) جمع شده‌اند و من یکی از آنها هستم. با این تفاوت که من زودتر تو را تصدیق می‌کنم. برو دنبال کار خود و بکن هر چه بدان امر شده‌ای. به خدا سوگند من تو را محافظت و از تو دفاع خواهم کرد.<sup>(۱)</sup>

حمایت بنی‌هاشم - به‌ویژه ابوطالب و حمزه سیدالشهداء - از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، نقش تعیین‌کننده در گسترش عقاید و تفکر دینی ایفا نمود. این حمایت را نباید مبنای قبیله‌ای بخشید؛ بلکه آنچه از داده‌های تاریخی استفاده می‌شود این است که قبیله تنها بستر گوش دادن به دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را فراهم نمود و با شنیدن و درک پیام دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان نیز در قلب بنی‌هاشم جوانه می‌زند و ابوطالب براساس ایمان قلبی با تمام هستی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) حمایت می‌کند و براساس همین ایمان و باور به حقانیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) وقتی می‌شنود که فرزندش علی (علیه السلام) به محمد (صلی الله علیه و آله) ایمان آورده و با او نماز می‌خواند می‌گوید: «او تو را به خیر دعوت می‌کند تابع او باش»<sup>(۲)</sup> و در دفاع از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مقابل تهدیدات قریش فرمود: «به خدا قسم تا روزی که مرا به خاک نسپرده‌اند، هرگز گروه قریش بر تو دست نخواهند یافت، به گمان خیرخواهی و هدایت مرا دعوت نمودی و بی‌شک راست گفתי و در دعوت خویش امانت داشتی، دینی را عرضه کردی که آن را بهترین دین‌های مردم دانسته‌ام».<sup>(۳)</sup>

جلب حمایت بنی‌هاشم فضای عمومی را برای دعوت علنی پیامبر فراهم کرد. وقتی پیام دعوت، در فضای مکه پیچید و کلام و حیانی حق در گوش و جان آدم‌ها طنین‌انداز

(۱) ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه حالت و خلیلی، ج ۷، ص ۶۵.

(۲) طبری، همان، ج ۳، ص ۸۶۱.

(۳) یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه آیتی، ج ۱، ص ۳۸۸.

شد، قلب قبایل لرزید و تناقض‌های ماهوی در منطق قبیله‌گرایی آشکار شد. این تناقضات در نحوه مواجهه قبایل با دعوت پیامبر ﷺ و چگونگی رفتار آنها با مسلمانان به‌خوبی دیده می‌شود. افرادی که در ابتدای دعوت، به حضرت ایمان آوردند از دو دسته اجتماعی تشکیل می‌شدند: عده‌ای از مستضعفان به شمار می‌رفتند که فاقد پایگاه قبیله‌ای بوده، برده و یا برده‌زاده بودند، و گروهی دیگر دارای منزلت اجتماعی و از پشته‌ی قدرتمند قبیله‌ای برخوردار بودند.

منطق قبیله در مقابل دعوت به دین و این دو دسته‌ای از مسلمانان به شکل متضاد و پارادوکسیکال نمودار شد. سران قبایل از یک سو به‌شدت در مقابل دعوت پیامبر ﷺ موضع گرفته بودند و از سوی دیگر در مواردی از پیامبر ﷺ دفاع نموده و حتی به حقانیت پیامبر ﷺ اذعان می‌کردند. روزی پیامبر ﷺ وارد مسجدالحرام شد. مشرکان نزدیک کعبه بودند. ابوجهل -از سروران بنی‌مخزوم و هم‌پیمان با بنی‌امیه- گفت: ای بنی‌عبدمناف این پیامبر شماسست. عتبه‌بن‌ربیعہ گفت چه اشکالی دارد که ما نیز پیامبر یا شاهی داشته باشیم -ربیعہ از سران مشرکین بود که در جنگ بدر کشته شد-<sup>(۱)</sup> در جنگ بدر، ابی‌ابن‌شریق با ابوجهل خلوت کردند، ابی از ابوجهل پرسید آیا فکر می‌کنی محمد دروغ می‌گوید؟ ابوجهل می‌گوید: چگونه بر خدا دروغ ببندد حال آنکه ما او را امین می‌نامیم بدان سبب که هیچ‌گاه دروغ نگفت؛ ولی اگر سقایت و پرده‌داری و مشورت در بنی‌عبدمناف جمع شود و پیامبری هم در آنان باشد چه چیز برای ما باقی می‌ماند؟ ابن‌شریق وقتی این را شنید، خود و قومش (بنی‌زهره) که حدود سیصد مرد بودند اردوگاه را ترک کردند.<sup>(۲)</sup>

(۱) طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۳، ص ۹۴۹ و ۸۹۰.

(۲) جابری، عقل سیاسی در اسلام، ص ۱۳۷-۱۳۸.

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ..... ۱۰۷

تناقضات موجود در روابط رقابتی قبیله‌ای میان بنی‌امیه و بنی‌مخزوم در برابر پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله در این حکایت تاریخی نیز به خوبی دیده می‌شود: ابوسفیان بزرگ بنی‌امیه و ابوجهل سرور بنی‌مخزوم و اخنس هم‌پیمان بنی‌زهره، شبی هر کدام به تنهایی بیرون می‌آیند تا سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را گوش دهند که در خانه‌اش به نماز مشغول بود. اخنس آن دو را می‌شناسد. نظر ابوسفیان را راجع به آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود جویا می‌شود. ابوسفیان می‌گوید: من چیزهایی شنیدم که می‌شناختم و هدف از آنها را نیز می‌دانستم، و چیزهایی شنیدم که معنا و مقصود آنها را نمی‌شناختم؛ پس از آن اخنس به پیش ابوجهل می‌رود و نظر او را جویا می‌شود، او در پاسخ می‌گوید: ما و بنوعبدمناف نزاع کردیم (در سبقت بودیم) اطعام کردند، ما نیز اطعام نمودیم، بخشش کردند ما نیز بخشش نمودیم، همچون دو اسب مسابقه، پابه‌پای هم پیش رفتیم، تا اینکه گفتند: ما پیامبری داریم که از آسمان به او وحی نازل می‌شود، ما کی به این می‌توانیم رسید؟ به خدا قسم که به او ایمان نمی‌آوریم و او را تصدیق نمی‌کنیم.<sup>(۱)</sup>

مشرکان قریش در ارتباط با دو دسته از مسلمانان نیز رفتار دوگانه داشتند: مسلمانان مستضعف را به شکل وحشیانه شکنجه می‌نمودند، آب و نان را بر آنها می‌بستند. امیه بن خلف سرور بلال او را در سینه داغ آفتاب حجاز می‌خواباند و سنگ بزرگی بر سینه‌ای او می‌گذاشت و از او می‌خواست که به محمد صلی الله علیه و آله کافر شود. یاسر و خانواده‌اش را که از قبیله ناتوان مراد بودند و از یاوران بنی‌مخزوم شمرده می‌شدند، ابوجهل آنها را چنان شکنجه کرد که یاسر در زیر شکنجه جان داد و سمیه با ضربتی به شهادت رسید که به قلبش وارد شد. یکی دیگر از بردگان، خباب بود و از نخستین کسانی بود که ایمان

---

(۱) ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۱۵-۳۱۶.

آورد، او را چنان شکنجه کردند که گردنش را شکستند و سنگ را با آتش داغ کرده، بر سینه او می‌گذاشتند؛ اما او دست از ایمان خویش برنمی‌داشت.<sup>(۱)</sup>

ولی مسلمانانی که دارای قبیله بودند، از شرایط به نسبت بهتری برخوردار بودند. هرچند مورد آزار و اذیت روحی قرار گرفته و فشارهای شدیدی غیر از شکنجه‌های جسمی را تحمل می‌کردند، اما الزامات و رقابت‌های قبیله‌ای، آنها را از تعرض قبایل دیگر مصون نگه می‌داشت؛ زیرا «دست‌اندازی و تعرض به هر فردی که چه به وسیله نسب و چه با پیمان یا همجواری به قبیله تعلق داشت، می‌توانست باعث ایجاد یک جنگ درونی فراگیر شود. این مسئله تفسیرگر آن است که چرا دشمنان دعوت پیامبر ﷺ از بنی مخزوم و بنی‌امیه و جز آنها، توانایی آزار و اذیت فرزندان مسلمان قبایل قریشی را نداشتند».<sup>(۲)</sup>

تفکر و بافت اجتماعی قبیله‌ای هرچند در حفظ جان پیامبر ﷺ و بسیاری از مسلمانان نخستین نقش ایفا نمود، اما همین ساختار قبیله‌ای، مانع اساسی و جدی برای رشد و توسعه اعتقادات دینی نیز به شمار می‌رفت. از یک‌سوی دعوت به دین اساساً دعوت از افراد است و «تلاش برای جلب نظر افراد، تنها به‌عنوان یک فرد، در جامعه‌ای قبیله‌ای فرایند بسیار دشوار است؛ زیرا فرد در این جوامع هویت و شخصیت و جایگاه خود را در درون قبیله و به وسیله آن می‌یابد. بنابراین، خروج از قبیله چیزی همانند خودکشی بود»؛<sup>(۳)</sup> از سوی دیگر تفکر و اندیشه مبتنی بر قبیله‌گرایی در تنافی جدی با اعتقادات دینی قرار دارد و در بستر فرهنگ قبیله‌محور، فرهنگ مبتنی بر دین شکل نمی‌گیرد؛ از این‌رو پیامبر اکرم ﷺ به شدت تعصبات قبیله‌ای را ممنوع کرد و به عاملان

(۱) ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه حالت و خلیلی، ج ۷، ص ۷۱-۷۳.

(۲) جابری، عقل سیاسی در اسلام، ص ۱۲۸.

(۳) همان، ص ۱۵۲.

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ..... ۱۰۹

خود دستور داد که دعوت همگان باید به سوی خداوند یگانه باشد و کسانی که مردم را به سوی خدا دعوت نکرده و آنها را به سوی قبیله و عشیره فرامی خوانند باید با شمشیر به سزای اعمال خود برسند تا دعوت همگان به سوی خداوند انجام گیرد.<sup>(۱)</sup>

### ۳. تفکر اعتقادی قبیله‌ای

تاریخ به خوبی نشان‌دهنده این واقعیت است که در سال‌های نخستین دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله دسته‌ای از تهی‌دستان، بردگان و طبقه متوسط جامعه به دین اسلام گرایش پیدا کردند. ثروتمندان و سران قبایل که صاحبان ثروت نیز بودند در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله ایستادند. پرسش اساسی این است که غالباً گرایش‌های اعتقادی در میان محرومان و توده‌های مردم بیشتر از تعلق خاطر ثروتمندان دنیاپرست به نظام اعتقادی موجود در جامعه می‌باشد. چرا چنین مسئله‌ای در جریان دعوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق نمی‌افتد و مسئله کاملاً وارونه تحقق می‌یابد؛ یعنی تهی‌دستان به نظام اعتقادی حاکم پشت کرده و به دین جدید تمایل می‌یابند؛ اما ثروتمندان در مقابل دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله موضع خصمانه و انعطاف‌ناپذیر می‌گیرند. آیا ثروتمندان، اعتقادی بیشتر از توده‌های مردم به نظام اعتقادی شرک و بت‌پرستی داشتند؟

واقعیت این است که در بافت قبیله حتی نظام اعتقادی نیز رنگ قبیله‌ای می‌یابد. داده‌های اعتقادی به نفع منویات دنیاگرایانه قبیله مصادره می‌شود. بت‌پرستی اساساً تفکر اعتقادی است که اگر بر بنیان قبیله و خون‌گرایی به وجود نیامده باشد، به یقین در چارچوب قبیله‌گرایی پرورش یافته است. همان‌گونه که انسانیت انسان در قالب قبیله در سطح خون و نژاد تنزل می‌یابد، آرزوهای اعتقادی نیز در همین سطح معنا می‌شود؛ همان‌گونه که تنش و تفرقه اصل نخستین در روابط قبیله‌ای شمرده می‌شود تعدد خدایگان

---

(۱) ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۵۹۵.

۱۱۰..... قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

نیز اصل تلقی می‌شود؛ ازاین‌رو در نظام قبیله‌ای حجاز، بت‌های قبیله‌ای به وجود می‌آیند و هر قبیله دارای بت مخصوص به خود می‌شود.<sup>(۱)</sup> درست به همین دلیل وقتی پیامبر اسلام ﷺ مشرکین را دعوت به یکتاپرستی می‌نماید به شدت واکنش نشان داده و می‌گویند که محمد ﷺ می‌خواهد همه خدایان را یکی کند.<sup>(۲)</sup>

در چنین نظام اعتقادی خودساخته قبیله‌ای، اعتقادات و باورهای جامعه درست در خدمت حاکمان قبیله یعنی سران و ثروتمندان قبایل قرار می‌گیرد و آنها هستند که در پس نقاب اعتقادی به چپاول و تاراج دارایی توده‌های ناآگاه جامعه می‌پردازند. بت در اندیشه سران قبایل عرب مهم‌ترین منبع درآمد تلقی می‌شد؛ ازاین‌رو سران مشرکین زمانی موضع خصمانه علیه پیامبر ﷺ می‌گیرند که حضرت نظام بت‌پرستی را نفی می‌نماید.<sup>(۳)</sup> انکار بت در تفکر و ذهنیت سران قبایل یعنی انکار همه ثروت و دارایی آنها و این یعنی نابودی نظام غارت‌گرایانه سران قریش.

«بت‌ها، در دید قریش، آن «امر مقدس» را تشکیل نمی‌دادند که مردم به آنها پایبند بوده و به علت قدسی بودن آنها، در راه‌شان بمیرند... بت‌ها و خدایگان قریش، پیش از هر چیز، منبع ثروت و پایه اقتصادی قریش بودند. مکه، مرکزی برای خدایگان و بت‌های قبایل عرب بود که برای زیارت آنها به این شهر می‌آمدند و بازارهایی برای خرید و فروش در نزدیکی پایگاه آن بت‌ها ایجاد می‌کردند. بدین ترتیب مکه، مرکزی تجاری برای تمام عرب بود» مهم‌تر از همه اینکه هدایای فراوان تقدیمی به بت‌ها سرانجام نصیب قریش می‌شد.<sup>(۴)</sup>

---

(۱) ابومنذر، الاضنام، ص ۱۰۶.

(۲) طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۳، ص ۸۷۰.

(۳) همان، ص ۸۶۷.

(۴) جابری، عقل سیاسی در اسلام، ص ۱۶۰-۱۶۴.

در چوکات تفکر جاهلی، دین و اعتقادات دینی نه تنها در مرکزیت باورهای جامعه قرار نداشت که حتی در حاشیه‌ترین امور اجتماعی نیز مطرح نبود؛ ازاین‌رو مکه به‌عنوان بزرگ‌ترین مرکز دینی جزیره العرب تهی از مردان دینی بود و ما هیچ نشانی در تاریخ نمی‌یابیم که مردان دینی در مخالفت با پیامبر وجود داشته باشند؛ گذشته از این، بسیاری از بزرگان قریش از قبیل ابوسفیان بن حرب بزرگ بنی امیه و عقبه بن محیط از همین قبیله که شدیدتر از دیگران پیامبر را آزار می‌دادند، و عده‌ای از افراد قبایل دیگر دهری و زندیق بودند و هیچ اعتقادی به امور دینی نداشتند و همین‌ها بزرگ‌ترین دشمنان پیامبر اسلام به شمار می‌آمدند.<sup>(۱)</sup>

دقت در همین واقعیت‌های عینی تاریخ نشان می‌دهد که دین و باورهای اعتقادی که در خدمت قبیله بنا شود اساساً در راستای قبیله عمل می‌کند و سران مشرک قبایل به این دلیل به جنگ پیامبر پرداختند که منافع اقتصادی خویش را در مخاطره می‌دیدند. اسلام آمده بود که براساس اعتقاد به توحید به انسان ارزش داده و با برچیدن نظام غارتگریانه طاغوت، مناسبات اجتماعی جامعه را اخلاقی و انسانی کند و از خوردن اموال دیگران و تعدی به دارایی ایتام منع نماید و این همان دعوت بود که نظام طاغوتی قریش مرگ خویش را در آن می‌دید؛ ازاین‌رو همین شیوخ و سران، تا آخرین لحظه‌هایی که لشکر اسلام در پشت دروازه‌های مکه اردو زدند به مخالفت خویش ادامه دادند.

پس از فتح مکه هرچند اسلام در سراسر جزیره العرب گسترش یافت و قبایلی که در کمین نشسته بودند تا سرنوشت قریش با اسلام مشخص شود، با پیروزی اسلام به صورت قبیله‌ای به اسلام پیوستند. قرائت این قبایل از اسلام قرائت صرفاً سیاسی بود و با نگرش سیاسی و بر مبنای پیمانی که قبایل با حاکمان سیاسی می‌بست، با اسلام





بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ..... ۱۱۳

را رها کنید در آینده گروهی خواهد داشت که آن قدر در دین تعمق می‌کنند که همچون تیر از کمان، از دین خارج می‌شوند.

در همین قضیه برخی از انصار نیز اظهار دلخوری می‌کنند و یکی از آنان می‌گوید که پیامبر قوم خویش را یافته و ما را فراموش کرده است. سعد ابن عبادہ پیش پیامبر آمد و گفت: ای پیامبر! انصار از کار امروز شما ناراحت شده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله نظر او را جویا می‌شود و او می‌گوید: من نیز جدا از قوم خویش نیستم. پس پیامبر گفت: قوم خود را جمع کن. پیامبر به آنها فرمود: ای انصار! آیا شما به سبب آنکه مالی از اموال دنیا را برای به دست آوردن دل این جماعت و اسلام آوردن آنها به آنها دادم و شما را (به سبب اطمینانی که به شما دارم) واگذاشتم، اندوهگین شدید؟ ای جماعت انصار! آیا راضی نیستید که مردم با شتر و گوسفند به خانه بازگردند و شما با پیامبر خدا بازگردید. آنان گفتند ای پیامبر! ما به این بهره و سهم راضی هستیم.<sup>(۱)</sup>

با ورود قبیله قبایل عرب به‌ویژه اسلام آوردن دسته جمعی قریش نه تنها تعصبات خفته در میان جامعه اسلامی بیدار شد، که روحیه دنیاگرایی و تجارت‌پیشگی قریشی در متن مناسبات اجتماعی نیز وارد شد. قریش تجارت را مهم‌ترین منبع درآمد دانسته و انسان غیر تاجر از دید آنها هیچ موقعیتی نداشت. تجارت در میان آنها حتی محدود به مردان نبود، زنان نیز در آن شرکت می‌کردند و دارای کاروان‌های عمده تجاری بودند و آنها درواقع براساس تجارت زندگی را تفسیر می‌کردند و بر همین مبنا مناسبات اجتماعی خویش را سامان داده، دین و اعتقادات دینی را در راستای منافع دنیایی خویش معنا می‌کردند.

---

(۱) ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۴۹۹-۵۰۰؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۳، ص ۱۲۱۴-۱۲۱۷.

گروه‌های نخستین که قبل از فتح مکه و به‌ویژه پیش از هجرت ایمان آورده بودند، صرفاً بر مبنای عقیده شکل گرفته و دقیقاً بر همین مبنا عمل می‌کردند. پس از اینکه قبایل بر مبنای الزامات و اقتضائات قبیله‌ای وارد اسلام شدند افزون بر جریان حاشیه‌ای نفاق که در مدینه بود، جریان‌های غیر اعتقادی نیز در میان جامعه اسلامی حضور یافت؛ جریان‌هایی که در قالب منطق سیاسی قبیله، اسلام را فهم نموده و در قالب همین منطق تحولات و تعاملات درون‌گروهی جامعه اسلامی را تعقیب می‌نمودند.

با رحلت زودهنگام رسول اکرم صلی الله علیه و آله این شانس از جامعه اسلامی سلب شد که اسلام به‌عنوان ایمان و اعتقاد قلبی در متن باورهای قبایل وارد شود و معارف دینی متناسب با منطق دین در سطح وسیع جامعه ترویج شود. درست در چنین لحظه‌های تاریخ‌ساز تاریخی به مرور دو جریان «عقیده‌محور» و «قبیله‌مدار» رودرروی همدیگر قرار گرفته و سرانجام یزید به‌عنوان نمادی از تفکر و منطق قبیله، با انبوهی از توده‌های قبیله‌منش و دنیاگرا، در مقابل حسین بن علی علیه السلام به‌عنوان نماد گروه اعتقادی، در صحرای کربلا رودرروی همدیگر قرار گرفتند و عاشورا با تمام پیامدهای خویش به وجود آمد.

## فصل دوم: حاکمیت سیاسی

مسئله خلافت اسلامی مهم‌ترین و درعین حال مبنایی‌ترین مسئله اعتقادی-سیاسی بود که پس از رحلت رسول گرامی اسلام ﷺ در جامعه اسلامی مطرح شد. نوع تدبیر سیاسی و سیاست‌گذاری که انجام شد، نقش تعیین‌کننده در سرنوشت جامعه و تاریخ جهان اسلام داشت. از همین خاستگاه جریان‌های مهم اسلامی شکل می‌گیرد و مکتب امامت و مکتب خلافت در عرض همدیگر به وجود آمده، فلسفه‌های سیاسی متفاوت در اندیشه و عینیت دنیای اسلام خلق می‌شود.

بررسی و تبیین دقیق معتقدات و مستندات مکتب امامت و مکتب خلافت در ارتباط با اصل جانشینی رسول اکرم ﷺ، از قلمرو و موضوع بحث خارج می‌باشد؛ اما آنچه که ارتباط مستقیم با بحث مورد نظر پیدا می‌نماید، این واقعیت است که براساس منطق شیعی، به حاشیه رفتن امامت از متن حاکمیت سیاسی، بنیادی‌ترین عامل در کج‌تابی‌ها و بدفهمی‌های اعتقادی در جامعه اسلامی به شمار می‌رود؛ ولی اهل سنت و از آن جمله حامد جابری معتقد است که دو جریان اعتقادی و قبیله‌ای در میان جامعه اسلامی شکل گرفته بود: جریان اعتقادی که صرفاً بر مبنای عقیده متشکل شده و هیچ‌گونه دلبستگی به مال و وابستگی به قبیله نداشتند. نماد این جریان در عصر خلافت اسلامی علی‌علیه بود. جریان دیگر جریان نفاق قبیله‌محور و غنیمت‌گرا بود که در ابتدای عصر بعثت در مدینه شکل گرفت و با ورود قبیله‌ای قبایل به اسلام، به‌ویژه قبیله قریش با محوریت بنی‌امیه تقویت شد. انحرافات اعتقادی در تفکر دینی مسلمین باید در تسلط این گروه بر مقدرات جامعه اسلامی جستجو شود.

این دو دیدگاه هرچند از مبانی اعتقادی متفاوتی برمی‌خیزد، اما در ارتباط با سازوکار انحطاط تفکر دینی بر بنیان مشترک استوار می‌باشد. در هر دو دیدگاه تأکید می‌شود که لغزیدن جامعه از مبنای «عقیده» در قالب «قبیله» ریشه انحرافات اعتقادی به شمار می‌آید. داده‌های تاریخی نیز حکایت از آن دارد که قبیله‌گرایی زمانی عرصه را بر گرایش‌های اعتقادی تنگ نمود که در مرکزیت حاکمیت سیاسی وارد شد و به هر میزانی که در عرصه قدرت، تسلط می‌یافت به همان میزان منطق قبیله بسط یافته و تفکر دینی تضعیف و تحریف می‌شد. بر بنیان همین دیدگاه مشترک سعی خواهد شد که چگونگی جابه‌جایی عقیده با قبیله در بستر حاکمیت سیاسی از عصر خلفای راشدین تا سلطنت یزید مورد بررسی قرار گیرد.

## **(الف) خلافت خلفا و طرح منطق سیاسی قبیله‌ای**

### **۱. سقیفه و انتخاب خلیفه اول**

در ارتباط با مسئله حاکمیت سیاسی پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سه جریان عمده در متن تحولات سیاسی حضور داشتند. جریانی به رهبری سعد بن عباد که خواسته‌های سیاسی انصار یعنی قبایل اوس و خزرج را دنبال می‌نمود؛ جریانی از مهاجرین که به رهبری ابوبکر و عمر هدایت می‌شد. این دو جریان با روش سیاسی و مبتنی بر اقتضائات شرایط قبیله‌ای حاکم بر جامعه آن روز، در سقیفه بنی‌ساعده به منازعه سیاسی پرداختند؛ جریان سوم جریان صرفاً اعتقادی بود که با محوریت امام علی علیه السلام شکل یافته بود. آنچه که از متن این تنش‌ها بیرون آمد، خلافت ابوبکر بود.

انصار با شنیدن رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در سقیفه بنی‌ساعده جمع شدند تا در امر حاکمیت سیاسی مسلمین از مهاجرین پیشی گرفته، با سعد بن عباد بیعت نمایند که از شخصیت‌های سابقه‌دار در اسلام به شمار می‌رفت. او رهبری قبیله خزرج را به عهده

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ..... ۱۱۷

داشت که در آن روزگار هم از لحاظ تعداد و هم از لحاظ نفوذ بر قبیله اوس برتری داشت. این حرکت انصار نشان می‌دهد که رقابت‌های قبیله‌ای در متن مناسبات اجتماعی جامعه حضور داشت و رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حشت از حاکمیت قبیله‌ای را در درون قبایل زنده کرد و گفتگوهایی که در درون سقیفه صورت گرفت نیز مؤید همین واقعیت می‌باشد. انصار تصریح می‌کنند که ترس ما از این است که در فردای این روز کسی بر ما حاکم شود که عدالت را رعایت نکند و بر ما سخت گیرد.<sup>(۱)</sup>

سعد در میان جمعیت سخنرانی نمود: ای مردم انصار! شما در دین سابقه و فضیلتی دارید که هیچ قبیله‌ای از قبایل عرب ندارند؛ زیرا انصار بودند که پیامبر را یاری کرده و او را پناه دادند و اسلام به وسیله آنها گسترش یافت و با این جمله سخنان خود را خاتمه بخشید: حکومت حق شماسست و شما در این مسئله از همه سزاوارترید. حباب بن منذر به تأیید سعد می‌گوید: سوگند به خدا! شما از آنان به کار خلافت سزاوارترید. اگر کسی در مقابل خلافت کوتاه نیاید، با شمشیرهای خود او را بر زمین خواهیم زد. سوگند به خدا! هیچ کس علیه من سخن نخواهد گفت، مگر اینکه دماغش را خونین کنم.<sup>(۲)</sup>

عمر بن خطاب وقتی از جریان آگاه می‌شود به سرعت ابوبکر را باخبر می‌کند و هر دو به سوی سقیفه راه می‌افتند. در راه با ابوعبیده جراح روبه‌رو می‌شوند و او نیز با آنها همراه می‌شود. وقتی وارد تجمع انصار می‌شوند ابوبکر شروع به صحبت می‌نماید: ما از اقوام و عشیره رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم. ما از نظر نژاد، میانه عرب هستیم. هیچ یک از قبایل عرب نیست، مگر اینکه قریش در آن قبیله دارای فرزندی باشد و شما گروه انصار هیچ گونه حقی در امر حکومت ندارید حکومت از آن ماست و شما وزیران می‌باشید.<sup>(۳)</sup>

(۱) ابن قتیبه، الإمامة و السياسة، ترجمة طباطبائی، ص ۲۲.

(۲) همان، ص ۲۱-۲۴.

(۳) همان، ص ۲۱؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمة پاینده، ج ۴، ص ۱۳۴۵.

پس از گفتگوهای تندی که در میان دو طرف صورت گرفت و بشیر بن سعد از بزرگان خزرج متوجه شد که قومش بر امیری سعد بن عبادۀ اتفاق کرده اند، نسبت به او حسادت ورزید و گروه انصار را دعوت به پذیرش حاکمیت مهاجرین نموده، و برای بیعت با ابوبکر پیش افتاد. حباب بن منذر گفت: کار را ضایع کردی، چه چیزی تو را مجبور بر این کار کرد، آیا بر اینکه پسر عمویت امیر شود حسادت ورزیدی؟ اقدام بشیر هماهنگی انصار را شکست و سران قبیله اوس که دنبال فرصتی بودند تا از حاکمیت خزرجی ها جلوگیری نمایند، به قبیله خویش گفتند: اگر فقط یک بار سعد بر شما امیر شود، هیچ فضیلتی و هیچ نصیبی از کار خلافت برای شما باقی نخواهد ماند. بنابراین، برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید. همگی برخاستند و با ابوبکر بیعت کردند.<sup>(۱)</sup>

پس از بیعت انصار، افراد در قالب گروه بندی های قبیله ای وارد مسجد شدند. بنی امیه به ریاست عثمان، و بنی زهره به سرپرستی سعد و عبدالرحمن بن عوف با ابوبکر بیعت نمودند؛ اما بنی هاشم و گروهی از صحابه از جمله زبیر بن عوام، مقداد بن عمر، سلمان فارسی، ابوذر غفاری و عمار یاسر به رهبری علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر امتناع نموده و خلافت را حق علی بن ابی طالب علیه السلام می دانستند. عمر برای بیعت گرفتن از علی علیه السلام اصرار داشت و حضرت در پاسخ به او فرمود: شیر را بدوش که بخشی از آن، از آن تو خواهد بود. کار را برای ابوبکر محکم گیر که فردا آن را به تو برمی گرداند.<sup>(۲)</sup>

منابع تاریخی حکایت از این دارد که علی علیه السلام، همراه با همسرش فاطمه زهرا علیهما السلام تلاش های جدی نمودند تا مردم را برای بیعت با علی علیه السلام قانع کنند؛ اما قبایل به بهانه های مختلف از بیعت کردن با حضرت امتناع کردند. اساسی ترین عنصر که نقش

(۱) ابن قتیبه، الإمامة و السياسة، ترجمه طباطبائی، ص ۲۴-۲۵.

(۲) همان، ص ۲۷-۲۸.

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ..... ۱۱۹

کلیدی در جناح‌بندی‌های سیاسی آن روز ایفا نموده و کلید فهم رویگردانی قبایل از حضرت علی علیه السلام نیز به شمار می‌رود دخالت عنصر قبیله در تصمیم‌گیری‌های سیاسی قبایل بود. تلاش‌های سیاسی که برای حل مسئله حاکمیت سیاسی صورت می‌گرفت در قالب دو منطق قبیله و عقیده استوار شده بود. در منطق قبیله‌ای تلاش می‌شد تا قبایل راضی و ساکت شوند؛ اما در منطق اعتقادی، بر مبانی عقیدتی حاکمیت سیاسی تأکید می‌شد.

علی علیه السلام نماد چهره اعتقادی جامعه بود. تصمیمات سیاسی او صرفاً در چارچوب عقیده اتخاذ می‌شد و تنها بر بنیان عقیده عمل می‌نمود. اعتقادات علی علیه السلام به او اجازه نمی‌داد که برای تشکیل حاکمیت سیاسی دینی از عناصر و سیاست‌های رایج در بازی‌های سیاسی قبیله‌ای استفاده نماید و این در حالی بود که فضای جامعه انباشته از خواسته‌های قبیله‌ای بود. ابوسفیان به علی علیه السلام می‌گوید: چرا این کار در کوچک‌ترین طایفه قریش باشد، به خدا اگر بخواهی مدینه را بر ضد وی از اسب و مرد پر می‌کنم، ما را به ابوفضیل چه کار. ای خاندان عبدمناف! ابوبکر را با شما چه کار، ای ابوالحسن! دست پیش آر تا با تویبعت کنم؛ اما علی دست پیش نبرد و او را سرزنش کرد و گفت: از این کار جز فتنه منظوری نداری، به خدا برای اسلام جز بدی نمی‌خواهی ما را به نصیحت تو احتیاج نیست.<sup>(۱)</sup>

اما برخی از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله که از سابقون و از یاران نخستین حضرت نیز به شمار می‌رفتند، مصلحت را در آن دیدند که با منطق سیاسی قبیله‌ای مسئله خلافت اسلامی را حل کنند؛ یعنی روشی که اتخاذ کردند روش صرفاً سیاسی بود و در قالب چنین منطقی تنش‌ها در سقیفه شکل گرفته و مدیریت می‌شود؛ یعنی «منطق حاکم بر

---

(۱) طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۴، ص ۱۳۳۷.

آنها منطق "قبیله" بود؛ بدان معنا که نه عقیده و نه غنیمت هیچ‌کدام نقش شایانی در چربیدن هرکدام از دیدگاه‌هایی که در سقیفه بنی‌ساعده ابراز شد نداشتند»<sup>(۱)</sup> درست بر اساس همین منطق بود که اتفاق و اجماع نسبی بر سر خلافت ابوبکر به وجود آمد.

خلیفه اول گذشته از اینکه از سابقون صحابه به شمار می‌رفت بیشترین شانسش ناشی از این بود که عنصر قبیله نیز به نفع او بود. ابوبکر در سطح کلان اجتماعی از تیره قریش بود و قریش موقعیت بالایی در میان قبایل عرب داشت و در درون رقابت‌های درونی قریش او وابسته به قبیله کوچک تیم بود و ذهنیت قبایل از این جهت آسوده بود که قبیله تیم در سطحی نیست که بتواند قبایل دیگر را نادیده بگیرد و درست بر اساس همین منطق، علی عَلِيٍّ به عنوان چهره کاملاً اعتقادی و وابسته به خاندان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حاشیه گذاشته می‌شود. عمر خلیفه دوم که در مرکز این تحولات قرار داشت، به همین واقعیت اشاره می‌نماید. ابن عباس می‌گوید: «در یکی از سفرها همراه عمر بودم شبی که راه می‌پیمودیم به عمر نزدیک شدم که شعر می‌خواند از من پرسید چرا علی همراه ما نیامد؟ گفتم نمی‌دانم. گفت ای ابن عباس! می‌دانی چه چیز قوم‌تان را از شما بازداشت؟ گفتم نمی‌دانم. گفت: ولی من می‌دانم. خدایا بیخش، خوش نداشتند که پیامبری و خلافت را با هم داشته باشید و به آن بیالید»<sup>(۲)</sup>.

تأسیس خلافت اسلامی در چارچوب منطق سیاسی قبیله، پیامدهای جدی قبیله‌ای برای حاکمیت سیاسی به دنبال داشت. مشکلات اساسی که خلیفه اول با آن مواجه شد، مشکلات ناشی از شورش قبایل در سطح جامعه بود. قبایلی که علیه حاکمیت سیاسی قیام کرده بودند، به صورت قبیله‌ای محکوم به ارتداد شده بودند. خلیفه اولویت کاری

(۱) جابری، عقل سیاسی در اسلام، ص ۲۲۴.

(۲) طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۵، ص ۲۰۵۹.



بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین (علیه السلام) ..... ۱۲۱

خویش را جنگ با محکومین به ارتداد قرار داد، و برای اقناع قبایل و به‌ویژه قبیله قدرتمند بنی‌امیه، آنها را در قدرت شریک کرد و سرکوب جریان ارتداد را در عمل به قریش با محوریت بنی‌امیه واگذار نمود. او یازده پرچم را به دست فرماندهان یازده سپاه داد که پنج تن از آنان از بنی‌امیه بودند که موفق‌ترین آنها خالد بن ولید به شمار می‌رفت.<sup>(۱)</sup>

خلیفه در مقابل جریان ارتداد، موضع شدید و انعطاف‌ناپذیری اتخاذ نمود و در نامه‌های ارسالی به این قبایل تأکید می‌نمود: «من فلانی را با سپاهی به سوی شما فرستاده‌ام، دعوت او را به سوی خداوند بپذیرید و اگر کسی نپذیرد، دستور داده‌ام که آنها را زنده نگذارد، در آتش سوزانده، زنان و فرزندان‌شان را به اسارت بگیرد»<sup>(۲)</sup> و در نامه به خالد نوشت: هرکس که مخالفت خدا کرده و مایل باشی و صلاح بدانی او را بکش. او نیز چنین کرد، عده‌ای را مثله کرد، جمعی را در آتش سوزاند، برخی را سنگسار کرد و تعدادی را از کوه انداخت و یا در چاه افکند.<sup>(۳)</sup>

با چنین شیوه‌ای غائله‌ای به نام ارتداد خاموش شد؛ اما در این خاموشی هرچند خطر شورش دفع شد و قبایل مطیع شدند، اما در دل این اطاعت کینه‌های قبیله‌ای عمیق‌تر شد؛ عرب این بار به زور وارد اسلام شد. زور قریش و عموزادگانش، آنچه که به ناچار در مخیله آن روزگار وجود داشت این بود که اکنون بر عرب جنوب یا فرزندان قحطان و عرب شرق یعنی فرزندان ربیع، قریش حکم می‌راند.<sup>(۴)</sup> همین احساس حقارت و شکست، تأثیرات جدی بر ذهنیت قبیله‌ای و اعتقادی اعراب گذاشت. پس از

---

(۱) طبری، همان، ج ۴، ص ۱۳۷۵-۱۳۷۶؛ العبر تاریخ ابن خلدون، ترجمه آیتی، ج ۲، ص ۴۷۹.

(۲) طبری، همان، ص ۱۳۷۹؛ واقعی، الرده، ص ۷۲.

(۳) طبری، همان، ص ۱۳۹۲.

(۴) جابری، عقل سیاسی در اسلام، ص ۲۴۹.

این جریان، قبایل عرب، اسلام را در چهره قریش می‌فهمیدند و حاکمیت اسلام را حاکمیت قریشی تلقی می‌کردند.

## ۲. خلافت خلیفه دوم

خلیفه دوم در شرایطی کاملاً متفاوت با شرایطی که ابوبکر به خلافت رسید، منصوب به خلافت می‌شود؛ به این صورت که در این دوره، انصار از عرصه قدرت سیاسی کنار رفته و قدرت سیاسی بدون رقیب در اختیار قریش قرار داشت. جریان علوی از عرصه سیاسی کنار گذاشته می‌شود و خود حضرت آنچنان نادیده انگاشته می‌شود که به قول جابری: گویا چنان شخصیتی اساساً وجود نداشته است. درواقع، امام علی علیه السلام «بهای گزاف دیدگاه خود درباره بیعت با ابوبکر را می‌پرداخت».<sup>(۱)</sup>

در چنین شرایط یکدست و بدون رقابت سیاسی، ابوبکر، عمر را به جانشینی خویش انتخاب می‌نماید. در نوشته‌ای به دستخط عثمان و امضای خود چنین وصیت می‌کند: من عمر بن خطاب را بر شما خلیفه قرار دادم، اگر او را دیدید که در میان شما به عدل و انصاف رفتار می‌کند این همان گمان است که من در مورد او داشتم، اگر چنین نکرد من اراده نیک کرده‌ام و غیب نیز نمی‌دانم<sup>(۲)</sup> و همین وصیت نخستین سنگ بنای تعیین حاکم سیاسی توسط حاکم قبلی به شمار آمده و در بستر تاریخ سیاسی مسلمین جاری می‌شود.

عنصر اساسی و تأثیرگذار که در عصر خلیفه دوم در حوزه مناسبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه اسلامی وارد می‌شود، عنصر ثروت و سرمایه در متن

(۱) همان، ص ۲۳۴.

(۲) ابن قتیبه، الإمامة و السياسة، ترجمه طباطبائی، ص ۳۸.

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ..... ۱۲۳

حوادث و تحولات اجتماعی است. در دوران ابوبکر غنایم، محدود به سرکوب اهل ارتداد می‌شد، او غنایم را همان‌گونه توزیع می‌کرد که به دستش می‌رسید؛ اما در دوران عمر، فتوحات و توسعه جهان اسلام در خارج از جزیره العرب مطرح شد و از این جنگ‌ها غنایم و ثروت‌های هنگفت نصیب جامعه اسلامی شد.

عمر فتوحات عمده انجام داد، سرزمین‌های بزرگی را تصرف کرد. به خراج و درآمدهای زیادی دست پیدا نمود. تمام عراق و سواد، جبل، آذربایجان، بصره، اهواز، فارس، شام، مصر و اسکندریه گشوده شد<sup>(۱)</sup> و از این طریق سرمایه و خزانه‌های مناطق و کشورهای فتح شده به دنیای اسلام سرازیر شد؛ سرمایه‌هایی که تحول عظیم در عرصه معیشتی مسلمانان ایجاد نمود. تنها در جنگ مدائن که شصت هزار جنگجوی مسلمان شرکت داشتند، به هرکدام دوازده هزار درهم سهم رسید<sup>(۲)</sup> و خمس آن که به مدینه فرستاده می‌شد، بالغ بر صدو هشتاد هزار درهم می‌شد. در فتح نهاوند جعبه‌هایی از مروارید، زمرد و یاقوت به دست مسلمانان افتاد.<sup>(۳)</sup> گذشته از غنایم، از طریق خراج و جزیه<sup>(۴)</sup> نیز ثروت‌های فراوانی وارد مرکزیت سیاسی مسلمین یعنی مدینه می‌شد. به‌عنوان مثال، خراج که عمر برای سواد یعنی مناطق میان دجله و فرات وضع کرد، در یک سال از

---

(۱) ابن سعد، طبقات الکبری، ترجمه دامغانی، ج ۳، ص ۲۴۲.

(۲) طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۵، ص ۱۸۲۳.

(۳) همان، ص ۱۹۳۳.

(۴) جزیه مربوط به کسانی می‌شود که اسلام نیاورده و تابع حکومت اسلامی می‌باشند و موظف هستند که به نظام اسلامی جزیه پرداخت نمایند؛ اما خراج مربوط به زمین‌های کفار می‌شود که به دست مسلمانان فتح شده و در واقع مال حکومت اسلامی به شمار می‌رود و صاحبان آن باید خراج آن را پرداخت کنند.

صدویست میلیون درهم گذشت.<sup>(۱)</sup> مالیات مصر چهارده میلیون دینار بود؛ یعنی بیش از صد و چهل میلیون درهم.<sup>(۲)</sup>

ورود سرمایه‌های هنگفت، ذهنیت ساده و فقر چشیده جامعه اسلامی را متأثر و خطر دنیاگرایی و مال‌اندوزی را به شدت تقویت کرد. این خطر بیشتر از سوی قبیله قریش، خلیفه مسلمین را نگران می‌کرد؛ زیرا قریش به‌ویژه بنی‌امیه دارای مهارت تجاری قوی بود و با نگرش تجارتی به امور می‌نگریست. اساساً دنبال کسب ثروت و سرمایه بودند. عمر برای حل این مشکل و توزیع مناسب ثروت در جامعه دفتر دیوان شکل داد و افراد را براساس سبقت در اسلام و قرابت نسبی با رسول اکرم ﷺ رتبه‌بندی نمود. قریش را در مدینه محبوس کرد و اموال و دارایی عمال خویش را مورد محاسبه قرار می‌داد. اگر اموالی را اندوخته بودند، آن را مصادره می‌کرد.<sup>(۳)</sup>

تدابیر خلیفه، راه‌حلی برای اساس این مشکل یعنی سرازیر شدن اموال و غنائم و خراج، به مرکز و توزیع نابرابر و برتری محورانه آن ایجاد نکرد. نه تنها مشکل حل نشد که مشکل پیچیده‌تر شد، عمر هنوز نمرده بود که قریش از او به تنگ آمد.<sup>(۴)</sup> عمر خود به نگرانی خویش از قریش تصریح کرده و می‌گوید: «از قریش بترسید که راضی نباشد آرام نگیرد و به هنگام خشم خنده کنند».<sup>(۵)</sup> نگرانی او خیلی دور از واقعیت نبود؛ چون مدتی نگذشت که به شکل کاملاً مرموزانه به قتل رسید.

(۱) ابن سعد، طبقات الکبری، ترجمه دامغانی، ج ۳، ص ۲۴۳؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه آیتی، ج ۲، ص ۳۹.

(۲) یعقوبی، همان.

(۳) طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۴۳.

(۴) جابری، عقل سیاسی در اسلام، ص ۳۰۱.

(۵) طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۵، ص ۲۰۵۰.

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین (علیه السلام) ..... ۱۲۵

عمر بن خطاب در حوزه دینی و فرهنگی سیاست خود را بر مبنای «حسبنا کتاب الله» استوار کرده بود و در قالب همین شعار و سیاست سعی می‌کرد که از کتابت احادیث رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) جلوگیری کند. او در ابتدا می‌خواست احادیث را بنویسد؛ اما پس از مدتی اندیشیدن تصمیم گرفت که چنین کاری را انجام ندهد و می‌گفت: قومی را به یاد آوردم که خود کتابی نوشتند و به آن توجه کردند و کتاب خدا را رها کردند، و من کتاب خدا را به چیزی آلوده نمی‌کنم.<sup>(۱)</sup> در چارچوب چنین فهم و درک دینی نه تنها کتابت حدیث ممنوع می‌شود که نقل حدیث نیز محدود می‌شود.

منع کتابت حدیث، معرفت دینی را با چالش‌های جدی مواجه نموده، تأثیرات ناگواری بر عقاید و باورهای جامعه گذاشت؛ زیرا قرآن متن وحیانی، محور عقاید و باورهای جامعه اسلامی است. قرآن چارچوب کلی و خط رهنمای تفکر دینی می‌باشد. تفسیر و بسط اندیشه دینی احتیاج به مرجعیت زنده و معتبر دینی دارد. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نخستین مفسر قرآن است. احادیث نبوی هرچند وحی نیست، اما اعتبار کاملاً وحیانی دارد و تفسیر واقعی قرآن می‌باشد. جدایی جامعه از مفسر و مفسران واقعی قرآن، زمینه تفسیرهای به رأی و تأویلات غیر منطقی از قرآن را به وجود آورده، بدفهمی و بدباوری اعتقادی را در ذهنیت جامعه گسترش می‌دهد.

### ۳. خلافت خلیفه سوم

وقتی عمر ضربه خورد به جای اینکه خود جانشینی برای خویش تعیین نماید، تدبیر دیگری اندیشید: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، عثمان بن عفان، عبدالرحمن ابن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحه و زبیر را به عنوان اعضای شورا یا افراد واجد شرایط برای خلافت اسلامی معرفی نمود. گفته بود که اعضای شورا موظف‌اند که یکی را از میان

---

(۱) ابن سعد، طبقات الکبری، ترجمه دامغانی، ج ۳، ص ۲۴۷.

خود برای امر خلافت انتخاب نمایند و اگر در این مورد به توافق جمعی و یا نسبی نرسند، دیدگاهی باید پذیرفته شود که عبدالرحمن با آن موافق است.<sup>(۱)</sup>

ترکیب اعضا به گونه‌ای بود که رقابت اصلی میان علی علیه السلام و عثمان از قبیله عبدمناف بود و سرانجام، عثمان برنده میدان شد؛ زیرا در ذهنیت سیاسی قبایل، عبدمناف قبیله مسلط بود. طلحه که از قبیله تیم برخاسته بود، به خوبی می‌دانست که بار دیگر از این قبیله خلیفه انتخاب نمی‌شود. زبیر هرچند از قبیله اسد بود، اما به عنوان خواهرزاده بنی‌هاشم در مقابل علی علیه السلام نمی‌ایستاد. عبدالرحمن از قبیله بنی‌زهره، شوهر خواهر عثمان بود و به نفع عثمان کنار می‌رفت. سعد ابن ابی وقاص از قبیله عبدالرحمن، دیدگاه او را تأیید می‌نمود.<sup>(۲)</sup>

وقتی تنش‌ها در درون شورا تشدید می‌شود و گفتگوها به بن‌بست می‌رسد، در عمل همان چیزی اتفاق می‌افتد که از قبل قابل پیش‌بینی بود. زبیر به نفع علی علیه السلام، طلحه به نفع عثمان، سعد به نفع عبدالرحمن کنار می‌روند، با انصراف عبدالرحمن، رقابت میان علی علیه السلام و عثمان صورت می‌گیرد. عبدالرحمن با گرفتن این تعهد با عثمان بیعت می‌کند که به کتاب خدا، سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و روش ابوبکر و عمر عمل کند و کسی از بنی‌امیه را بر مردم نگمارد. عثمان با پذیرش این شرایط خلیفه مسلمین می‌شود.<sup>(۳)</sup>

در دوران خلافت عثمان تحولات عمیق و بنیادین در سبک زندگی جامعه اسلامی به وجود می‌آید. عنصر قبیله به شکلی نمایان‌تر وارد ذهنیت اجتماعی می‌شود، مال‌اندوزی و ثروت‌مداری تبدیل به فرهنگ عمومی می‌شود. در دل این گرایش‌های دنیاگرایانه، ایمان و باورهای اعتقادی نیز تضعیف می‌شود. سنگ بنای این رویکرد جدید

(۱) طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۵، ص ۲۰۶۸.

(۲) همان، ص ۲۰۶۹.

(۳) ابن قتیبه، الإمامة و السياسة، ترجمه طباطبائی، ص ۴۷.

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین (علیه السلام) ..... ۱۲۷

در جامعه اسلامی به ساختمان ذهنی و شخصیت اخلاقی عثمان بر می‌گردد. او به بنی‌امیه اهمیت بیشتر می‌داد، در حوزه مالی دست و دل باز بود، و در مدیریت سیاسی به قول خلیفه دوم سست رأی به شمار می‌آمد.<sup>(۱)</sup>

عثمان زندگی تجملاتی خویش را وارد دارالاماره مسلمین نمود و سفره خالی و قناعت پیشگی عمر فراموش شد، سفره عثمانی با نان‌های مرغوب و بزغاله شیری پهن می‌شد.<sup>(۲)</sup> در عرصه سیاسی نیز تحولات مهمی اتفاق افتاد؛ خلفای پیشین در پی حفظ توازن قدرت در میان قبایل بودند؛ اما عثمان «خویشاوندان خود را بر کار گماشت و طبق فرمانی خمس درآمد مصر را به مروان بخشید و اموال فراوانی در اختیار بستگان خود قرار داد و عمل خود را تأویل به صله رحم می‌کرد»<sup>(۳)</sup> و آنگاه که مورد اعتراض قرار می‌گرفت، می‌گفت: چرا در مازاد بیت‌المال آن‌گونه که می‌خواهم تصرف نکنم؟ اگر چنین تصرفی نتوانم، پس برای چه پیشوای شما هستم؟<sup>(۴)</sup> عثمان با این استدلال خویش نشان داد که تفاوتی میان اموال شخصی خود و بیت‌المال مسلمین قائل نیست و در چگونگی مصرف آن کاملاً آزاد است. با چنین رویکردی، نظم اقتصادی جامعه به هم می‌ریزد و عدالت اجتماعی فراموش می‌شود.

عمر سران قریش را از رفتن به ولایات منع می‌کرد؛ زیرا قریشیان می‌خواستند مال خدا را خاص خویش گردانند؛ اما عثمان جلو آنها را نگرفت، وقتی آنها به ولایات سفر کردند، مردم با این ذهنیت، که آنها در آینده به قدرت می‌رسند، سعی داشتند که خود را به آنها نزدیک نمایند. در چنین بستر چاپلوسانه اجتماعی، زمینه بهره‌گیری اقتصادی برای

---

(۱) طبری، همان، ج ۵، ص ۲۰۶۷.

(۲) همان، ج ۶، ص ۲۲۹۵.

(۳) ابن‌سعد، طبقات الکبری، ترجمه دامغانی، ج ۳، ص ۵۴.

(۴) طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۶، ص ۲۲۱۵.

تجارت پیشه‌گان قریش به‌خوبی فراهم می‌شود و سالی از حکومت عثمان نمی‌گذرد که کسانی از قریش مال‌دار می‌شوند و مردم به آنها می‌پیوندند. هفت سال چنین بود و هر گروه می‌خواست رفیق‌شان به قدرت برسد.<sup>(۱)</sup>

نوع سیاست مالی و اقتصادی که خلیفه اتخاذ کرده بود به سرعت فاصله‌های اجتماعی را عمیق‌تر نمود، جامعه اسلامی به طبقه برخوردار و محروم تقسیم شد. طبقه ثروتمندی که از صدای پای کاروان تجارتی‌اش شهرها می‌لرزید، و از کاخ‌های افسانه‌ای‌اش، کوخ‌های گلین، و چادرهای آفتاب سوخته تحقیر می‌شد. طبقه تنگدست و بیابان‌نشینی که سفره‌های خالی خویش را با اشک کودکان خود پر می‌کردند، و در پی آن بودند که جنگی درگیرد تا غنیمتی به دست آورند.

در این عصر بسیاری از صحابه دارای ملک و سرمایه‌های فراوانی شدند: زبیر خانه‌هایی ساخته بود که تا سه صد سال معروف بود، طلحه تنها از املاک خویش در عراق روزانه هزار دینار درآمد داشت. عبدالرحمن خانه‌ای ساخته بود که در طویله آن، یک صد اسب، هزار شتر، و ده هزار گوسفند وجود داشت. زیدبن ثابت چنان طلا و نقره به جا گذاشت که آن را با تبر می‌شکستند<sup>(۲)</sup> و در همین دوره انباشت ثروت به‌گونه‌ای شکل می‌گیرد که «برای خریدن کنیز به اندازه وزنش پول پرداخت می‌شود».<sup>(۳)</sup> سخن در این نیست که این سرمایه‌ها چگونه به دست می‌آمد. نکته اساسی و قابل توجه این واقعیت است که در این عصر تفکر دنیاگرایانه و گرایش به ثروت‌اندوزی نه تنها در بدنه قبایل ناآشنا به معارف دینی گسترده شده بود که ذهنیت برخی از صحابه بزرگ را نیز متأثر

(۱) همان، ص ۲۲۹۰-۲۲۹۳.

(۲) مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه پاینده، ج ۱، ص ۶۹۰.

(۳) ابن قتیبه، الإمامة و السياسة، ترجمه طباطبایی، ص ۴۸.



بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین (علیه السلام) ..... ۱۲۹

کرده بود، و این نشان می‌داد که جابجایی بنیادین در الگوهای زندگی مسلمین اتفاق افتاده بود.

در عرصه مدیریت سیاسی، منطق قبیله‌ای پررنگ‌تر از قبل شد. در این دوره منطق سیاسی قبیله از دایره توجه به مصالح و اقناع قبایل خارج شد و در قالب حاکمیت یک قبیله بر قبایل دیگر عیار شد. ابوسفیان در ابتدای خلافت عثمان به او می‌گوید: «خلافت را مانند گوی دست به دست بگردانید، به خدا که من پیوسته امید داشتم خلافت به شما برسد و میان فرزندان شما موروثی خواهد شد».<sup>(۱)</sup> تفکر ابوسفیانی خاسته و یا ناخاسته در متن مرکزیت حاکمیت سیاسی راه یافت و توسط عناصر اموی به‌ویژه معاویه، فرزند ابوسفیان، اجرایی شد. معاویه که از عناصر کلیدی و از مشاورین تأثیرگذار در حاکمیت عثمان به شمار می‌رفت، کاملاً متأثر از پدر خویش بود. حکایت تاریخی ذیل گویای تفکر قبیله‌ای معاویه و نقش برجسته منطق قبیله در متن مدیریت سیاسی در این عصر می‌باشد.

همان‌گونه که در منطق قبیله، قبیله در محور مناسبات اجتماعی قرار می‌گیرد، در نظام سیاسی قبیله‌منش، حاکمیت سیاسی از آن قبیله تلقی شده، ثروت و دارایی عمومی، ملک قبیله حاکم دانسته می‌شود. در چوکات چنین نگرش سیاسی، سعید بن عاص عامل عثمان در کوفه می‌گوید: این سواد -نواحی بین دجله و فرات- بستان قریش است. مالک اشتر با اعتراض می‌گوید: به پندار تو این سواد که خدا با شمشیر غنیمت ما کرده بستان تو و قوم تو است. اعتراضات جدی و جدی‌تر می‌شود تا اینکه معترضین به دستور عثمان به شام تبعید می‌شوند. معاویه در گفتگوی خویش با معترضین می‌گوید: قریش می‌دانند که

---

(۱) مروج الذهب و معادن الجواهر، ص ۶۹۹.

۱۳۰..... قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

ابوسفیان محترم‌تر شان بود پسر محترم‌تر شان... به پندار من اگر همه مردم از نسل ابوسفیان بودند دوران‌دیش بودند.<sup>(۱)</sup>

بر بنیان قبیله‌گرایی و مال‌اندوزی، مبانی اعتقادی و باورهای اخلاقی جامعه آسیب می‌بیند، بی‌ایمانی و بی‌بندوباری در میان مردم رواج می‌یابد، کبوتربازی، مستی و شرابخواری در مرکزیت حاکمیت دینی یعنی مدینه‌النبی نیز رایج می‌شود،<sup>(۲)</sup> فساد و منکرات در بدنه حاکمیت سیاسی جاری می‌شود: ولید حاکم کوفه چنان شراب خورده بود که نماز صبح را چهار رکعت خواند و در سجده نماز می‌گفت بنوش و به من بنوشان، پس از نماز فریاد می‌زد که اگر می‌خواهید بیشتر بخوانم.<sup>(۳)</sup> وحشتناک‌تر از همه اینکه فساد در درون خانه خلیفه راه یافته بود: وقتی عثمان کشته شد، ولید فرزندش مشک و زعفران زد. مست بود و لباس‌های رنگارنگ به تن داشت.<sup>(۴)</sup>

و همین مسئله زمینه‌ساز جنبش ضد عثمان و اعتراض‌های جدی گروه اعتقادی علیه سیاست‌های خلیفه و عمال او شد؛ به این صورت که نابرابری در تقسیم بیت‌المال و انحصار حاکمیت در دست بنی‌امیه، ذهنیت قبایل را به شدت تحریک نموده و وجدان دینی جامعه را حساس کرده بود. مردان تازه به دوران رسیده بنی‌امیه که در بدنه حاکمیت سیاسی راه یافته بودند درک ناهمگون و متفاوت از درک صحابه داشتند که عصر مکی را تجربه کرده بودند؛ یعنی آن الگوی اسلامی که این صحابه از اسلام داشتند، و آن را با تمام وجود تجربه کرده بودند، متفاوت با الگویی بود که این جماعت از بنی‌امیه داشتند.

---

(۱) طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۶، ص ۲۱۹۵-۲۱۹۶.

(۲) همان، ص ۲۲۹۱.

(۳) مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، ص ۶۹۱-۶۹۲.

(۴) همان، ص ۶۸۹.

بنی‌امیه با نگرش سیاسی اسلام را می‌فهمیدند؛ اما صحابه، دین را در عمق جان و وجدان خویش تجربه می‌کردند. بنی‌امیه نمادی از تفکر قبیله بودند؛ اما گروه اعتقادی صحابه نمودار وجدان دینی در آن وضعیت دنیاگرایانه و چشم فرو بسته بر دین و آخرت بودند. «چنین شد که آنان زبان به انتقاد گشودند و در این راه از طعنه و آزار کسی نهراسیدند».<sup>(۱)</sup> عباد بن صامت علیه رباخواری و شراب‌فروشی در شام به پا خاست، وقتی عثمان از او می‌پرسد: ای عباد تو را به ما چه کار؟ می‌گوید: از پیامبر شنیدم که فرمود: پس از من کسانی بر شما حاکم می‌شوند که معروف را منکر و منکر را معروف می‌نمایند و نباید از کسی پیروی کنید که عصیان می‌کند. در همین دوره انتقادهای ابوذر تندتر می‌شود: ای معاویه! اگر این قصر را از اموال خداوند ساخته‌ای، خیانت است و اگر از اموال خویش، اسراف. به خدا که کارهای انجام شده که من آنها را نمی‌شناسم و نه در کتاب خدا است و نه در سنت پیامبر او. به خدا! که من حق را می‌بینم که خاموش می‌شود و باطل را که زنده می‌شود و راست‌گویان را که تکذیب. انتقاداتی که تحمل آن از ظرفیت حاکمیت سیاسی خارج بود و باعث می‌شود که ابوذر به ربذه تبعید شود.<sup>(۲)</sup>

همان‌گونه که اشاره شد، تحولاتی سیاسی در عصر خلیفه سوم، آبستن انفجار جدی در سطح جامعه بود، و سرانجام این انفجار صورت گرفت، انقلاب و شورش به وقوع پیوست. آنچه که در این ارتباط تا حدودی مربوط به بحث می‌شود توجه به راه‌حل‌ها و پیشنهادهایی است که برای حل مشکل به خلیفه ارائه می‌شود. امام علی (علیه السلام) از عثمان می‌خواهد که به مسیر حق و عدالت برگردد: ای عثمان! بهترین بندگان به نزد خدا پیشوای عادل است که هدایت یابد و هدایت کند و سنت معلوم را به‌پا دارد و بدعت ناروا را نابود کند، به خدا همه چیز روشن است سنت‌ها به‌پاست و نشانه‌ها دارد، بدعت به‌پاست

(۱) جابری، عقل سیاسی در اسلام، ص ۳۷۲.

(۲) همان، ص ۳۷۲-۳۷۴.

و نشانه‌ها دارد. بدترین مردم به نزد خدا پیشوای ستمگر است که گمراه شود و گمراه کند و سنت معلوم را بمیراند و بدعت ناروا را زنده کند. عثمان در پاسخ حضرت می‌گوید: ناروا نکرده‌ام که رعایت خویشاوندی نموده‌ام.<sup>(۱)</sup>

عثمان با مشاورین نزدیکش تشکیل جلسه می‌دهد، هرکدام پیشنهادهای خاص خود را بیان می‌کنند و آنچه که نقش تعیین‌کننده در فهم تحولات بعدی دارد پیشنهادهای معاویه -کلیدی‌ترین عنصر در حلقه مشاورین خلیفه- است. معاویه راه‌حل‌های خود را به ترتیب اولویت بیان کرده و می‌گوید: گردن علی، طلحه و زبیر را بزن. عثمان با این پیشنهاد به شدت مخالفت کرده و می‌گوید: سبحان الله یاران رسول خدا را بکشم، آن هم بدون اینکه گناهی مرتکب شده باشند. معاویه می‌گوید پس یکی از این سه راه را بپذیر: ۱. آنها را به مناطق مختلف تبعید کن؛ ۲. چهار هزار جنگجو از شام می‌فرستم که از تو محافظت کنند؛ ۳. مرا وارث خون خود قرار بده. عثمان پیشنهاد سوم را می‌پذیرد.<sup>(۲)</sup> وقتی او در محاصره قرار می‌گیرد، نامه به معاویه می‌نویسد: مرا در میان دو کار مخیر کرده‌اند، یا سوار شتری پیر شوم و از میان آنان بروم یا اینکه پیراهن خلافت از تن درآورم. چه کسی کمک می‌کند، چه کسی کمک می‌کند. به غیر از من امیری بر شما نیست، معاویه عجله کن، عجله کن. دریاب، دریاب. گمان نمی‌کنم تو مرا دریابی.<sup>(۳)</sup>

تردید معاویه در یاری رساندن به خلیفه، حامل واقعیت‌های پنهان در پس پرده بازی‌های سیاسی در آن عصر می‌باشد و تاریخ نشان می‌دهد که قتل عثمان بیشترین دستاورد سیاسی را برای بنی‌امیه داشت. معاویه به‌خوبی درک کرده بود که موقعیت عثمان در میان جامعه و صحابه تضعیف شده است. کنار رفتن عثمان از عرصه قدرت به معنای

(۱) طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۶، ص ۲۲۱۲-۲۲۱۳.

(۲) ابن قتیبه، الإمامة و السياسة، ترجمه طباطبائی، ص ۵۲-۵۳.

(۳) همان، ص ۵۹.

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ..... ۱۳۳

حذف بنی امیه از صحنه سیاسی بود و در این شرایط قتل خلیفه می توانست زمینه تداوم حضور آنها را در صحنه حفظ کند. شاید همین مسئله و برخی از مسائل ناگفته تاریخی دیگر باعث شد که معاویه در یاری خلیفه چنان تعلل نماید تا خلیفه به قتل برسد. او به بهانه خونخواهی عثمان از بیعت با علی علیه السلام سر باز می زند. امام علی علیه السلام در جواب یکی از نامه های معاویه می نویسد: «راستی کدام یک از ما دشمنی اش با عثمان بیشتر بود و راه را برای کشندگانش فراهم آورد؟ آن کس که به او یاری رساند، و از او خواست به جایش بنشیند، و به کار مردم رسد، یا آن که از او یاری خواست و دریغ کرد؟ و به انتظار نشست تا مرگش فرا رسد؟»<sup>(۱)</sup>.

## ب) تحمیل منازعات قبیله ای بر امامت علوی

### ۱. تحمیل منازعات قبیله ای بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام

امام علی علیه السلام با قبول خلافت، رسالت سنگینی را بر عهده گرفت؛ رسالتی که انجام آن ناممکن به نظر می رسید. علی علیه السلام در جایگاهی قرار گرفته بود که نبی اکرم صلی الله علیه و آله در آن جایگاه قرار داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله با منطق دین و اعتقاد توحیدی، علیه شرک و تفکر قبیله ای جنگید و سرانجام پیروز شد. امام علی علیه السلام بر مبنای همان منطق دینی و اعتقادات توحیدی در میان جامعه ای به امامت برمی خیزد که کفر صریح پنهان شده و کردارهای ضد دینی در قالب شعارهای دینی توجیه می شد. پیامبر صلی الله علیه و آله هرچند به تنهایی دعوت خود را آغاز کرد، اما با یاران اندک و مؤمن خویش توانست جبهه کفر و ایمان را از یکدیگر تفکیک نماید، و در یک صف بندی مشخص به مقابله با کفر بپردازد؛ ولی امام علی علیه السلام با جامعه و جماعت هایی مواجه بود که باطن ضد دینی خویش را با پوسته دینی آراسته

---

(۱) نهج البلاغه، ترجمه دشتی، نامه ۲۸.

بودند، معیارهای حق و باطل درهم آمیخته بود و منطق زندگی ماهیت قبیله‌ای و رنگی دینی یافته بود، در چنین شرایط آشفته ذهنی، علی علیه السلام می‌آید تا منطق دین را از متن این آشفته بازار بیرون کشد و جامعه را بر مدار عقیده استوار کند.

علی علیه السلام در شرایطی عهده‌دار خلافت می‌شود که قبیله‌گرایی و مال‌اندوزی تبدیل به فرهنگ مسلط اجتماعی شده و دین و ارزش‌های دینی در خدمت سنت‌های قبیله استخدام شده بود. از همین خاستگاه، بنیادی‌ترین دشواری‌ها برای کار علی علیه السلام شکل می‌گیرد. دشمنان علی علیه السلام در قالب منطق قبیله‌ای از همه اهرم‌های موجود در جامعه برخوردار بوده و با مکر و نیرنگ‌های سیاسی به جذب قبایل می‌پرداختند؛ اما علی علیه السلام که به نام عقیده به امامت پرداخته بود، نمی‌توانست از چوکات عقیده خارج شود. وفاداری علی علیه السلام به منطق دین، مبنایی‌ترین عنصر است که می‌توان با ارجاع به آن، زندگی علی علیه السلام و از جمله دوران خلافت حضرت را تحلیل کرد و قابل فهم نمود.

در جبهه علی علیه السلام غیر از شیعیان که به امامت و حقانیت حضرت ایمان داشته و بر مبنای معرفت دینی با حضرت بیعت کرده بودند، گروه‌های متفاوت دیگر نیز وجود داشتند. گروهی در قالب الزامات قبیله و به دلیل دشمنی قبیله‌ای با بنی‌امیه، در عرصه سیاسی آمده بودند تا در حاکمیت بنی‌هاشم از ستم بنی‌امیه رهایی یابند و گروهی دیگر با علی علیه السلام بودند تا در حاکمیت جدید سیاسی، موقعیت سیاسی کسب کنند. علی علیه السلام چگونه می‌توانست سیاستی را اعمال کند که هم مکرهای فریبنده دشمن را خنثی کند و هم یاران پراکنده خویش را قانع گرداند، و مهم‌تر از همه اینکه از چوکات منطق دین و عقیده نیز خارج نشود؟

با شکل‌گیری حاکمیت جدید سیاسی، دو نوع منطق سیاسی برای مدیریت بحران ناشی از قتل خلیفه فعال می‌شود: سیاست صبر، تحمل و اقتناع قبایل، که بر بنیان مصالح ظاهری شکل می‌گرفت، و سیاستی مبتنی بر عقیده که در قالب منطق صرفاً اعتقادی معنا

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین (علیه السلام) ..... ۱۳۵

می‌یافت. الزامات سیاسی ایجاب می‌نمود که تا تثبیت پایه‌های حکومت، سیاست مدارا و تحمل اعمال شود. پس از کنترل بحران، سیاست‌ها بر بنیان عقیده اعمال شود؛ اما علی (علیه السلام) که به نام عقیده و برای حاکمیت عقیده، خلافت را پذیرفته بود، سیاست مدارا و چشم‌پوشی از عقیده را در تعارض با اهداف خویش می‌دید و برنامه‌های حکومتی خود را بر بنیان عقیده استوار می‌ساخت.

خلافت و حاکمیت در منطق علی (علیه السلام)، عهد الهی و وسیله‌ای برای تحقق عدالت و اصلاح اجتماعی دانسته می‌شود: «سوگند به خدای که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت‌کنندگان نبود، و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند، و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که در برابر شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌کردم، و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می‌کردم. آنگاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله بی‌ارزش‌تر است».<sup>(۱)</sup> در قالب چنین نگرشی مکر و فریب سیاسی غیر مجاز تلقی شده، و از مهم‌ترین انحرافات در میان جامعه دانسته می‌شود. علی (علیه السلام) آمده است تا جامعه را از چنگال مکر و نیرنگ رهانیده و مناسبات اجتماعی را اخلاقی و انسانی کند: «ای مردم! وفا همراه راستی است، که سپر محکم‌تر و نگهدارنده‌تر از آن سراغ ندارم. آن کس که از بازگشت خود به قیامت آگاه باشد، خیانت و نیرنگ ندارد؛ اما امروز در محیط و زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که بیشتر مردم حيله و نیرنگ را زیرکی می‌پندارند، و افراد جاهل آنان را اهل تدبیر می‌خوانند. چگونه فکر می‌کنند؟ خدا بکشد آنها را! چه بسا شخصی تمام پیشامدهای آینده را می‌داند، و راه‌های مکر و حيله را می‌شناسد؛ ولی امر و نهی پروردگار مانع اوست، با اینکه قدرت انجام آن را

---

(۱) همان، خطبه ۳.

دارد آن را به روشنی رها می‌سازد، اما آن‌کس که از گناه و مخالفت با دین پروا ندارد از فرصت‌ها برای نیرنگ بازی استفاده می‌کند».<sup>(۱)</sup>

در بستر چنین سیاستی، غربت و تنهایی علی تبدیل به نماد غربت اعتقادات دینی در آن عصر می‌شود. علی علیه السلام به‌خوبی می‌داند که در چارچوب منطق و سیاست‌های او نه تنها دنیاگرایان در برابر او خواهند ایستاد، که عدالت‌خواهی و باورهای معصومانه‌اش در فضای آلوده قبیله‌گرایی و ذهنیت فریب خورده قبایل درک نشده باقی خواهند ماند؛ اما چه کند «که رعیت اصلاح نمی‌شود، جز آنکه زمامداران اصلاح شوند. و زمامداران اصلاح نمی‌شوند، جز با درست کاری رعیت».<sup>(۲)</sup> با درک چنین منطق اعتقادی می‌توان موضع امام علیه السلام را در قبال مسائل مالی و کارگزاران نظام اسلامی درک کرد.

داده‌های تاریخی به‌خوبی منعکس کننده همین عصمت و اعتقاد خالصانه علی علیه السلام به ارزش‌های دینی است. در منابع تاریخی آمده است که طلحه و زبیر در بیعت خویش دنبال منصب و مشارکت در قدرت سیاسی بودند. ابن عباس نیز به علی علیه السلام پیشنهاد داد که بصره را به زبیر، کوفه را به طلحه بدهد؛ اما حضرت می‌خندد و در پاسخ می‌گوید: «وای بر تو، کوفه و بصره شهرهای ثروتمندی هستند، اگر این دو حاکم شوند، افراد جاهل و نادان را به سوی خود جلب می‌کنند پس از آن است که ضعفا دچار سختی و مشقت می‌شوند اگر قرار بود کسی را به خاطر نفع و ضررش به کار حکومت بگمارم معاویه را بر شام می‌گذاشتم».<sup>(۳)</sup>

(۱) همان، خطبه ۴۱.

(۲) همان، خطبه ۲۱۶.

(۳) ابن قتیبه، الإمامة و السياسة، ترجمة طباطبایی، ص ۷۸.



بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ..... ۱۳۷

مغیره بن شعبه پیشنهاد می‌کند که در شرایط بحرانی موجود عزل عمّال بنی‌امیه، به‌ویژه معاویه را به تاخیر اندازد تا نیروی لازم برای مقابله با آنها فراهم شود. امام علیه السلام پاسخ می‌دهد: به خدا اگر لختی از روز باشم این جمع و امثال آنها را به کار نمی‌گمارم. وقتی ابن عباس نیز دیدگاه مغیره را تأیید می‌کند حضرت پاسخ می‌دهد: اینکه گفتی آنها را نگه دارم، به خدا تردید ندارم که از لحاظ کار دنیا نیکو است و به صلاح است؛ اما تکلیفی که به گردن و معرفتی که از حال عمّال عثمان دارم ایجاب می‌کند که هیچ‌کدام از آنها را به کار نگمارم.<sup>(۱)</sup> بر بنیان همین تکلیف و الزام اعتقادی، امام علیه السلام نه تنها بر عزل آنها و اجرای عدالت در حکومت خویش تأکید می‌نماید که در ارتباط به غارت بیت‌المال در گذشته نیز می‌فرماید: «به خدا سوگند! بیت‌المال تاراج شده را هر کجا که بیابم به صاحبان اصلی آن بر می‌گردانم، گرچه با آن ازدواج کرده، یا کنیزانی خریده باشند؛ زیرا در عدالت گشایش برای عموم است، و آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمّل ستم برای او سخت‌تر است».<sup>(۲)</sup>

سیاست‌های علی علیه السلام در ذهنیت بسته و سنگ‌شده قبایل انعکاس قبیله‌ای می‌یافت. منطق علی علیه السلام فراتر از چوکات درک و فهم قبایل بود. گروه‌هایی که بر بنیان قبیله، هم‌رکاب علی علیه السلام شده بودند، در چارچوب منطق و تفکر قبیله اندیشیده، منویات قبیله خویش را در همراهی با علی علیه السلام جستجو می‌کردند. از جنگ غنیمت را می‌فهمیدند، و در نبرد و کشتار، دنبال سرکوب قبایل رقیب می‌گشتند. از همین خاستگاه ذهنی دشواری‌های کار برای علی علیه السلام تشدید شده، و حضرت را به شدت آزرده خاطر می‌کند. دوگانگی منطقی در جبهه علی علیه السلام زمانی تبدیل به تعارض و تقابل عینی می‌شود که دشمنان علی علیه السلام در قالب منطق قبیله عمل نموده، با مکر و نیرنگ و تطمیع، اشرافیت

(۱) طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۶، ص ۲۳۴۲-۲۳۴۱.

(۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۵.

قبیله‌ای را راضی کرده و ذهنیت قبایل را ارضا می‌نمودند. انعکاس بیرونی این کردارها، خواسته‌های قبیله‌ای را در درون جبهه علی علیه السلام تشدید می‌کرد. فاصله میان منطق اعتقادی علی علیه السلام و منطق قبیله‌ای مسلط بر جامعه دلشوره در جمع مشاوران حضرت ایجاد می‌کند. وقتی علی علیه السلام از مردم می‌خواهد آماده نبرد با معاویه شوند تعلل و بهانه‌گیری‌ها شروع می‌شود. به ناچار یکی از مشاورین حضرت پیشنهاد می‌دهد که برای اقناع قبایل: «اموال به آنها بده، بزرگان عرب را بر دیگران برتری ده، همه مردم همت‌شان به دست آوردن دنیا است. حضرت پاسخ می‌دهد: آیا از من می‌خواهید که به یاری ستم بر زیردستان به پیروزی برسم؟ به خدا قسم تا آنگاه که ستارگان آسمان پابرجا باشند این نخواهم کرد.<sup>(۱)</sup>

این پیشنهاد هرچند ممکن است نشان‌دهنده صداقت پیشنهاددهنده باشد، اما این پیشنهاد و پیشنهادهای مشابه حامل این فاجعه عظیم نیز می‌باشد که عمق منطق اعتقادی علی علیه السلام را حتی جمعی از بزرگان یارانش نیز درک نمی‌کردند. از همین مبانی معرفت‌شناختی و فاصله افق دیدگاه‌ها تنهایی علی علیه السلام در میان پیروانش آشکار می‌شود. جنگ جمل و نهروان از درون جبهه علی علیه السلام علیه علی علیه السلام سامان‌دهی می‌شود و پیروزی به دست آمده در جنگ صفین به دشمن واگذار می‌شود.

در جنگ جمل که نخستین جنگ تحمیلی از درون جبهه علی علیه السلام علیه علی علیه السلام به شمار می‌رود، دوگانگی ذهنی و اعتقادی در درون جبهه علی علیه السلام آشکارتر می‌شود. آنگاه که جنگ به نفع علی علیه السلام پایان می‌یابد و حضرت دستور می‌دهد که از تصرف و غارت اموال شکست‌خوردگان اجتناب کنند عده‌ای با اعتراض می‌گویند: ای امیرالمؤمنین! چگونه می‌شود که جنگیدن با آنها حلال است و بردن اموال آنها حلال

---

(۱) ابن‌قتیه، الإمامة و السياسة، ترجمة طباطبائی، ص ۱۷۸-۱۷۹.

نیست؟ علی می‌گوید: غارت و تصرف اموال موحدان جایز نیست و اموال آنها جز آنچه با آن و بر سر آن جنگیده‌اند، غنیمت محسوب نمی‌شود، پس آنچه را نمی‌دانید واگذارید و به دستورات عمل کنید».<sup>(۱)</sup>

در این جنگ علی (علیه السلام) بر اصحاب جمل و توانگران قریش پیروز شد که سرمایه جنگ جمل را تهیه کرده بودند؛ اما پرسش مهمی که مطرح می‌شود این است که آیا حضرت می‌توانست با چنین یاران ناآگاه و متأثر از الزامات قبیله، بر معاویه و امویان پیروز شود که به نام قبیله برخاسته بودند؟ جنگ صفین عرصه عریان از تقابل عقیده با قبیله است. علی (علیه السلام) به نام عقیده برخاسته و در پی تحقق حاکمیت دین و عقیده بود؛ اما معاویه آمده بود تا حاکمیت قبیله خویش را تحکیم نماید. ابن‌خلدون که در آثار خویش تلاش می‌نماید تا کردار اموی‌ها را توجیه نماید، در این باره می‌گوید: هرچند علی (علیه السلام) بر حق بود، اما معاویه نیز قصد باطل نداشت و ممکن نبود که معاویه این مقام را از خود و طایفه خود رد کند؛ چه این وضع از امور طبیعی به شمار می‌رفت، خاصیت و طبیعت عصبیت او را بدان سوق می‌داد و خاندان اموی این جامه را بر او پوشانده بود.<sup>(۲)</sup>

در جنگ صفین غربت عقیده نمایان‌تر شده، و از هر طرف در تنگنای قبیله گرفتار می‌شود. از یک سو در تقابل و رویارویی مستقیم با جبهه‌ای قرار دارد که در چارچوب منطق قبیله عیار شده است و در پی پیروزی از هر راه ممکن می‌باشد و از سوی دیگر در درون جبهه علی (علیه السلام) نیز دو گرایش متفاوت وجود دارد؛ علی (علیه السلام) و جمعی از یارانش در چارچوب عقیده می‌اندیشند، ولی در بدنه لشکر به‌طور عمده منطق قبیله حاکمیت داشت، بدین صورت منطق اعتقادی از درون و بیرون در فشار قرار گرفته بود، و سرانجام این عقیده بود که در کام قبیله به اسارت کشیده شد. وقتی شکست معاویه نمایان شد،

(۱) ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ترجمه دامغانی، ص ۱۸۸.

(۲) ابن‌خلدون، مقدمه ابن‌خلدون، ترجمه گنابادی، ج ۱، ص ۳۹۳-۳۹۴.

قرآن را بر سر نیزه نمودند و خواستار حکمیت قرآن شدند. نیروهای خسته از جنگ، بی‌انگیزه برای جهاد، و دارای ذهنیت سطحی و زودباور و باورناپذیر قبیله، در لشکر علی علیه السلام به پا خاستند و خواهان پذیرفتن حکمیت شدند. علی علیه السلام تلاش‌های فراوان نمود تا ذهنیت نیروهای قبیله‌منش را قانع کند که این مکر و نیرنگ سیاسی و فریب دینی است و ما برای حاکمیت دین و محتوای قرآن می‌جنگیم؛ اما منطق اعتقادی علی علیه السلام در ذهنیت دگم و سنگی قبایل فهم نشد و در نتیجه علی علیه السلام به پذیرش حکمیت مجبور شد.

در جریان حکمیت نیز، نیروهای قبیله‌گرا با ذهنیت قبیله وارد صحنه شدند، با حکمیت ابن عباس مخالفت کردند و ابوموسی اشعری را بر علی علیه السلام تحمیل نمودند. در مخیله این نیروها که به‌طور عمده یمنی بودند، حکمیت دو مضری یعنی ابن عباس و عمرو عاص پذیرفتنی نبود؛ از این رو ابوموسی یمنی را برای انجام این وظیفه پیشنهاد کردند. وقتی امام علیه السلام از ناتوانی ابوموسی و مکر عمرو عاص سخن می‌گوید، اشعث جواب می‌دهد: به خدا سوگند تا قیام قیامت نباید میان ما دو تن از قبیله مضر داوری کنند. اگر دو حکم که یکی از آنها یمنی باشد و بر ضرر ما حکم کنند بهتر از آن است که دو مضری به نفع ما حکم نمایند.<sup>(۱)</sup>

پس از حکمیت وقتی جریان حکمیت‌گرا متوجه اشتباه خود می‌شوند، با شعار «لا حکم الا لله» وارد صحنه می‌شوند، از معاویه بیزاری جسته، و از علی علیه السلام می‌خواهند که مثل آنها توبه نماید، و از این مقطع تاریخی، جریان خوارج شکل می‌گیرد؛ جریانی که می‌تواند نماد عینی از اسارت دین در بافت ذهنی قبایل باشد - در فصل بعد این مسئله تا حدودی روشن خواهد شد - و علی علیه السلام با ضربت شمشیر همین طایفه به شهادت می‌رسد و اصلاح و احیای علی علیه السلام ناتمام می‌ماند.

(۱) منقری، پیکار صفین، ترجمه اتابکی، ص ۶۸۸-۶۹۰؛ جابری، عقل سیاسی در اسلام، ص ۲۶۶.

## ۲. تحمیل منازعات قبیله‌ای بر امامت امام حسن مجتبی علیه السلام

امام حسن مجتبی علیه السلام در شرایطی سخت‌تر و دشوارتر، عهده‌دار خلافت شد. اشرافیت قبیله‌ای از اصلاحات علوی ناراضی شده و درعمل در خدمت بنی‌امیه قرار گرفته بودند. نیروهای جنگی قبایل که در جنگ‌های سه‌گانه در جبهه علی علیه السلام جنگیده و غنایمی به‌دست نیاورده بودند، احساس خستگی نموده و انگیزه جدی برای جنگ نداشتند. دستگاه‌های تطمیع و تهدید معاویه نیز فعال‌تر شده، و پول‌های هنگفتی برای سران این نیروها پیشنهاد می‌نمودند. در این فضای پر جاذبه مال‌اندوزانه، احتمال جدی وجود داشت که ایمان سطحی قبایل بلرزد و متن دنیاپرست قبایل به سوی کاخ سبز و سفره رنگین معاویه متمایل شود.

حساس‌تر از همه، آنچه که فضای سیاسی عراق را به‌شدت شکننده و غیرقابل اعتماد می‌کرد، حضور خوارج در متن نیروهای قبایل در این شهر بود؛ زیرا هنوز در ذهنیت سیاسی کوفه تجربه‌های تلخ صفین و نهروان باقی بود و در هر شرایطی احتمال آن می‌رفت که خوارج خروج نمایند و حاکمیت دینی را با مشکل مواجه کنند به‌ویژه در این فصل از تاریخ، که دگم‌اندیشی خوارج آغشته به احساسات تند انتقام‌گیری شده، و درصدد بودند تا تقاص نهروان را از جریان علوی باز پس گیرند. در چنین بستر سیاسی، مردم با امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت می‌کنند. حضرت نیز با جدیت تمام از بیعت‌کنندگان تعهد می‌گیرد که در هر شرایطی از مخالفت پرهیز کنند و مطیع او باشند.<sup>(۱)</sup>

وقتی معاویه از شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با خبر شد به سوی مدائن حرکت کرد. امام حسن مجتبی علیه السلام نیز با یاران خویش عازم آنجا شدند. معاویه سیاست جنگی

---

(۱) ابن قتیبه دینوری، الإمامة و السياسة، ترجمه طباطبائی، ص ۱۸۷.

خویش را بر پایه‌های زر، زور و دروغ، بنا کرده بود. او یک میلیون درهم برای قیس سردار نامدار امام حسن علیه السلام فرستاد که به او بپیوندد و یا بازگردد. قیس پول‌ها را برگرداند و گفت: مرا از دینم فریب می‌دهی؟! و همین مقدار را برای عیدالله بن عباس فرستاد و او پذیرفت و با هشت هزار از همراهانش به سوی معاویه رفت. معاویه کسانی را در میان لشکر امام حسن علیه السلام فرستاده بود که با شایعه و دروغ آشوب و اضطراب در میان آنها به وجود آورند. در چارچوب چنین مکر سیاسی، مغیره بن شعبه، عبدالله بن عامر و عبدالرحمن به مدائن می‌آیند و پس از آنکه از خیمه امام حسن علیه السلام بیرون می‌روند شایعه می‌کنند که امام، صلح را پذیرفت.<sup>۱</sup> چنین شایعه‌ای و همچنین شایعه کشته شدن قیس<sup>(۲)</sup> نه تنها تردید و سستی در جنگ را در متن لشکر ایجاد کرد، که حتی خوارج را نیز تحریک و به مقابله با امام علیه السلام وادار نمود.

امام مجتبی علیه السلام وقتی سستی و بی‌ رغبتی به جنگ را در میان یاران خویش دید برخاست و فرمود: اکنون می‌بینم که بیشتر شما از جنگ خودداری می‌کنید، دوست ندارم چیزی را که دوست ندارید بر شما تحمیل کنم. گروهی که عقیده خوارج داشتند به هم دیگر نگاه کرده می‌گفتند قصد صلح دارد، حسن هم کافر شد؛ همان‌گونه که پدرش کافر شده بود. بر امام علیه السلام هجوم بردند، جامه‌ها و سجاده‌اش را غارت کردند، ردا از دوشش برداشتند، و مردی از خوارج از کمین جست و حضرت را زخمی نمود.<sup>(۳)</sup>

در چنین شرایطی معاویه نامه سفید امضا برای امام علیه السلام می‌فرستد. حضرت در میان مردم برخاست و فرمود: شما هنگامی که به سوی صفین لشکر کشیدید، دین شما مقدم بود؛ ولی دنیای شما بر دین شما مقدم شده، اکنون شما بر دو کشته ندبه می‌کنید؛ کشته

(۱) یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه آیتی، ج ۲، ص ۱۴۱-۱۴۲.

(۲) ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه حالت و خلیلی، ج ۱۰، ص ۲۴۴.

(۳) ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ترجمه دامغانی، ص ۲۶۴.

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین (علیه السلام) ..... ۱۴۳

در صفین و کشته در نهروان که به خونخواهی وی قیام کردید. بازماندگان آن دو گروه از کشته شدگان موجب سستی و خواری ما شده اند. آنان که بر کشته های نهروان و خوارج جزع و زاری می کنند به روی ما برخاسته و به خونخواهی کمر بسته اند. معاویه ما را به کاری دعوت کرده که در آن کار عزت و سرفرازی نخواهد بود، دور از انصاف هم هست. اگر شما خواهان مرگ باشید ما پیشنهاد او را پس داده و او را نزد خداوند با شمشیر محاکمه خواهیم کرد. اگر زندگی را بخواهید، ما پیشنهاد او را قبول کنیم او را از شما راضی خواهیم کرد. مردم از هر طرف خواهان صلح شدند.<sup>(۱)</sup>

امام حسن (علیه السلام) به اجبار صلح با معاویه را پذیرفت؛ اما شرایط و فرایند صلح را به گونه ای سازمان دهی نمود که آینده بنی امیه با بن بست مواجه شد. از قتل عام شیعیان جلوگیری کرد و زمینه تأثیرگذاری قیام عاشورا به وجود آمد. در معاهده صلح، معاویه تعهد نمود که پس از خود ولیعهد نصب نکند، جان و مال مسلمانان به ویژه شیعیان در امان باشد. معاویه اصرار داشت که حسین بن علی (علیه السلام) نیز عهدنامه را امضا نماید؛ اما امام حسن (علیه السلام) برای اینکه حسین بن علی (علیه السلام) همیشه در مرکز توجه مسلمانان باقی بماند، با این پیشنهاد به شدت مخالفت کرده و می فرماید: ای معاویه! دست از حسین بردار و او را به این کار مجبور مکن که او هرگز با تو بیعت نکند تا او را نکشند و او را نتوان کشت تا اهل بیت او را نکشند و اهل بیت او را نتوان کشت تا شیعیان او را بکشند و این از توان کل لشکر شام بیرون است. معاویه به ناچار دست از امام حسین (علیه السلام) برمی دارد.<sup>(۲)</sup>

این چنین بود که «عقیده» بار دیگر در کوفه در مسلخ کشیده می شود. وقتی امام حسن و امام حسین (علیه السلام) همراه با اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) عازم مدینه می شوند، کوفه را ماتم فرا می گیرد. امام حسن (علیه السلام) نیز با قلب اندوهگین می فرماید: من دنیا را زشت دیدم و ترک

(۱) ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۲۴۶-۲۴۷؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱.

(۲) ابن اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه هروی، ص ۷۶۵-۷۶۷.

کردم. اهل کوفه را هم چنین دیدم هر که به آنها اعتماد نماید، مغلوب می‌شود. هیچ‌یک با دیگری موافق نیست نه در تدبیر نه در هوای نفس، پدرم از آنها بلیات سختی کشید، شهر بیشتر درخور ویرانی است نه آبادانی.<sup>(۱)</sup>

## ج) سلطنت اموی

معاویه در همان مجلسی که از مردم کوفه بیعت گرفته بود اعلام نمود: در امت محمد ﷺ تقدیر بر آن است که حق همیشه غالب باشد و هر کس که حق باشد، پیروز است. امروز حق در موضع خود قرار گرفته و همه آن شرایطی که در ابتدا کرده بودم، امروز مردود است و شما را مجال آن نیست که مخالفت کنید.<sup>(۲)</sup> از این مقطع تاریخی زور و خشونت نیز در متن حاکمیت سیاسی وارد شده و سلطنت قبیله بنی‌امیه در قالب منطق «الحق لمن غلب» بنا می‌شود. عمرو عاص وارد بر معاویه شده و می‌گوید: سلام بر تو ای پادشاه! معاویه با خنده می‌گوید: ای ابا اسحق! باکی داشتی که بگویی: ای امیرالمؤمنین؟ عمرو می‌گوید: به خدا سوگند دوست ندارم که تو با این وضع به خلافت بررسی.<sup>(۳)</sup>

معاویه پس از اینکه در عرصه منازعات سیاسی قدرت را در اختیار می‌گیرد، اقدامات اساسی و بنیادین را در راستای تحکیم حاکمیت خویش انجام می‌دهد. مبنایی‌ترین عنصر در تصمیم‌سازی او عنصر قبیله است؛ زیرا او به نام قبیله آمده است و به گفته ابن‌خلدون براساس اصل عصبیت قبیله‌ای به قدرت دست یافته است؛ از این‌رو فهم او از قدرت سیاسی در قالب منطق قبیله صورت می‌گیرد و از همین خاستگاه

(۱) ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه حالت و خلیلی، ج ۱۰، ص ۲۴۸.

(۲) الفتوح، ص ۷۶۹.

(۳) الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۲۵۱.



بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ..... ۱۴۵

اقدامات او صرفاً در قالب منطق قبیله طراحی شده و متناسب با الزامات قبیله اجرا می‌شود.

منطق قبیله در قالب گزاره «من و برادرم علیه پسر عموهایم، من و پسر عموهایم علیه بیگانه» صورت‌بندی می‌شود. «من» در این ساختار منطقی، عنصر مرکزی است و تمامی مناسبات اجتماعی بر همان مبنا معنا می‌یابد. از چشم‌انداز منیت، انسان قبیله‌مدار پدیده‌ها را می‌فهمد و در ارتباط با حوادث اجتماعی قضاوت می‌نماید؛ از این‌رو در نظام اجتماعی قبایلی خوب و بد کردن اشیا در درون قبیله، با معیار من صورت گرفته و در سطح قبایل بر مبنای «قبیله من» انجام می‌پذیرد و از همین خاستگاه دوگانگی، کشمکش و یکرنگی در درون قبیله راه یافته و نظام قبایلی را در ظاهر پارادوکسیکال نشان می‌دهد.

حاکمیت اعتقادی دین در متن امت اسلامی، منطق قبیله‌ای بنی‌امیه را با چالش‌های جدی و بن‌بست‌های شکننده روبه‌رو کرده بود؛ اما زیرکی و زکاوت معاویه همراه با نیرنگ‌بازی و سیاست‌ورزی عمروعاص، نه تنها بنی‌امیه را از وضعیت بحرانی بیرون کشید، که آنها را در مرکزیت دنیای اسلام قرار داد. اهل بیت علیهم السلام را به حاشیه کشاند، تفکر و عواطف جامعه دینی را به گونه‌ای مسخ نمود که علی علیه السلام را دشنام دادند و بنی‌امیه را به‌عنوان وارثان پیامبر صلی الله علیه و آله احترام کردند؛ به‌دیگرسخن، معاویه به‌گونه‌ای تدبیر نمود که در جامعه اعتقادی و به نام عقیده الگوهای اعتقادی تغییر پیدا کرد و شخصیت‌های قبیله‌ای بنی‌امیه را به چهره‌ها و الگوهای اعتقادی تبدیل نمود.

پیچیدگی مسئله زمانی غیرقابل باور می‌شود که چنین حادثه‌ای در عصر و زمانی اتفاق می‌افتد که هنوز سی سال از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگذشته بود. بزرگسالان و میانسالان، هنوز مقاومت بنی‌امیه را در مقابل حضرت به یاد داشتند، صحابه بزرگ در شهرها زندگی می‌کردند، جوانان خاطرات فراوانی از پدران مجاهد خویش به یاد داشتند.

به راستی چرا و چگونه چنین تحولی در فضای اعتقادی جامعه ایجاد شد؟ گذشته از برخی زمینه‌ها و بسترسازی‌هایی که پیش‌تر بررسی شد، معاویه با چه منطق سیاسی توانست خود را به‌عنوان خلیفه مسلمین معرفی کند و فرزند فاسد و نالایق خویش را به‌عنوان جانشین خود انتخاب نماید.

تفکر سیاسی معاویه را می‌توان در چارچوب منطق سیاسی قبیله بازخوانی نمود. در قالب چنین منطق و الزامات آن، قرائت سیاسی بنی‌امیه از اسلام صورت می‌گیرد و اولویت‌های کاری آنها تعیین می‌شود. بنی‌امیه بن‌بستی عبورناپذیر را که در برابر بسط و تحکیم حاکمیت خویش می‌دید، این واقعیت جامعه‌شناسانه بود که در مخیله قبایل عرب، حاکمیت دین به منزله صعود بنی‌هاشم تفسیر می‌شد. بنی‌امیه نه می‌توانست با اسلام گسترش‌یافته مقابله نماید نه تحمل پیشی گرفتن رقیب دیرینه خویش یعنی بنی‌هاشم را داشت.

معاویه برای رهایی از این بن‌بست گره خورده، سیاست‌های خویش را در چارچوب مصادره منزلت اعتقادی آشکار می‌کند. او به‌خوبی می‌دانست که دستیابی به این هدف ممکن نیست، مگر اینکه اهل‌بیت علیهم‌السلام را از مرکز توجه مردم دور کند. مردم زمانی از اهل‌بیت علیهم‌السلام دور می‌شدند که قبیله به جای عقیده بنشیند و مناسبات اجتماعی بر بنیان قبیله استوار شود. آنچه که در عصر او اتفاق افتاد همین جابه‌جایی در مرکزیت عقاید و باورهای جامعه است. معاویه سیاست «تغییر بنیادین» خویش را در قالب چند راهکار مشخص و حساب شده اجرایی نمود که به برخی از این اقدامات اشاره می‌شود:

## ۱. تشدید منازعات اجتماعی

مدیریت فضای سیاسی جامعه را حاکمیت سیاسی به عهده دارد. اولیتی که در حوزه نظام سیاسی طراحی می‌شود در بدنه جامعه تسری یافته، محتوای فضای اجتماعی

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین (علیه السلام) ..... ۱۴۷

را تعیین می‌کند. نظام سیاسی انعکاس دهنده محتویات خویش در فضای ذهنی و عینی جامعه است. همان‌گونه که در نظام سیاسی عقیده‌محور، امور اعتقادی در سطح جامعه گسترش می‌یابد، در نظام سیاسی قبیله‌مدار ذهنیت قبیله‌ای ترویج می‌شود. بنابراین، نفس شکل‌گیری حاکمیت بنی‌امیه بر بنیان قبیله، بستر قبیله‌گرایی را در جامعه فراهم می‌کرد؛ اما آنچه که برای حکوت اموی حیاتی شمرده می‌شد، مدیریت تنش‌های قبیله‌ای بود.

عنصر خشن و انعطاف ناپذیری که می‌توانست در کنار مکرهای عمرو عاص، منازعات قبیله‌ای را به نفع معاویه سرکوب و هدایت کند، زیادبن ابی بود. معاویه بر مبنای اصل خون‌محوری در منطق قبیله، زیاد را الحاق به خود نمود و مدعی شد که پدرش ابوسفیان با سمیه مادر زیاد در دوره جاهلیت زنا کرده و زیاد از نطفه پدر اوست.<sup>(۱)</sup> از این طریق میان معاویه و زیاد پیوند خونی ایجاد می‌شود و زیاد تبدیل به یکی از خونریزترین سرداران معاویه شده و نقش مهمی در تحولات حاکمیت اموی بازی می‌کند.

در سلطنت قبیله‌ای معاویه، تنش‌های اجتماعی در سطوح مختلف تعقیب و مدیریت می‌شد. در سطح کلان، مسلمانان غیرعرب تحقیر و به آنها توهین و به‌عنوان برده با آنها رفتار می‌شد. برای مثال هرگاه عربی باری همراه داشت و یکی از موالی را می‌دید، بار خود را به او می‌داد تا به مقصد برساند و هرگاه عرب، مرکب موالی سواره را می‌خواست، او مجبور به اطاعت بود، و این تحقیر تا جایی تشدید شد که حتی دختران موالی را از پدر و مادرش خواستگاری نکرده بلکه از بزرگان محلی خواستگاری می‌نمودند.<sup>(۲)</sup>

---

(۱) ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ترجمه دامغانی، ص ۲۶۶.

(۲) عبدالمحمدی، زمینه‌های قیام امام حسین (علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۵۴؛ مریجی، تبیین جامعه‌شناختی واقعه کرب و بلا، ص ۱۲۹.

به نقل از ضحی الاسلام ج ۱، ص ۲۷-۱۸.

همان‌گونه‌که پیش‌تر اشاره شد و در آینده توضیح کافی داده خواهد شد، اقدامات معاویه رقابت‌ها را در سطح میانه، یعنی در میان قبایل به‌شدت گسترش داد. در سطح خرد نیز تنش و نفاق را در متن قبیله حاکم وارد نمود. معاویه، سعید بن عاص و مروان بن حکم را علیه همدیگر تحریک می‌کرد. به سعید والی مدینه نوشت که خانه مروان را ویران و اموالش را مصادره نماید؛ اما او نپذیرفت و در جواب معاویه نوشت که مروان خوشاوند نزدیک است. معاویه او را برداشت و مروان را حاکم قرار داد و دستور داد که اموال سعید را مصادره کند. وقتی مروان تصمیم گرفت که چنین نماید، سعید دستوراتی که معاویه به او داده بود به مروان نشان داد و او منصرف شد.<sup>(۱)</sup>

معاویه در چنین فضای آلوده به تنش‌های قبیله‌ای، تنش‌های اعتقادی را نیز در قالب تفکر علوی و عثمانی گسترش داد و اقدام به رقیب‌تراشی و الگوسازی دینی در برابر اهل بیت علیهم‌السلام نمود. معاویه به‌خوبی می‌دانست که در رقابت‌های اجتماعی، رقبای قبیله‌ای خود را می‌تواند به آسانی ساکت و مطیع کند؛ اما برای موفقیت کامل در ذهنیت دینی جامعه احتیاج به دستگاه اعتقادی مناسب و الگوی عینی دینی داشت. او برای دستیابی به این هدف از یک سوی جریان‌های کلامی خاص را حمایت می‌کند و از سوی دیگر به تقویت جریان عثمانی در مقابل جریان علوی می‌پردازد.

## ۲. خشونت و جبر اجتماعی

در فضای پرتنش و ملتهب قبیله‌گرایی، اعمال خشونت نقش تعیین‌کننده در سرکوب و ساکت کردن معترضان اجتماعی دارد؛ یعنی سرکوب خشونت‌آمیز اعتراضات، ترس و جبراندیشی اجتماعی را در سطح جامعه گسترش داده و قبایل معترض و یا ناراضی را با

---

(۱) طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۲۸۵۸.

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ..... ۱۴۹

دیدن شکست اعتراضات پراکنده می‌کند و کشتار بی‌رحمانه معترضان، نه تنها به منطق جبراندیشانه «نتوانستن» می‌انجامد و معترضان را به خزیدن در درون گروه‌بندی قبیله‌ای خویش مجبور می‌کند؛ بلکه آنها را به نزدیک شدن و ائتلاف با قبیله حاکم وادار و علیه همدیگر در خدمت حاکمیت قبیله‌ای استخدام می‌کند.

معاویه با درک همین واقعیت، اعتراضات اجتماعی، به‌ویژه جریان شیعی را به شکل خشونت‌آمیز سرکوب می‌نماید. او سمره بن جندب را به فرمانداری بصره منصوب کرد. سمره در مدت کوتاهی، هشت هزار نفر را کشت و گفت: باکی ندارم که هشت هزار نفر دیگر را هم بکشم. ابوسوار عدوی می‌گوید: سمره هفتاد و چهار نفر از بستگان مرا که همه حافظ قرآن بودند در یک روز به قتل رساند.<sup>(۱)</sup> او در بصره وارد مسجد شد و مردی را در حال نماز دید به احتمال اینکه از خوارج باشد دستور داد گردنش را زدند. پس متوجه شد که او از اهالی خراسان بوده و برای پرداخت زکات خویش به بصره آمده است و رسید از بیت‌المال نیز به همراه داشت. ابوصالح می‌گوید: به ما گفته شد مردی از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله آمده است. نزد او رفتیم دیدیم سمره بن جندب است. کنار یکی از پاهایش شراب و کنار پای دیگرش یخ بود، در همین حال گروهی پیش او آمدند و گفتند: ای سمره! فردا پاسخ خدای خود را چگونه می‌دهی مردی را پیش تو می‌آورند و می‌گویند از خوارج است فرمان به قتل او می‌دهی، سپس یکی دیگر را می‌آورند و می‌گویند آن‌که کشتی از خوارج نبوده است؛ بلکه جوانی بوده است که در پی کار خود بوده و اشتباه شده است، خارجی همین یکی است که حالا آورده‌ایم، و به کشتن دومی اشاره می‌کنی. سمره گفت: چه عیبی در این کار است اگر از اهل بهشت بوده به بهشت می‌رود و اگر دوزخی بوده به دوزخ می‌رود.<sup>(۲)</sup>

(۱) طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۲۸۰۱.

(۲) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۷-۷۸.

بسرینارطاه، از نزدیکان معاویه، حرمت و احترام مکه و مدینه را شکست و مسلمانان زیادی را در حجاز، یمن و مدینه به جرم شیعه بودن و به بهانه همکاری در قتل عثمان کشت و کودکانی را در چاه انداخت.<sup>(۱)</sup> زیاد یکی دیگر از سرداران معاویه چنان وحشتی را در میان جامعه به وجود آورده بود که فرزددق در وصف روزگار او چنین می‌سراید: «وقتی سروصدایی شنیدم، جانم بلرزید، گفتم راه فرار کو؟ به خویشتن دل دادم و گفتم صبوری کن و در آن تنگنا، تنبام را محکم کردم. ای درنده! تو از زیاد کم خطرتری و به سوی تو آسان می‌توان آمد».<sup>(۲)</sup>

زیاد به رشید هجری می‌گوید: مولایت علی علیه السلام به تو اطلاع داده است که ما چگونه تو را خواهیم کشت، بگو تا همان‌گونه بکشیم. او در پاسخ می‌گوید: مولایم فرمود: نخست دست و پای تو را می‌برند؛ آنگاه به دارت می‌آویزند. زیاد گفت: به خدا قسم هم اکنون او را تکذیب می‌کنم. دستور داد که او را آزاد نمایند. هنگام بیرون رفتن، زیاد گفت: به خدا سوگند هیچ سیاستی را شایسته‌تر از آنچه مولایش در حق او گفته نمی‌دانم، دست و پای او را برید و بر دار آویخت. رشید گفت: هنوز کاری دیگر باقی مانده که مولایم مرا از آن آگاه کرده است. زیاد دستور داد تا زبان او را قطع کنند. رشید می‌گوید: قسم به خدا که اکنون راستی خبر مولایم علی علیه السلام برای من آشکار شد.<sup>(۳)</sup>

در بستر ترس و خشونت‌های مهار گسیخته اجتماعی، وحشت سرتاپای جامعه را فرامی‌گیرد، تفکر و ذهنیت افراد معطوف به حفظ جان خود و خانواده خویش می‌شود. عقلانیت اجتماعی در پس غرایز و تمایل به بقای دنیوی دفن شده، وجدان عمومی بی‌اعتنا به پایمال شدن ارزش‌های انسانی و دینی می‌شود. وقتی مغیره والی کوفه سران

(۱) طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۲۷۳۲.

(۲) همان، ج ۷، ص ۲۸۱۰-۲۸۱۱.

(۳) ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۲۹۴.

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین (علیه السلام) ..... ۱۵۱

قبایل را تهدید می‌کند که مواظب قوم خود باشید و اگر کسی قصد خروج دارد به من خبر دهید، وحشت تمام وجود آنها را دربرمی‌گیرد و هر کدام، از افراد قبیله خود می‌خواهند که اگر می‌دانند کسی قصد خروج دارد، آن را خبر دهند.<sup>(۱)</sup> درست در چنین فضایی معاویه جرأت می‌یابد توهین بر علی (علیه السلام) را گسترش و اعتراض‌ها را در نطفه نابود کند.

معاویه وقتی مغیره بن شعبه را به ولایت کوفه منصوب کرد به او گفت: می‌خواستم خیلی چیزها را به تو سفارش کنم؛ اما به اعتماد اینکه می‌دانی رضایت من در چیست از آنها چشم‌پوشی کردم؛ ولی یک کار را سفارش می‌کنم: از ناسزاگفتن به علی (علیه السلام) و رحمت فرستادن به عثمان غفلت ننمایی. عیب یاران علی (علیه السلام) را گفته، آنها را از خود دور کن و به سخنان‌شان گوش نده، پیروان عثمان را مورد ستایش قرار ده، آنها را به خود نزدیک کن و به سخنان‌شان گوش بده. او مدت هفت سال که در کوفه بود، چنین می‌کرد.<sup>(۲)</sup>

وقتی زیاد حاکم کوفه شد، او نیز به سب علی (علیه السلام) و یاران حضرت پرداخت. حجب بن عدی که از شیعیان راستین علی (علیه السلام) بود؛ همان‌گونه که در مقابل بدگویی‌های مغیره اعتراض می‌کرد، علیه زیاد نیز اعتراض نموده، از قداست و عصمت علی (علیه السلام) دفاع می‌کرد و حقوق شیعیان علی (علیه السلام) را از بیت‌المال مطالبه می‌نمود. زیاد گزارش او را به شام فرستاد. معاویه دستور داد که او را در زنجیر نموده به سوی شام بفرستد. حجر در شام به شهادت رسید.<sup>(۳)</sup> بسیاری از یارانش زندانی و سنگ‌باران شدند.<sup>(۴)</sup>

---

(۱) طبری، همان، ص ۲۷۴۲-۲۷۴۳.

(۲) همان، ص ۲۸۱۳.

(۳) همان، ص ۲۸۱۷.

(۴) همان، ص ۲۸۲۹-۲۸۳۰.

### ۳. ترویج جهل و نادانی

معاویه برای کامیابی خویش در حوزه دینی جامعه، سیاست ترویج جهالت و آشفته‌گی اعتقادی را دنبال کرد. بنی‌امیه را تنها بازماندگان نزدیک پیامبر ﷺ معرفی کرد، در تاریکخانه جهل و نادانی اهالی شام آشیانه امن برای خود ساخته بود. ذهنیت دینی مردم شام چنان آشفته و سطحی شده بود که تاریخ حامل حکایت‌های تأسف‌بار و تکان‌دهنده از آن می‌باشد. معاویه در روز چهارشنبه نماز جمعه را اقامه نمود و نه تنها کسی اعتراض نکرد که همگان به او اقتدا نمودند. یکی از شامیان از دیگری می‌پرسد: این محمد ﷺ که به او درود می‌فرستید خدای ماست؟ شامی دیگری که قصد زیارت خانه خدا را داشت می‌گوید: وقتی به کعبه رسیدم چه کسی از داخل خانه با من سخن خواهد گفت؟ شخصی اهل علم حکایت کرده است که با جمعی درباره علی علیه السلام، ابوبکر، عمر و معاویه گفتگو می‌کردیم. عده‌ای از عوام به صحبت‌های ما گوش می‌کردند. یکی از آنها که خردمندتر از دیگران بود از من پرسید چقدر درباره اینها حرف می‌زنید؟ گفتم تو درباره علی علیه السلام چه می‌گویی؟ گفت: مگر او پدر فاطمه نیست؟ گفتم: فاطمه کیست؟ می‌گوید: زن پیامبر ﷺ و دختر عایشه. پرسیدم: علی چه شد؟ پاسخ داد: در جنگ حنین با پیامبر کشته شد.<sup>(۱)</sup>

در چنین بستر ذهنی مغشوش، پرابهام و تاریک معاویه قادر می‌شود علی علیه السلام را نه تنها از متن و مرجعیت اعتقادی جامعه بردارد، که لعن بر علی علیه السلام را در شام رواج دهد. وقتی از شامی پرسیده می‌شود: این ابوتراب کیست که خطیب او را لعن می‌کند؟ می‌گوید: گمان می‌کنم یکی از دزدان ایام فتنه باشد. حماقت و جهالت شامیان به قدری عمیق و گسترده شده بود که پنجاه نفر از آنها شهادت می‌دهند: این شتر ماده از آن شامی

(۱) مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه پاینده، ج ۲، ص ۳۵-۳۷.



بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ..... ۱۵۳

است نه از فرد کوفی. مرد کوفی می‌گوید: این شتر من نر است نه ماده. معاویه به نفع مرد شامی حکم می‌کند. پس از اینکه جماعت پراکنده می‌شوند معاویه به مرد کوفی می‌گوید: به علی بگو که با صد هزار نفر که شتر نر از ماده را نمی‌توانند تشخیص دهند با تو جنگ خواهم کرد. در جنگ صفین گفته معاویه واقعیت یافت، وقتی عمار به شهادت رسید، یکی می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم: گروه یاغی و منحرف عمار را می‌کشد. عمرو عاص با این جمله، شامیان را قانع و ساکت می‌کند که علی علیه السلام عمار را آورده، پس علی علیه السلام قاتل اوست.<sup>(۱)</sup> امام علی علیه السلام در وصف مردم شام می‌گوید: «مردم کوردل، گوش‌هایشان در شنیدن حق ناشنوا، دیده‌هایشان نابینا، حق را از راه باطل می‌جویند، بنده را در نافرمانی از خدا، فرمان می‌برند، دین خود را به دنیا می‌فروشند.»<sup>(۲)</sup>

## ۴. تطمیع و دین‌فروشی

همان‌گونه که با تأکید و تکرار به آن اشاره شد: دین و دینداری، در تنافی جدی با تفکر و اندیشه قبیله‌گرایانه قرار دارد. به هر میزان که قبیله به مرکزیت نظام اعتقادی و اخلاقی انسان و جامعه نزدیک شود به همان میزان دین و ارزش‌های دینی به حاشیه رانده می‌شود. تفکر و ایمان دینی در حاکمیت سیاسی معاویه به گونه‌ای قربانی قبیله می‌شود که وقتی عبدالله، حاکم بصره، دست یکی را به ناحق قطع می‌نماید و طایفه او به معاویه شکایت می‌کنند، معاویه به راحتی پاسخ می‌دهد: قصاص از عاملان ما روا نبوده و انجام‌شدنی نمی‌باشد، اگر می‌خواهید دیه دهم.<sup>(۳)</sup>

---

(۱) همان، ص ۳۶.

(۲) نهج البلاغه، نامه ۳۳.

(۳) همان، ص ۲۸۶۴.

بی‌اعتنایی به دین از متن حاکمیت سیاسی در سطح جامعه تسری یافته و در بستر قبیله‌گرایی، ترس و بیگانگی با مرجعیت دینی است که دنیاگرایی و مال‌اندوزی تبدیل به اولویت اول در میان افراد و سران قبایل می‌شود. از همین خاستگاه، زمینه خود گم‌گشتگی انسانی و دین‌فروشی به وجود آمده، تطمیع تبدیل به کارآمدترین عنصر برای جذب افراد می‌شود. معاویه با بهره‌گیری از همین شیوه حاکمیت سیاسی خود را بنا کرد و آینده حاکمیت بنی‌امیه را نیز در همین قالب جستجو می‌نمود.

امام حسن مجتبی‌علیه السلام به‌عنوان بزرگ‌ترین مانع برای تحقق سلطنت اموی و ولایتعهدی یزید با همین شیوه به شهادت می‌رسد. معاویه به جعه، همسر امام‌علیه السلام، پیشنهاد می‌نماید که در مقابل صد هزار درهم و همسری با یزید، حيله‌ای انجام دهد و حضرت را از میان بردارد. او نیز امام حسن‌علیه السلام را مسموم کرده، به شهادت می‌رساند. معاویه پول را به او پرداخت می‌کند؛ ولی درباره همسری با یزید می‌گوید ما زندگی یزید را دوست داریم و گرنه تو را برای او می‌گرفتیم.<sup>(۱)</sup> مغیره، والی کوفه، جمعی را برای حمایت از طرح ولایتعهدی یزید به شام می‌فرستد. معاویه از فرزند مغیره می‌پرسد: پدرت دین اینها را به چند خریده است؟ می‌گوید: به سی هزار. معاویه می‌گوید: دین خود را ارزان فروخته‌اند.<sup>(۲)</sup>

احنف بن قیس، جاریه بن قدامه از طایفه ربیع، چون بن‌قتاده و حتات بن یزید به نزد معاویه رفتند، او به دیگران صد هزار و به حتات هفتاد هزار پرداخت نمود. وقتی حتات از پرداختی دیگران با خبر شد به نزد معاویه برگشت و از معاویه گلایه کرد که به‌خوبی نشان‌دهنده جایگاه دین و تفکر دینی در میان قبایل آن روز می‌باشد. او به معاویه

(۱) مسعودی، مروج الذهب، ترجمه پاینده، ج ۲، ص ۲.

(۲) ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه حالت و خلیلی، ج ۱۱، ص ۵۳.

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ..... ۱۵۵

می‌گوید: مرا میان بنی‌تمیم رسوا نمودی، مگر اعتبارم درست نیست؟ مگر سالخورده نیستم؟ مگر قومم از من اطاعت نمی‌کند؟ گفت: چرا! می‌گوید: پس چرا این چنین با من خست کردی؟ می‌گوید: از این جمع دین‌شان را خریدم و تو را با دینت و عقیده‌ات درباره عثمان واگذاشتم؛ می‌گوید: دین مرا نیز بخر.<sup>(۱)</sup>

حکایت یادشده به‌خوبی گویای این واقعیت تلخ و تأسف‌بار است که وقتی «قبیله» جانشین «عقیده» شود، دین و مقدسات دینی در نزد حاکمیت سیاسی مدعی دین، بی‌حرمت شده، ذهنیت اعتقادی و دینی جامعه بی‌انضباط می‌شود. در چنین فضای ذهنی، اساساً دین هویت کالایی یافته و به‌راحتی، امر فروختنی دانسته می‌شود. معاویه و حتات هر دو در قابلیت خرید و فروش دین توافق نظر داشتند، منتها معاویه انتظار داشت که حتات به‌دلیل همگرایی با جریان عثمانی باید به سهم کمتر قناعت نماید؛ اما حتات متناسب با منطق و الزام قبیله، ارزشی برای همفکری و هم‌حزبی قائل نبوده و دنبال سهم مساوی است و کمتر از آن را توهین به خویش و مایه سرشکستگی در میان قبیله خود می‌داند.

امام علی علیه السلام با توجه به تأثیری که حاکمیت سیاسی در حوزه دین و اعتقادات دینی دارد در نامه خود به معاویه چنین می‌نویسد: «ای معاویه! گروهی بسیار از مردم را به هلاکت کشاندی و با گمراهی خود فریشان دادی، و در موج سرکش دریای جهالت خود غرقشان کردی، که تاریکی‌ها آنان را فراگرفت و در امواج انواع شبهات غوطه‌ور شدند، که از راه حق به بیراهه افتادند، به دوران جاهلیت گذشتگان‌شان روی آوردند و به ویژگی‌های جاهلی خاندانشان نازیدند، جز اندکی از آگاهان که مسیر خود را تغییر دادند».<sup>(۲)</sup>

(۱) طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۲۸۰۷.

(۲) نهج البلاغه، نامه ۳۲.

## ۵. جعل حدیث و قتل عام شیعیان

همان‌گونه‌که پیش‌تر بیان شد، تثبیت حاکمیت قبیله‌ای بنی‌امیه مبتنی بر حذف اهل‌بیت علیهم‌السلام از ذهنیت اعتقادی و مرجعیت دینی جامعه بود. معاویه با استفاده از خلأ فکری ناشی از منع کتابت حدیث، به ترویج تفکر قبیله‌گرایی در سایه اعمال خشونت اجتماعی پرداخت و از این طریق بستر مناسب برای آلودگی اعتقادی در جامعه را فراهم کرد. جریان جعل حدیث را در فضای ذهنی مغشوش، پرابهام و آکنده از ترس و وحشت عمومی اجرایی نمود. جعل حدیث از مهم‌ترین عواملی بود که نه تنها ذهنیت اعتقادی جامعه آن روز را آغشته به بدفهمی دینی کرد، که بدباوری اعتقادی را در متن تاریخ مسلمین جاری کرد. سنت نبوی را در پس ابهامات دروغ‌پردازی‌های حرمت‌شکنان حدیث پنهان کرد.

بررسی و تبیین خسارت‌های سنگین که از این ناحیه بر امت اسلامی تحمیل شد نه تنها از عهده این نوشتار خارج است، که اساساً دربرگیرنده تمام دشواری‌های استنباطات فقهی و شالوده‌شناسی همه جریان‌های کلامی نیز می‌باشد. در اینجا صرفاً به این واقعیت اشاره می‌شود که جریان جعل حدیث راه‌اندازی شد تا جابه‌جایی در عرصه الگوهای اعتقادی جامعه انجام پذیرد. معاویه برای تحقق این جابه‌جایی، گروهی از جاعلان حدیث را استخدام می‌نماید تا برای او و عثمان فضیلت بتراشند و علیه علی علیه‌السلام حدیث بسازند.

معاویه گروهی کینه‌توز و دین به دنیا فروخته‌ای را در مقابل پول و پاداش‌های هنگفت استخدام نمود تا اخبار زشتی را درباره علی علیه‌السلام جعل کنند که از آن جمله می‌توان به ابوهریره، عمروعاص، مغیره‌بن‌شعبه، حریربن‌عثمان و سمره‌بن‌جندب اشاره کرد. ابوهریره در مسجد کوفه می‌گوید: «به خدا سوگند شنیدم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمود: برای هر پیامبری حرمی است و حرم من در مدینه است میان عیر تا ثور و هر کس در

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ..... ۱۵۷

آن کار تازه و بدعتی پدید آورد لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر اوست. خدا را گواه می‌گیرم که علی در آن بدعت نهاد - اشاره به قتل عثمان دارد - چون این سخن ابوهریره به اطلاع معاویه رسید او را گرامی داشت و به او جایزه داد و به حکومت مدینه گماشت»<sup>(۱)</sup>.

ابوهریره نه تنها در میان شیعه که در میان بزرگان اهل سنت نیز معروف به دروغ‌گویی بوده و اخباری که از او نقل شده غیرقابل اعتماد دانسته می‌شود. ابن‌ابی‌الحدید از این دروغ ابوهریره به خدا پناه برده و می‌گوید: «به خدا سوگند او (علی) عثمان را چنان نصرت و یاری داد که اگر جعفر بن ابی‌طالب هم محاصره شده بود برای او هم نظیر همین را انجام می‌داد». ابوجعفر اسکافی از بزرگان اهل سنت معتقد است: «ابوهریره در نظر مشایخ ما غیرقابل اعتماد است و روایات او پسندیده و مورد قبول نیست. عمر او را تازیانه زد و گفت: بسیار روایت نقل می‌کنی و اگر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بسته باشی با تو جنگ خواهم کرد». ابوحنی فهمی گوید: «همه اصحاب جز چند مرد عادل‌اند و از جمله کسانی که عادل نیستند ابوهریره و انس بن مالک» می‌باشد.<sup>(۲)</sup>

اسکافی می‌گوید: میان محدثان هم کسانی بوده‌اند که احادیث بسیار زشت و ناروا درباره او نقل کرده‌اند. از جمله حریر بن عثمان است که علی علیه السلام را دشمن می‌داشت و بر او عیب می‌گرفت و اخبار دروغ در مورد او روایت می‌کرد و از جمله می‌گفت: «چون مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله فرا رسید وصیت نمود که دست علی بن ابی‌طالب علیه السلام قطع و بریده شود». او خود درباره دشمنی خویش با حضرت می‌گوید: «ای مردم عراق! شما علی بن ابی‌طالب را دوست می‌دارید و ما او را دشمن می‌داریم، به او گفتند: به چه سبب؟ گفت: چون او نیاکان مرا کشته است». مغیره بن شعبه نیز از کسانی بود که مدام

(۱) ابن‌ابی‌الحدید، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ترجمه دامغانی ج ۲، ص ۲۳۴-۲۳۱.

(۲) همان، ص ۲۳۵-۲۳۶.

علی علیه السلام را سب و لعن می نمود. در علت دشمنی او با حضرت آورده اند که مغیره در دوران خلیفه دوم مرتکب زنای محصنه شد. امام علی علیه السلام تهدید کرده بود: «اگر مغیره را ببینم او را با سنگ های خودش سنگباران خواهیم کرد».<sup>(۱)</sup>

معاویه مبلغ صد هزار درهم به سمره بن جندب داد تا حدیثی به این مضمون بسازد که: آیات ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ﴾، ﴿وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا﴾<sup>(۲)</sup> درباره علی بن ابی طالب، و آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾<sup>(۳)</sup> درباره ابن ملجم نازل شده است. اما سمره صد هزار درهم را کم دانست. معاویه دویست هزار درهم داد؛ ولی قبول نکرد آن را به سیصد هزار رسانید باز نپذیرفت تا اینکه در مقابل چهارصد هزار درهم انسانیت خود را فروخت و چنین روایتی دروغی را جعل نمود.<sup>(۴)</sup> سمره همان کسی است که شرح جنایات او گذشت، شراب می خورد و هزاران نفر را در بصره قتل عام کرد.

شخص معاویه نیز در جمع مردم عراق می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «تو به زودی پس از من به حکومت می رسی، سرزمین مقدسی را برگزین. «ای مردم! من اینک شما را برگزیدم، ابوتراب را لعنت کنید. در نامه ای برای مردم می نویسد: «این نامه است که آن را امیرالمؤمنین معاویه، صاحب وحی خداوندی که محمد را به

(۱) همان، ص ۲۳۶-۲۳۷.

(۲) و از مردم، کسانی هستند که گفتار آنان، در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند. آنان سرسخت ترین دشمنان اند. هنگامی که روی برمی گردانند در راه فساد در زمین کوشش می کنند (بقره، ۲۰۴-۲۰۵).

(۳) بعضی از مردم جان خود را به دلیل خشنودی خدا می فروشند و خداوند نسبت به بندگان مهربان است (بقره، ۲۰۷).

(۴) سید رضی، ترجمه گویا و شرح فشرده ای بر نهج البلاغه، ترجمه آشتیانی و امامی، ج ۱، ص ۳۶۱.

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ..... ۱۵۹

پیامبری مبعوث فرموده نوشته است. محمد صلی الله علیه و آله امی بود، نه می خواند و نه می نوشت و از میان اهل خود وزیری برگزید که نویسنده امین باشد. وحی بر محمد نازل می شد و من آن را می نوشتم و او نمی دانست که من چه می نویسم و میان من و خدا هیچ یک از خلق او نبودند».<sup>(۱)</sup>

معاویه برای موفقیت در پروژه جابه جایی مرجعیت دینی در جامعه، اقدام به رقیب تراشی برای اهل بیت علیهم السلام نمود. حزب عثمانی را در مقابل مکتب علوی قرار داد. به تمام عاملان خود سفارش نمود که شهادت و گواهی هیچ یک از شیعیان علی و اهل بیتش را نپذیرند، اهل بیت و پیروان عثمان را گرامی دارند، به راویان فضل و مناقب او هدایا و پاداش دهند. از اینجاست که جعل حدیث تبدیل به بهترین منبع درآمد می شود، افراد برای دستیابی به ثروت و زمین، حدیث می ساختند و این روند تا جایی ادامه می یابد که روایات در مدح عثمان زیاد می شود. معاویه به عاملانش می نویسد: حدیث درباره عثمان زیاد و شایع شده است، اکنون مردم را به نقل روایات در فضیلت من دعوت نمایید، مردم نیز شروع به بافتن روایات در فضیلت معاویه نمودند. کسانی که بیش از همه در این فتنه غلتیدند، قاریان ریاکاری بودند که اظهار خشوع و ورع می کردند، بعد دروغ بافته و به جعل حدیث می پرداختند تا نزد والیان شان نصیبی داشته و در مجالس آنان راه یابند و به اموال و زمین ها و خانه ها برسند.<sup>(۲)</sup>

در جریان جعل حدیث و حذف اهل بیت علیهم السلام فشارهای طاقت فرسایی بر شیعیان تحمیل شد. مردم کوفه به عنوان مرکزیت اجتماعی شیعه بیش از جاهای دیگر دچار سختی و مشقت شدند. معاویه زیاد را والی کوفه و بصره کرد و سفارش نمود: تمام

---

(۱) ابن ابی الحدید، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ترجمه دامغانی، ج ۲، ص ۲۳۹-۲۴۰.

(۲) طبرسی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ترجمه جعفری، ج ۲، ص ۸۰-۸۱.

طرفداران و معتقدان علی بن ابی طالب را بکش. او نیز اینان را از دم تیغ گذراند. دست و پایشان را می برید و بر درخت خرما دارشان می زد، و چشمانشان را از حلقه درآورده تبعید و یا فراری می داد، تا آنجا که دیگر در عراق شیعه مشهوری باقی نماند. افراد معروف به زندیق و کفر احترام می شدند؛ اما شیعیان علی علیه السلام هیچ امنیتی نداشتند. کار بدانجا رسید که اگر یکی از شیعیان قصد گفتگوی سری با دوست خود داشت، از خادم برده او در هراس بود، و نقل حدیث را پس از سوگند و پیمان های سخت بر زبان می راند. این مسئله روزبه روز شدیدتر می شد و بچه ها به این صورت پرورش می یافتند.<sup>(۱)</sup>

هر چند پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ارتباط امت اسلامی با اهل بیت علیهم السلام قطع شد، اما این قطع ارتباط نمی توانست خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را از ذهنیت جامعه پاک گرداند؛ چه اینکه نام و یاد اهل بیت علیهم السلام در متن دین و اعمال دینی قرار داشت و در هر جایی که نامی از محمد صلی الله علیه و آله برده می شد، نام و یاد علی علیه السلام نیز زنده می شد. درست به همین دلیل، احادیث کذب و جعلی درباره علی علیه السلام نه تنها در ذهنیت و تاریخ جامعه اسلامی جدی تلقی نشد، که از همان ابتدای جعل تا به امروز، سند رسوایی بنی امیه دانسته شده است. تنها بهره ای که از جریان جعل حدیث، نصیب بنی امیه شد این بود که سنت نبوی به عنوان یکی از منابع اصلی تفکر دینی و تفسیر و حیانی وحی، آلوده به اخبار کذب شد و حرمت سنت شکسته شد. مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام از محوریت جامعه به حاشیه رفت.

بنی امیه در پروژه حدیث سازی برای تصدی مرجعیت دینی کاملاً شکست خورد. منتها در منع نقل فضایل علی علیه السلام تا حدودی موفق شد. دستگاه اموی کسانی را که در این مورد روایتی نقل می کردند شکنجه می کردند. سرانجام فضای اجتماعی به گونه ای سامان یافت که اگر کسی می خواست حدیثی از امام علی علیه السلام نقل کند که ربطی به



بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ..... ۱۶۱

فضایل حضرت نداشت و مربوط به شرایع دین می شد باز هم جرأت نمی کرد که نام او را ببرد؛ بلکه می گفت از ابوزینب چنین نقل می کنم.<sup>(۱)</sup> در تداوم چنین وضعیت غیرعقلانی، فضای معرفتی جامعه بسته می شود، بن بست اعتقادی در ذهنیت دینی مردم به وجود آمده و زمینه قرائت های متضاد با دین از دین فراهم می شود. مکاتب کلامی خاص شکل گرفته و بدفهمی های اعتقادی و بدرفتاری های اخلاقی تئوریزه می شود.

---

(۱) جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، همان، ص ۲۴۰-۲۴۱.



## فصل سوم: بحران اعتقادی و جایگزینی قبیله به جای عقیده

بحران اعتقادی را نباید تنها به معنای بی‌سوادی وسیع و گستردگی ناآگاهی در جامعه دانست؛ بلکه حامل معنای عمیق‌تر از آن بوده و بیشتر ناظر به بدفهمی‌ها و کج‌اندیشی‌های وسیع و فراگیر در فضای اجتماعی می‌باشد؛ بدفهمی‌هایی که به مراتب مخرب‌تر از ناآگاهی بوده و درواقع پاسنگ اصلی از خودبیگانگی انسانی و بداخلاقی در عرصه مناسبات اجتماعی به شمار می‌آید؛ زیرا ناآگاهی، جهالت آگاهانه‌ای است که خود متضمن آگاهی به ندانستن بوده و درواقع، زمینه‌سازی برای دستیابی به آگاهی است؛ اما بدفهمی و کج‌اندیشی، جهالت به جهل است که در مدار عواطف غیرعقلانی و احساسات غریزی شکل گرفته و در تضاد و تنافی جدی با ترویج آگاهی قرار دارد و چنین جهالتی مانع اساسی انبساط و توسعه تفکر دینی در جامعه به شمار می‌آید.

در فصل چهارم، نقش «قبیله» به‌عنوان بستر ذهنی و اجتماعی انحطاط تفکر دینی مورد بازخوانی قرار گرفت. در فصل پنجم سعی شد که فرایند جایگزینی «قبیله» به‌جای «عقیده» در قالب تحولات سیاسی شناسایی شود. این واقعیت تا حدودی آشکار شد که رویکرد قبیله‌ای بنی‌امیه در عرصه سیاسی، مناسبات اخلاقی و اجتماعی جامعه را نیز بر بنیان قبیله استوار گرداند و عقیده را به حاشیه‌ترین بخش از زندگی مسلمانان سوق داد. در فصل ششم شرایط و بحران اعتقادی بررسی می‌شود که در این مقطع از تاریخ به وجود آمده بود. درواقع، نشان داده خواهد شد که چگونه در متن آشفتگی و بحران در

عینیت اجتماعی. ذهنیت برخی از نخبگان جریان ساز اعتقادی آشفته تر می شود، مکاتب آشفته کلامی به وجود آمده قبیله جایگزین عقیده می شود.

## ۱. بحران اعتقادی و شکل گیری جریان های کلامی

چگونگی تغییر و تحول در ساختار ذهنی و آگاهی جامعه بر نحوه تعامل و ارتباط متقابل مجموعه عوامل واقعی و ساختار معنوی مبتنی است. مراد از عناصر واقعی و عینی «هم خونی و نژادگرایی»، «سیاست و قدرت طلبی»، «اقتصاد و منفعت طلبی» است. ساختار معنوی به عوامل معنوی مانند علم، فلسفه، دین و... اشاره دارد؛ به این معنا که در تحولات فکری و اعتقادی جامعه هیچ کدام از این عوامل به تنهایی کافی نیستند؛ زیرا عوامل واقعی در واقع غرایز و سابق های کوری هستند که نمی توانند جامعه و تاریخ را اداره کنند به ناچار احتیاج به محرک بینا یعنی افکار و اندیشه (عوامل معنوی) دارند؛ اندیشه ها و عوامل معنوی نیز نمی توانند بدون محرک واقعی عینیت یابند و برای پژوهشگر شدن خویش احتیاج به سابق های مادی و واقعی دارند.<sup>(۱)</sup> به این صورت که اندیشه و تفکر به عنوان محصولات فکری انسان، زمانی محقق می شود که انسان گرایش و تمایل به محقق کردن آن داشته باشد، چنین اندیشه های زمانی در عرصه اجتماعی، تبارز جمعی می یابد که با علایق و گرایش های جمعی هماهنگ شده و دارای حامیان اجتماعی شود؛ زیرا تفکر و اندیشه از بستر تمایلات و علایق انسان برخاسته و معطوف به احتیاجات و نیازمندی های واقعی انسان و جامعه انسانی است و نظام های فکری در متن این نیازمندی هاست که تداوم یافته و استمرار می یابد.

---

(۱) آشتیانی، جامعه شناسی شناخت ماکس شلر، ص ۱۶۶.

پرسش اصلی در این باره این است که اگر عوامل سایقی کور و نابیناست و عوامل معنوی به تنهایی توان بینا کردن این سایق‌ها را ندارد، چگونه این ارتباط و تعامل شکل می‌گیرد، و اساساً چگونه تفکر در عرصه اجتماعی رواج یافته و سایق‌های کور بینا می‌شوند؟ در پاسخ به این پرسش است که عنصر نخبگان در جامعه‌شناسی معرفت مطرح می‌شود و انجام این وظیفه به عهده نخبگان گذاشته شده و درواقع، عنصر ارادی انسان مورد توجه قرار می‌گیرد. به این صورت که سایق‌های کور توسط نخبگان، بینا شده و تا درجه بالا ارتقا می‌یابند. از آن سوی آرمان‌ها رنگ واقعی به خود گرفته و جامعه اقدامات عملی را به تن می‌کنند؛<sup>(۱)</sup> به عبارت روشن‌تر نخبگان با درک درست از واقعیت عینی و تفسیر واقعی از آرمان‌های جمعی، دنیای آرمانی و دنیای واقعی جامعه را به هم نزدیک می‌کنند؛ آرمان‌ها را متناسب با نیازهای واقعی و عینی جامعه معنا نموده و تمایلات اجتماعی را در راستای آرمان‌های جمعی سوق می‌دهند.

در شرایط اجتماعی که قبیله‌گرایی در مرکزیت مهندسی نظام اجتماعی قرار گرفته و زندگی بر بنیان عوامل مادی و غریزی بنا شده باشد، ذهنیت نخبگان قبایل نیز، در راستای تطبیق دین با ارزش‌های قبیله‌ای سوق داده می‌شود. از اینجاست که قرائت‌های مختلف و متضاد اما متناسب با علایق گروه‌های خاص، از دین صورت می‌گیرد. معرفت دینی در بافت ذهنی این افراد اسیر شده و در راستای منافع جریان‌های اجتماعی موجود در جامعه تفسیر شده و معنا می‌یابد. به عبارت آشکارتر در فضای مشوش و پرابهام اجتماعی که محتوای قبیله‌ای جامعه، در پس نقاب دین پنهان شده و در قالب منطق دین توجیه می‌شود، نخبگان فکری قبایل نیز وارد صحنه می‌شوند و دین را به سطح تمایلات قبایل تنزل می‌دهند. از طریق تطبیق تفکر دینی تنزل یافته، با جریانات غالب اجتماعی

است که پشتوانه اجتماعی به دست آورده و سرانجام تفکر در ظاهر دینی خویش را به عنوان تفکر و باور دینی مطرح می کنند. درست از چنین خاستگاهی، جریان های کلامی متفاوت و متضادی در عصر اموی ها رشد و نمو می نماید که به برخی از آنها اشاره می شود.

## الف) جبراندیشی کلامی

جبرگرایی کلامی، انسان را در برابر مشیت الهی، فاقد اختیار و اراده مستقل انسانی دانسته، تمامی افعال و کردارهای انسان را مخلوق بی واسطه خداوند می داند. جبرگرایی ریشه در تاریخ اعتقادی بشر داشته، دارای پیشینه جاهلی می باشد. در منطق اسلام، جبراندیشی به شدت نفی و انکار شده و انسان در قبال کردارهای خویش مسئول و پاسخ گو معرفی می شود. همان گونه که برخی از سنت های عصر جاهلی در ذهنیت سنت گرای قبایل پنهان مانده و در گذر زمان برگشت نمود، جبرگرایی نیز از ته مانده های تفکر جاهلی به شمار می رود که در عصر بنی امیه دوباره در عرصه اعتقادی جامعه اسلامی ظاهر شد و ذهنیت برخی از مسلمانان را آلوده کرد.

پیدایش و ترویج جبرگرایی در دنیای اسلام، به بنی امیه نسبت داده می شود؛ یعنی «اولین کسی که از اندیشه جبر طرفداری کرد معاویه بود. او همه کارهای خود را به قضا و قدر الهی مستند می کرد و بدینوسیله در برابر مخالفان عذرخواهی می کرد».<sup>(۱)</sup> معاویه حاکمیت بنی امیه را ناشی از خواست خداوند معرفی کرده و از این طریق به اسکات و اقناع جامعه می پرداخت. وقتی عایشه به جانشینی یزید اعتراض کرد معاویه گفت: «وإن أمر یزید قضاء من القضاء، و لیس للعباد الخیرة من أمرهم» مسئله یزید

---

(۱) عبدالحمیدی، زمینه های قیام امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۵۷ به نقل از المغنی، قاضی عبدالجبار، ج ۸، ص ۴.

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ..... ۱۶۷

قضای الهی است و در اختیار ما نمی‌باشد.<sup>(۱)</sup> سعید فرزند عثمان از او گلایه نمود که یزید را به ولایتعهدی نشاندی و ما را ترک کردی؛ حال اینکه در حاکمیت خویش مدیون پدرم می‌باشی «وَأَنْكَ إِنَّمَا نَلْتَ مَا أَنْتَ فِيهِ بِأَبِي» معاویه در پاسخ می‌گوید: «فإنما هو الملك يُوْتِيهِ الله من يشاء» این سلطنتی است که خداوند به هرکه بخواهد عطا می‌نماید.<sup>(۲)</sup>

تسری جبرگرایی از مرکزیت سیاسی در متن جامعه، دیانت و تعهد انسانی را با چالش‌های جدی مواجه نمود. مسئولیت و تکلیف‌مداری دینی نفی شد، بی‌تعهدی و بداخلاقی رفتاری در جامعه توجیه دینی یافت. در چنین فضای ذهنی غیراخلاقی، مناسبات اجتماعی غیراخلاقی شده و کردارهای ضد انسانی در جامعه رایج می‌شود. خوب و بد، بی‌معیار شده و منطق جنگلی در جامعه حاکم می‌شود؛ از این‌رو در این عصر، ظالم و مظلوم، نیک و بد، عدالت و جور جابه‌جا می‌شوند، حسین علیه السلام، خارجی و یزید شرابخوار، مدافع دین معرفی می‌شود. قباحت و تباهی انسانی به جایی می‌رسد که یزید و ابن‌زیاد به نام دین، زینب کبری علیها السلام و امام ساجدین علیهما السلام را به محاکمه می‌خوانند. در فضای جبراندیشی، انسان جبرگرا چنان مسخ و دیوانه می‌شود که قتل‌عام خاندان وحی و نبوت را فعل‌الله می‌داند، شمر در متن جنایت‌آفرینی خویش در کربلا، به زهیر می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ قَاتِلُكَ وَصَاحِبُكَ عَنْ سَاعَةٍ»؛ خداوند تو و دوست حسین علیه السلام را در ساعت بعد خواهد کشت.<sup>(۳)</sup>

عبیدالله بن‌زیاد در پشت همین تفکر جبری است که خویشتن مسخ شده و جنایت فجیع و وحشیانه خود را پنهان نموده و با بی‌شرمی تمام به زینب کبری علیها السلام می‌گوید:

(۱) ابن‌قتیبه دینوری، الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۵.

(۲) همان، ص ۲۱۴.

(۳) طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۴۲۶.

«الحمد لله الذی فضحکم و قتلکم و اکذب أحدو ثتکم»؛ حمد خدای را که شما را کشت، رسوا کرد و قصه‌تان را تکذیب نمود.<sup>(۱)</sup> یزید در چوکات تفکر و منطق جبرگرایی، به شماتت و گفتگو با امام سجّاد علیه السلام پرداخته و می‌گوید: «یا علی، ابوک الذی قطع رحمی، و جهل حقّی، و نازعنی سلطانی، فصنع الله به ما قد رایت!»؛<sup>(۲)</sup> یا علی! پدرت ارتباط خویشاوندی را قطع کرد، حق مرا نشاخت و بر سر سلطنتم با من نزاع نمود، خدا با او چنان کرد که دیدی.

## ب) خوارج

خوارج به گروهی شورشی و معترضان طغیان‌گری اطلاق می‌شود که در جنگ صفین و پس از شکست حکمیت به وجود آمدند. هرچند خاستگاه شکل‌گیری این فرقه، کاملاً سیاسی و اجتماعی بود، اما منطق سیاسی آنها از منابع دینی نیز تغذیه نموده و کردارهای خوارج را توجیه اعتقادی می‌نمود. با گذشت زمان، مبانی اعتقادی خوارج عریان‌تر شده، و سرانجام به‌عنوان فرقه کلامی خاص عینیت پیدا کرد. خوارج هرچند با «بد نامی» در تاریخ اسلام زاده شد و با بد نامی در میان فرقه‌های کلامی وارد شد و امروزه نیز با بدنامی از آن یاد می‌شود، اما این بد نامی‌ها مانع از حفظ و تداوم تفکر خوارج در بستر اعتقادی مسلمین نشد و در دنیای معاصر نیز به‌خوبی ردپای خوارج قابل ردیابی است.

---

(۱) همان، ص ۴۵۷.

(۲) همان، ص ۴۶۱.



## ۱. پیدایش خوارج

هرچند پیدایش خوارج، به حوادث جنگ صفین نسبت داده می‌شود، اما تعمق در درون‌مایه‌های فکری و انسجام تشکیلاتی آن به‌خوبی نشان می‌دهد که خوارج ریشه‌های عمیق در تحولات گذشته داشته و انعکاس‌دهنده درک دینی برخی قبایل از دین بودند. دقت در طبیعت و نحوه انشعاب و شورش خوارج در جنگ صفین، نشان از این حقیقت دارد که خوارج دارای دغدغه‌های سیاسی خاص، و مرتبط باگ روه‌بندی‌های اجتماعی مشخص بوده‌اند. خوارج را می‌توان انفجار عقده‌های قبایل علیه قریش دانست که در شرایط مناسب سیاسی متشکل شدند و انسجام یافتند و سرانجام تبدیل به یکی از جریان‌های تأثیرگذار در عرصه اجتماعی شده و تفکر اعتقادی را بنیان نهادند که نه تنها با انهدام خوارج نابود نشدند، که در امتداد تاریخ تداوم یافتند و هنوز منبع تغذیه مستقیم و یا غیرمستقیم برخی از فرقه‌های در ظاهر مذهبی به شمار می‌روند.

خوارج از خاستگاه قبیله برمی‌خیزد و در قالب منطق قبیله، دین را تفسیر می‌نماید. دین فهمی خوارج مبتنی بر فهم درست از ماهیت، منطق و الزامات قبیله است. قبیله همان‌گونه که در تحلیل منطقی از تاریخ اسلام عنصر کلیدی به شمار می‌رود، شناخت دقیق فرقه‌های کلامی و مذهبی نیز بدون توجه به آن ناممکن به نظر می‌رسد؛ زیرا تحولات در حوزه تفکر و تفسیر دینی اساساً بر بنیان رقابت و تنافی «قبیله» و «عقیده» ساماندهی می‌شود. دین فهمی در قالب منطق عقیده همان چارچوب اعتقادی یگانه است که در منطق وحیانی از آن به «صراط مستقیم» یاد شده و حاملان آن فرقه ناجیه دانسته می‌شوند؛ اما تفسیر دین در چوکات منطق و تفکر قبیله، متناسب با ساختمان ذهنی قبیله فهم شده و در راستای منویات قبیله معنا می‌یابد. در نگرش قبیله، دین متناسب با خواسته‌های قبایل و حتی منافع فردی افراد تفسیر شده، قرائت‌های مختلف از

۱۷۰..... قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

دین به وجود می‌آید: بنی‌امیه حاکمیت قبیله‌ای خویش را در پس جبراندیشی پنهان می‌کند، خوارج شمشیر برهنه علیه اصل حاکمیت دینی می‌شود و مرجئه پناهگاه مسلمانان در معرض تکفیر واقع می‌شود.

تعصبات قبیله‌ای در میان قبایل و اعراب بادیه‌نشین، نقش جدی در شکل‌گیری فرقه خوارج داشته است؛ بسیاری از رهبران خوارج از قبیله «بنی‌تمیم» و «بنی‌ربیع» بودند. تفکر خوارج در واقع نمادی از اسارت دین در چنبره احساسات تند و سطحی قبایل می‌باشد. همان‌گونه که پیش‌تر نیز بیان شد در جنگ حنین پیامبر اسلام ﷺ راجع به مرد معترض تمیمی می‌فرماید: او در آینده یارانی خواهد داشت که هر کدام شما نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه او، کوچک و اندک می‌یابد. اینان قرآن را می‌خوانند؛ اما نمی‌فهمند. از دین چنان می‌گریزند که تیر از کمان، مردی سیاه که همچون زنان پستان دارد، پیشوای ایشان خواهد شد.<sup>(۱)</sup>

اعتراض تمیمی نشان از این واقعیت است که در مخیله قبایل درک درست از مقام و منزلت پیامبر ﷺ وجود نداشته و رسالت الهی را همسطح با ریاست سیاسی و فرمانده جنگی تلقی می‌کردند. مرحوم طبرسی در ذیل آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ، بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ﴾<sup>(۲)</sup> می‌گوید: جمعی از قبیله بنی‌تمیم وارد مسجد پیامبر ﷺ شدند و از پشت در حجره‌ها ندا دادند: «ای محمد! بیا بیرون، می‌خواهیم با تو مفاخره کنیم؛ آنگاه، با

---

(۱) مقدسی، آفرینش و تاریخ، ترجمه شفیع کدکنی، ج ۲، ص ۸۲۳. در جنگ نهروان پیش‌بینی حضرت تحقق یافت و مرد پستاندار به دست یاران علی علیه السلام کشته شد (همان، ص ۸۴).

(۲) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید آن‌گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند (حجرات، ۲).

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ..... ۱۷۱

شمردن اموال، ثروت و جمعیت قبیله خویش بر حضرت فخر نموده و سپاس خدای را به جا می آورند که آنها را گرامی ترین مردم مشرق زمین قرار داده است».<sup>(۱)</sup>

جنگ با جریان محکوم به ارتداد در عصر خلیفه اول تعصبات قبیله ای را شدیدتر کرد. حضور قبیله ای اعراب در فتوحات وسیع و پرسود دوران عمر بن خطاب به قدرت قبایل افزود، تا اینکه با شورش قبایل علیه عثمان و کشتن خلیفه، نه تنها حرمت خلافت و پیشوای دینی شکسته شد، که قبایل به توانمندی خویش در جابه جایی حاکم سیاسی آگاه شدند و زعامت دینی از حوزه رهبری سیاسی، به میان قاریان قبایل منتقل می شود.<sup>(۲)</sup> در جنگ جمل ذهنیت و گروه بندی قبایل با چالش جدی مواجه شد. از یک سوی بصره و کوفه رودرروی هم قرار گرفته، جنگ در درون قبایل عراق شعله ور می شود و از سوی دیگر، تمایلات غنیمت محور قبایل دچار محرومیت شده و حضرت علی علیه السلام آنها را از تصاحب اموال یاران جمل منع می نماید. در جنگ جمل «شانزده هزار و هفتصد و هفتاد نفر کشته»<sup>(۳)</sup> بر اصحاب جمل تحمیل شد. بنی تمیم و بنی ربیع که به طور عمده در رکاب جمل بودند خسارت سنگینی را متحمل شدند.<sup>(۴)</sup> در چنین فضای ذهنی، عراق و شام در صفین رودرروی هم قرار می گیرند. قبایل باز هم به شکل دو پاره در دو طرف نبرد قرار می گیرند. حضرت امیر علیه السلام برای اینکه جنگ را بر بنیان عقیده استوار و از بروز تعصبات قبیله ای جلوگیری کند، دستور می دهد که افراد هر قبیله با افراد قبیله خویش در گروه شام مبارزه نماید. جنگ به نفع

---

(۱) طبرسی، مجمع البیان، ترجمه گروهی از مترجمان، ج ۲۳، ص ۱۸۵-۱۸۶.

(۲) قاری قرآن در آن زمان متخصص همه علوم اسلامی به شمار می رفت. خوارج از درون همین گروه بر می خیزد (عسکری، نقش ائمه در احیای دین، ج ۲، ص ۵۳۰).

(۳) حسینی، سید ضامن، وقعة الجمل، ص ۱۴۳.

(۴) ابن خلدون، العبر تاریخ ابن خلدون، ترجمه آیتی، ج ۱، ص ۶۰۵-۶۰۶.

علی علیه السلام رو به پایان بود؛ اما دو اتفاق هم‌زمان در دو جبهه رخ می‌دهد و سرنوشت جنگ را عوض می‌کند. عمروعاص نقشه بالا بردن قرآن بر نیزه‌ها را طراحی و اجرا می‌کند. اشعث رئیس و فرمانده قبیله کنده در جبهه علی علیه السلام به قوم خود می‌گوید: «روز گذشته جنگ نابودکننده را دیدید که چگونه بود و به خدا سوگند اگر فردا هم رویاروی شویم همانا نابودی عرب و درمانده شدن نوامیس است».<sup>(۱)</sup> آنگاه که قرآن‌ها بر نیزه می‌شود، قلب قبایل در لشکر امام علیه السلام می‌لرزد. اشعث و جمعی از قاریان قرآن که همگان بعدها از خوارج شدند از پذیرفتن داوری قرآن به شدت طرفداری کرده، علی علیه السلام را مجبور به پذیرش حکمیت می‌کنند.<sup>(۲)</sup> در جریان حکمیت نیز اشاره شد که صرفاً با منطق قبیله‌ای حکمیت ابوموسی اشعری را بر حضرت تحمیل کردند.

در جریان حکمیت، ذهنیت ناتوان قبایل با پیچیدگی‌های عمیق سیاسی مواجه می‌شود و در مقابل مکر و حيله‌های حیرت‌آور عمروعاص به بن‌بست می‌رسد. در متن چنین درماندگی است که تنفر و حقارت قبیله‌ای، آمیخته با جهالت و بدباوری دینی شده، از درون آن خوارج با رویکرد نفی و طرد انفعالی زاده می‌شوند و حکم در آیه شریفه «ان الحكم الا لله»<sup>(۳)</sup> را به معنای حاکم گرفته و می‌گویند: «أَتَحْكُمُونَ فِي دِينِ اللَّهِ الرَّجَالُ؟ لَا حَكَمَ إِلَّا لِلَّهِ»<sup>(۴)</sup> حکومت تنها از آن خداست. کسانی که نقش و دخالتی در تعیین و واگذاری حکمیت داشته‌اند کافر شده و باید توبه نمایند.

(۱) ابوحنیفه دینوری، اخبارالطوال، ترجمه دامغانی، ص ۲۳۱.

(۲) همان، ص ۲۳۳-۲۳۴.

(۳) انعام، ۵۷.

(۴) ابن‌کثیر الدمشقی، البداية و النهایة، ص ۲۷۸.

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ..... ۱۷۳

امام علی علیه السلام وقتی با چنین تفکر دگم و غیرعاقلاانه‌ای مواجه می‌شود، بنیادی‌ترین خطای خوارج را مورد نقد و انکار قرار داده و می‌فرماید: «سخن حقی است که از آن اراده باطل شد. آری! درست است، فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی اینها می‌گویند: زمامداری جز برای خدا نیست؛ درحالی‌که مردم به زمامداری نیک یا بد نیازمندند تا مؤمنان در سایه حکومت، به کار خود مشغول و کافران هم بهره‌مند شوند، و مردم در استقرار حکومت، زندگی کنند، به وسیله حکومت، بیت‌المال جمع‌آوری می‌شود و به کمک آن با دشمنان می‌توان مبارزه کرد. جاده‌ها امن و امان، حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می‌شود. نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران در امان می‌باشند».<sup>(۱)</sup>

## ۲. عقاید خوارج

خوارج به گروه‌ها و فرقه‌های متعددی انشعاب یافته و در برخی عقاید اختلافات اساسی داشته‌اند؛ اما آنچه که در این مبحث مورد توجه می‌باشد، اصول و بنیان‌های اعتقادی مشترک آنهاست که چارچوب کلی اندیشه خارجی‌گری به شمار می‌رود. نظام اعتقادی خوارج با هویت سیاسی و در قالب شعار محوری «لا حکم الا لله» بنا شد. بر بنیان همین هسته در ظاهر دینی و در باطن سیاسی صرف است که می‌توان رویکرد خوارج را در بسیاری از حوزه‌های دینی و از جمله در حوزه عمل و ایمان، امر به معروف و نهی از منکر نیز قابل فهم نمود. شعار فوق چوکات عمل سیاسی و منطق دینی برای حضور و توجیه عملکرد قبیله‌ای خوارج در عرصه مناسبات اجتماعی به شمار می‌رود. در قالب همین شعار، خوارج تبدیل به

---

(۱) نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

جنبه متشکل سیاسی شده و نظام اعتقادی نه چندان منسجم خویش را سامان‌دهی می‌نمایند.

## الف) خلافت و رهبری

همان‌گونه‌که بیان شد خوارج از خاستگاه قبیله برخواست و با منطق قبیله در عرصه تحولات سیاسی ظاهر شد. تنها با درک منویات و الزامات قبیله‌ای می‌توان منطق سیاسی و دینی خوارج را قابل فهم نمود. رهبری دینی خوارج را قاریان قرآن به عهده داشتند؛ قاریانی که قرآن را از حفظ بودند و بارها آیه شریفه «**لا حکم الا لله**» را خوانده و توضیح نیز داده بودند؛ اما هیچ‌گاه نفی حکم را به معنای نفی حاکمیت نمی‌فهمیدند. واقعاً در صفین چه اتفاقی افتاد که ذهنیت دینی این قاریان متحول شد و تفسیر غیرمعارف از آیه نمودند؟ شواهد تاریخی تا حدودی پس‌زمینه‌های قبیله‌ای این دیدگاه را نشان می‌دهد و از طریق همین شواهد، نفوذ در ذهنیت سیاسی خوارج امکان‌پذیر شده و تحول در موضع سیاسی آنها در صفین قابل درک می‌شود.

خوارج در جریان حکمیت تلاش کرد که ابوموسی را به‌عنوان عنصر یمنی در حلقه تصمیم‌گیرنده اصلی وارد کند و گمان می‌کردند که هیچ‌گاه نماینده قبیله‌ای آنها به عقبه سیاسی خویش خیانت نمی‌کند؛ اما غافل از اینکه در چارچوب منطق قبیله، قربانی کردن خویشاوندان دور به نفع خویشاوندان نزدیک مجاز شمرده می‌شود. ابوموسی در قالب چنین تفکری، عبدالله بن عمر، داماد خویش، را برای خلافت پیشنهاد می‌کند. عمرو عاص نیز از همین تمایل درونی ابوموسی استفاده

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین (علیه السلام) ..... ۱۷۵

نموده و او را فریب می‌دهد.<sup>(۱)</sup> پس از حکمیت، خوارج در قالب جبهه سوم علیه عراق و شام یعنی قریش به پا می‌خیزند و درواقع، پروژه خودمختاری سیاسی و تضعیف حاکمیت مرکزی را در دستور کار خویش قرار می‌دهند. فراتر از همه اینکه فرقه نجدات از خوارج معتقد بودند که هرگاه مردم بتوانند با یکدیگر با انصاف رفتار کنند به حاکم و امام نیازی نمی‌باشد.<sup>(۲)</sup>

## ب) ایمان و عمل

مسئله «ایمان و عمل» و کیفیت ارتباط آن دو با یکدیگر، از مباحث مهم در حوزه معرفت کلامی به است و از مبنایی‌ترین مسائل، در تفکیک و تمایز فرقه‌های کلامی شمرده می‌شود؛ زیرا نوع نگاه و تفسیری که انسان متکلم از ارتباط عمل با ایمان دارد، نه تنها رابطه انسان با خداوند را معنا می‌نماید، که مسئولیت‌های اجتماعی افراد را تحلیل نموده و مناسبات اجتماعی را تعریف می‌کند. خوارج به‌عنوان فرقه کلامی، در بحث عمل و ایمان معتقد بودند: عمل جزء ایمان است و مرتکب کبیره از دین اسلام خارج می‌باشد؛ یعنی انسان‌ها را یا مؤمن و یا کافر دانسته، و منزلت سومی بین این دو منزلت قائل نبودند؛ از این رو قائلین به حکمیت را کافر دانسته و معتقد به خروج آنها از دین بودند؛ اما آنچه که هویت سیاسی و ماهیت قبیله‌ای آنها را در این حوزه عریان می‌کرد، نوع تلقی خوارج از گناه بود. از داده‌های تاریخی و از آن جمله حکایت ذیل به دست می‌آید که گناه در منظومه اعتقادی آنها بیشتر به معنای مخالفت با تمایلات سیاسی و برداشت‌های قشری آنها از دین بوده است.

---

(۱) مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه پاینده، ج ۱، ص ۷۵۶-۷۵۵.

(۲) ابوزهره، تاریخ مذاهب اسلام، ص ۱۱۰-۱۱۱.

خوارج وقتی که خروج نمودند، بر عبدالله بن خباب، از پیروان علی علیه السلام و صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله گذشتند، و از او می‌خواهند که روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نماید. او می‌گوید: «پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است، پس از من فتنه‌ای پیش می‌آید که قلب مرد در آن می‌میرد؛ همچنان‌که بدنش می‌میرد، شب مؤمن است و روز کافر». خوارج با شنیدن این روایت به شدت خشمگین شده و تصمیم به کشتن او می‌گیرند. دست‌هایش را می‌بندند، همراه با زنش که حامله بود به زیر درخت خرما می‌برند. خرمایی از آن درخت بر زمین افتاده بود، یکی از خوارج آن خرما را خورد، کسی به او گفت: آیا بدون اجازه خرمای دیگری را می‌خوری؟ مرد خرما را از دهان بیرون انداخت. یکی از آنان شمشیر کشید و خوکی از اهل ذمه را کشت. بعضی از یارانش گفتند این از کارهایی است که فساد را بر روی زمین زیاد می‌کند. پس از آن مردی که خوک را کشته بود، نزد صاحب آن رفت و صاحب آن را راضی کرد. ابن خباب وقتی کارهای آنان را دید گفت: اگر شما در آنچه انجام می‌دهید صادق باشید، آسیبی از شما به من نخواهد رسید. به خدا سوگند من در اسلام کاری انجام نداده‌ام که موجب بیرون رفتن من از اسلام شود. من مؤمن هستم شما به من امان دادید. خوارج عبدالله و زنش را که باردار بود به کنار رودخانه آوردند، سر ابن خباب را از بدن او جدا کردند و شکم زن وی را دریدند و جنین وی را نیز کشتند.<sup>(۱)</sup>

تناقضات در نگرش خوارج برای تعیین مصادیق گناه نیز نشان‌دهنده این واقعیت است که اساساً تفکر خارجی‌گری در چارچوب معیار دین شکل نگرفته و هر گروهی از این فرقه، متناسب با ساختمان ذهنی خویش و در قالب اجتهاد

(۱) ابن قتیبه دینوری، الإمامة و السياسة، ترجمه طباطبائی، ص ۱۷۵-۱۷۴.



بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین (علیه السلام) ..... ۱۷۷

بی‌معیار و بی‌قاعده رایج در دین فهمی قبایل، گزاره‌های فقهی را معنا می‌نمودند. بیهشیّه، جهان را جایگاه شرک دانسته و خون اهل قبله را حلال می‌شمردند. میمونیه، ازدواج با دختران پسر و دختران دختر و دختران فرزندان برادر و دختران دختران خواهر را جایز می‌دانستند. بدعیّه می‌گفتند: فقط دو نماز وجود دارد، دو رکعت در بامداد و دو رکعت در شامگاه. معلومیّه، کسانی را که همه نام‌های خداوند را بلد نبودند کافر می‌دانستند.<sup>(۱)</sup>

### ج) امر به معروف و نهی از منکر

خوارج با توجه به رویکرد سیاسی - نفی حاکمیت سیاسی - و دیدگاه افراطی درباره کفر و ایمان، اهمیت جدّی برای امر به معروف و نهی از منکر قائل بودند. اساساً بر بنیان اصل امر به معروف و نهی از منکر شورش‌ها و بداخلاقی‌های رفتاری خود را توجیه می‌کردند. عبدالله بن وهب راسبی پس از اینکه خوارج با او بیعت نمودند، برخاسته و می‌گوید: «همانا خداوند از ما عهد و پیمان گرفته است که امر به معروف و نهی از منکر کنیم و معتقد به حق باشیم و آن را بگوییم و در راه حق جهاد کنیم و کسانی که از راه خدا گمراه شوند برای آنان عذابی شدید است».<sup>(۲)</sup>

خوارج معتقد بودند که امر به معروف و نهی از منکر مطلقاً واجب بوده و مشروط به هیچ قید و شرطی نیست. قیام در مقابل حاکم جابر واجب است، ولو با یقین به اینکه قیام بی‌فایده باشد؛ زیرا «چیزی برتر از رفتن به سوی رضوان و بهشت خداوند» نیست؛<sup>(۳)</sup> از این رو در اندیشه خوارج تقیه وجود ندارد و انسان در هر شرایطی و با توجه به

---

(۱) مقدسی، آفریش و تاریخ، ترجمه شفیع کدکنی، ج ۲، ص ۸۲۶-۸۲۸.

(۲) ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ترجمه دامغانی، ص ۲۴۷.

(۳) همان.

هر پیامدی موظف به امر به معروف و قیام به سیف است. قیام به سیف در اندیشه خوارج به قیام علیه حاکم جابر محدود نشده و از عملکرد خوارج به خوبی دانسته می‌شود که آنها با تمام مخالفان خویش با منطق تکفیر، قتل و کشتار برخورد و درواقع، با زبان شمشیر دیگران را حذف و یا مطیع می‌کردند.

### ۳. پیامدهای اعتقادی

عدم بصیرت دینی و غفلت از شرایط و مراتب امر به معروف و نهی از منکر باعث می‌شود که خوارج در مقابل امام راستین و پیشوای مؤمنین، علی علیه السلام، شورش نمایند، و با کشیدن دیوار اعتقادی در میان جامعه اسلامی، صرفاً باورهای خویش را در دایره اعتقادات دینی معنا نموده و دنیا را دارالکفر تلقی کنند. در چنین فضای تاریک و آلوده‌ای که خوارج می‌سازند، «بدباوری» و «بدگمانی» در فضای ذهنی جامعه شکل گرفته و خشونت کور اجتماعی، قداست دینی می‌یابد. خشونت‌هایی که هرچند در مغایرت بنیادی با ارزش‌های دینی قرار داشت، اما متأسفانه به نام دین تظاهر نموده و با شعار دین، به دین و دینداری آسیب‌های جدی وارد می‌کرد.

در منطق خوارج، امر به معروف و نهی از منکر از حوزه گفتگوی منطقی خارج شده و صرفاً در بعد جنگی معنا می‌یابد؛ ازاین‌رو در این منطق، رد پای از استدلال فکری و اقناعی وجود ندارد و سعی می‌شود که از طریق تکفیر، تهدید، قتل و غارت، به ترویج تفکر خارجی‌گری پرداخته شود. درست به همین دلیل، انسان‌های وابسته به این تفکر، هیچ‌گاه به استدلال مخالفین خویش توجه نکرده و صرفاً خواستار این می‌باشند که مخالفین‌شان یا معتقد به عقاید آنها شوند و یا باید بمیرند.

خوارج هرچند در ابتدای تاریخ اسلام ظاهر شد، اما در امتداد تاریخی خویش، در دنیای معاصر در قالب تفکر خشن و غیرمنطقی وهابیت، بازتولید شده است؛ وهابیتی که

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ..... ۱۷۹

نه تنها در اصل برداشت سطحی و غیر عقلانی از ارزش‌های دینی با خوارج مشترک است، که در نحوه تعامل با دنیای اسلام نیز همان‌گونه عمل می‌نماید؛ تنها با این تفاوت که خوارج بیشتر رویکرد سیاسی داشت و برای تغییر حاکمان سیاسی تلاش می‌کرد؛ اما وهابیت به‌طور عمده در تعامل با حاکمان سیاسی، به قتل و کشتار انسان‌های عادی می‌پردازد.

### ج) مرجئه

مرجئه گروه و فرقه کلامی است که در ارتباط به مسئله «عمل» و «ایمان» شکل گرفته است. عنوان «مرجئه» نشان‌دهنده نوع دیدگاه و تفسیری است که آنها از «عمل»، «ایمان» و «نسبت آن دو» بیان می‌نمایند. برای درک و دریافت بنیان‌های اعتقادی مرجئه، ضروری است که واژه «مرجئه» معنا و به این پرسش پاسخ داده شود که چرا به این گروه مرجئه اطلاق می‌شود؟ اگر مرجئه از مشتقات «رجا» به معنای «امیدواری» دانسته شود، اشاره به بعد اعتقادی آنها دارد که می‌گویند: گناه آسیبی به ایمان وارد نمی‌کند. به گنهکاران، «امید» می‌دهند که در آخرت به پاداش ایمان خویش دست خواهند یافت؛ اگر مرجئه اشتقاق یافته از ماده «ارجا» به معنای «به تاخیر انداختن» باشد، ناظر به این خاستگاه سیاسی است که مرجئه در ابتدای پیدایش خویش، در قالب یک جریان و موضع سیاسی ظاهر می‌شود و قضاوت در مورد عمل صحابه را به آخرت موکول می‌نمایند.

### ۱. پیدایش مرجئه

در پیدایش مرجئه سیاسی گفته می‌شود نخستین کسی که از ارجا سخن گفت و در نامه از گفتار درباره شیخین، از تولی و تبرّا درباره علی علیه السلام، عثمان، طلحه و زبیر منع و

نهی نمود، حسن بن محمد حنفیه (متوفی ۹۹ یا ۱۰۰) بود.<sup>(۱)</sup> همین مسئله سرانجام مبنای شکل‌گیری فرقه کلامی مرجئه شد؛<sup>(۲)</sup> اما دقت در تاریخ فکری و سیاسی اسلام، به‌خوبی نشان‌دهنده این واقعیت است که منطق و تفکر مرجئه‌گری، از مدت‌ها پیش در دنیای اسلام مطرح بوده است و ریشه‌های آن را می‌توان در اختلافاتی جستجو نمود که پس از رحلت پیامبر اسلام ﷺ در میان جامعه اسلامی پدید آمده بود. همان‌گونه که در بستر اختلافات، جامعه از مرجعیت دینی اهل بیت ﷺ محروم شد در پی آن جبرگرایی و خوارج و مرجئه به وجود آمدند.

جنگ با اهل رده، از حوادث مهمی بود که ذهنیت اعتقادی و دینی جامعه را با پرسش‌های اساسی روبه‌رو کرد. برخی از قبایل در عین اعتقاد به اسلام، از پرداخت زکات به حکومت خودداری می‌کردند.<sup>(۳)</sup> ابوبکر معتقد بود که با آنها باید جنگید؛ اما عقلانیت دینی جامعه قانع نمی‌شد که صرفاً به دلیل ندادن زکات با قبایل اهل قبله جنگ نمایند. هرچند این جنگ اتفاق افتاد و مخالفین سرکوب شدند، اما این پرسش‌ها به شکل جدی در ذهنیت جامعه خلق شد که ایمان چیست؟ ارتباط عمل با ایمان چگونه می‌باشد؟ آیا اگر انسان مسلمان و مؤمنی به برخی از اعمال و تکالیف دینی خود عمل ننماید، از دین و ایمان خارج شده، محارب و مرتد می‌شود؟

وقتی معاویه از بیعت با امام علی ﷺ امتناع ورزید و مسئله سرکوب متمردين شامی مطرح شد برخی از صحابه به منطق ارجا پناه برده و به بهانه اینکه نمی‌توانند حق را از باطل تشخیص دهند و در مجاز بودن جنگ با اهالی شام تردید دارند، از جنگ فاصله می‌گیرند. سعد بن ابی وقاص به علی ﷺ می‌گوید: «شمشیری به من بده که کافر را از

(۱) ابن سعد، الطبقات الکبری، ترجمه دامغانی، ج ۵، ص ۲۱۰.

(۲) غلامی دهقی، «مرجئه و بنی‌امیه همسازی یا ناهمسازی»، مجله تاریخ در آینه پژوهش، ش ۱.

(۳) طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۴، ص ۱۳۶۸.

مسلمان تشخیص دهد تا با آن شمشیر در رکاب تو جنگ کنم. عبدالله بن عمر هم گفت تو را سوگند می‌دهم که مرا به چیزی که آن را نمی‌شناسم وادار مکن. محمد بن مسلمه هم گفت پیامبر صلی الله علیه و آله به من دستور فرمود با شمشیر خود مشرکان را بکشم و چون نمازگزاران کشته شوند، شمشیر خود را به سنگ‌های کوه احد بزنم و بشکنم و من دیروز شمشیر خود را شکستم. اسامه بن زید نیز می‌گوید مرا از بیرون آمدن با خودت در این راه معاف دار که من با خداوند عهد کرده‌ام با کسانی جنگ نکنم که گواهی به وحدانیت خداوند می‌دهند».<sup>(۱)</sup>

پیدایش خوارج پرسش‌های مربوط به ایمان و عمل را به شکل عمیق‌تر مطرح کرده و تبدیل به مسئله روز می‌کند. مرجئه اگر در واکنش صریح علیه خوارج شکل نگرفته باشد، به یقین در تقابل جدی با آن قرار داشته است. خوارج عمل را جزء ایمان تلقی کرده، ترک واجب و ارتکاب معاصی را باعث خروج از دین می‌دانستند؛ اما مرجئه چنین نسبتی را میان ایمان و عمل قائل نبوده و بر بنیان این اعتقاد در عرصه اعتقادی جامعه ظاهر می‌شوند که ایمان ربطی به عمل نداشته و ارتکاب معاصی آسیبی به ایمان وارد نمی‌نماید؛ همان‌گونه که عمل بدون ایمان سودی نمی‌رساند.<sup>(۲)</sup> خوارج نمادی از خشونت، تحجر، انعطاف‌ناپذیری و قشری‌گرایی دینی است. مرجئه تجسم عینیت‌یافته از تساهل، تسامح، اباحه‌گری و بی‌مبالاتی در دین می‌باشد.

مرجئه سیاسی هرچند بستر ساز مرجئه کلامی دانسته می‌شود، اما نباید در مقام تحقیق و داوری آنها را یک کاسه نمود. ارجأ سیاسی ممکن است صرفاً به عنوان پناهگاه سیاسی مطرح شده و ربطی به مسائل اعتقادی نداشته باشد. چنانچه حسن فرزند محمد حنفیه از این منطق استفاده می‌کند تا از سب علی علیه السلام جلوگیری نماید که توسط

(۱) ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ترجمه دامغانی، ص ۱۷۹.

(۲) مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۸.

حاکمیت بنی‌امیه ترویج می‌شد. همچنین صحابه که به منطق ارجا پناه بردند تا از شرکت در جنگ علیه معاویه معاف شوند، نباید متهم به ارجای کلامی شوند. منتها این واقعیت را نیز نمی‌توان انکار کرد که مرجئه کلامی اساساً در دامان مرجئه سیاسی زاده می‌شود و انگیزه‌های سیاسی نقش تعیین‌کننده در ترویج و گسترش آن ایفا می‌نماید.

حاکمیت سیاسی بنی‌امیه براساس ماهیت پارادوکسیکال و تناقض‌آمیز خویش، زمینه‌ساز اصلی ترویج و گسترش مرجئه کلامی به شمار می‌آید. حاکمیت بنی‌امیه، از یک‌سوی بر بنیان باطن نژادی و قبیله خود، مناسبات سیاسی را معنا می‌نمود و از سوی دیگر، احتیاج جدی به مشروعیت دینی در جامعه اسلامی داشت. در بستر همین ذهنیت نژادی و شعار دینداری است که مرجئه نه تنها تبدیل به منطق توجیه‌کننده برای عملکرد ضددینی بنی‌امیه در سطح حاکمیت سیاسی می‌شود که به‌عنوان راهکار مناسب برای حفظ جا و جان اقلیت‌های قومی در سطح جامعه رواج می‌یابد؛ ازاین‌رو طرفداران بنی‌امیه در کوفه، که کانون ضد اموی است، در پس نقاب مرجئه‌گری پنهان می‌شوند؛ یعنی در تیپ‌شناسی مرجئه نشان داده می‌شود که مرجئه کوفی، بیش از مناطق دیگر طرفدار بنی‌امیه بودند و واکنشی بود در مقابل شیعیان، که عثمان را قبول نداشتند.<sup>(۱)</sup> مسلمانان غیر عرب که در حاکمیت نژادپرستانه اموی‌ها با حربه تکفیر، مورد تحقیر و کشتار قرار می‌گرفتند در دامن ارجا پناه بردند و بر بنیان چنین خاستگاه اجتماعی، منطق ارجا در میان این بخش از امت اسلامی گسترش بیشتر می‌یابد و از همین زاویه می‌توان این واقعیت را قابل فهم نمود که چرا «بسیاری از شیوخ و علما مرجئه از موالی و به‌طور عمده ایرانی بودند».<sup>(۲)</sup>

(۱) مفتخری، «مرجئه و نو مسلمانان»، مجله تاریخ اسلام، ش ۵.

(۲) همان.

## ۲. عقاید مرجئه

تفکر اعتقادی مرجئه در محوریت کفر و ایمان سامان یافته و دیدگاه خاصی، در باقی ابواب معارف دینی ارائه نکرده‌اند. علت این تقلیل‌گرایی را می‌توان ناشی از این واقعیت دانست که در اندیشه دینی مرجئه، ایمان به گونه‌ای تفسیر و معنا می‌شود که بقیه معارف دینی و به‌ویژه بعد تکلیفی و عملی دین، از فضای ذهنی جامعه خارج شده و کاملاً بی‌اهمیت دانسته می‌شود. مرجئه درواقع شکل می‌گیرد تا فضای پرتنش و خشن فرقه‌گرایی را تلطیف نموده و حربه تکفیر را از دست حاکمیت نژادپرست اموی و دگم‌اندیشان متحجر خوارج که به نام دین، جان و مال مخالفین خویش را غارت کردنی می‌دانستند، پس گرفته و قرائت وسیع و دامن‌گستر از دین ارائه کنند که دایره کفر به‌شدت محدود شده و دنیا دارالایمان دانسته شود.

### الف) ایمان و عمل

ایمان از دیدگاه مرجئه عبارت است از «تصدیق قلبی» یا «تصدیق قلبی و اقرار لسانی» به این صورت که عمل، خارج از حقیقت ایمان دانسته شده و بی‌ارتباط با ایمان تلقی می‌شود. براساس این تعریف، اولاً ایمان قابل زیادت و نقصان نیست؛ ثانیاً مرتکب کبیره حقیقتاً مؤمن است و اگر بدون توبه هم بمیرد، باز مخلد در نار نخواهد بود.<sup>(۱)</sup> چون بخشودگی گنهکاران عقلاً رواست، چه میان خلق و خدا اتفاق افتاده باشد، یا بین مردمان، همگی بخشودنی است و خدا از ستمگر می‌گذرد. به این صورت که خداوند، ظالم و مظلوم را رو در روی هم قرار می‌دهد و آنچه را که مظلوم بخواهد ظالم به او می‌دهد و سرانجام مظلوم از ظالم می‌گذرد.<sup>(۲)</sup>

(۱) صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۴۶؛ سبحانی، بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۸۲-۸۱.

(۲) اشعری، مقالات اسلامیین و اختلاف مسلمین، ص ۷۴.

مرجئه به همان میزانی که ایمان را به معنای وسیع معنا نموده و تعریف می‌نمایند، به همان وسعت، دنیا را «دارالایمان» دانسته و معتقدند که اصل بر مؤمن بودن انسان‌هاست. فرقه‌زادیّه می‌گفتند: هر کس خدا را بشناسد و پیامبر را انکار کند، مؤمن و کافر است: مؤمن به خدا و کافر به پیامبر. کرامیّه، ایمان را تنها اقرار به زبان دانسته و منافق را مؤمن معرفی می‌کردند. به اعتقاد رفاشیّه، خداوند هیچ کس از یکتاپرستان را بر گناهی که بکند عذاب نخواهد کرد.<sup>(۱)</sup> معنای دقیق این دیدگاه‌ها این است که اساساً همه انسان‌ها مؤمن هستند؛ زیرا حتی آنهایی که در زبان خدا را انکار می‌کنند باز ممکن است که قلباً معرفت به خدا داشته باشند. ما نمی‌توانیم از قلب دیگران آگاه شویم.

### **(ب) حاکمیت سیاسی**

مرجئه در مقابل خوارج، مشروعیت حاکمان سیاسی را بر عدالت و عدم ارتکاب کبائر مبتنی ندانسته و معتقد بودند: اطاعت از خلیفه گنهکار و ظالم نیز واجب می‌باشد.<sup>(۲)</sup> براساس چنین مبنای سیاسی مرجئه نه تنها با رویکرد سکوت و اطاعت محض، با حاکمان سیاسی بنی‌امیه به تعامل می‌پردازند، که توجیه‌کننده کردارهای آنها شده و تبدیل به منطق خودکامگی، ستمگری و رفتارهای ضد ارزشی در عرصه سیاسی می‌شوند. مرجئه را می‌توان منطق سیاسی اقلیت‌های شکست‌خورده‌ای دانست که در پناه ثناگویی و تملق سیاسی، در پی خریدن ترحم قاتلان جان و غارتگران اموال خویش می‌باشند.

### **(ج) امر به معروف و نهی از منکر**

مرجئه هرچند اظهارات صریح و روشن در ارتباط با این فریضه الهی بیان نکرده‌اند، اما از نوع نگاه و اعتقاد آنها به مسئله کفر و ایمان می‌توان به این واقعیت دست یافت که

(۱) مقدسی، آفریش و تاریخ، ترجمه شفیع کدکنی، ج ۲، ص ۸۳۰.

(۲) دهقی، «مرجئه و بنی‌امیه همسازی یا ناهمسازی»، تاریخ در آینه پژوهش، ش ۲.



اساساً مسئله «امر به معروف و نهی از منکر» در نظام اعتقادی مرجئه جایگاهی اساسی و قابل توجهی نداشته و اهمیت زیادی ندارد. تفسیر و تقلیل ایمان به معرفت و اعتقاد قلبی، حتی با قید اقرار به زبان، باعث می‌شود که انسان در قبال بدرفتاری‌ها و کردارهای ضد ارزشی افراد در جامعه، احساس مسئولیت نکرده و از دخالت در این امور پرهیز نماید؛ زیرا وقتی ایمان، به «امر پنهان درونی» تعریف می‌شود، نقش اعمال صالح در سعادت‌مندی بشر انکار شود. دعوت دیگران به ایمان و اعمال دینی موضوعیت خویش را از دست داده، و تنها «پاکی قلب» معیار دینداری انسان قرار می‌گیرد. ناگفته پیداست که «پاکی قلب» امر ذهنی شخصی، غیرقابل شناخت برای دیگران می‌باشد. درست براساس همین مبنا، مرجئه در عرصه سیاسی نیز به نفی نظارت متقابل مردم و حاکمیت سیاسی پرداخته و همان‌گونه که حاکمان سیاسی را از مجازات گنهکاران و مرتکبین کبائر منع می‌نمایند، قیام و اقدام مسلحانه مردم، در مقابل حاکمان جور را نیز نباید جایز بشمارند.

### ۳. پیامدهای اعتقادی

دیدگاه مرجئه، انعکاس دوگانه در ذهنیت نقاد جامعه داشته و به شکل مثبت و منفی مورد ارزیابی قرار گرفته است. عده‌ای بر مبنای قیاس آن، با خوارج و حاکمیت نژادی بنی‌امیه معتقدند: خوارج صرفاً بر اصل «وعید» و ترساندن انسان‌ها از عذاب خداوند تکیه داشته، و با اعمال خشونت صحرایی و قبیله‌ای، زمینه‌ساز دین‌گریزی در جامعه می‌شدند. عملکرد نژادی حاکمان بنی‌امیه، این دین‌گریزی و بیگانگی از دین را در میان قبایل عرب و غیرعرب به‌شدت گسترش می‌داد. در چنین فضایی است که مرجئه شکل می‌گیرد و با تکیه بر اصل «وعد»، بر لطف و رحمانیت خداوند تأکید نموده، و با طرح عدم ارتباط عمل با ایمان، تساهل و تسامح دینی را در متن مناسبات اجتماعی جامعه

ترویج می‌نماید. از این طریق، نه تنها مانع، از تکفیر مسلمین توسط خوارج و بنی‌امیه می‌شود که جنبش مسلمانان غیرعرب را در مقابل تفکر نژادی بنی‌امیه، شکل داده و نقش اساسی در ترویج و گسترش اسلام در میان جوامع غیرعرب ایفا می‌نماید.<sup>(۱)</sup>

دیدگاه دوم، بر جنبه‌های منفی و پیامدهای ضد دینی آن تأکید داشته و درواقع، به این مسئله اساسی اشاره می‌نماید که جداکردن ایمان از عمل، به معنای بی‌محتوا نمودن اسلام است. ترویج دین بر پذیرش قلبی و عمل به تکالیف دین مبتنی بوده، و مرجئه نه تنها به ترویج دین نپرداخته است، که با تئوریزه نمودن «اباحه‌گری» و «عدم التزام عملی به تکالیف دینی»، به حذف دین، از متن زندگی فردی و جمعی جامعه پرداخته است. به عبارت روشن‌تر، مرجئه به نام دین، علیه دین عمل نموده و آسیب‌های جدی به عرصه دینداری جامعه وارد کرده است. تفکر اباحه‌گری هرچند، نسبت به تفکر انحرافی خوارج و حاکمیت انحرافی بنی‌امیه، ممکن است محسناتی داشته باشد، اما واقعیت این است که معیار ارزیابی در مسائل دینی، خود دین و ارزش‌های دینی است. براساس دین و منطق دینی، به‌خوبی دانسته می‌شود که مرجئه، نه تنها در راستای ترویج دین فعال نبوده است، که دین و دینداری را تضعیف نموده است؛ زیرا ترویج دین و توسعه دادن به فرهنگ دینی، مبتنی بر احساس تکلیف در قبال ارزش‌های دینی در جامعه است. مرجئه با نفی ارتباط میان ایمان و عمل، درواقع به نفی فرهنگ دینی پرداخته و منکر اصل نظارت و کنترل اجتماعی دین در جامعه شده است.

مرجئه منطقاً، تئوری و منطق بی‌مبالاتی در دین و بی‌بندوباری در جامعه شمرده می‌شود. به این صورت که در تفکر و اندیشه مرجئه‌گری، دین در قالب شعار «قلب پاک» معنا می‌شود، در قالب چنین شعار و تفسیر از دین، اباحه‌گری و بی‌بندوباری

---

(۱) مفتخری، «مرجئه و نو مسلمانان»، مجله تاریخ اسلام، ش ۵.

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین (علیه السلام) ..... ۱۸۷

عملی در جامعه مشروعیت و جواز دینی می‌یابد. نظام اخلاقی و ارزشی جامعه فرو ریخته، و رفتارهای ضددینی و ضد اخلاقی رواج می‌یابد. سرانجام منطق دین فراموش شده و فرهنگ ضد اخلاقی «اباحه‌گری» در جامعه حاکم می‌شود. بر این اساس، منطق ارجأ نه تنها منطق مناسب برای ترویج دین به شمار نمی‌آید، که خطر ناک‌ترین تفکر و اندیشه ضددینی است که به نام دین، دیانت و تفکر دینی را نابود می‌کند.

در چوکات منطق و تفکر اباحه‌گری، حلال‌ها حرام و محرمات حلال شمرده می‌شود. با منطق «قلب پاک»، رفتارهای افراد توجیه شده، هرکاری برای هر فردی مجاز دانسته می‌شود؛ زیرا در منطق مرجئه اصالت از آن «قلب پاک» است. معیار دینداری «پاکی قلب» دانسته می‌شود. بایدها و نبایدهای دینی نادیده گرفته شده، فسادهای علنی افراد، با این منطق توجیه می‌شود: کردارهای ظاهری، ملاک دینداری نبوده، مهم قلب پاک می‌باشد. بر مبنای همین تفکر، تذکر دادن به عنوان «امر به معروف و نهی از منکر»، دخالت در امور دیگران تعریف شده، و درواقع، فلسفه دین و بعثت انبیاء (علیهم السلام) انکار می‌شود. شریعت و فرایض دینی تعطیل شده، و بی‌دینی در جامعه توجیه می‌شود؛ از این رو امام صادق (علیه السلام) نه تنها از مجالست با مرجئه منع می‌نماید که آنها را مورد لعن و نفرین قرار داده و می‌فرماید: «لَا تُجَالِسُوهُمْ يَعْنِي الْمُرَجَّئَةَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لَعَنَ اللَّهُ مِلَلَهُمُ الْمُشْرِكَةِ الَّذِينَ لَا يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ».<sup>(۱)</sup>

## ۲. سلطنت یزید، جایگزینی قبیله به جای عقیده

معاویه با اتکا به «قدرت سیاسی» و بهره‌گیری از «وحشت اجتماعی» و «بحران اعتقادی-اخلاقی» که به وجود آمده بود، برای تحقق آخرین آرزوی خویش یعنی جانشینی یزید اقدام نمود. منتها مسئله اساسی که مایه تشویش و نگرانی او به شمار

---

(۱) کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۱۰.

می‌رفت، عدم قابلیت پذیرش ولایتعهدی یزید برای ذهنیت اعتقادی - هرچند مغشوش و بحرانی - جامعه بود. معاویه به خوبی و با زیرکی درک می‌کرد که حداقل ویژگی‌های لازم برای حاکمیت در جامعه دینی، رعایت ظاهر دینی است. یزید فردی عیاش، قمارباز و شرابخواری بود که حتی تظاهر به دین نمی‌کرد و سنت‌های اخلاقی رایج در جامعه را نیز رعایت نمی‌نمود.

جریان جانشینی یزید از آنجا به شکل رسمی آغاز شد که معاویه تصمیم می‌گیرد مغیره را از امارت کوفه عزل کند. او برای جلب رضایت معاویه مسئله ولایتعهدی یزید را مطرح می‌کند. به یزید می‌گوید: اکنون که یاران پیامبر ﷺ در گذشته‌اند، تو در میان امت اسلامی از حیث علم و سیاست و دیانت از همه افضل و داناتری! چرا امیرالمؤمنین شما را ولیعهد نمی‌کند. یزید سخنان او را با معاویه در میان می‌گذارد. معاویه که مدام در پی یافتن راهکار مناسب برای تحقق این آرزو بود، مغیره را به نزد خویش می‌خواند و راه حل مشکل را جویا می‌شود. مغیره می‌گوید: بیعت گرفتن از مردم کوفه به عهده من، زیاد اهالی بصره را قانع می‌کند. با بیعت گرفتن از این دو شهر، زمینه بیعت عمومی نیز فراهم می‌شود. معاویه طرح او را عملی دانسته و او را بر سر جایش در کوفه برمی‌گرداند. مغیره وقتی بیرون می‌آید به یاران خویش می‌گوید: من پای معاویه را در یک گودال بسیار عمیق نهاده‌ام و این کار برای امت محمد ﷺ بسیار سخت و ناگوار است شکافی ایجاد کرده‌ام که هرگز پینه‌بردار نخواهد بود.<sup>(۱)</sup>

ولایتعهدی یزید چنان دور از ذهنیت جامعه آن روز بود که وقتی معاویه از زیادبن ابی - که خود از فاسقان روزگار بود - مشورت می‌خواهد، او نیز به ولایتعهدی یزید اعتراض کرده و مخفیانه پیغام می‌دهد: کار مسلمانی و سامان آن سخت و مهم

---

(۱) ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه حالت و خلیلی، ج ۱۱، ص ۵۱-۵۲.

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ..... ۱۸۹

است، یزید لایبالی است و سهل‌انگار و دلبسته شکار؛<sup>(۱)</sup> اما معاویه با جدّیت مسئله جاننشینی یزید را دنبال می‌کند. در جمع نمایندگان دمشق از آن سخن گفته و عده‌ای از عمّالش مطابق برنامه از پیش تعیین‌شده، از آن حمایت می‌کنند. معاویه احساس می‌نماید که زمینه مناسب برای تأیید گرفتن از حاضران در مجلس فراهم شده است، می‌پرسد آیا همه شما بر آنچه گفته شد متفقید؟ بسیاری موافقت خویش را اعلام می‌کنند. معاویه نظر احنف بن قیس را جویا می‌شود. او می‌گوید: ای معاویه! کسی را که به جاننشینی خود برمی‌گزینی، خوب بشناس، مردم عراق و حجاز به این کار خشنود نمی‌شوند. تا زمانی که حسن زنده است کسی با یزید بیعت نخواهد کرد. تو با حسن بن علی پیمان بستی که پس از تو او به‌عنوان خلیفه معرفی شود. تو اگر به پیمان خود وفا کنی اهل وفا هستی و اگر در کار خود حيله کنی آن را خود بهتر می‌دانی. به خدا سوگند به دنبال حسن، اسب‌هایی می‌باشند که بر آن سوارانی نشسته‌اند و شمشیرهایی که آماده دیدار تو هستند. تو خوب می‌دانی، مردم عراق از وقتی که از تو ناخشنود شده‌اند تاکنون از تو راضی نشده‌اند. از وقتی که پیرو علی و حسن شده‌اند بر آنان خشم نگرفته‌اند. به خدا سوگند، حسن نزد مردم عراق از علی محبوب‌تر است.<sup>(۲)</sup>

پس از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام فعالیت‌های معاویه برای اقناع مدینه جدّی‌تر می‌شود. او غیر از اینکه به عامل خود در این شهر دستور پیگیری می‌دهد خود نیز به مدینه آمده و با بزرگان آن گفتگوهای پرمنازعه‌ای می‌کند و در ادامه آن نامه‌های جداگانه برای هر کدام می‌فرستد و آنچه که می‌تواند وضعیت بحرانی آن دوران را نشان دهد و زمینه فهم تحولات بعدی را فراهم کند پاسخی است که امام حسین علیه السلام به نامه معاویه می‌دهد. حضرت می‌نویسد: «معاویه، طرفداران تو گروه شیطان هستند، گروه

(۱) طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۲۸۶۶.

(۲) ابن قتیبه دینوری، الإمامة و السياسة، ترجمه طباطبایی، ص ۱۹۰-۱۹۳.

تو از دین بیرون رفتگانی و گروه ستمکار و یاران شیطان رانده شده. معاویه مگر تو کشنده حبرین عدی و یاران او نیستی؟ او و یارانش از پرستش کنندگان حق تعالی بودند. امر به معروف و نهی از منکر می کردند. تو آنان را ستمگرانه کشتی؛ درحالی که قبلاً به آنان امان داده بودی. آیا تو کشنده عمرو بن حمق نیستی، آیا تو کسی نیستی که زیاد را فرزند ابوسفیان خواند؛ درحالی که رسول خدا ﷺ در این باب این چنین قضاوت کرده بود که فرزند از آن جایگاهش است و کسی که تهمت می زند، پاسخش سنگ است. او را بر مسلمانان مسلط کردی، وی مسلمانان را می کشت و دست و پای آنها را می برید.

سبحان الله! ای معاویه! گویی تو از مردم مسلمان نیستی و آنان نیز از تو نیستند، آیا تو کشنده حضرمی نیستی که زیاد در نامه ای برای تو نوشت که وی بر دین علی بن ابی طالب است. دین علی بن ابی طالب همان دین پسر عموی وی محمد ﷺ است. گفته بودی مردم را داخل فتنه نکنم؛ ولی من فتنه ای بزرگتر از امارت و حکومت تو نمی شناسم. گفته بودی، به خودت و دینت و امت محمد ﷺ نگاه کن؛ ولی به خدا سوگند، هیچ چیزی را برتر از جهاد با تو نمی دانم. معاویه! تقوای الهی را پیشه ساز، و بدان خداوند را کتابی است که در آن هیچ کوچک و بزرگی از آن فرو نمی ماند، مگر آنکه آن را شمارش می کند. بدان، خداوند هرگز کسانی را که تو به ظن و گمان خود آنان را کشتی فراموش نخواهد کرد. همچنین کار تو را که می خواهی کسی را که شراب می نوشد و با سگ بازی می کند، به عنوان خلیفه مسلمانان معین کنی. من سرانجام تو را به جز اینکه عذاب خداوند را در پی خواهد داشت نمی بینم، تو با این کار دنیای خود را نابود و رعیت را نیز ضایع می کنی»<sup>(۱)</sup>.

پرسش اساسی که ممکن است در ذهنیت برخی بی پاسخ باقی مانده باشد این است که معاویه چگونه راضی شد تا فرزند فاسد و شرابخوار خویش را بر مقدرات مسلمین مسلط کند؟ پاسخ این پرسش را می توان در ذهنیت شناسی او جستجو نمود و در قالب منطق قبیله فهمید. بر بنیان اندیشه قبیله ای اصالت خونی در مرکز مرجحات ذهنی قرار دارد و هسته محوری آن خود خونی انسان به شمار می رود؛ از این رو انسان در قالب این منطق، بقا و دوام خویش را در استمرار وجودی فرزندان خود دانسته و آینده را در چنین چشم اندازی طراحی می نماید. معاویه در چوکات چنین تفکر و الزام درونی، ولایتعهدی یزید را فهم و معنا می نماید.

معاویه می گفت: «با مردن نمی میرم، چون اگر بمیرم فرزندم به جایم می نشیند»<sup>(۱)</sup> و در گفتگویی که با بزرگان مدینه درباره ولایتعهدی یزید داشت مناقشه تأمل برانگیزی با عبدالله بن عمر دارد، فرزند خلیفه دوم می گوید: خلافت پادشاهی نیست اگر چنین بود من الآن باید در مسند حکومت بودم. معاویه می گوید: پسر من برای من از همه دوست داشتنی تر است، پس از ابوبکر و عمر پادشاهی به فرزندان عبدمناف برمی گردد و تا قیامت از آن آنهاست.<sup>(۲)</sup> او در آخرین دقایق زندگی خویش که دو دخترش او را می گرداندند بنیادی ترین عناصر اعتقادی خود را بیان داشته و می گوید: «کسی را می گردانید که دمی نیا سود و پیوسته مال اندوخت، اگر به جهنم نرود».<sup>(۳)</sup>

با مرگ معاویه و جانشینی یزید، قبیله تمام قد، به جای عقیده می نشیند. اعتقادات دینی نه تنها از متن مناسبات سیاسی و اجتماعی کنار گذاشته می شود، که بی حرمتی به دین و قداست شکنی از مقدسات دینی کاملاً علنی می شود. عصر جاهلیت با تمام

---

(۱) طبری، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۲۹۰۲.

(۲) الإمامة و السياسة، همان، ص ۱۹۵-۱۹۶.

(۳) طبری، همان، ص ۲۸۹۱.

۱۹۲..... قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

تباهی‌های خویش بازتولید می‌شود و امام حسین علیه السلام به‌عنوان آفتابی‌ترین «چراغ هدایت» و «کشتی نجات» در کربلا می‌درخشد و در معراج شهادت مبعوث می‌شود تا حقیقت و آگاهی را در بستر تاریخ جاری و دین و تفکر دینی را احیا نماید.



## نتیجه بخش دوم: زمینه‌ها و عوامل انحطاط تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام

انحطاط تفکر دینی در عصر امام حسین علیه السلام ریشه در متن تمایلات غریزی افراد داشته و در بستر فرهنگ ریشه‌دار و منحط قبیله‌ای به وجود آمده است. خواص و نخبگان سیاسی و اجتماعی، نقش اساسی و تعیین‌کننده در گسترش و تعمیق آن ایفا نموده‌اند. برای اثبات این ادعا و فرضیه، مطالب در قالب سه فصل تنظیم و در هر فصلی یکی از عناصر یادشده تحلیل و بررسی شد.

**الف) فصل قبیله:** در این فصل مواجهه پیچیده و درظاهر متناقض قبایل عربی با نخستین دعوت به عقیده یعنی بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بررسی شد تا نقش «قبیله» به‌عنوان بستر ذهنی و اجتماعی انحطاط تفکر دینی آشکار شود. عصر بعثت شفاف‌ترین و عریان‌ترین عرصه است که رفتارهای اعتقادی و کردارهای قبیله‌ای را بازتاب داده، چگونگی تضاد و تنافی قبیله‌گرایی با ایمان و اعتقادات دینی را آشکار می‌کند. ورود قبیله‌ای قبایل عرب به‌ویژه اسلام آوردن دسته‌جمعی قریش، تعصبات خفته در میان جامعه اسلامی را بیدار نمود. با رحلت زود هنگام رسول اکرم صلی الله علیه و آله، قبیله‌گرایی به شکل برجسته در مرکزیت سیاسی امت اسلامی وارد شد و قبیله‌گرایی به‌عنوان برجسته‌ترین زمینه انحطاط تفکر دینی در میان جامعه اسلامی آشکارتر شد؛

**ب) فصل حاکمیت سیاسی:** در این فصل سعی شد که نقش عوامل سیاسی در تحولات اعتقادی و چگونگی انحطاط تفکر دینی تبیین شود. پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، منطق قبیله در سقیفه بنی‌ساعده طرح شد، بحران سیاسی در چارچوب منطق

سیاسی قبیله خاتمه یافت و منطق اعتقادی به حاشیه کشانده شد. جنگ با قبایل در عصر خلیفه اول، قبیله‌گرایی را تشدید نمود. غنیمت‌محوری و دنیاگرایی در دوران خلیفه دوم، وارد مناسبات اجتماعی شد و به این دلیل، اعتقادات دینی آسیب‌پذیرتر شد و قبیله منزلت بالاتر یافت. در عصر خلیفه سوم، قبیله و ثروت‌اندوزی در متن مناسبات اجتماعی قرار می‌گیرد. تحمیل منازعات و تنش‌های قبیله‌ای بر امامت علوی باعث می‌شود که احیای تفکر دینی در امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامت امام حسن مجتبی علیه السلام ناتمام بماند.

سلطنت بنی‌امیه از خاستگاه قبیله برمی‌خیزد. بن‌بست عبورناپذیری که در برابر بسط و تحکیم حاکمیت بنی‌امیه قرار داشت، این بود که در مخیله قبیله‌گرایان عرب، حاکمیت دین به منزله صعود بنی‌هاشم تفسیر می‌شد. بنی‌امیه نه می‌توانست با اسلام گسترش یافته مقابله نماید، نه تحمل پیشی گرفتن رقیب دیرینه خویش یعنی بنی‌هاشم را داشت. از چنین خاستگاه قبیله‌ای، رویارویی بنی‌امیه با دین و مرجعیت دینی و سیاسی اهل بیت علیهم السلام شکل می‌گیرد. معاویه برای رهایی از چنین بن‌بست گره خورده، سیاست «تغییر بنیادین» در مرجعیت دینی جامعه را طراحی و در قالب اقدامات ذیل اجرایی می‌نماید: ۱. تشدید تعصبات و تنش‌ها قبیله‌ای؛ ۲. اعمال خشونت و جبر اجتماعی؛ ۳. ترویج جهل و نادانی؛ ۴. تطمیع و ترویج دین‌فروشی؛ ۵. جعل حدیث و قتل عام شیعیان. در بستر چنین اقداماتی، ترس و تشویش فراگیر می‌شود. کتمان حقایق و دروغ‌های رفتاری رواج یافته و جامعه گرفتار بدهویی قبیله‌ای و از خود بیگانگی انسانی می‌شود؛

ج) فصل بحران اعتقادی و جایگزینی قبیله به جای عقیده: در این فصل سعی شد تا نقش همدستی خواص و حاکمیت بنی‌امیه در ایجاد مکاتب انحرافی کلامی تبیین

بخش دوم: فرایند افول تفکر دینی در عصر امام حسین (علیه السلام) ..... ۱۹۵

و سرانجام نشان داده شود، زاویه که در سقیفه ایجاد شد، سرانجام به کجا ختم شد. معاویه در تعقیب سیاست خویش برای حذف اهل بیت (علیهم السلام) از مرجعیت دینی و سیاسی جامعه، اقدام به ایجاد، ترویج و بهره‌گیری از اندیشه‌های کلامی ذیل نمود: ۱. ایجاد و ترویج جبرگرایی کلامی؛ ۲. حمایت مستقیم از اباحه‌گری مرجئه؛ ۳. زمینه‌سازی و استفاده از دگم‌اندیشی و بدفهمی خوارج. در بستر چنین اقداماتی ذهنیت اعتقادی جامعه نیز مغشوش و پرابهام می‌شود.

تشویش اعتقادی و قبیله‌اندیشی باعث شد که دین و اعتقادات دینی در چنبره احساسات و عواطف کور قبایل استحاله شود. هویت و وجدان انسانی افراد تباه شده و خودباختگی در سطح جامعه گسترش یابد. در چنین شرایطی معاویه آخرین تصمیم خویش را عملی نموده و یزید را به‌عنوان جانشین خویش انتخاب و تعیین می‌نماید. با جایگزینی کامل قبیله به‌جای عقیده شکل‌گیری قیامی به عظمت قیام عاشورا ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌شود.





**بخش سوم**

**فرایند احیای تفکر دینی**

**در قیام عاشورا**

**فصل اول: مبانی معرفتی و کلامی احیای تفکر دینی در قیام عاشورا**

**فصل دوم: شیوه‌های احیاگری در قیام عاشورا**

**فصل سوم: عاشورا، تعین دینداری و خودآگاهی انسانی**



## مقدمه

قیام عاشورا هرچند در راستای هدایت جامعه انسانی شکل گرفت و تبدیل به مناسب‌ترین منطق و الگوی احیای تفکر دینی برای همه عصرها و نسل‌ها شد، اما تردیدی نیست که این قیام در بستر اجتماعی خاص و به شکل مستقیم و بی‌واسطه در پاسخ به پرسش‌های مشخص، برای حل مشکلات اجتماعی و اعتقادی موجود در جامعه آن روز به وجود آمد. امام حسین علیه السلام در شرایط اجتماعی‌ای قرار داشت که انحرافات شبکه‌ای و سازمان‌یافته، کلیت جامعه را در دام بدفهمی اعتقادی و بداخلاقی رفتاری اسیر و گرفتار کرده بود. تفکر و فرهنگ جاهلیت در قالب غریزه‌محوری و اصالت دادن به تمایلات آلوده، و هوس‌های کور غریزی بازتولید شده، عقلانیت دینی و تفکر منطقی نه تنها در اسارت «جبراندیشی»، «تحریرگرایی» و «اباحه‌گری»، محتوای خویش را از دست داده بود، که دارای محتوای بد شده و درواقع منطق جور، چپاول و غارت‌گری اجتماعی به شمار می‌رفت.

حاکمیت بنی‌امیه، براساس ماهیت پارادوکسیکال و تناقض‌آمیزی در «ظاهر دینی» و در «باطن نژادی» خویش، تناقضات ذهنی و رفتاری را در سطح وسیعی از جامعه بازتاب داد، و دروغ‌های رفتاری و گفتاری را گسترش بخشید. در چوکات چنین تناقضات ذهنی و عینی، گروه‌های قبیله‌پرست، با شعارهای دینی و تظاهر دروغین به دین، در پی تأمین منویات و منافع قبیله خویش فعال می‌شوند. از همین خاستگاه، پدیده «خودفراموشی دینی» در سطح وسیعی از جامعه گسترش یافته و انسان‌های «بی‌خود» و «خودباخته» در قالب «خودنمایشی»‌های دروغین در

۲۰۰..... قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

عرصه مناسبات اجتماعی ظاهر می‌شوند. نفاق و چندچهره‌گی، تبدیل به فرهنگ عمومی شده، عهدشکنی و عدم التزام به پیمان‌ها و میثاق‌های اجتماعی در میان جامعه رواج می‌یابد.

امام حسین علیه السلام در تقدیر جامعه‌ای خلق می‌شود که حقیقت انسانی و حقانیت دینی خود را از دست داده بود؛ جامعه‌ای که با فروختن دین خویش به دنیا، در زبان، شعار دین می‌دادند؛ اما در باطن غرق در دنیاپرستی بودند. در زمان آسایش، کلیت جامعه دیندار می‌شدند؛ اما هنگام امتحان تنها حسین علیه السلام می‌ماند و پیروان راستین او. امام به هدایت جامعه‌ای منصوب شده بود که هویت دینی و انسانی خود را در بازی دنیایی باخته بود؛ جامعه‌ای که نه دیندار بودند و نه بی‌دین، انسان‌های بی‌درک و بی‌تعقلی که نماز می‌خواندند؛ اما در تعقیب نماز خویش، به وصی پیامبر خود، توهین می‌نمودند. دیندارانی که بر شیعه بودن خویش فخر می‌فروختند؛ اما در رکاب دشمن، علیه امام خود می‌جنگیدند.

شیعیان شیعه‌نمایی که علی علیه السلام را در صفین یاری نکردند و امام حسن علیه السلام آن «سردار تنها را» تنها تر از علی علیه السلام تنها گذاشتند. شیعیان کوفی صفتی که مولی علی علیه السلام در سرزنش آنها فرمود: «مردم کوفه! چرا شما را پیکرهای بی‌روح، و روح‌های بدون جسد می‌نگرم؟ چرا شما را عبادت‌کنندگانی بی‌صلاحیت، و بازرگانی بدون سود و تجارت، بیدارانی خفته، حاضران غایب از صحنه، بینندگان نابینا، شنندگان کر و سخن‌گویان لال مشاهده می‌کنم؟».<sup>(۱)</sup>

امام حسین علیه السلام مسئولیت یافته تا جامعه‌ای را هدایت نماید که می‌بینند؛ اما کورند، می‌شنوند؛ اما کورند، سخن می‌گویند؛ اما لال‌اند؛ جامعه‌ای که همچون

---

(۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.



بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۰۱

بیماران خوابگرد، در خواب فعالیت‌هایی را انجام می‌دهند؛ اما دلیل انجام دادن کارهای خویش را نمی‌دانند.<sup>(۱)</sup> جامعه‌ای که در عین بیداری خفته‌اند. بیدارند؛ اما در خواب زندگی می‌کنند، در خواب می‌جنگند، در خواب عبادت می‌کنند، در خواب عاشق شده و در خواب متنفر می‌شوند. جامعه‌ای که دین دارند؛ اما دلیل دینداری خویش را نمی‌دانند، حسین علیه السلام را دوست دارند؛ اما دلیل دوست داشتن خویش را نمی‌فهمند، با حسین علیه السلام دشمنی می‌کنند باز دلیل دشمنی کردن خود را نیز نمی‌فهمند. جامعه‌ای که با دفن عقلانیت خویش تمام عواطف و احساسات انسانی‌شان حیوانی شده است.

امام حسین علیه السلام با جامعه‌ای «بدهویت» و «بی‌خودی» مواجه است که حقانیت امام را می‌دانند؛ اما آنچنان در غرقاب دنیاپرستی غرق شده‌اند که وجدان خویش را از دست داده و قلب‌های‌شان سنگی شده است. امام حسین علیه السلام آمده است تا عواطف انسانی را در مدار عقلانی جامعه جاری گرداند؛ جامعه‌ای «خودباخته» و «ناخودآگاه» را دعوت به «خودآگاهی» و «خداآوری» نماید. پرسش اساسی این است که امام حسین علیه السلام چگونه می‌توانست چنین جامعه‌ای را به خود آورد، و با خدا آشنا گرداند؟ امام علیه السلام می‌خواهد که قلب‌های سنگ شده را بشکند، اشک‌های عاطفه را در دیده‌های کور بینایان نابینا جاری گرداند، اما مسئله این است که چگونه؟

امام علیه السلام قیامی را طراحی و اجرا می‌نماید که فراتر از اندیشه‌های عادی بوده و نشان‌دهنده اوج عظمت روحی، درایت هدایتی، ایمان و باور خالصانه حضرت می‌باشد؛ انتخابی که به خوبی جایگاه حجت خدا را در میان خلق خدا نشان داده و

---

(۱) ملکیان، مدرنیته، روشنفکر و دیانت (مجموعه مقالات)، ص ۶۴.

۲۰۲..... قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

اعجاز امام را در بیدارگری و هدایت جامعه به نمایش می‌گذارد؛ انتخابی که نه تنها جامعه آن روز را از بن‌بست نجات داد، که حقانیت اسلام را در امتداد تاریخ عینیت بخشید. جریان اعتقادی را که با بعثت پیامبر ﷺ آغاز شده و با امامت امام علی ﷺ و امام حسن ﷺ تداوم یافته بود در متن تاریخ جاودانه گرداند.

امام علی ﷺ آینه‌ای می‌سازد که جامعه‌ای «خود باخته»، با خویشتن دروغین خویش آشنا می‌شوند و در بستر چنین مواجهه عریان و بی‌پرده بود که نه تنها قلب‌های سنگ‌شده‌شان لرزید و از هویت حیوانی‌شان ترسیدند که از خود دروغین‌شان بیزار شده و فرصت تأمل کردن به خویشتن انسانی خویش را به دست آوردند. قیام عاشورا فرصتی ایجاد نمود تا انسان و جامعه انسانی خویشتن واقعی خود را در آن تماشا نموده و انسانیت خود را با معیار عاشورا سنجش نمایند. به یقین که سنجش کردن «خود»، نخستین و اساسی‌ترین گام برای «خودآگاهی» و «خداباوری» به شمار می‌رود، و درست از همین خاستگاه است که «هر ماه محرم و هر سرزمین کربلا و هر روز عاشورا» می‌شود.

در این بخش سعی می‌شود تا راهکار حضرت برای ترویج «خودآگاهی» و «خداباوری» تحلیل شده و درواقع سازوکار احیای تفکر دینی در قیام عاشورا تبیین شود و به طور مشخص به این پرسش‌ها پاسخ داده شود که احیاگری چه نسبتی با احیاکننده دارد و شرط اساسی احیا چیست؟ و امام حسین ﷺ با چه رویکردی به احیای اعتقادات دینی پرداخت؟

## فصل اول: مبانی معرفتی و کلامی احیای تفکر دینی در قیام عاشورا

تفکر و عقاید دینی نظام به هم پیوسته‌ای است که در مرکزیت آن به ترتیب «خداشناسی»، «خودشناسی» و «جامعه‌نگری» قرار دارد؛ به این صورت که انسان با توجه به نحوه درک و تفسیری که از این امور دارد به ترویج و احیای دین می‌پردازد. دریافت و فهم مناسب از سازوکار احیای تفکر دینی در قیام عاشورا مستلزم آن است که دانسته شود امام حسین علیه السلام خداوند را چگونه درک می‌کرد، و نسبت خود و خدا را چگونه تعریف می‌نمود. ارتباط خداوند را با انسان‌ها چگونه می‌فهمید و چه جایگاهی برای خود در رساندن خلق خدا به خالق هستی قائل بود. سرانجام اینکه چه تصویری از فرد و جامعه انسانی داشت. آیا برای اصلاح جامعه به هدایت و راهنمایی افراد می‌پرداخت؟ یا اینکه برای جامعه نیز اصالت و اهمیت قائل بود و برای اصلاح و هدایت افراد به فضاسازی مناسب اجتماعی تأکید می‌نمود؟

### الف) خودآگاهی و خداباوری

خود همان معنا و شخصیت است که انسان برای خود قائل می‌باشد. خود تصویر و برداشتی است که انسان از خویشتن انسانی خویش دارد و براساس همان برداشت است که با «خود»، «خدا» و «جامعه» تعامل می‌نماید. خود در رشته‌های مختلف علمی از زاویه‌های متفاوت بررسی شده است. خود در روان‌شناسی،

ترکیبی از ویژگی‌ها و عوامل فردی و روحی دانسته می‌شود. در جامعه‌شناسی، خود، مخلوق جامعه معرفی می‌شود.<sup>(۱)</sup> چنانچه ملاحظه می‌شود خود، در حوزه علوم بشری ناظر به خود موجود و عینی انسان است که در قالب نوع شخصیت افراد نمود می‌یابد؛ اما خود در منطق دین ناظر به حقیقت خود، یعنی جان و روح انسانی است. در علوم بشری از «خود» خودساخته انسان بحث می‌شود و مسئله خودآگاهی در سطح درک توانمندی‌های طبیعی افراد معطل می‌ماند؛ اما در منطق دین سخن از منشأ خود بوده و خودشناسی به قدرت و ظرفیت‌های روحی انسان ارجاع داده می‌شود. بر این اساس بحث از خود و خودآگاهی در این دو حوزه معرفتی بحث از دو سطح خودشناسی است: در خودشناسی دینی، خود فردی و اجتماعی بر بنیاد خود حقیقی و وحیانی انسان شناخته می‌شود؛ اما خودشناسی و خودآگاهی در علوم بشری در سطح خود موجود و خود طبیعی انسانی متوقف می‌ماند.

بشر در حوزه خودشناسی طبیعی گام‌های بلند و حیرت‌آوری برداشته است؛ اما این‌گونه خودشناسی که انسان را بریده از حقیقت و حیانی او معرفی می‌نماید درواقع نه تنها گامی در راستای خودشناسی انسان تلقی نمی‌شود، که اساساً انسان را از حقیقت انسانی خویش دورتر کرده و بیشتر زمینه‌ساز از خود بیگانگی انسان می‌شود. در قالب خودشناسی علمی انسان در سطح پدیده طبیعی معرفی شده و حقیقت انسانی در حد گرایش‌های غریزی و حیوانی انسان تقلیل می‌یابد و به هر میزان که دانش بشر در این حوزه پیش رفته است به همان میزان از حقیقت و حیانی انسان فاصله گرفته است و خودشناسی دینی انسان را به حقیقت و حیانی و فطرت

---

(۱) ریتزیر، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۲۸۸.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۰۵

روحانی او آشنا می‌کند. بر این اساس، نسبت خودشناسی علمی و خودشناسی دینی را می‌توان همان نسبت فطرت با طبیعت، جان با جسم، روح با بدن دانست. دین می‌خواهد با خودشناسی فطری، حقیقت و جان انسان شکوفا شود و طبیعی است که با شکوفایی جان انسان جسم انسان نیز شکوفا خواهد شد. خودشناسی طبیعی نیز اگر در امتداد خودشناسی دینی صورت پذیرد، در مسیر شکوفاسازی جان آدمیت عمل خواهد کرد؛ اما اگر بریده از آن انجام پذیرد عامل از خود بیگانگی انسان به شمار خواهد رفت.

در منطق و حیانی دین، نه تنها انسان در ارتباط با خداوند معنا می‌یابد، که اساساً انسان «خدا» را به واسطه شناخت «خود» می‌شناسد و در پرتو آشنایی با خود است که با خدا نیز آشنا می‌شود. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ؛ کسی که خود را شناسد، پروردگارش را شناخته است».<sup>(۱)</sup> «غَايَةُ الْمَعْرِفَةِ أَنْ يَعْرِفَ الْمَرْءُ نَفْسَهُ؛ اوج و فرجام معرفت این است که انسان خودش را بشناسد».<sup>(۲)</sup> «عَجِبْتُ لِمَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ، كَيْفَ يَعْرِفُ رَبَّهُ؛ در شگفتم از کسی که خود را نشناخته، چگونه خدا را می‌شناسد».<sup>(۳)</sup> «لَا تَجْهَلُ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْجَاهِلَ مَعْرِفَةَ نَفْسِهِ، جَاهِلٌ بَكُلِّ شَيْءٍ؛ به نفس خودت نادان مباش؛ زیرا هر که خود را نشناسد به همه چیز نادان است».<sup>(۴)</sup>

امام حسین علیه السلام بر مبنای نظام هستی‌شناسی و انسان‌شناختی خویش، خود را بنده و عاشق خدا می‌داند. در تفکر توحیدی حسین علیه السلام، هستی فقط از آن

(۱) محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ح ۱۲۲۲۳.

(۲) همان، ح ۱۲۲۰۲، ح ۱۲۲۲۵، ح ۱۲۲۱۰، ح ۱۲۲۱۶.

(۳) همان، ح ۱۲۲۰۲، ح ۱۲۲۲۵، ح ۱۲۲۱۰، ح ۱۲۲۱۶.

(۴) همان، ح ۱۲۲۰۲، ح ۱۲۲۲۵، ح ۱۲۲۱۰، ح ۱۲۲۱۶.

خداست. در دعای عرفانی عرفه که درواقع منطق اعتقادی امام حسین علیه السلام به شمار می‌رود، خدا چنان آشکار و آفتابی نشان داده می‌شود که دلیل بر واقعیت هستی، خالق هستی معرفی می‌شود. خدای امام حسین علیه السلام خدایی است که هرچند در قالب تفکر و اندیشه قیاسی نمی‌گنجد، اما به روشنی بر سجادهٔ تعبد و خدمت قابل دید و دریافت می‌باشد. «خدای من! اندیشیدن در آثار، مایهٔ دوری‌ام از دیدار می‌شود. پس مرا به خدمتی بگمار که مرا به تو برساند. چگونه بر وجود تو به چیزی استدلال شود که خود آن در وجودش به تو نیازمند است؟ آیا اساساً در غیر تو ظهوری هست که در تو نباشد تا آن وسیلهٔ ظهور تو باشد؟ تو کی پنهان شده‌ای که نیاز به دلیلی باشد که به تو رهنمون شود؟ چه وقت دور شده‌ای که آثار تو ما را به تو برساند؟ کور باد<sup>(۱)</sup> چشمی که تو را نظاره‌گر خود نبیند!»<sup>(۲)</sup> «خدای من! من از دگرگونی آثار و تغییر و تحول حالات، دریافته‌ام که مراد تو از [آفرینش] من، آن است که خود را در هر چیزی به من بشناسانی تا آنکه هیچ چیزی نباشد که من در آن، تو را نبینم».<sup>(۳)</sup>

حضرت نسبت میان خلق و خالق، خود و خدا را بر بنیان فقر و غنا، وابستگی مطلق و بی‌نیازی مطلق تعریف و تعیین می‌نماید. در چشم‌انداز حسین بن علی علیه السلام عالم خلقت جلوهٔ جمال حق است و بر سفرهٔ هستی تنها خدا وجود دارد و هرآنچه غیر از خداست وابسته به خداست، انسان نه تنها در خلقت و بقای خویش محتاج خداست که فقر و ناداری در متن هستی او جاری است، احتیاج و نیاز از عمق جان انسان برمی‌خیزد. خدایا! «چگونه نیازمند نباشم، با اینکه تو در میان نیازمندان جایم

(۱) کور است چشمی که تو را نظاره‌گر خود نبیند.

(۲) محمدی ری شهری، حکمت نامه امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۵۴۱.

(۳) همان، ص ۵۳۹.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۰۷

دادی و چگونه نیازمند باشم، با اینکه تو به وسیله بخشش خود، بی نیازم کردی؟»<sup>(۱)</sup>

پس خداوند با اینکه در عین بی نیازی خود نیازمند چگونه در فقر خویش بی نیاز باشم؟ «الهي انا الفقيرُ في غناي فكيف لا اكون فقيراً في فقري»<sup>(۲)</sup> بر این اساس در منطق حسینی، خود انسان در پیوستگی با خدا معنا می یابد، و خودی بریده از خدا، نه تنها خود نمی باشد که «بی خودی» و «از خود بیگانگی» بیش نخواهد بود.

خود حقیقی انسان همان وجود ربطی و اتصال وجودی انسان با حقیقت هستی است. انسان در پیوند با خداست که به حقیقت انسانی خود نزدیک و نزدیک تر می شود. خودآگاهی یعنی درک انسان از نحوه ارتباط که با منبع هستی خویش دارد. درک این ارتباط قبل از اینکه از سنخ علم حصولی و اقناع عقلانی از ارتباط خالقیت و مخلوقیت میان خدا و انسان باشد، برخاسته از شهود و دریافت علم حضوری است. همان گونه که خود حقیقی، رابطه عینی و واقعی انسان با خداست، نه تصویر این رابطه، «خودآگاهی» واقعی نیز یافتن و یابیدن قلبی و شهودی این ارتباط می باشد. بنابراین، انسانی که به لحاظ منطقی و عقلانی خود را مخلوق خداوند دانسته و قانع کننده ترین استدلال ها را نیز در این ارتباط داشته باشد؛ اما از درک و دریافت حضور خداوند در متن هستی و زندگی خویش ناتوان باشد از «خودآگاهی دینی» محروم خواهد بود؛ از این رو در منطق دین عالم بی عمل آفت حیات جمعی جامعه معرفی شده، علمی که در خدمت خودیابی انسان نباشد، حجاب دانسته می شود.

---

(۱) همان، ص ۵۴۵.

(۲) همان، ص ۵۳۶.

## (ب) ولی‌شناسی

در نگرش امام حسین (علیه السلام) ارتباط انسان با خداوند در چارچوب پرستش و بندگی انسان تنظیم شده و در چنین بستر پرورشی است که انسان نقص و کاستی‌های خویش را کاهش می‌بخشد و در نردبان تکامل و تقرب به حضرت حق قرار می‌گیرد. پرسش قابل تأمل در دنیای معاصر این است که آیا انسان براساس عقل خودبنیاد خویش توان تشخیص سعادت و تعیین مسیر تکاملی خویش را دارد؟ در نگرش حسین بن علی (علیه السلام) تکامل عقلانی انسان نیز تنها در مدار پیروی از حق تحقق می‌یابد: «لا یکمل العقل إلاّ بالتّباع الحقّ»<sup>(۱)</sup> و متابعت از حق متوقف بر شناخت حق تعالی یعنی خداوند متعال می‌باشد؛ شناختی که در منطق دین، فلسفه آفرینش انسان دانسته شده است. کوتاهی عقل از درک حقیقت رازآلود خلقت، این پرسش بنیادی را در افق عقلانی بشر خلق می‌کند که چگونه می‌توان خدا را شناخت تا او را عبادت نمود؟ از چنین خاستگاه معرفت‌شناسانه است که ضرورت رسالت و ولایت در منظومه اعتقادی به وجود می‌آید.

خداوند انسان را آفرید و در متن هستی آدمی گرایش به خون و خدا را قرار داد و انسان را آزاد گذاشت تا با انتخاب آزادانه خویش حقیقت خود را بسازد، عقل را در خدمت فطرت نهاد و انبیا را مبعوث به رسالت نمود تا فطرت انسانی انسان شکوفا شود و مسیر تکاملی انسان از خاک تا به خدا تعیین شود. در پایان ختم نبوت است که امامت مصدر هدایت می‌شود، و انسان در مدار ولایت است که در جذبه حقانی حق قرار گرفته و به هر میزانی که به خالق خلق معرفت می‌یابد به همان میزان توسعه وجودی یافته و از گرایش‌های کور غریزی فاصله می‌گیرد.

---

(۱) اخوان حکیمی، الحیة، ترجمه احمد آرام، ج ۱، ص ۱۹۱.



بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۰۹

انسانیت انسان برجسته‌تر شده و حقیقت روحانی در جان آدمی جاری می‌شود و با انطباق دین تشریعی با دیانت فطری، تفکر دینی فضای ذهنی و زندگی بیرونی انسان را دینی و وحیانی می‌کند.

امام حسین علیه السلام در قالب چنین تفکر و منطق هستی‌شناسانه است که جایگاه ولایت و امامت را در منظومه اعتقادات دینی تعیین نموده و نقش بی‌بدیل ولایت را در هدایت بشر و رساندن خلق به خالق هستی نشان می‌دهد. در تفکر حسینی، امامت نه تنها چراغ راهنما، معیار و مرجعیت معتبر برای دین‌فهمی و دینداری تلقی می‌شود، که اساساً معرفت به خداوند همان معرفت به امام زمان و ولایت ولی هر عصر دانسته می‌شود. وقتی امام حسین علیه السلام در جمع اصحاب خویش فرمود: «خداوند مردم را آفرید تا او را بشناسند وقتی شناختند او را می‌پرستند وقتی او را پرستیدند از پرستش دیگران دست می‌کشند. مردی گفت یا ابن‌رسول الله پدر و مادرم فدایت معنای معرفت خدا چیست؟ فرمود: همان معرفت و شناخت اهل هر زمانی است امام زمان خود را».<sup>(۱)</sup>

تعلیق معرفت خدا به معرفت امام، در سخنان حضرت اشاره به روایت معروف رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارد که فرمود: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْ وَلَدِي مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»<sup>(۲)</sup> انسان و جامعه‌ای که امام زمان و پیشوای معصوم خویش را نشناسد در کسب معارف دینی خود گمراه شده، با اعتقادات و باورهای جاهلیت گرفتار مرگ خواهند شد. امامت و ولایت درواقع، روح و جان اعتقادات دینی به شمار می‌رود. حذف امام از مرجعیت دینی جامعه، تفکر و باورهای دینی را به انحطاط می‌کشد و این واقعیتی بود که با افسوس و درد! در تاریخ مسلمین به وقوع پیوست و در

(۱) مجلسی، ترجمه جلد هفتم بحار الانوار (بخش امامت)، ج ۱، ص ۵۲.

(۲) صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۵۸؛ کراچکی، کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۲۷.

۲۱۰..... قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

مباحث قبلی به تفصیل از آن سخن به میان آمد و آنچه که در این مجال مورد توجه می باشد تأکید امام حسین علیه السلام بر جایگاه ولایت در هدایت انسان و جامعه انسانی است.

امام حسین علیه السلام امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام را مبنای اعتقاد توحیدی، پناهگاهی از عذاب جهنم، و شرط ایمان خالصانه به خداوند یکتا به شمار آورده، به نقل از پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که رسول خدا فرمود: «أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَنِ اللَّهِ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ جَلَّ وَجْهُهُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَ حُدِّي عِبَادِي فَأَعْبُدُونِي وَ لِيَعْلَمَنَّ مَنْ لَقِيَني مِنْكُمْ بِشَهَادَةٍ أَن لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا بِهَا أَنَّهُ قَدْ دَخَلَ حِصْنِي وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي قَالُوا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا إِخْلَاصُ الشَّهَادَةِ لِلَّهِ قَالَ: طَاعَةُ اللَّهِ وَ طَاعَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ وَلَايَةُ أَهْلِ بَيْتِهِ علیهم السلام»<sup>(۱)</sup> حدیث شریف به روشنی گویای این حقیقت دینی می باشد که دین بر بنیان اعتقاد به وحدانیت خدا بنا شده است و ولایت اهل بیت علیهم السلام شرط صحت و پذیرش عقاید توحیدی به شمار آمده است. در حدیثی قدسی دیگر نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ نَارِي»<sup>(۲)</sup>.

---

(۱) جبرئیل از سوی خداوند به من خبر داد: منم خدای یگانه، مرا عبادت کنید. هر کس از شما خالصانه بگوید: «أشهد أن لا إله الا الله» به حصن من داخل می شود و هر کس داخل به حصن من شد، از عذابیم ایمن است. از حضرت پرسیدند مراد از اخلاص در شهادت چیست؟ حضرت فرمود: اطاعت خدا، رسول خدا و ولایت اهل بیت پیامبر خدا (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۲۱).

(۲) خداوند می فرماید: ولایت علی علیه السلام حصار من است، هر کس داخل حصار من شود، از آتش جهنم من ایمن خواهد شد (کاظمی خلخالی، الجواهر السنیه (کلیات حدیث قدسی)، ص ۴۴۷).

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۱۱

همترازی اهل بیت علیهم السلام و کلمه توحید اشاره به بنیادی‌ترین عنصر در نظام اعتقادی دین دارد، کلمه توحید اساس دین است و ولایت، منطق فهم دین به شمار می‌رود. اصول جاودانه و جهان‌شمول دین که در قالب متن مکتوب یعنی قرآن در اختیار انسان‌ها قرار گرفته است، قابلیت تفسیرپذیری‌های متفاوت را داشته و قرائت‌های مختلف از آن امکان‌پذیر می‌باشد. فهم دین از مرجع ولایت فهم معیار در منطق دین دانسته می‌شود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به امت اسلامی فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ وَعِترتي أَهْلُ بَيْتِي وَ إِنَّمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»<sup>(۱)</sup> قرآن و عترت دارای پیوند ناگسستنی است. روشن‌ترین پیام این پیوند، «عصمت عترت» و توقف فهم قرآن بر تبیین عترت می‌باشد. قرآنی که در مدار ولایت تفسیر نشود، آلت فریب و نیرنگ شده و مسلمین را در عرصه‌های همچون صفین به گمراهی می‌کشاند. قاریانی که بریده از اهل بیت علیهم السلام حافظ قرآن شوند، تبدیل به دگم‌اندیشان خوارج شده و همانند تیری که از تیردان می‌پرد از دین خارج می‌شوند.

امام حسین علیه السلام در تعیین مصادق عترت در حدیث شریف ثقلین، نیز به حدیثی از امام علی علیه السلام تمسک نموده و می‌فرماید: شخصی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید مراد از عترت در این حدیث چه کسانی می‌باشند؟ حضرت می‌فرماید: «أَنَا وَ الْحُسَيْنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ التَّاسِعَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ تَأْسِعُهُمْ مَهْدِيَّتُهُمْ وَ قَائِمُهُمْ لَا

---

(۱) به درستی که من دو چیز گرانبها را بر جای می‌گذارم: کتاب خدا، عترت و اهل بیت، اگر بعد از من به آن دو تمسک نمایید، هرگز گمراه نخواهید شد؛ زیرا این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۰۰).

يُفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ لَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَوْضَهُ»<sup>(۱)</sup>  
 سلیم بن قیس هلالی نیز روایت می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «به درستی که خداوند متعال ما را پاکیزه و معصوم گرداند، گواهانی بر خلق خویش و حجت‌های خود در زمین قرار داد. ما را با قرآن و قرآن را با ما قرین کرد، نه قرآن از ما جدایی دارد و نه ما از قرآن جدا می‌شویم».<sup>(۲)</sup>

در قالب پیوند قرآن با ولایت، حسین بن علی علیه السلام طالبان هدایت را به شهرستان ولایت علی علیه السلام ارجاع داده و می‌فرماید: ای مردم! از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «علی شهرستان هدایت است؛ پس هر که در آن داخل شد نجات یافت و هر که از آن تخلف ورزید هلاک».<sup>(۳)</sup> نجات و هلاکت در منطق دین اشاره به دو نوع تفکر و فرهنگ دینی و جاهلی دارد. انسانی که با ذهنیت و باورهای جاهلیت زندگی کرده و می‌میرد در دنیا و آخرت هلاک یافته است؛ اما زندگی و مرگ در فضای روحانی دین، رستگاری و نجات را در جان آدمی جاودانه می‌کند. در منطق دین، امام‌شناسی معیار زندگی دینی به شمار آمده و انسان که امام زمان خویش را نشناسد دچار مرگ جاهلیت خواهد شد. حسین بن علی علیه السلام در منطق نبوی استمرار حقیقت وجودی و حقانیت اعتقادی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معرفی می‌شود:

---

(۱) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مراد از عترت: منم و حسن و حسین و نه نفر امام از اولاد حسین که نهم ایشان مهدی ایشان و قائم ایشان است که در میان خلق بماند که مفارقت نکنند این دوازده نفر کتاب خدا را و کتاب خدا هم از ایشان مفارقت نکند تا اینکه وارد شوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حوض او» (صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۵۷؛ ابن اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه مستوفی هروی، ص ۹۱۹).

(۲) صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص ۳۵۰-۳۵۱.

(۳) صدوق، اسرار توحید، ترجمه اردکانی، ص ۳۵۴.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۱۳

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»<sup>(۱)</sup> و از همین خاستگاه، امام حسین علیه السلام مسئول

می شود تا اسلام را در قالب بعثت خونین خویش در کربلا احیا و بازتولید نماید.

فهم قیام عاشورا بر فهم درست از جایگاه ولایت در نظام خلقت و آفرینش متوقف می باشد. عاشورا بر بنیان تفکر ولایی خلق شد و حسین علیه السلام از جایگاه ولایت برخاست و در چارچوب رسالت ولایی خویش به کربلا آمد، ولایت در نظام اعتقادی حسین علیه السلام به معنای ستون نظام آفرینش بوده، و ولی خدا، رسالت هدایت خلق خدا را به عهده دارد. حسین علیه السلام می فرماید: «ما پیشوای مسلمانانیم و حجت خدا بر جهانیان و سرور مؤمنین و رهبر سفید چهرگان و مولای مؤمنین؛ ما موجب امان و آسایش مردمیم در روی زمین همان طور که ستارگان موجب امان اهل آسمانند خداوند به واسطه ما آسمان را نگهداشته که بر زمین فرو نریزد، مگر به اذن و اجازه او و به وسیله ما زمین را نگهداشته که اهلش را تکان ندهد؛ باران به واسطه ما می بارد و رحمت به واسطه ما گسترش می یابد و زمین نعمت های خود را خارج می کند. اگر نباشد راهنمایی از ما خانواده، زمین اهلش را فرو می برد. از زمانی که خداوند آدم را آفرید زمانی از حجت خالی نبود یا حجتی آشکار و مشهور و یا غایب و مستور و تا روز قیامت از حجت خالی نخواهد بود، اگر چنین نبود خدا پرستش نمی شد».<sup>(۲)</sup>

## ج) جامعه نگری

نوع نگرش انسان به فرد و جامعه انسانی نیز از مبانی معرفتی احیا به شمار می آید. در چارچوب فکری که برای افراد اصالت قائل است به شکل طبیعی

---

(۱) فیروز آبادی، فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۳، ص ۲۶۲؛ صابری یزدی، الحکم الزاهرة، ترجمه انصاری، ص ۱۴۵.

(۲) مجلسی، بحار الانوار، ج ۷ (بخش امامت)، ج ۱، ص ۵-۶.

احیاگری در سطح ارشاد، موعظه و هدایت‌های فردی سازمان‌دهی می‌شود؛ اما بر بنیاد اندیشه و تفکری که شخصیت و درون‌مایه‌های ذهنی انسان‌ها را زاده فضای فرهنگی و الزامات ساختارهای اجتماعی می‌داند، اصلاحات و سازوکار احیاگری در سطح کلان اجتماعی دنبال می‌شود. در قیام عاشورا هرچند جذب و هدایت افراد نیز در مدار توجه قرار داشته است، اما اصلاح ساختار سیاسی و فضای فرهنگی جامعه اولویت نخست قیام کربلا به شمار می‌آید. قیام عاشورا به وجود آمد تا باطن ضد دینی و ضد اخلاقی حاکمیت فاسد اموی عریان شده و بستر شکل‌گیری فرهنگ دینی فراهم شود. در قالب فرهنگ دینی، تفکر دینی در جان انسان‌ها احیا شده و انسانیت انسان احیا می‌شود.

انسان حقیقتی است که در متن مناسبات اجتماعی ساخته می‌شود. در قالب نظام فرهنگی خاص متولد شده، و متناسب با همان نظام فرهنگی هویت یافته و شخصیت می‌یابد. فرهنگ اجتماعی درواقع منطق حیات جمعی جامعه است. انسان‌ها در فرایند جامعه‌پذیری، ارزش‌های فرهنگی و الگوهای رفتاری حاکم بر جامعه را یاد گرفته و درونی می‌کنند. با استفاده از تجربیات زیستی خویش در عرصه رقابت‌های اجتماعی، استعدادهای درونی خود را فعلیت می‌بخشد. بر این اساس فرهنگ را می‌توان قالب فکری و چارچوب حیات جمعی جامعه معنا نمود. افراد انسانی اگر کاملاً محصول قالب‌های فرهنگی غالب در جامعه نباشند، به‌شدت متأثر از الزامات ساختاری در جامعه می‌باشند. ایجاد تحول و دگرگونی در سطح افراد بدون ارجاع به اقتضائات نهادهای موجود در جامعه ناممکن و یا ناموفق خواهد بود.

حاکمیت سیاسی قلب ارگانیسم اجتماعی است. مدیریت فضای اجتماعی و مهندسی نظام فرهنگی از منبع قدرت سیاسی اعمال می‌شود. قدرت سیاسی با

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۱۵

ساختن فضای فرهنگی خاص نه تنها زمینه‌های دستیابی و محرومیت افراد را به معرفت و آگاهی فراهم می‌کند که درواقع مشخص می‌نماید چه نوع آگاهی در جامعه توزیع و ترویج شود. نخبگان فکری هرچند مسئولیت جدی و اساسی در قبال حفظ و توسعه عقلانی ارزش‌های اجتماعی دارند، اما در فضای سیاسی سرکوب و اختناق، نخبگان فراوانی در کام استبداد غلتیده و در خدمت قدرت سیاسی استخدام می‌شوند. در پیوند شوم و نامبارک حاکمیت فاسد سیاسی و نخبگان خودباخته فکری، فاجعه اخلاقی در عرصه فرهنگی جامعه خلق می‌شود، بدباوری‌های اعتقادی و بدرفتاری‌های اخلاقی در سطح جامعه رواج می‌یابد. امام حسین (علیه السلام) با توجه به تأثیرات بی‌بدیل حاکمیت سیاسی در حوزه اعتقادی جامعه، حاکمیت معاویه و یزید را منشأ همه انحرافات موجود در جامعه معرفی نموده، عالمان ترسو و خودباخته را نیز مجرم معرفی می‌نماید.

در چارچوب حاکمیت نژادی بنی‌امیه، ذهنیت و باورهای اجتماعی در مدار خون و نژاد شکل گرفته، ساختار اجتماعی در قالب قبایل، قالب‌بندی می‌شود. عقیده به نفع قبیله مسخ شده و انسانیت متعالی انسان در متن گرایش‌های کور غریزی گم می‌شود. امام حسین (علیه السلام) که به نام دین و عقیده، درپی تحقق دیانت در ذهنیت جامعه است، علیه حاکمیت بنی‌امیه برخاسته و تشکیل امت محمدی را در چوکات امامت علوی دنبال می‌نماید. درست از چنین مبنای اعتقادی، حضرت، اهل بیت نبوت (علیهم السلام) را در تقابل با قبیله سفیانی قرار داده و امامت خویش را در تنافی سلطنت یزیدی معنا می‌نماید. از متن بازخوانی این تضاد و تقابل، الگوهای دوگانه ساختار سیاسی و اجتماعی نمود یافته و جریان اعتقادی در تقابل و تنافی جدی با قبیله‌گرایی قرار می‌گیرد. این تقابل و تنافی از برجسته‌ترین نمادهایی است که در قیام کربلا عینیت می‌یابد.

معاویه وقتی اطلاع می‌یابد که حسین بن علی علیه السلام با ولایتعهدی یزید به شدت مخالفت می‌نماید در نامه‌ای به حضرت می‌نویسد: تو با هر کسی بیعت کنی، مردم با او بیعت خواهند کرد. از ایجاد فتنه در میان مردم پرهیز کن. خودت، دینت و امت محمد صلی الله علیه و آله را در نظر داشته باش. پاسخی که امام علیه السلام به نامه معاویه می‌دهد نوع نگرش حضرت را به منشأ اصلی انحرافات در جامعه نشان می‌دهد: گفته بودی مردم را داخل فتنه نکنم، بدان که من فتنه‌ای بزرگ‌تر از امارت و حکومت تو نمی‌شناسم. سوگند به خدا که هیچ چیزی را برتر از جهاد با تو نمی‌دانم.<sup>(۱)</sup> محتوای نامه به روشنی حامل این واقعیت می‌باشد که در منطق حسینی ساختارهای سیاسی و اجتماعی نقش تعیین کننده در ذهنیت‌سازی اعتقادی جامعه دارند و مبارزه علیه نظام سیاسی فاسد، بالاترین رسالت انسان مسلمان دانسته می‌شود.

یزید بن معاویه نیز وقتی به قدرت می‌رسد از ولید، والی مدینه، می‌خواهد که حسین بن علی علیه السلام را وادار به بیعت نماید. حضرت در جواب ولید می‌گوید: ما اهل بیت نبوت و معدن رسالتیم. خانه ما جایگاه رحمت و محل رفت و آمد فرشتگان می‌باشد. یزید کیست؟ مردی مست و شرابخوار، متجاهر به فسق و قاتل بی‌گناهان، «مثلی لا یبایع لمثله»<sup>(۲)</sup> مروان مشاور ولید و دشمن کینه‌توز اهل بیت علیه السلام تلاش می‌کند تا به هر شکل ممکن از حسین علیه السلام بیعت بستاند؛ اما حضرت، دلیلی برای امتناع خود از بیعت با یزید اقامه می‌نماید که بنیادی‌ترین اصل سیاسی و اعتقادی قیام کربلا را آشکار می‌کند: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. علی الاسلام السلام إذ قد بلیت الأمة براء مثل یزید».<sup>(۳)</sup>

(۱) ابن قتیبه دینوری، الإمامة و السياسة، ترجمه طباطبائی، ص ۱۹۹-۲۰۲.

(۲) ابن اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه هروی، ج ۵، ص ۱۴.

(۳) همان، ص ۱۷.



بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۱۷

حضرت در بیان خویش، حفظ و نابودی دین را در چارچوب حاکمیت سیاسی معنا می‌نماید. خود و یزید را به‌عنوان نماد دو جریان موجود در متن حیات سیاسی و دینی جامعه بشری مطرح کرده و به‌جای اینکه بگویند من با یزید بیعت نخواهم کرد، قاعده کلی می‌سازد که شخصی مثل من، با فردی همچون یزید بیعت نمی‌نماید؛ زیرا در حاکمیت یزیدی، دین نابود شده و فاتحه اسلام را باید خواند. کلمه استرجاع شاید اشاره به این تکلیف الهی داشته باشد که هرگاه دین در خطر قرار گیرد، باید از جان خود گذشت. این اصل ماندگاری بود که در قیام کربلا عینیت یافت و مبنای تزلزل‌ناپذیر برای همه قیام‌های رهایی‌بخش در تاریخ اسلام شد.

حاکمیت سیاسی در اسلام از متن دین برخاسته و در چارچوب اصول و مبانی دین معنا می‌یابد. قدرت سیاسی بر بنیاد عقیده بنا می‌شود تا دیانت و عدالت در عینیت جامعه تحقق یافته و مناسبات اجتماعی، اخلاقی و انسانی شود. تحکیم عدالت و گسترش اخلاق در جامعه، متوقف بر حاکمیت انسان‌های عقیده‌محور و اخلاق‌مدار می‌باشد. امام حسین (علیه السلام) در بیان شرایط حاکم دینی و امام مسلمین می‌فرماید: «به خدای جان آفرین سوگند، تنها و تنها کسی می‌تواند امام (و حاکم) مسلمانان باشد، که از روی قرآن حکم کند، قائم بالقسط (مجری کامل عدالت) باشد، متدین به دین حق باشد، و جلو همه هواهای نفس خویش را گرفته باشد»<sup>(۱)</sup> و در جواب نامه کوفیان نیز به همین مسئله اشاره دارد: «به جان خودم که امام جز آن نیست که به کتاب عمل کند و انصاف گیرد و مجری حق باشد و خویش را خاص خدا کند و السلام».<sup>(۲)</sup>

(۱) اخوان حکیمی، الحیة، ترجمه احمد آرام، ج ۵، ص ۲۵۷.

(۲) طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۲۹۲۵-۲۹۲۴.

غیر از حاکمیت سیاسی، جریان دیگری که نقش تعیین کننده در هدایت و گمراهی، تباهی و رستگاری انسان و جامعه انسانی دارد، نخبگان فکری و عالمان دینی است. اقناع ذهنی جامعه تنها از عهده عالمان دین برمی آید، عالم دینی مرجع اعتقادی جامعه است. قداست باورهای دینی، مقام و منزلت قدسی به عالم دین بخشیده و از قدرت و اقتدار دینی برخوردار می کند. عالم دینی که دیانت خویش را در بازی دنیایی نباخته باشد و به نام دین و عقیده عمل نماید، قدرت سیاسی را نیز مطیع خویش خواهد کرد. امام علی علیه السلام فرمود: «العلماء حکام علی الناس»؛<sup>(۱)</sup> علما فرمانروایان بر مردم می باشند. کسانی که قدرت جامعه را در همیاری خویش داشته باشند حاکم بر حاکمان سیاسی نیز خواهند بود؛ ازاین رو امام صادق علیه السلام می فرماید: «الملوک حکام علی الناس، و العلماء حکام علی الملوک».<sup>(۲)</sup>

جایگاه و منزلت بلند عالم دین در اندیشه و عینیت جامعه دینی، رسالت عالمان دینی را به سنگینی حفظ دیانت در جامعه، سنگین و به حساسیت عصمت رسالت در تبیین دقیق دین، حساس می کند. عالمانی که به تعهد و رسالت دینی خود وفادار باشند، وارثان انبیاء علیهم السلام شمرده می شوند؛ اما عالم بی عمل و عهدشکن زمینه ساز کفر و بی ایمانی و حاکمیت جور در جامعه است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «من بر اتم از شرّ مؤمن و مشرک بیم ندارم؛ زیرا مؤمن را ایمان مانع فساد است؛ مشرک را همان شرک نابود می کند، تنها از عالم منافق می ترسم که گفتاری زیبا و کرداری زشت دارد. بدترین اشرار، عالم شریر است و بهترین نیکان، دانشمند نیکو».<sup>(۳)</sup> از امام کاظم علیه السلام نقل شده است: خداوند متعال به حضرت داود

(۱) الحیاء، همان، ج ۲، ص ۴۴۹.

(۲) همان، ص ۴۵۰.

(۳) جنتی، نصایح، ص ۸۱.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۱۹

وحی کرد: به بندگانم بگو میان من و خود عالمی دنیازده قرار ندهند که چنین عالمانی راهزنان بندگان من‌اند.<sup>(۱)</sup> و امام حسین علیه السلام نیز فساد فراگیر در سطح حاکمیت سیاسی و جامعه قبیله‌مدار عصر خویش را نتیجه طبیعی ترس، سکوت و خودفروختگی عالم‌نمایان دین‌فروش دانسته و در خطبه مفصل که بیان می‌نماید، جایگاه و نقش عالمان دین را در حوزه تحولات اعتقادی جامعه آشکار می‌کند که در ذیل به اختصار به آن اشاره می‌شود.

امام حسین علیه السلام پس از یادآوری جایگاه و اهمیت امر به معروف و نهی از منکر در قرآن کریم، خطاب به علمای عصر خویش می‌فرماید: «شما به خاطر خدا در میان مردم ارجمند شده‌اید، با چشم خود می‌بینید و ناظرید که پیمان‌های الهی شکسته شده و هراس ندارید! با آن‌که از شکستن پیمان پدران‌تان در هراسید! عهد و پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله خوار و بی‌مقدار شده، و کورها و لالها و زمین‌گیرها در همه شهرها بی‌سرپرست و بی‌پناه مانده‌اند، و بر آنان رحم نمی‌شود، با این حال شما در حدّ مسئولیت خود نیز کار نمی‌کنید، و آن کس را که در این راه وظیفه‌اش را انجام می‌دهد یاری نمی‌کنید! به مسامحه و سازش با ستمگران خود را آسوده می‌دارید، و تمام اینها به این دلیل است که خداوند فرمان جلوگیری از منکرات و بازداشتن مردم را از آنها داده، و شما از آن غافلید و بدان بی‌توجه! و شما از این لحاظ گرفتارترین مردم هستید! و سهم بیشتری از این مصیبت را دارید؛ زیرا شما در حفظ مقام رفیع علمی دانشمندان، مغلوب و دچار شکست شدید. ای کاش می‌دانستید، یا کوشش و تلاشی داشتید».

---

(۱) ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ترجمه جعفری، ص ۳۷۴.

آنگاه با اشاره به این واقعیت که حاکم جامعه اسلامی باید عالم به احکام دینی باشد، آنها را مورد سرزنش قرار داده و می‌فرماید: «آنچه موجب سلطه اینان بر این مقام شد، گریز و ترس شما از مرگ و خشنودیتان به زندگی در این سرا بود که چند روزه و ناپایدار است. افراد ناتوان را زیردست ایشان کردید تا برخی را برده و مقهور کنند، و برخی را برای لقمه نانی بیچاره! و مملکت اسلامی را با نظرات [فاسد] خود دستخوش تغییر و تحوّل قرار بدهند و در جهت پیروی از اشرار، دلیری و جرأت بر جبار، رسوایی و هوسرانی را برای خود هموار و صاف کنند، در هر شهری گوینده‌ای از ایشان بر فراز منبر داد سخن می‌دهد، و همه‌جا در تصرف و تحت نفوذ ایشان است، دستشان در همه جا باز می‌باشد، و مردمان بی‌هیچ دفاعی برده آنان و در اختیار ایشانند، و ناتوان از هرگونه دفاع از خود در بین زورگویی معاند، و فرمانروایی سخت‌گیر بر ناتوان - که هیچ اعتقادی به خدا و معاد ندارد - گرفتارند، شگفتا! چرا در شگفت نباشم، درحالی‌که زمین در تصرف خائنی است بیدادگر، و باج‌گیری نابکار، و تحت نفوذ مردی است نامهربان و بی‌ترحم بر مؤمنان. خدا در آنچه ما در کشمکش آنیم حاکم باشد، همو به حکم خود در بین ما داوری نماید».<sup>(۱)</sup>

## فصل دوم: شیوه‌های احیاگری در قیام عاشورا

احیای تفکر دینی در متن معنایی خویش حامل این واقعیت است که حقیقت دین از منبع و حیانی خود در سطح تفکر و اندیشه بشری تنزل یافته است؛ اما این اندیشه و تفکر نه تنها در سطح معلومات تصویری معطل مانده، و تبدیل به ایمان و باور نشده است که اساساً هویت حیات بخشی خود را از دست داده و دارای معنا و محتوای ضد خویش شده است. به جای اینکه نشاط و شعور خلق نماید دل‌مردگی و اضطراب می‌آفریند؛ به جای اینکه فضای جامعه را اخلاقی کند تبدیل به منطق مکر و نیرنگ و دروغ می‌شود. این یعنی مرگ تفکر دینی و از چنین خاستگاهی ضرورت احیاگری در حوزه دین‌فهمی و دینداری پدید آمده، و این پرسش اساسی در افق اندیشه دینی جامعه خلق می‌شود که چگونه می‌توان دین و تفکر دینی را احیا و زنده کرد؟ امام حسین علیه السلام به عنوان امام و مرجعیت دینی جامعه از چه شیوه‌هایی برای احیای دیانت استفاده نمود؟

شیوه احیا، قبل از هر چیز متوقف بر درک حقیقت دین و دینداری است. دینداری در منطق دین فراتر از قناعت عقلی و تظاهر عملی به تکالیف دینی است. فهم و قناعت عقلی نخستین و ابتدایی‌ترین گام برای ورود در حوزه دین دانسته می‌شود، حقیقت و حیانی دین حقیقت بسیط روحانی است. دینداری یعنی انطباق دین و حیانی و تشریعی با فطرت دینی انسان، به هر میزان که دین تشریعی با دین

تکوینی یعنی فطرت انسان منطبق شود، به همان میزان انسان دیندار شده، تفکر دینی زنده تر می شود؛ یعنی تفکر دینی و جان انسانی دارای ارتباط متقابل می باشد؛ دیانت، فطرت و حقیقت انسان را شکوفا می کند و شکوفایی فطرت، تفکر دینی را زنده تر می نماید. بر این اساس دینداری درواقع مبتنی بر باور و ایمان قلبی و مستلزم عمل نیت مندانه است، نیت مندی، بنیادی ترین عنصر در عرصه دینداری است. در منطق دین، قصد و نیت، مبنا و محتوای عمل دینی است. به همین دلیل، تظاهر و ریا، از منظر دین، گناه و شرک تلقی می شود. پس احیاگری هرچند با تبیین و اقناع عقلانی آغاز می شود، اما هدف نهایی آن بیداری جان و وجدان انسانی در پرتو خضوع و خشوع قلبی یعنی ایمان صادقانه است.

ایمان و باور قلبی هرچند احتیاج به اقناع عقلی دارد، اما فراتر از آن نیازمند دیدن و مشاهده کردن می باشد. انسان ها را می توان با چند استدلال برهانی بر حقانیت دین قانع کرد؛ اما این قناعت الزاماً به معنای ایمان آوردن آنها به دین نخواهد بود. ایمان غالباً از طریق مواجهه با انسان هایی حاصل می شود که نماد عینیت یافته از دین و ایمان هستند. به همان میزان که کلام و حیانی انبیای الهی عقل استدلالی بشر را قانع می کرد، قداست و پاکی آنها جان آدم ها را به اطاعت و تسلیم وادار می نمود. قرآنی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرائت می کرد، بنیادهای شرک را لرزانده و توحید را در جان آدم ها می نشاند و انسان ها را چنان در جذّابیت معنوی حضرت مجذوب می نمود که هیچ گونه شک و تردید عقلی برای آنها باقی نمی ماند. آیا تلاوت قرآن از زبان قاریان خوارج در نهروان نیز چنین تأثیری در قلب ها می گذاشت؟ براین اساس شرط اساسی و مبنای احیای دین در جامعه، احیای دین در جان محیی دین است. به هر اندازه که محیی دین، دین را در خود احیا نماید به همان اندازه در عرصه احیاگری توفیق خواهد یافت. حسین بن علی علیه السلام که تمامیت

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۲۳

دین را در عصمت اعتقادی و طهارت وجودی خویش بازتاب می‌داد، کلیت تاریخ را متأثر کرده و عاشورا را به مقیاس و معیاری برای خودفهمی دینی همه انسان‌ها تبدیل نمود.

شیوه‌ای که امام حسین علیه السلام برای احیای تفکر دینی برمی‌گزیند درواقع همان شیوه تبیینی و احیای دین از طریق تبیین دقیق حقایق و معارف دینی است؛ شیوه‌ای که انبیای الهی علیهم السلام نیز از همین شیوه برای تبیین شریعت خویش استفاده می‌کردند. منتها حسین بن علی علیه السلام در شرایط سخت تاریخی قرار می‌گیرد که تبیین‌گری تنها با بن‌بست مواجه می‌شود. نه تنها فضا برای سخن گفتن حسین علیه السلام تنگ و دشوار می‌شود، که گوش‌ها برای بیانات و حیانی او کر می‌شوند. در چنین شرایطی، حضرت شیوه‌ای را ابداع و طراحی می‌نماید که در تاریخ بشر بی‌نظیر است؛ شیوه‌ای که گوش‌های کر را شنوا و وجدان‌های خفته را بیدار نمود. قیام کربلا طراحی می‌شود تا انسان‌های «خودباخته» به خود آیند و فضا برای توجه به تبیین‌های دینی در همان عصر و عصرهای بعدی فراهم شود. بنابراین، شیوه احیاگری امام علیه السلام را می‌توان در دو قالب تبیین حقایق دینی، و قیام عاشورا مورد توجه و بررسی قرار داد.

## ۱. تبیین حقایق دینی

پروژه جعل حدیث خطرناک‌ترین و درعین حال پرهزینه‌ترین اقدام معاویه علیه تشیع و پیروان علی علیه السلام بود. قاریان دین‌فروش و زاهدان تاجرپیشه، با ساختن احادیث دروغ، به بهای ناچیزی که برای دنیای خویش به دست می‌آوردند به دیانت و دینداری جامعه آسیب می‌رساندند. جعلیات آنها به دست افراد ساده‌دل افتاده و ذهنیت اعتقادی مردم را آلوده به بد باوری می‌نمود. مردم متدینی که دروغ را جایز

ندانسته، و اساساً گمان نمی‌کردند که کسانی قداست و حرمت سنت نبوی را آلوده به دروغ کنند، به راحتی دروغ‌ها را به نام حقایق دینی پذیرفته و متناسب با محتوای آن، عواطف و کینه‌های خویش را جهت می‌دادند. در چنین تحول عاطفی و اعتقادی، ابن‌زیاد به مرجع دین و امام جماعت و جمعه تبدیل می‌شود؛ اما میثم تمار، به اتهام بی‌دینی بر درخت خرما حلق آویز می‌شود. مروان متولی دین و حرم پیامبر ﷺ شده و از دفن امام حسن مجتبیٰ ﷺ در جوار جدش رسول خدا ﷺ جلوگیری می‌نماید. در چنین عصر تاریک و استبدادزده‌ای، حسین ﷺ رسالت امامت و مسؤولیت هدایت جامعه انسانی را بر دوش می‌گیرد.

پس از شهادت امام مجتبیٰ ﷺ شرایط برای امام حسین ﷺ به شدت دشوارتر می‌شود. «نه شرایط جهاد و فعالیت نظامی وجود داشت، و نه درس و موعظه اثر می‌کرد».<sup>(۱)</sup> او نمی‌توانست قیام نماید؛ زیرا شرایط را مناسب نمی‌دید. نمی‌توانست کرسی درس و تفسیر بگذارد که نمی‌گذاشتند و نه اثر می‌کرد. از ارتباط امت با امام جلوگیری می‌شد. شیعیان تحت کنترل، شکنجه و اذیت قرار داشتند و مسلمانان دیگر نیز یا شناختی از حضرت نداشتند و یا نمی‌خواستند که جان خویش را به دلیل پرسیدن مسائل اعتقادی و فقهی در خطر اندازند. در حدیثی از امام رضا ﷺ آمده است: «مَا رَأَيْتُ النَّاسَ أَخَذُوا عَنِ الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنِ ÷ إِلَّا الصَّلَاةَ بَعْدَ الْعَصْرِ وَ بَعْدَ الْغَدَاةِ فِي طَوَافِ الْفَرِيضَةِ»؛<sup>(۲)</sup> اما حسین بن علی ﷺ نمی‌توانست که در

(۱) مصباح یزدی، آذرخش کربلا، ص ۱۵۳.

(۲) ندیدم که مردم، از حسن و حسین ﷺ جز حکم به جواز نماز خواندن بعد از نماز عصر و نماز صبح در (نماز) طواف واجب، چیزی اخذ کرده باشند (کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۴۲۴). گفتنی است که اهل سنت نماز خواندن پس از نماز صبح و نماز عصر را جایز نمی‌دانند؛ اما چون دیدند که امام حسن و امام حسین ﷺ پس از طواف واجب خود، نماز طواف را در این اوقات خوانده‌اند، خواندن نماز



بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۲۵

اسارت چنین فضایی اسیر شود. او خود در پی فرصت می‌گشت تا حقایق دینی را بیان کند و جامعه را با معارف و حیانی آشنا گرداند.

همان‌گونه که بنیادی‌ترین اقدام بنی‌امیه حذف اهل‌بیت علیهم‌السلام از مرجعیت دینی جامعه بود، امام حسین علیه‌السلام نیز تمام تلاش خود را برای احیای مرجعیت دینی اهل‌بیت علیهم‌السلام متمرکز می‌نماید؛ زیرا تنها با اصلاح در مرجعیت اعتقادی جامعه بود که می‌توانست جامعه را به مدار عقیده و ایمان برگرداند؛ از این‌رو حضرت از تمام فرصت‌های پیشامده و فرصت‌هایی که خود ایجاد می‌نمود، برای تبیین حقیقت تشیع و دفاع از حقانیت اهل‌بیت علیهم‌السلام استفاده می‌کرد و منزلت و جایگاه امامت را در نظام اعتقادی دین نشان داده، به افشای باطن ضد دینی حاکمیت بنی‌امیه می‌پرداخت. دقت در سیر تحولات تاریخی آن عصر به‌خوبی نشان‌دهنده این واقعیت است که جابه‌جایی در مرجعیت و الگوهای دینی، نوع دینداری و دین‌فهمی جامعه را به کلی متحول و دگرگون کرده بود و امام حسین علیه‌السلام سعی داشت که جامعه را با مرجعیت دینی آشنا کند که در خود دین، به‌عنوان مرجع دین معرفی شده است.

روزی امام حسین علیه‌السلام و عبدالله بن عباس در حجره اسماعیل نشسته بودند. نافع بن ازرق از رهبران خوارج وارد شد و از ابن عباس پرسید: خداوند را برایم توصیف کن. او مدتی دراز به فکر فرو رفت. امام حسین علیه‌السلام می‌خواست پاسخ دهد، ابن ازرق به گمان اینکه او چیزی نمی‌داند می‌گوید: از تو نپرسیدم تا پاسخم را از تو دریافت کنم. ابن عباس گفت: خاموش باش که او فرزند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و از خاندان نبوت و معدن حکمت است. نافع پرسش خود را با حضرت در میان

---

طواف فریضه را از حکم به عدم جواز استئنا کرده‌اند (محمدری‌شهری، حکمت نامه امام حسین علیه‌السلام، ج ۱، ص ۱۰).

گذاشت. امام علیه السلام فرمود: «او را همان گونه توصیف می‌کنم که خود را توصیف کرده است و همان گونه می‌شناسانم که خود را شناسانده است. با حواس، درک و با مردم، سنجیده نمی‌شود. نزدیک است اما نچسبیده، و دور است، اما در دسترس. یگانه جزءناپذیر است. خدای جز او نیست». نافع وقتی چنین توصیفی از خداوند شنید به شدت گریست. حضرت فرمود: شنیده‌ام که من و برادر و پدرم را تکفیر می‌کنی؟ نافع می‌گوید: هر چند تاکنون چنین بود، اما اکنون دانستم که حاکمان حقیقی دین و نشانه‌های راستین اسلام شما یید. دیگران را به جای شما نشانند و ما نیز چنین پنداشتیم.<sup>(۱)</sup>

امام حسین علیه السلام در ایام حج جلسه باشکوهی در منی ترتیب می‌دهد تا ذهنیت فراموشکار و مسموم قبایل را با حقانیت اهل بیت علیهم السلام آشنا کند و جامعه اسلامی را به حافظه دینی و تاریخی‌شان ارجاع دهد. حضرت، باقیمانده‌های صحابه و تابعین را دعوت می‌نماید تا در این دادگاه خداوندی حاضر شده، به تنهایی حسین علیه السلام و مظلومیت عترت پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت دهند، شهادت دهند که علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام متدین به دین پیامبر بودند و هستند. آنچه که مبلغان دین ستیز اموی گفته‌اند و می‌گویند دروغ و تهمت می‌باشد. جلسه دایر می‌شود نفس‌ها در سینه‌ها حبس شده و گوش‌های مردم تیز و تیزتر می‌شود که تنها فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و یادگار علی علیه السلام چه خواهد گفت: حج را تحلیل خواهد نمود؟ احکام حلق و تقصیر و طواف النساء را بیان خواهد کرد؟ یا اینکه حسین علیه السلام نیز آمده است تا مثل چهره‌های سیاسی و دینی دیگر خطابه بخواند تا خون و حرمت خویش را خریداری نموده و...؟

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۲۷

اما وقتی که طنین پرصلابت صدای حسین بن علی علیه السلام در منی می پیچد مردم باور می کنند که جنس سخن امام حسین علیه السلام از جنس دیگر است، کلام او یادآور غربت عصر بعثت است؛ لحن صدایش لحن تنهایی علی علیه السلام است. «پس از حمد و ثنای الهی اما بعد، این فرد طغیانگر درباره ما و شیعیان مان آنچه دیدید و می دانید و حاضر بوده اید روا داشت! من قصد آن دارم درباره مطالبی از شما پرسشی کنم، اگر راست گفتم تصدیقم کنید و اگر خلاف بر زبان راندم مرا تکذیب کنید، گفتارم را گوش کنید و آن را در سینه هاتان جا داده سپس به شهرها و قبایل خود بازگشته و به افراد مورد اطمینان مطالب مرا باز گوید، چرا که من خوف آن دارم که این حق ضایع و تباه شود، و خداوند نور خود را به کمال می رساند هر چند کافران را ناخوش آید... آنچه خداوند در قرآن درباره آنان نازل کرده تلاوت نموده و تفسیر کرد، و تمام مناقبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره پدر و مادر و اهل بیت او گفته بود همه را نقل نمود، و در پایان تمامی این موارد، صحابه می گفتند: به خدا همین طور است، ما آن را شنیده و بر آن گواهی دهیم! و تابعیون می گفتند: به خدا آری، اینها را کسی برای ما حدیث نموده که مورد تصدیق و اطمینان ما می باشد. تا اینکه همه مطالب را گفت. سپس فرمود: شما را به خدا سوگند که چون بازگشتید این حرف ها را به افراد مورد اطمینان خود بگوید».<sup>(۱)</sup>

امام حسین علیه السلام سفری به شام داشت، معاویه می دانست که حسین بن علی علیه السلام مورد توجه مردم است. مشاورانش پیشنهاد نمودند که اگر حسین علیه السلام در میان اهالی شام که دشمن علی علیه السلام و خاندانش به شمار می روند خطبه ای ایراد نماید، لکنت زبان پیدا خواهد کرد و آنگاه است که از چشم مردم می افتد. معاویه

---

(۱) طبرسی، احتجاج، ترجمه جعفری، ج ۲، ص ۸۴-۸۶.

پذیرفت و مجلسی ترتیب داد و از حضرت خواست که خطبه‌ای بخواند، حضرت به منبر رفت. پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر ﷺ فرمود: «ما حزب و گروه غالب خدا و مقربین عترت رسول خدا، و اهل بیت طیب و طاهر اوییم، ما یکی از دو چیز گران‌بهای هستیم که رسول خدا آن را پس از قرآن به ودیعت نهاد، کتابی که در آن تفصیل هر چیزی است، و در پیش رو و پشت سر هیچ باطلی بدان راه ندارد، قرآنی که تفسیرش به عهده ما گذاشته شد و تأویلش ما را درمانده نکند؛ بلکه به دنبال حقایق آن هستیم. پس ما را اطاعت کنید که طاعت ما واجب است، چرا که قرین طاعت خدا و رسول است، خداوند می‌فرماید: خدای را فرمان برید و پیامبر و صاحبان امر را که از شمایند، فرمان برید، پس اگر درباره‌ی چیزی ستیزه و کشمکش کردید آن را به خدا و پیامبر بازگردانید».<sup>(۱)</sup>

معاویه چون خبر یافت مردم مدینه از بیعت با ولایتعهدی یزید امتناع می‌ورزند، خود راهی مدینه شد و از بزرگان مدینه خواست که با یزید بیعت نمایند. امام حسین علیه السلام به پا خاست و فرمود: «ای معاویه! آنچه درباره‌ی کمالات یزید و لیاقت وی برای امت محمد صلی الله علیه و آله برشمردی، شنیدیم، قصد داری طوری به مردم وانمود کنی که گویا فرد ناشناخته‌ای را توصیف می‌کنی، یا فرد غایبی را معرفی می‌کنی و یا از کسی سخن می‌گویی که گویا تو درباره‌ی او علم و اطلاع مخصوصی داری، درحالی‌که یزید ماهیت خود را آشکار کرده و موقعیت سیاسی و اجتماعی و اخلاقی خودش را شناسانده است.

از یزید آن‌گونه‌که هست، سخن بگو! از سگ بازیش بگو، در آن هنگام که سگ‌های درنده را به جان هم می‌اندازد؛ از کبوتر بازیش بگو که کبوتران را در

(۱) همان، ص ۹۳-۹۵؛ دشتی، فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۲۴۹.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۲۹

بلندپروازی به مسابقه وا می‌دارد؛ از بولهوسی و عیاشی او بگو که کنیزکان را به رقص و آواز وامی‌دارد؛ از خوشگذرانی اش بگو که از ساز و آواز خوشحال و سرمست می‌شود؛ آنچه در پیش گرفتی، کنار بگذار، آیا گناهای که تاکنون درباره این امت بر دوش خود بارکرده‌ای تو را کافی نیست؟

به خدا سوگند! تو آن قدر از روش باطل و ستمگرانه خود و ادامه تجاوز و ظلم دست برنداشتی تا کاسه‌های صبر مردم لبریز شد؛ اکنون بین مرگ و تو بیش از یک چشم برهم زدن فرصتی باقی نیست؛ پس به سوی عملی بشتاب که برای روز رستاخیز و حضور همگان مفید باشد؛ روزی که گریزگاهی در آن نیست؛ ای معاویه! تو را می‌بینم که پس از این اعمال ننگین متعرض ما می‌شوی، و ما را از میراث پدران خود منع می‌کنی؛ به خدا سوگند! ما وارث پیامبر هستیم؛ ولی تو همان دلایل را پیش می‌کشی که به هنگام مرگ رسول خدا پیش کشیدند، و ناگزیر مردم هم آن را پذیرفتند و از روی ایمان بدان گردن نهادند».<sup>(۱)</sup>

## ۲. طراحی قیام عاشورا

طراحی قیام عاشورا را می‌توان براساس سه اصل «بیعت»، «دعوت» و «احیای تفکر دینی» یعنی اصل امر به معروف و نهی از منکر تحلیل و تبیین نمود. اصل «بیعت» اشاره به طراحی قیام عاشورا در بستر شرایط و تحولات خاص سیاسی دارد که قیام عاشورا در بستر آن شکل گرفت و ناظر به چگونگی آغاز قیام می‌باشد. اصل «دعوت» در ارتباط با این پرسش طرح می‌شود که دعوت اهالی کوفه چه جایگاهی در طراحی قیام عاشورا داشته است؟ و «احیای تفکر دینی» ناظر به فلسفه قیام عاشورا بوده، درواقع نشان‌دهنده مبانی اصلی طراحی قیام عاشورا می‌باشد.

---

(۱) ابن قتیبہ دینوری، الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۸؛ دشتی، فرهنگ سخنان امام حسین (علیه السلام)، ص ۲۵۶.

## الف) نقش بیعت در طراحی قیام عاشورا

معاویه در لحظات مرگ خود به پسرش یزید می‌گوید: زمینه حاکمیت را فراهم کرده و دشمنان را زبون نمودم، عرب‌ها را مطیع کردم دیگر از کسی بیم ندارم، مگر از حسین بن علی، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر. فرزند عمر را عبادت از پای درآورده و سرانجام با تو بیعت می‌کند؛ اما حسین بن علی با تو بیعت نکرده و اگر قیام کرد و بر او ظفر یافتی، گذشت کن. ابن زبیر روباه مکاری است و هرگاه بر او دست یافتی پاره پاره‌اش کن.<sup>(۱)</sup> در پس سفارشات معاویه تجربه‌های سیاسی چهل ساله او نهفته است. دقت در این دستورالعمل سیاسی، ناگفته‌های فراوانی را آشکار می‌کند. این متن تاریخی پیش از هر چیز نمادی از یک فاجعه وحشتناک تاریخی است؛ آشکارا اشاره می‌کند که در تمام سرزمین پهناور دنیای اسلام، از میان آن همه صحابه و تابعین، تنها سه کس مانده است که ممکن است در مقابل حاکمیت شخص فاسدی چون یزید مخالفت کند. پرسشی که در ذهنیت نسل نقاد و پرسشگر امروز به وجود می‌آید این است که چگونه شجاعت و عقلانیت دینی که ریشه شرک و بت‌پرستی را برچید، این‌گونه خاموش و دفن شد؟ چرا چهره‌های پاک‌باخته‌ای مانند ابوذر، یاسر، عمار، سمیه، بلال، مقداد و مقدادهای دیگر که در سایه بعثت پیامبر ﷺ و قداست علی علیه السلام تمدنی خلق کردند به این زودی و به راحتی از ذهنیت دینی جامعه پاک شدند؟

تحلیل جامعه‌شناختی از این داده تاریخی آشکار می‌کند که آن سه کس می‌تواند نمادی از سه تیپ اجتماعی باشد. عبدالله بن عمر نماد دیندارانی است که دین را گریزگاه خطر دانسته و با منطق تجارت‌پیشگی و تقلب سوداگرایانه، با دین و

(۱) طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۲۸۸۷-۲۸۸۸.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۳۱

داده‌های دین رفتار می‌نمودند؛ به بهشتی ایمان داشتند که در گوشه‌های امن مساجد پیدا می‌شد. قرآن را قرائت می‌کردند برای ثواب قرائت، نماز شب می‌خواندند برای رسیدن به حورالعین؛ اما وقتی سخن از جبهه و جنگ و جهاد به میان می‌آمد با منطق توجیه و تأویل ظاهر شده و خطر را از جان و مال و خانواده خویش دور می‌کردند، علی‌علیه را یاری نمی‌کردند به بهانه اینکه حق و باطل را نمی‌شناسند. با یزید بیعت می‌نمودند به بهانه حفظ وحدت امت اسلامی. و ابن‌زبیر نمادی از تفکر و منطق سیاسی است که در چارچوب مکر و نیرنگ تظاهر یافته و در پی دستیابی به قدرت سیاسی است. حسین‌علیه یادگار و نمادی از چهره اعتقادی اسلام است که با بعثت رسول خدا ﷺ بنا شد و امام علی‌علیه و امام حسن‌علیه جان خویش را برای تحقق آن فدا کردند.

یزید از ولید حاکم مدینه خواست: «حسین، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر را سخت و بی‌ایمان به بیعت وادار کن تا بیعت کنند».<sup>(۱)</sup> ولید از مروان مشورت می‌خواهد او می‌گوید: پیش از اینکه از مرگ معاویه باخبر شوند از آنها بیعت بگیر، اگر قبول نکردند، گردن‌شان را بزن. امام حسین‌علیه و ابن‌زبیر در مسجد بودند که قاصد ولید می‌آید. عبدالله بن زبیر از امام حسین‌علیه می‌پرسد که به نظر شما برای چه ما را خواسته است؟ حضرت می‌گوید: «به گمانم طغیان‌گیشان هلاک شده و ما را خواسته تا پیش از آنکه خبر فاش شود، ما را به بیعت وادار کند».<sup>(۲)</sup> امام حسین‌علیه جمعی از یاران خویش را در پشت در گذاشت و خود نزد ولید رفت. ولید نامه را به او داد و از مرگ معاویه باخبرش نمود. حضرت فرمود: «کسی همانند من به نهانی

---

(۱) طبری، همان، ص ۲۹۰۵؛ اخبار الطوال، ترجمه دامغانی، ص ۲۷۵.

(۲) طبری، همان، ص ۲۹۰۶.

بیعت نمی‌کند. وقتی میان مردم آبی و آنها را به بیعت خوانی ما را نیز بخوان».<sup>(۱)</sup> ابن‌زبیر در تاریکی شب از مدینه گریخت و از بیراهه خود را به مکه رساند.<sup>(۲)</sup> در همان زمانی که ولید سواران خویش را در پی ابن‌زبیر فرستاده بود، امام حسین علیه السلام نیز با یاران خویش مدینه را به سوی مکه ترک نمود.<sup>(۳)</sup> ابن‌عمر امام حسین علیه السلام و ابن‌زبیر را نصیحت می‌کند که جمع مسلمانان را پراکنده نکنید. خود چند روزی صبر می‌کند وقتی می‌شنود مناطق دیگر بیعت کرده است، پیش ولید بن عتبه رفته و بیعت می‌کند؛<sup>(۴)</sup> همان‌گونه که معاویه پیش‌بینی نموده بود، ابن‌عمر تسلیم یزید شد و عرصه سیاست سه ضلعی شد.

یزید وارث حاکمیت سلطنتی است و تمام قدرت و توان خویش را فعال کرده است تا اعتراضات موجود را به شدت سرکوب نماید. عبدالله بن‌زبیر در کانون امن خانه خداوند در کمین نشسته تا از فرصت‌هایی که خلق خواهد شد و از موج‌هایی که به وجود خواهد آمد، بیشترین بهره‌برداری‌ها را بنماید. در ضلع سوم حسین بن‌علی علیه السلام قرار دارد که به نام عقیده به پاخاسته و می‌خواهد دین فراموش شده را به یادها آورده و دیانت مرده را احیا نماید. حضور چهره‌های نام‌دار چون حسین بن‌علی علیه السلام و عبدالله بن‌زبیر در جمع حاجیان، مگه را تبدیل به مرکز و کانون گفتگوهای اساسی و تصمیم‌گیری‌های مهم راجع به آینده امت اسلامی کرده است. هرچند بخش اعظم از حاجیان در گرمای عشق عابدانه خویش رمی جمارات نموده و فارغ از دنیای بد نام و پرخطر سیاست با دقت و وسواس در پی

(۱) طبری، همان، ص ۲۹۰۷؛ الامامه و السیاسة، ترجمه طباطبائی، ص ۲۱۸.

(۲) طبری، همان، ص ۲۹۰۸.

(۳) طبری، همان، ص ۲۹۰۸-۲۹۰۹.

(۴) طبری، همان، ص ۲۹۱۲؛ العبر، تاریخ ابن‌خلدون، ترجمه آیتی، ج ۲، ص ۳۰.



بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۳۳

انجام دادن دقیق مناسک حج خویش بودند، اما نمی دانستند که همین بی تفاوتی آنها نیز منشأ تفاوت های اساسی در چگونگی تحولات دنیای اسلام به شمار خواهد رفت.

حضور امام حسین (علیه السلام) در مکه تبدیل به مرکز توجه، محور تجمع و مرجعیت امت اسلامی شده بود. ابن زبیر که مکه را پایگاه اصلی خود تلقی می نمود، احساس بیچارگی نموده و از روی مکر و ناچاری به امامت حسین بن علی (علیه السلام) اقتدا می کرد. در ظاهر خود را در جبهه حسین (علیه السلام) تعریف می نمود؛ اما در باطن سعی می کرد که با درگیر نمودن جبهه عراق و شام، جبهه حجاز را به قدرت برساند. بر بنیاد چنین منطق سیاسی، فرزند زبیر در عرصه سیاسی ظاهر شده و با مواضع چندانگانه و چندپهلوی در کنار حسین (علیه السلام) قرار می گیرد. آنچه را که می توان بر بنیاد شواهد تاریخی به دست آورد این است که حسین بن علی (علیه السلام) تبدیل به مسئله اصلی برای یزید و ابن زبیر شده بود و هر دو جبهه سعی می کردند که به نحوی از وجهه حضرت به نفع خویش بهره برداری نمایند: یزید درصدد بود که از حسین (علیه السلام) بیعت گیرد و یا به گونه ای از سر راه خود بردارد که هزینه کمتر داشته باشد. ابن زبیر در پی آن بود که حضرت توسط یزید به شهادت برسد تا زمینه پیروزی او فراهم شود.

ابن زبیر با تجربیات سیاسی که داشت به خوبی می دانست که اگر حسین (علیه السلام) راهی عراق شود کوفیان از او حمایت نکرده و در نتیجه به شهادت خواهد رسید. در قالب چنین اندیشه ای ابن زبیر خود را به حضرت نزدیک می کند و از امام می پرسد چه خواهی کرد؟ حضرت فرمود: به کوفه خواهم رفت؛ زیرا شیعیان و بزرگان قوم و اشراف و اعیان با من مکاتبه کرده و نامه ها نوشته اند. ابن زبیر می گوید: «اگر کسانی همانند شیعیان تو را آنجا داشتم از آن چشم نمی پوشیدم. آنگاه از بیم آنکه مبادا

حسین بدگمان شود، گفت: اگر در حجاز بمانی و اینجا به طلب خلافت برخیزی انشاء الله مخالفت نخواهی دید؛ آنگاه برخاست و از پیش وی برفت. امام حسین علیه السلام گفت: «این، هیچ چیز دنیا را بیشتر از این دوست ندارد که از حجاز سوی عراق روم که می‌داند با حضور من چیزی از خلافت به او نمی‌رسد و مردم او را با من برابر نمی‌گیرند، دوست دارد از اینجا بروم که حجاز برای وی خالی بماند».<sup>(۱)</sup>

یکی از یاران ابوسعید عقیصی گوید: «حسین بن علی علیه السلام را دیدم که در مکه با عبدالله بن زبیر ایستاده بود، ابن زبیر آهسته با وی سخن گفت. حسین علیه السلام رو به ما کرد و گفت: او می‌گوید در این مسجد بمان تا مردم را بر تو فراهم کنم. به خدا! اگر یک وجب بیرون از مسجد کشته شوم، بهتر از آن [است] که یک وجب داخل آن کشته شوم».<sup>(۲)</sup> «به خدا سوگند اگر من در آغوش یکی از این مقدسات باشم مرا از آغوش آن بیرون خواهند کشید و کار خود را انجام خواهند داد (حرمت کعبه را رعایت نخواهند کرد). به خدا سوگند! آنها نسبت به من تعدی و گستاخی خواهند کرد، چنان‌که یهود نسبت به روز شنبه هتک حرمت کرده‌اند».<sup>(۳)</sup>

عبدالله بن عباس به نزد حضرت آمده و می‌گوید: «ای پسر عمو! من صبوری می‌نمایم؛ اما صبر ندارم، بیم دارم در این سفر هلاک و نابود شوی. مردم عراق قومی حيله‌گرند، به آنها نزدیک مشو. در همین شهر بمان که سرور مردم حجازی. اگر مردم عراق چنان‌که می‌گویند تو را می‌خواهند به آنها بنویس که دشمن خویش را بیرون کنند، آنگاه سوی آنها رو. اگر به جز رفتن نمی‌خواهی سوی یمن رو که آنجا قلعه‌ها و دره‌ها هست، سرزمینی پهناور است و دراز، پدرت آنجا شیعیانی دارد و از کسان

(۱) طبری، همان، ص ۲۹۶۵-۲۹۶۶.

(۲) همان، ص ۲۹۶۷-۲۹۶۸.

(۳) ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه حالت و خلیلی، ج ۱۱، ص ۱۳۶-۱۳۷.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۳۵

برکناری، به مردم نامه می نویسی و دعوت گران می فرستی در این صورت امیدوارم که آنچه را می خواهی، بی خطر بیایی. حسین بدو گفت: ای پسر عمو! به خدا می دانم که نصیحت گویی مشفق؛ ولی من مصمم شده ام و آهنگ رفتن دارم؛ ابن عباس گفت: اگر می روی زنان و کودکان را مبر، به خدا می ترسم چنان کشته شوی که عثمان کشته شد و زنانش و فرزندانش او را می نگریستند. گوید: پس از آن ابن عباس گفت: چشم ابن زبیر را روشن می کنی که او را با حجاز و امی گذاری و از اینجا می روی، امروز چنان است که با وجود تو، کس به او نمی نگرَد، به خدایی که به جز او خدایی نیست اگر می دانستم اگر موی پیشانیت را بگیرم تا مردم بر من و تو فراهم آیند به رأی من کار می کنی، چنین می کردم. آنگاه ابن عباس از پیش وی برفت و به عبدالله بن زبیر گذشت و گفت: ای پسر زبیر چشمت روشن شد.<sup>(۱)</sup>

در گفتار ابن عباس پرسش های اساسی و مبنایی راجع به درک حادثه عاشورا مطرح شده است؛ پرسش هایی که بیشتر از ذهنیت نسل آن روز، ذهنیت نسل های بعد را به خود مشغول و فهم بخشی از تاریخ را با ابهام روبه رو کرده است. واقعاً چرا حضرت در مکه نماند؟ چرا با همکاری ابن زبیر جبهه قدرتمندتری از مخالفان را تشکیل نداد؟ اگر به ابن زبیر اعتماد نداشت، آیا به همکاری و وفای کوفیان اعتماد داشت؟ اگر کوفه و مکه ناامن بودند چرا به سوی یمن نرفت؟ پرسش اساسی تر اینکه چرا اهل بیت علیهم السلام را همراه خویش برد؟ کدام فرمانده جنگی، اهل و عیال خویش را در متن آتش و خطر می برد؟ پرسش آخری زمانی جدی تر شده و غیر قابل فهم می شود که از همان لحظه که حسین علیه السلام از مدینه عازم مکه شد، با

---

(۱) طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۲۹۶۶.

هرکه روبه‌رو شد از رفتن و نزدیک شدن به کوفه منع نمود و پرونده کوفیان را رو کرد و از گذشته تاریک آنها سخن گفت.

وقتی حسین علیه السلام از بیعت با یزید امتناع کرد و قصد بیرون رفتن از مدینه را نمود، برادرش محمد حنفیه پیشنهاد داد که برادر مصلحت در این است که تا می‌توانی از یزید و شهرهای یزیدی دور شو تا بتوانی از مردمی بیعت بستانی که هوادار تو هستند. به «مکه رو اگر اهل مکه با تو بیعت کنند، فهو المراد و اگر بیعت نکنند، به یمن رو که اهل یمن تو را اطاعت نمایند و بیعت کنند و الا از آنجا به کوهپایه‌ها در شو و از شهر [ی] به شهری دیگر برو تا کار به کجا رسد.<sup>(۱)</sup> عبدالله بن مطیع که از مکه به مدینه می‌آمد، حسین علیه السلام را دید «پرسید قصد کجا داری؟ فرمود حالا به مکه می‌روم، عبدالله گفت خداوند برای تو خیر پیش آورد؛ ولی دوست دارم رای خود را به تو بگویم. فرمود عقیده و رای تو چیست؟ گفت چون به مکه رسیدی اگر خواستی از آن شهر به شهر دیگری بروی از کوفه برحذر باش که شهری شوم و نافرخته است، پدرت آنجا کشته شد و برادرت را یاری ندادند و او را غافلگیر کردند و ضربتی به او زدند که نزدیک بود از پای درآید. در حرم مکه بمان که مردم حجاز هیچ‌کس را با تو برابر نمی‌دانند، سپس شیعیان خود را از همه جا آنجا دعوت کن که همگان پیش تو خواهند آمد».<sup>(۲)</sup>

سفر امام حسین علیه السلام چنان پرخطر بود که عام و خاص از خود و بیگانه، از مرگ و دوری کردن حضرت از مرگ سخن می‌گفتند؛ اما حسین علیه السلام نه تنها در پی یافتن پناهگاه نمی‌گشت که برخلاف عرف جنگ و مبارزه نظامی، عیال و خاندانش را نیز

(۱) ابن‌اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه هروی، ص ۸۳۲.

(۲) ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ترجمه دامغانی، ص ۲۷۷.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۳۷

همراه خود کرده بود. واقعاً قضیه چه بود؟ چرا حسین علیه السلام به اقداماتی دست می‌زند که در قالب منطق سیاسی و مبارزاتی معمول در اندیشه بشری قابل فهم نمی‌باشد؟ واقعیت روش‌شناختی ایجاب می‌نماید که قیام عاشورا باید در چارچوب منطق متناسب با مبانی اعتقادی عاشورا فهم شود. رفتارها زاده منطق ذهنی انسان‌هاست، افراد بر مبنای دستگاه ذهنی مشترک رفتارهای همدیگر را درک و معنا می‌نمایند؛ رفتارهایی که در چارچوب منطق ذهنی انسان ننگند، غیر قابل فهم دانسته شده، و بدتر از همه به تأویل و توجیه غیرواقعی آن پرداخته می‌شود. در قالب چنین توجیهات غیرمنطقی است که بدفهمی و درواقع قلب معنایی در یک پدیده اتفاق می‌افتد. بر مبنای چنین خطای روشی است که عده‌ای از جمله ابن‌خلدون حرکت حسین بن علی علیه السلام را جنگ برای تشکیل حکومت معنا کرده و منکر علم امام به شهادت خویش می‌شود؛ اما غافل از اینکه رویکرد صرفاً سیاسی برای فهم نهضت امام حسین علیه السلام، بن‌بست‌های فراوانی به وجود آورده و پرسش‌های بسیاری را بی‌پاسخ می‌گذارد.

## ب) نقش دعوت کوفه در طراحی قیام عاشورا

ممکن است گفته شود که نامه‌های کوفیان در تصمیم‌گیری حضرت برای رویارویی با یزید تأثیرگذار بوده است. آنگاه که حسین بن علی علیه السلام به مکه آمد، کوفه نیز متحول شد؛ اهالی کوفه که سخت‌ترین شکنجه‌ها و شکننده‌ترین حقارت‌ها را تحمل کرده بودند، مرگ معاویه را بهترین فرصت برای رهایی از ستم دانسته و وقتی دیدند که امام حسین علیه السلام نیز به مکه رفته است، بزرگان‌شان در خانه سلیمان بن صرد الخزاعی جمع شدند؛ سلیمان برخاست و از حضار قول و تعهد گرفت که اگر تا پای جان با حسین علیه السلام هستند برای او نامه نوشته و دعوت نمایند که

به کوفه بیایند وگرنه او را فریب ندهند و جاننش را به خطر نیندازند، همه عهد وفاداری بستند و دسته جمعی برای حضرت نامه نوشتند:

«حمد خدای را که دشمن جبار سخت سر تو را نابود کرد؛ دشمنی که بر این امت تاخت و خلافت آن را به ناحق گرفت و غنیمت آن را غصب کرد و به ناحق بر آن حکومت کرد و نیاکانشان را کشت و اشرارشان را به جا نهاد و مال خدا را دستخوش جباران و توانگران امت کرد. لعنت خدا بر او باد چنانکه ثمود ملعون شد. اکنون ما را امام نیست، بیا شاید خدا به وسیله تو ما را بر حق همدل کند. نعمان بن بشیر در قصر حکومت است ما به نماز جمعه او نمی رویم و به نماز عیدش حاضر نمی شویم و اگر خبر یابیم که سوی ما روان شده ای بیرونش می کنیم و به شامش می فرستیم، انشاءالله و سلام و رحمت خدای بر تو باد».<sup>(۱)</sup>

حسین بن علی علیه السلام نامه را دید و جوابی نداد. دو روز بعد قیس بن مسهر صیداوی و عده ای دیگر در حدود پنجاه و سه نامه را خدمت حضرت آوردند، چند روزی نگذشته بود که هانی بن هانی و سعید بن عبدالله حنفی نامه دیگری را به امام حسین علیه السلام دادند که در آن نوشته شده بود: «زود بیا که مردم در انتظار تواند و دل با کسی جز تو ندارند، بشتاب، بشتاب درود بر تو باد». حضرت در جواب نامه های کوفیان نوشت: «به نام خدای رحمان رحیم. از حسین بن علی به جمع مؤمنان و مسلمانان. اما بعد: هانی و سعید با نامه های شما پیش من آمدند همه آنچه را که حکایت کرده بودید و گفته بودید دانستم، گفته بیشترتان این بود که امام نداریم، بیا، شاید به سبب تو خدا ما را بر حق و هدایت همدل کند. اینک برادر و پسر عمو و

(۱) طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۲۹۲۳.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۳۹

معتمد و اهل خاندانم را سوی شما فرستادم به او گفتم از حال و کار و رأی شما به من بنویسد اگر نوشت که رأی جماعت و اهل فضیلت و خرد چنان است که فرستادگانتان به من گفته‌اند و در نامه‌هایتان خوانده‌ام به زودی پیش شما می‌آیم انشاءالله. به جان خودم که امام جز آن نیست که به کتاب عمل کند و انصاف گیرد و مجری حق باشد و خویشتن را خاص خدا کند و السلام»<sup>(۱)</sup>.

مسلم بن عقیل وقتی وارد کوفه شد، مورد استقبال گرم و پرشور اهالی کوفه قرار گرفت و حداقل دوازده هزار کس با او بیعت نمودند، مسلم نیز نامه برای حضرت نوشت و از صداقت و صحت گفتار کوفیان گفت و از امام حسین علیه السلام خواست به کوفه بیاید.<sup>(۲)</sup> روند طبیعی قضایا القاکننده این پندار و برداشت می‌باشد که اعلام وفاداری کوفه و تأیید آن توسط حضرت مسلم نقش تعیین‌کننده در چگونگی و نحوه برنامه‌ریزی قیام کربلا داشته است؛ اما دقت در کلیت قیام عاشورا و فرو رفتن در متن پر ظرافت آن، حقایق ناپیدای فراوانی را هویدا کرده و به روشنی نشان می‌دهد که امام حسین علیه السلام حساب جدی برای این نامه‌ها باز نکرده و اعتمادی بر پیمان اهالی کوفه نداشته است؛ از این رو وقتی حضرت از شهادت مسلم باخبر شد، باز تصمیم به برگشت نگرفت و به حرکت خویش ادامه داد. اثبات دقیق‌تر و اقناع‌آور این مسئله در ضمن مباحث علم امام علیه السلام به سرانجام قیام عاشورا پیگیری خواهد شد.

به نظر می‌رسد که اعلام آمادگی کوفه تأثیرات جدی در دیگر عرصه‌های عاشورا داشته است. بیعت کوفه از یک سو حجت را بر حسین بن علی علیه السلام برای رفتن به سوی کوفه تمام می‌نماید و از سوی دیگر کوفه را در معرض امتحان بزرگ

(۱) همان، ص ۲۹۲۲-۲۹۲۵.

(۲) همان، ص ۲۹۱۸.

الهی قرار می‌دهد. کوفه در ترکیب قیام عاشورا نماد جامعه‌ای پر مدعا می‌شود که دین را در تظاهرات شعاری دین، فهم کرده و دیانت را در سطح گفتار تقلیل داده است. کوفه به عینی‌ترین شاهد برای شکست و سقوط دینداران بی‌ایمان به حقانیت دینی خویش تبدیل می‌شود. کوفه نمود تعیین‌یافته جامعه‌ای است که حسین بن علی علیه السلام خود در وصف آن فرمود: «النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ».<sup>(۱)</sup> دیندارانی که دین را در خدمت دنیای خویش معنا نموده و در زمان آسایش، کلیت آن دیندار می‌شدند؛ اما در موقع امتحان تنها حسین علیه السلام می‌ماند و پیروان راستین او.

کوفه تکان‌دهنده‌ترین بخش از عاشورا است که انسان و جامعه انسانی را به خودخوانی و خودبازبینی انسانی و دینی فرامی‌خواند. کوفه، قصه ناگفته بسیاری از آدم‌ها و جوامع انسانی است که از شانس بلند خویش در معرض امتحان قرار نگرفته‌اند. سرنوشت کوفه تلخ‌ترین سرنوشت است که در تاریخ انسان و دین اتفاق افتاده است. کوفه بدشانس‌ترین جامعه دینی و درعین حال شایسته‌ترین طایفه آن عصر است که شایستگی امتحان شدن را پیدا می‌نماید. منتها شکست کوفه در این آزمون بزرگ آن را به بدنام‌ترین طایفه تاریخ تبدیل می‌کند. در آینه بدنامی کوفه، نسل‌های آزمون‌ناشده، خویشان را نیکنام می‌شناسند. کوفه را نمی‌توان به آسانی بدترین شهر و طایفه آن روز دانست، کوفه پایگاه سنتی اهل بیت علیهم السلام به شمار می‌رفت به طوری که معاویه از همراهی کوفه با حسین بن علی علیه السلام می‌ترسید و آنگاه که حسین علیه السلام از مدینه حرکت کرد، تردیدی در ذهنیت عمومی وجود نداشت که حسین علیه السلام به کوفه خواهد رفت، کوفه تنها شهر نسبتاً آگاه و آماده برای یاری نمودن

(۱) مجلسی، بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳؛ اربلی، كشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۳۲.



بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۴۱

حسین بن علی علیه السلام به شمار می‌رفت؛ به همین دلیل، کوفه تنها شهری بود که برای حسین علیه السلام نامه نوشت و آغوش به استقبال حسین علیه السلام گشود.

سخن بنیادی و احیاکننده عاشورا برای همه مدعیان دین و دینداری در این پرسش بنیادی و تکان‌دهنده نهفته است که اگر شما در موقعیت اهالی کوفه قرار بگیرید، چه خواهید نمود؟ کوفه واقعاً در انتظار حسین بن علی علیه السلام بود که عیدالله بن زیاد از چهره‌های خونریز تاریخ با روی بسته وارد کوفه شد. مردم به گمان اینکه امام حسین علیه السلام می‌باشد، به استقبالش شتافتند و ابن‌زیاد در امنیت کامل وارد دارالاماره شد.<sup>(۱)</sup> او با مکر و فریب دانست که مسلم در خانه هانی می‌باشد. هانی را گرفت و دستور داد که در بازار گردنش را بزنند. خبر به مسلم رسید و او با یاران خویش قصر را محاصره نمودند. عیدالله از سران قبایلی که در قصر حضور داشتند خواست که هرکدام طایفه خود را از دور مسلم پراکنده نمایند. شیوخ بی‌ایمان و دین‌فروش قبایل بر بام قصر رفته و مردم را از ایجاد فتنه و تفرقه منع نمودند، از سرازیر شدن سواران شام در کوفه بیم داده و گفتند که «پیش از این مزه آن را چشیده‌اید و شوکت ایشان را آزموده‌اید؛ چون یاران مسلم سخنان ایشان را شنیدند، سست شدند، برخی از مردان کوفه هم نزد پسر و برادر و پسر عموی خود که در لشکر مسلم بودند می‌آمدند و می‌گفتند برشو که دیگر مردم این کار را کفایت می‌کنند، زن‌ها هم می‌آمدند و دامن پسر و شوهر و برادر خود را می‌گرفتند و می‌گفتند برشو و آنها را برمی‌گردانند».<sup>(۲)</sup>

وقتی دل در سینه اهالی کوفه لرزید، هسته مقاومت نیز در این شهر شکست. مسلم بن عقیل در تاریکی شب تنها ماند و سرگردان کوچه‌های کوفه شد و سرانجام

(۱) طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۲۹۱۸.

(۲) ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ترجمه دامغانی، ص ۲۸۶-۲۸۷.

اسیر دست ابن زیاد شد. «مسلم را بالای بام کاخ بردند نخست او را به مردم که بر در کاخ جمع شده بودند نشان دادند و سپس همانجا گردنش را زدند که سرش در میدان افتاد و پس از آن پیکرش را از بام پایین افکندند».<sup>(۱)</sup> ابن زیاد کوفه را در حصار نظامیان خویش قرار داده و سعی داشت که رابطه اهالی کوفه را با حسین بن علی علیه السلام قطع نماید. در همین ارتباط، قیس بن مسهر، یکی دیگر از فرستادگان حسین بن علی علیه السلام، دستگیر می شود. ابن زیاد به قیس دستور می دهد که بالای کاخ برود و به حسین بن علی علیه السلام دشنام دهد. «قیس بر فراز کاخ رفت و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: این حسین بن علی بهترین خلق خداست. او فرزند فاطمه دختر پیغمبر است و من رسول او هستم. من در حاجر از او جدا شدم. شما دعوت او را اجابت کنید. پس از آن ابن زیاد را دشنام داد و نفرین کرد. ابن زیاد فرمان داد او را از بالای قصر انداختند. پیکرش پاره پاره شد و جان سپرد».<sup>(۲)</sup>

شکست مرکزیت قیام در کوفه ترس و وحشت را در سراسر این شهر جاری کرد. ابن زیاد دستور داد که مردان کوفه راهی نبرد با حسین بن علی علیه السلام شوند. «سوید بن عبدالرحمن منقری را همراه سوارانی به کوفه فرستاد و دستور داد در کوفه جستجو کند و هرکس را که از رفتن خودداری کرده است پیش او بیاورد، همچنان که سوید در کوفه مشغول گشتن و جستجو بود، مردی از شامیان را دید که برای مطالبه میراث خود به کوفه آمده بود. او را گرفت و پیش ابن زیاد فرستاد و ابن زیاد دستور داد گردنش را زدند، مردم که چنین دیدند حرکت کردند و رفتند».<sup>(۳)</sup> رفتند تا در بهای

(۱) همان، ص ۲۸۹.

(۲) ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه حالت و خلیلی، ج ۱۱، ص ۱۴۱.

(۳) ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ترجمه دامغانی، ص ۳۰۱.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۴۳

جان خویش بدنام ابدی تاریخ شوند. کوفه از جا کنده شد تا در کربلا تاوان تمام کوتاهی‌های گذشته خویش را پرداخت نماید.

### ج) احیای تفکر دینی فلسفه قیام عاشورا

قیام عاشورا دارای خاستگاه صرفاً اعتقادی بوده و تنها در چارچوب منطق دین قابل فهم می‌باشد. حسین بن علی علیه السلام به نام عقیده برخاست و برای حاکمیت عقیده جنگید و در راه عقیده از جان خویش گذشت. امام حسین علیه السلام رسالت خویش را در امتداد رسالت جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله معنا می‌نمود؛ همان‌گونه که قرائت سیاسی قبایل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را از حقیقت بعثت دور می‌کرد. قرائت سیاسی عاشورا در چارچوب منطق سیاسی متعارف در عرف سیاست و جنگ قدرت، ما را با فلسفه و حقیقت قیام عاشورا بیگانه خواهد کرد. عدم قرائت سیاسی از بعثت و عاشورا را نباید به معنای جدایی دین از سیاست دانست. دین، سیاست را در متن خویش دارد و عاشورا اساساً در عرصه سیاست به وقوع پیوست. سخن در منطق فهم بعثت و عاشورا است. در چارچوب دین، سیاست عین دیانت تلقی شده و عمل سیاسی در قالب منطق دین و عقیده معنا می‌یابد.

فلسفه بعثت به شکوفاسازی حقیقت انسانی ناظر است. دین، منطق انسانی زیستن و الهی مردن می‌باشد. در قالب دین، حقیقت وجودی انسان توسعه می‌یابد؛ انسانیت انسان تعالی یافته و از بستر کشش‌های کور غریزی جدا می‌شود؛ در فرایند تکامل الهی قرار گرفته و درواقع به حقیقت انسانی خویش نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. فلسفه دین در حقیقت احیای حیات در جان آدمی است؛ دین دعوت است به خودآگاهی و جاری کردن حیات در هستی انسان‌ها ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ

الْمَرْءُ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿١﴾؛<sup>(۱)</sup> ای کسانی که ایمان آورده و رسالت رسول خدا را پذیرفته‌اید، دعوت خدا و رسول او را اجابت نمایید تا به حیات واقعی دست یافته و بدانید که خداوند در عمق جان و حقیقت هستی تو حضور دارد».

دین به چه چیز دعوت می‌نماید که اجابت آن، مایه حیات انسان‌ها می‌شود؟ قرآن کریم در پاسخ به این پرسش آشکارا می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ۚ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛<sup>(۲)</sup> رسول خدا ﷺ انسان‌ها را دعوت به امر به معروف و نهی از منکر نموده، حلال و حرام الهی را بیان می‌نماید، برای رهایی انسان از زنجیر ستم و زندان پندارهای دروغین ذهنی تلاش می‌کند. کسانی رستگار می‌باشند که پیامبر خدا ﷺ را یاری کرده و از این نور الهی پیروی نمایند».

قیام عاشورا دقیقاً متناظر با فلسفه بعثت طراحی و اجرا می‌شود. امام حسین (علیه السلام) وقتی از مدینه عازم مکه شد به برادرش محمد حنفیه وصیت نمود و انگیزه اصلی خود از قیام کربلا را به خوبی آشکار کرد: «أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي ﷺ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ خ»؛<sup>(۳)</sup> من از سر دلخوشی و ستمگری قیام نکردم؛ بلکه خواستار اصلاح در امت جدّم می‌باشم. امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایم، به روش جدّم پیامبر خدا ﷺ و پدرم علی

(۱) انفال، ۲۴.

(۲) اعراف، ۱۵۷.

(۳) مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰-۳۲۹.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۴۵

مرتضی‌علیه‌السلام عمل خواهم کرد. در نامه خویش به مردم بصره نیز می‌نویسد: «شما را به کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ دعوت می‌نمایم، سنت را میرانده‌اند و بدعت را احیا کرده‌اند اگر گفتار مرا بشنوید و دستورم را اطاعت نمایید، هدایت خواهید شد».<sup>(۱)</sup>

امام حسین علیه‌السلام وقتی با لشکر حر روبه‌رو می‌شود، با تفصیل بیشتر از فلسفه قیام خویش سخن می‌گوید: ای مردم! رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس سلطان ستمگری را بنگرد که حرام خداوند را حلال، عهد پروردگار را نقض، سنت پیامبر ﷺ را ترک، و نسبت به خلق و بندگان خدا با ستم رفتار می‌کند و او بر چنین سلطانی اعتراض ننماید، خداوند او را مانند همان سلطان، مجازات خواهد کرد. هان! بدانید که اینها (یزید و عمّالش) فرمانبردار شیطان هستند که از طاعت خداوند سرپیچی می‌کنند. اینها فساد را آشکار، حدود و دستورات الهی را ترک، حقوق مسلمین را به خود اختصاص داده و حرام را حلال و حلال را حرام نموده‌اند.<sup>(۲)</sup> از بیانات حضرت به‌خوبی دانسته می‌شود که مدیریت سیاسی جامعه، نقش تعیین‌کننده در مدیریت اعتقادی جامعه دارد. برای احیای دیانت، باید حاکمیت مبتنی بر دین به وجود آید. اگر چنین بستری فراهم نمی‌باشد، باید علیه حاکمیت طاغوت جنگید تا زمینه حاکمیت توحید آماده شود.

امام حسین علیه‌السلام شاهد بازتولید تفکر جاهلیت در حاکمیت قبیله‌مدار یزیدی است. حسین علیه‌السلام مسئولیت یافته است تا در دنیای تجدیدشده جاهلیت، بعثت نبوی را بازیابی نموده و فرهنگ و حیانی را احیا نماید. جنگ حسین علیه‌السلام و یزید دارای عقبه‌های بلند تاریخی است. یزید از خاستگاه خون و قبیله برخاسته و خود

(۱) طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۳۵۷.

(۲) همان، ص ۴۰۳؛ ابن‌اثیر، الكامل فی التاریخ، ترجمه حالت و خلیلی، ج ۱۱، ص ۱۵۱-۱۵۰.

را وارث خونی سلطان و پادشاه فوت شده می‌داند. حسین بن علی علیه السلام به نام عقیده قیام نموده و خواستار حاکمیت دین در جامعه می‌باشد. یزید تداوم حیات خویش را در چارچوب منطق قبیله می‌بیند. حسین علیه السلام رسالت خویش را در امتداد رسالت انبیاء علیهم السلام معنا می‌نماید. یزید در پی تحکیم سلطنت خویش بر بنیان ترویج بدعت‌ها و بدباوری‌های اعتقادی است تا انسان و جامعه انسانی را مطیع خویش گرداند و حسین علیه السلام در پی اصلاح دینداری و احیای ارزش‌های دینی است تا انسان و جامعه انسانی هدایت شده و مطیع خداوند شوند. در نامه خود برای شیعیان بصره می‌نویسد: «إِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى إِحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَ إِمَامَةِ الْبَدْعِ، فَإِنْ تَجِيبُوا تَهْتَدُوا سَبِيلَ الرِّشَادِ»<sup>(۱)</sup> همانا من شما را به زنده کردن آثار و نشانه‌های حق و نابود کردن بدعت‌ها فرامی‌خوانم و اگر بپذیرید، به راه‌های هدایت رهنمون خواهید شد. بر این اساس فلسفه اصلی قیام عاشورا را می‌توان احیای تفکر دینی یعنی دعوت به خداپرستی و خودآگاهی در پرتوی هدایت دینی دانست.

امام حسین علیه السلام تمام تلاش‌های خود و مبارزات اولیای الهی را در همین چارچوب معنا نموده و به روشن‌ترین شکل ممکن میان منطق سیاسی عقیده‌محور و منطق سیاسی قدرت طلب تمایز قائل می‌شود: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا تَبَاسًا مِنْ فُضُولِ الْخُطَامِ وَلَكِنْ لِنَرِي الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ»<sup>(۲)</sup> «خداایا! تو می‌دانی که قصد ما رقابت برای دست یافتن به قدرت یا زیادت خواهی مال دنیا نبود؛ بلکه برای آن بود که نشانه‌های دین تو را به دیگران

(۱) ابوحنیفه دینوری، الأخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، ص ۲۳۱.

(۲) اخوان حکیمی، الحیة، ترجمه احمد آرام، ج ۲، ص ۴۲.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۴۷

بنمایانیم و با قدرت دست به اصلاح سرزمین‌ها زنیم، تا بندگان ستم‌دیده‌ات ایمن شوند، و به واجبات و مستحبات و احکام دین تو عمل شود».<sup>(۱)</sup> از این متن به خوبی دانسته می‌شود که نوع نگاه حضرت به حاکمیت سیاسی تفاوت ماهوی با نگاه دنیاگرایانه در عرصه سیاسی دارد.

در منطق سیاسی قدرت طلب، قدرت سیاسی در خدمت منافع دنیایی و شخصی حاکم معنا می‌یابد و حاکمیت سیاسی در راستای تحقق آرزوهای حاکمان سیاسی شکل می‌گیرد؛ اما در منطق حسین بن علی علیه السلام قدرت سیاسی وسیله لازم برای بسط و ترویج تفکر دینی دانسته می‌شود؛ زیرا با تسلط بر قدرت سیاسی می‌توان نظام فرهنگی و اعتقادی جامعه را مهندسی نمود، به اصلاحات اجتماعی پرداخت و مناسبات میان افراد، گروه‌ها و حتی تعامل انسان با خودش را بر بنیان اخلاق استوار نمود؛ از این رو مبارزه علیه حاکمیت انحرافی یزید در صدر حرکت احیای گرایانه حضرت قرار می‌گیرد؛ اما پرسش مبنایی همان پرسش قبلی است که امام حسین علیه السلام چگونه می‌توانست حاکمیت یزیدی را ساقط کند؟

## ۱. چگونگی امر به معروف و نهی از منکر در قیام عاشورا

امام حسین علیه السلام قیام خویش را در چارچوب «امر به معروف» و «نهی از منکر» یعنی آگاهی دادن به مردم و برداشتن نقاب تزویر از چهره بنی‌امیه طراحی نمود. امر به معروف و نهی از منکر، به عنوان یک حرکت تبلیغی و اصلاحی، در آن شرایط اجتماعی، اقتضائات و الزامات خاص خود را می‌طلبید که به شکل بی‌نظیری در قیام عاشورا رعایت می‌شود. امام علیه السلام با جامعه‌ای مواجه بود که قبل از اینکه دچار بدباوری دینی شده باشند، هویت و اصالت انسانی خویش را گم کرده بودند. در جامعه‌ای که هویت انسانی انسان

---

(۱) همان، ص ۴۲-۴۳.

گم شده باشد، امر به معروف و نهی از منکر در قالب وعظ و نصیحت با بن بست مواجه می شود. امام علیه السلام با قیام خویش چنین بن بست را می شکند، امر به معروف و نهی از منکر را در قالبی اجرایی می کند که شعاع آگاهی بخشی آن در گستره تاریخ گسترده شده و تبلیغ دین را تا افق بلند اهدای جان تعالی می بخشد.

دقت در وصیتنامه سیاسی حضرت علیه السلام به برادرش محمد حنفیه ما را به همین نکته دقیق هدایت می کند. امام حسین علیه السلام قیام خود را در چارچوب امر به معروف و نهی از منکر معنا می نماید. پرسش مطرح در این باره آن است که چرا حضرت مبارزه و جهاد خویش را امر به معروف و نهی از منکر می داند؟ آیا رویارویی جنگی جبهه حق با باطل را می توان از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر دانست؟ آشکارترین تفاوت این دو اصل دینی را می توان در این حقیقت جستجو نمود که اصل در جهاد و مبارزه نظامی غلبه و پیروزی نظامی است؛ اما اصل در امر به معروف و نهی از منکر اقناع و توجیه ذهنی و احیاناً تنبیه فردی است. به نظر می رسد که اصل امر به معروف و نهی از منکر در قیام عاشورا ناظر به این حقیقت باشد که امام حسین علیه السلام می خواست با شهادت خویش جامعه را به خودآگاهی و خداباوری دعوت و باطن ضد دینی حاکمیت بنی امیه را افشا نماید.

نحوه قیام امام حسین علیه السلام را می توان براساس سه اصل تبلیغی مورد توجه قرار داد:

۱. امام علیه السلام قبل از هر چیز می خواست که در ذهنیت ساده اندیش و فریب خورده جامعه، نسبت به حاکمیت انحرافی یزید، پرسش ایجاد نموده و توجه جامعه را متوجه دعوت و قیام خویش نماید؛

۲. در مرحله بعد، شهادت را به عنوان تأثیرگذارترین عامل آگاهی بخش، انتخاب کرده و آن را محور برای تبلیغ پیام قیام خویش قرار می دهد؛



بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۴۹

۳. اهل بیت علیهم السلام را همراه خویش می‌کند تا پیام‌رسانان خون شهدای کربلا باشند. با توجه به چنین سازمان‌دهی است که هدایت‌بخشی و بیدارگری قیام عاشورا جاودانه می‌شود.

در قالب چنین نگاهی، می‌توان نحوه حرکت و قیام امام علیه السلام را به‌خوبی درک کرد. نحوه حرکت امام از مدینه و ناتمام گذاشتن مناسک حج توسط حضرت، مسلمانان را با این پرسش روبه‌رو کرد که چرا فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه خویش امنیت نداشته و اجازه داده نمی‌شود که حج را با آرامش به پایان رساند؟ حضور مظلومانه اهل بیت علیهم السلام در صحنه عاشورا، نه تنها قلب‌های بیمار و وجدان‌های خفته مردم آن عصر را تکان می‌دهد، که تفکر و عواطف بشریت را در تاریخ متأثر کرده و حقانیت حسین بن علی علیه السلام و پلیدی یزید را آشکار می‌کند. در چارچوب قیام عاشورا جایگاه اهل بیت علیهم السلام چنان دقیق طراحی شده بود که امام حسین علیه السلام مبلغین مکتب خویش «را با دست و نیروی دشمن تا قلب حکومت دشمن یعنی شام فرستاد»؛<sup>(۱)</sup> بر اساس چنین نگاهی نقش اهل بیت علیهم السلام در قیام عاشورا به‌خوبی قابل درک می‌شود و جایی برای این پرسش‌ها باقی نمی‌ماند: چرا امام علیه السلام برای بسیج نیروهای جنگی مخفیانه در نقطه‌ای امنی پناه نبرد؟ چون قیام عاشورا شکل گرفته بود که امام حسین علیه السلام با شهادت خود و اسارت اهل بیت علیهم السلام دین را احیا نماید.

## ۲. طراحی قیام بر مبنای اصل شهادت و اسارت

کلیدی‌ترین عنصر برای فهم و تحلیل واقع‌بینانه قیام عاشورا، مسئله علم و آگاهی امام حسین علیه السلام، نسبت به پیامدهای قطعی قیام کربلاست. غفلت از این واقعیت نه تنها ابهامات جدی را در حوزه عاشوراپژوهی وارد می‌کند، که اساساً عاشورا را در هاله‌ای از

---

(۱) مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۷۲.

بدفهمی‌ها دچار نموده و درواقع هویت عاشورا را منقلب می‌نماید. از شواهد تاریخی و داده‌های اعتقادی به روشنی دانسته می‌شود که قیام کربلا دقیقاً بر بنیان علم امام علیه السلام به شهادت خود و اسارت اهل بیت علیهم السلام شکل می‌گیرد. مسئله به لحاظ تاریخی به قدری شفاف و روشن می‌باشد که برای اثبات آن احتیاجی به استدلال‌های پیچیده کلامی احساس نمی‌شود. دقت در متن و ظرافت‌های نهفته در طراحی قیام کربلا، به‌ویژه توجه به فلسفه قیام عاشورا - چنانچه اشاره شد - بهترین گواه و شاهد برای اقناع ذهنیت‌های منصف و تابع دلیل به شمار می‌رود. منتها برای رفع برخی از تردیدهایی که ممکن است در این حوزه مطرح باشد، به بخشی از این شواهد عینی تاریخی و مستندات اعتقادی و کلامی اشاره می‌شود.

### الف) شواهد تاریخی

شواهد تاریخی به آن بخش از داده‌های معطوف به عاشوراشناسی اشاره دارد که قضیه عاشورا را به‌عنوان پدیده تاریخی قابل فهم می‌کند که در متن پیچیدگی‌های تاریخ اتفاق افتاده است. در این نگرش، عاشورا در چارچوب منطق فهم تاریخ عمومی بشر ارزیابی می‌شود و ناظر به پاسخ دادن به این پرسش می‌باشد که با قطع نظر از اشراف امام علیه السلام به ملکوت و باطن عالم، آیا مستندات تاریخی وجود دارد که از علم و آگاهی امام حسین علیه السلام از نتیجه قیام عاشورا حکایت نماید؟ آیا اگر حسین بن علی علیه السلام در چهره یک شخصیت مبارز و اصلاح طلب عادی اما آگاه به شرایط عینی جامعه قیام می‌کرد، باز مسئله علم امام علیه السلام به شهادتش مطرح می‌شد؟ یا علم امام علیه السلام از الزامات اعتقاد به مقام قدسی امام معصوم می‌باشد؟ در ارتباط با حل این پرسش‌ها به مطالب و شواهد ذیل اشاره می‌شود:

## ۱. آگاهی از اوضاع کوفه

شرایط و اوضاع عمومی کوفه به گونه‌ای شکننده و غیر قابل اعتماد به نظر می‌رسید که پایان جنگ، پیش از جنگ کاملاً روشن بود. تمامی کسانی که به حضرت مشورت می‌دادند، حضرت را از رفتن به کوفه منع می‌نمودند. محمد بن حنفیه در مدینه و عبدالله بن مطیع در مسیر راه و ابن عباس در مکه و... از عهدشکنی کوفه سخن گفته و احتمال جدی شهادت حضرت را مطرح کرده بودند؛ اما حسین بن علی علیه السلام نه تنها از تصمیم خویش برنگشت، که اساساً هیچ‌گونه تردیدی در برنامه‌های خویش نیز نداشت. ممکن است گفته شود که تا این مقطع از حرکت امام علیه السلام، هنوز کوفه در بیعت خویش با مسلم وفادار بود و حضرت حق داشت که به همراهی کوفه تا حدودی اعتماد داشته باشد؛ ولی حوادث و جریاناتی که در مسیر مکه تا کربلا اتفاق می‌افتد، این فرضیه را نیز غیر قابل اثبات کرده و فراتر از آن به روشنی آن را رد و ابطال می‌نماید.

امام علیه السلام وقتی از مکه خارج شد و در ذات عرق فرود آمد، نامه عبدالله بن جعفر توسط فرزندان عون و محمد برای حضرت رسید که در آن نوشته بود: «تو را به خدا، وقتی این نامه را دیدی بازگرد که بیم دارم این سفر که در پیش داری مایه هلاک تو شود و نابودی خاندانت. اگر اکنون هلاک شوی نور زمین خاموش شود که تو دلیل هدایت جویانی و امید مؤمنان. در رفتن شتاب مکن که من از دنبال نامه می‌رسم».<sup>(۱)</sup> اما امام علیه السلام به حرکت خویش ادامه می‌دهد. در منطقه صفاح، فرزدق شاعر را می‌بیند و از او می‌پرسد مردم عراق را چگونه دیدی؟ گفت آنان را پشت سر گذاشتم؛ درحالی که

---

(۱) طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۲۹۷.

دل‌هایشان با تو و شمشیرهایشان بر ضد تو بود. <sup>(۱)</sup> امام علیه السلام همچنان به سوی کوفه به پیش می‌رفت تا اینکه مردی از بنی‌اسد خبر شهادت مسلم‌بن‌عقیل و هانی‌بن‌عروه را به حضرت داد و گفت: «خود دیدم کودکان پاهای آن دو را گرفته و بر زمین می‌کشیدند، امام حسین علیه السلام انا لله فرمود و گفت جان‌های خود را در پیشگاه الهی حساب می‌کنیم. آن مرد به امام حسین گفت: ای پسر رسول خدا! تو را به خدا سوگند می‌دهم که جان خود را حفظ کنی و جان‌های افراد خاندانت را که همراه تو می‌بینم، به جای خود برگرد و رفتن به کوفه را رها کن که به خدا سوگند در آن شهر برای تو یآوری نیست». <sup>(۲)</sup> در وادی عقیق مردی از قبیله بنی‌عکرمه آمد و به حضرت خبر رساند که «ابن زیاد میان قادسیه و عذیب سواران را بر کمین گماشته است و افزود که فدای تو گردم بازگرد به خدا سوگند به سوی نیزه‌ها و شمشیرها می‌روی و بر کسانی که برای تو نامه نوشته‌اند اعتماد مکن که آنان نخستین کسانی هستند که به جنگ با تو پیشدستی خواهند کرد، امام حسین علیه السلام به او فرمود خیرخواهی و در حد کمال نصیحت کردی خدایت پاداش نیکو دهد و حرکت فرمود». <sup>(۳)</sup>

خبرهای تکان‌دهنده یکی پس از دیگری برای حضرت می‌رسید؛ اما او چنان با آرامش و اعتماد کامل به پیش می‌رفت که گویا هنوز به یاری کوفه امیدوار بوده و به پیروزی نظامی خویش اطمینان دارد؛ ولی در گفتگو با ابوهرة ازدی و مرد عربی، سر آرامش و اطمینان درونی حضرت به‌خوبی روشن می‌شود. ابوهرة از اهالی کوفه به نزد حسین‌بن‌علی علیه السلام آمد و گفت: «ای پسر رسول خدا! چرا از حرم خدای تعالی و حرم جدّ خویش بیرون آمدی؟ حسین‌بن‌علی علیه السلام فرمود: یا ابا هرّه، بنی‌امیه مال ما بیردند،

(۱) همان، ص ۲۹۶۹؛ ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ترجمه دامغانی، ص ۲۹۳.

(۲) اخبار الطوال، ص ۲۹۴.

(۳) همان، ص ۲۹۵.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۵۳

صبر کردیم حقّ ما بگیرتند، صبر کردیم. دشنام دادند، صبر کردیم، خواستند که مرا بکشند، گریختم. به خدایی خدا یا ابا هزّه که به دست اهل بغی کشته خواهم شد و چون مرا بکشند، خدای تعالی لباس خواری و مذلّت در ایشان پوشاند و جمعیتی قوی دست بر ایشان مسلّط گرداند تا ایشان را خوار گرداند؛ چنانکه خوارتر از قومی باشند که پادشاه ایشان زنی باشد و بر ایشان به مال و جان حکم کند و ایشان علی الضروره فرمان برند».<sup>(۱)</sup> در وادی عقبه وقتی مردی عربی، از حضرت می‌خواهد که برگردد چون کوفه عهد خویش را شکسته و آمادۀ قتل و کشتار او و یارانش می‌باشد، حضرت فرمود: «گمان کردی آنچه گفתי بر من پوشیده است؟ باید تابع امر و رضایت خداوند بود».<sup>(۲)</sup>

روشن‌ترین حکایت تاریخی که از علم امام علیه السلام به شهادت خویش پرده برداشته و مسئله را در سطح بدیهی آشکار می‌کند، گفتگوی حضرت با جمعی از یارانش است که از کوفه آمده بودند. حضرت از وضعیت کوفه و از سرنوشت قیس بن مسهر می‌پرسد. مجمع بن عبدالله عایذی می‌گوید: «بزرگان قوم را رشوه‌های کلان داده‌اند و جوال‌هایشان را پر کرده‌اند که دوستی‌شان را جلب کنند و به صف خویش برند و بر ضد تو متفق‌اند. مردم دیگر دل‌هایشان به تو مایل است؛ اما فردا شمشیرهایشان بر ضد تو کشیده می‌شود».<sup>(۳)</sup> قیس بن مسهر نیز به شهادت رسید. حضرت فرمود: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»؛<sup>(۴)</sup> برخی به عهد خویش وفا کرده و به شهادت رسیدند و عده‌ای در انتظار شهادت می‌باشند و آنگاه از خداوند خواست که

---

(۱) ابن اثم کوفی، الفتوح، ترجمۀ هروی، ص ۸۷۳.

(۲) ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمۀ حالت و خلیلی، ج ۱۱، ص ۱۴۴.

(۳) طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ترجمۀ پاینده، ج ۷، ص ۲۹۹۶.

(۴) احزاب، ۲۱.

بهشت را جایگاه او و یارانش قرار دهد. طرماح بن عدی گفت: «به خدا کسی را با تو نمی‌بینم، اگر می‌توانی یک وجب جلو نیروی نرو، به کوهستان‌ها پناه ببریم در آنجا در امان خواهیم بود. بیست هزار مرد طایی با شمشیرهای خویش از تو حمایت و دفاع خواهند کرد. حضرت فرمود: خدا تو و قومت را پاداش نیک دهد، میان ما و این قوم عهد بسته شده و باید به سوی کوفه روم».<sup>(۱)</sup>

## ۲. شخصیت سیاسی امام علیه السلام

امام حسین علیه السلام به لحاظ تجربه‌های زندگی نیز برجسته‌ترین شخصیت زمانه خود بود. در کانون قدرت سیاسی اسلام پرورش یافته و حاصل تجربه‌های سیاسی و اندیشه‌های وحیانی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به شمار می‌رفت. حسین علیه السلام از همان آغاز کودکی در متن جریان‌های سیاسی قرار داشت. هفت سال در آغوش رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرورش یافت و داستان سقیفه را شاهد بود، بیست و پنج سال سکوت معنادار پدر را با تمام وجود احساس و درک نمود. در زمان کشته شدن عثمان و اقبال جامعه به امام علی علیه السلام شخصیت تأثیرگذار بود. او در هر سه جنگ جمل، صفین و نهروان حضور داشته و در خط مقدم بود. در تمام فرازونشیب‌های سیاسی دوره امام حسن مجتبی علیه السلام نیز حضور جدی داشته و به‌عنوان مشاور، یاور و همکار برادر نقش فعال ایفا می‌نمود. حوادث سیاسی را با دقت تحت نظر داشت. تحریکات و دسیسه‌های دشمن را خنثی می‌نمود. پس از صلح تحمیلی از صلح برادر دفاع کرد و او را حق به جانب دانست. پس از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام، او به‌عنوان یگانه پناهگاه مؤمنان مورد توجه قرار گرفت.

---

(۱) طبری، همان، ص ۲۹۹۷-۲۹۹۸.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۵۵

امام حسین علیه السلام تنها شخصیتی بود که معاویه از او ترس داشت و حاکمیت یزید را از سوی او در خطر می‌دید. ترس معاویه به‌خوبی گویای درایت و تدبیر سیاسی حسین بن علی علیه السلام می‌باشد. امام علیه السلام به معنای واقعی کلمه عالم به زمان خویش بود؛ به‌گونه‌ای که تمام حوادث دنیای اسلام به نحوی به او مرتبط می‌شد. با تسلط کامل بر شرایط سیاسی و اجتماعی آن روز، به‌خوبی عوامل مؤثر بر شکل‌گیری گروه‌های سیاسی را می‌دانست و از روابط قبایل و شخصیت‌های با نفوذ اطلاع کافی داشت. اخلاق و روحیه سیاسی و مبارزاتی مردم را می‌دانست و در عمق تفکر سیاسی و عواطف انسانی خویش، بی‌وفایی کوفه را به یاد داشت. این از انصاف علمی به دور است که ادعا شود حضرت با آن همه تجربه و سابقه درخشان سیاسی به اندازه امثال ابن عباس، ابن زبیر، ابن عمر، و برادرش محمد حنفیه و... از عواقب قیام کربلا اطلاع نداشته است.

## (ب) احادیث

در منطق و نظام اعتقادی شیعه، امام ولی خداست. به باطن و ملکوت عالم آگاه و آشناست. امام حسین علیه السلام نه تنها از نتیجه قیام خود آگاه بود، که به آینده تاریخ و سرنوشت جامعه انسانی نیز علم داشت. بحث از مقام و منزلت امام از مسائل جدی و اساسی است که در علم کلام در مبحث امامت به تفصیل بحث شده و دلایل عقلی و نقلی علم و عصمت امام آشکارا بیان شده است و از آنجایی که ورود در این مبحث تا حدودی خارج از موضوع تحقیق است و در قالب این نوشتار نمی‌گنجد، صرفاً به بخشی از احادیثی اشاره می‌شود که هم مرتبط با بحث است و هم تا حدودی به مقام امامت اشاره دارد و ناظر به اوضاع دینداری و شرایط اجتماعی آن روزگار می‌باشد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ضمن حدیثی به نسبت طولانی می‌فرماید: «... اما حسین از من است و فرزند من است. او بهترین آفریدگان است پس از برادرش، او امام مسلمانان

است، آقای مؤمنان است، خلیفهٔ پروردگار جهانیان است حجت خداست بر تمام مردم. او بزرگ جوانان بهشت است، باب نجات امت است، فرمان او فرمان من است، اطاعت او اطاعت من است و همانا هرگاه به او نگاه می‌کنم به یاد می‌آورم ستم‌هایی که پس از من بر او می‌شود. گویا می‌بینم او به حرم و مزار من پناه آورده؛ اما کسی او را پناه نمی‌دهد. او را در خواب به سینه‌ام می‌چسبانم و فرمان می‌دهم که از مدینه بیرون رود، او را مژدهٔ شهادت می‌دهم از مدینه به سوی قتلگاهش زمین کربلا کوچ می‌کند. گروهی از مسلمانان او را یاری می‌کنند اینان بزرگان شهیدان امت من اند»<sup>(۱)</sup>.

در حدیث دیگری از حضرت وارد شده است که «همانا فرزندم حسین علیه السلام را در سرزمینی به نام کربلا می‌کشند، هر کدام از شما که او را مشاهده کند، باید یاریش نماید»<sup>(۲)</sup>.

امام علی علیه السلام در ضمن خطبه‌ای فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» سعد برخاست و گفت: مرا آگاه کن چند دانه مو در سر و ریش من است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا دوست مهربان من رسول خدا صلی الله علیه و آله این پرسش تو را به من خبر داد و فرمود: در بن هر مویی از موهای سرت فرشته‌ای است که تو را لعنت می‌کند، در خانه تو پسر بچه‌ای است که پسر پیغمبر را می‌کشد. در آن زمان عمرین سعد کودکی خردسال بود که با دست و پا راه می‌رفت. علی علیه السلام به براءبن عازب (که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود) فرمود: ای براء فرزندم حسین کشته می‌شود و تو زنده خواهی بود و او را یاری نخواهی نمود؟ چون امام حسین علیه السلام کشته شد براءبن عازب می‌گفت: به خدا علی بن ابی طالب علیه السلام راست

(۱) دیلمی، ارشاد القلوب، ترجمه رضایی، ج ۲، ص ۱۷۱.

(۲) حسینی میلانی، ناگفته‌های از حقایق عاشورا، ص ۱۶۵، به نقل از تاریخ الکبیر بخاری، ج ۲، ص ۳۰.



بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۵۷

می‌گفت، حسین علیه السلام کشته شد و من یاریش نکردم، افسوس می‌خورد، اظهار ندامت و پشیمانی می‌نمود.<sup>(۱)</sup>

در جریان جنگ صفین، وقتی امام علی علیه السلام به کربلا می‌رسد، در کنار رود فرات فرود می‌آید. رنگ مبارکش متغیر شده، اشک از چشمانش جاری می‌شود. «از عبدالله بن عباس می‌پرسد: می‌دانی اینجا چه جایگاهی است؟ عرض کرد: این موضع را نمی‌شناسم یا امیرالمؤمنین. فرمود: ای برادر، اگر تو هم شناختی که این کدام موضع است، همچنان که من می‌گیرم تو نیز بگریستی؛ پس، امیرالمؤمنین چندان بگریست که محاسن مبارک او از آب چشم تر شد و آه سرد از سینه برآورد و گفت: آخ! چه افتاده است مرا با آل ابی سفیان؟ پس، حسین را نزدیک خود بخواند و گفت: ای فرزند، تو را بر بلاها و محنت‌ها صبر باید کرد که پدر تو از آل سفیان هر چه می‌بیند، فردا تو هم مثل آن از ایشان ببینی».<sup>(۲)</sup>

هرثمه بن ابی مسلم گوید: «با علی بن ابی طالب به نبرد صفین رفتیم چون برگشتیم در کربلا منزل کرد و نماز بامداد را در آن خواند و از خاکش بر گرفت و بوسید؛ سپس فرمود: خوشا به تو ای خاک پاک باید از تو قومی محشور شوند که بی حساب به بهشت روند. هرثمه نزد زن خود که از شیعیان علی علیه السلام بود برگشت گفت: مولایت ابوالحسن در کربلا نازل شد و نماز خواند و از خاکش بر گرفت و گفت خوشا به تو ای خاک از تو مردمی محشور شوند که بی حساب به بهشت روند، گفت ای مرد امیرالمؤمنین جز حق نگویند. چون حسین به کربلا آمد، هرثمه گفت من در قشونی بودم که عیدالله بن زیاد فرستاده بود و چون این منزل و درخت‌ها را دیدم، حدیث

---

(۱) ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۷۴؛ مفید، ارشاد، ترجمه رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۳۳۱-۳۳۲؛

علامه حلی، کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۷۵.

(۲) ابن اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه هروی، ص ۵۰۴-۵۰۵.

علی علیه السلام به یادم آمد و بر شتر خود سوار شدم و خدمت حسین علیه السلام رفتم و سلام دادم و آنچه از پدرش در این منزل شنیده بودم به او گزارش دادم، فرمود تو با ما هستی یا در برابر ما؟ گفتم نه این و نه آن من کودکانی به جا گذاردم و از عبیدالله بر آنها ترسانم؛ فرمود پس به جایی برو که کشتن ما نینمی و ناله ما نشنوی سوگند بدان که جان حسین به دست اوست امروز کسی نباشد که فریاد ما را بشنود و ما را یاری نکند، جز آنکه خدایش برو در دوزخ افکند. حسین علیه السلام فرمود من کشته‌ام برای اشک، مؤمن یادم نکند جز آنکه گریه‌اش گیرد»<sup>(۱)</sup>.

امام حسین علیه السلام وقتی آهنگ عراق نمود به مسجد پیامبراکرم صلی الله علیه و آله رفت تا با قبر آن حضرت وداع نماید؛ پس از ادای نماز خوابش برد، «پیغمبر صلی الله علیه و آله به خوابش آمد و او را در آغوش گرفت و به سینه چسبانید و چشمش را بوسید و فرمود پدرم به قربانت گویا به خونت آغشته بینم در میان جمعی از این امت که امید شفاعتم دارند و نزد خدا برای آنها بهره‌ای نیست. پسر جانم تو نزد پدر و مادر و برادر خود می‌آیی و همه مشتاق تواند و در بهشت درجاتی داری که جز با شهادت بدان نرسی. حسین علیه السلام گریان از خواب برخاست و نزد خاندان خود آمد و خواب خود را گفت و با آنها وداع کرد»<sup>(۲)</sup>.

از مکه نامه برای بنی‌هاشم نوشت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ - أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِمَنْكُمُ اسْتُشْهِدَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغْ مَبْلَغَ الْفَتْحِ وَالسَّلَامِ»<sup>(۳)</sup> از حسین بن علی به بنی‌هاشم: هر کسی از شما به من ملحق شود به شرف شهادت دست خواهد یافت و هر کس از پیوستن به من خودداری نماید، هرگز به پیروزی و سرفرازی دست نخواهد یافت.

(۱) صدوق، امالی، ترجمه کمره‌ای، ص ۱۳۶-۱۳۷.

(۲) همان، ص ۱۵۲.

(۳) مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰؛ ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۷۵.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۵۹

در گفتگویی که حضرت با برادرش محمد حنفیه دارد به شکل روشن و بی‌پرده از آینده قیام خویش خبر می‌دهد. محمد از حضرت می‌خواهد که به کوفه نرود؛ چه اینکه کوفه شهر بی‌وفایی و عهدشکنی است و از جفای آنها در حق علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام سخن گفته و پیشنهاد می‌نماید که در مکه بماند و یا به سوی یمن رود. حضرت می‌فرماید: جَدِّمَ رَسُولَ خُدا را در خواب دیدم، فرمود: «يَا حُسَيْنُ اُخْرِجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا»؛ محمد می‌گوید پس زن و بچه، اهل عیالت را با خود نبر. جواب می‌دهد که خدا خواسته آنها را اسیر ببیند «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا».<sup>(۱)</sup>

امام علیه السلام وقتی به کربلا رسید «حر و یارانش مقابل امام حسین ایستادند و آنان را از حرکت بازداشتند و گفتند همین جا فرود آیید که رود فرات به شما نزدیک است. امام علیه السلام پرسید نام این سرزمین چیست؟ گفتند کربلا فرمود: آری سرزمین سختی و بلاست، پدرم هنگام جنگ صفین از این منطقه گذشت و من همراهش بودم، ایستاد و از نام آن پرسید و چون نامش را گفتند، فرمود اینجا محل فرود آمدن ایشان است و محل ریخته شدن خون‌های ایشان، چون معنای این سخن را پرسیدند فرمود: گروهی از خاندان محمد صلی الله علیه و آله اینجا فرود می‌آیند».<sup>(۲)</sup> آنگاه سیدالشهدا دستور داد که فرود آیید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَ الْبَلَاءِ ثُمَّ قَالَ هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ انْزِلُوا هَاهُنَا مَحَطُّ رَحَالِنَا وَ مَسْفُكُ دِمَائِنَا وَ هُنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله»؛<sup>(۳)</sup> پناه بر خدا از سرزمین سختی‌ها و مصیبت‌ها، فرود آیید که اینجا محل

(۱) بحار الأنوار، ص ۳۶۴.

(۲) ابو حنیفه دینوری، اخبار الطوال، ترجمه دامغانی، ص ۲۹۹.

(۳) سیدبن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۸۱؛ نجفی، زندگانی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، ص ۴۳۷.

۲۶۰..... قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

ریختن خون ما و قرارگاه ابدی ماست و این همان چیزی است که جَدَم رسول خدا ﷺ مرا از آن آگاه کرده بود.

با توجه به چنین علم و آگاهی، قیام عاشورا طراحی و اجرا می‌شود. امام حسین علیه السلام در پی احیای تفکر دینی بود؛ همان‌گونه که اشاره شد و در فصل بعد به تفصیل بررسی خواهد شد، انجام چنین رسالتی در آن شرایط تاریخی، تنها براساس اصل شهادت و پیام‌رسانی اهل بیت علیهم السلام امکان‌پذیر می‌شد. امام حسین علیه السلام قیام نمود تا در پرتو شهادت خود و اسارت اهل بیت علیهم السلام دین و انسانیت انسان‌ها را احیا نماید.

## فصل سوم: عاشورا، تعین دینداری و خودآگاهی انسانی

قیام عاشورا در چارچوب دعوت به دین و خودآگاهی انسانی سامان‌دهی شد. حسین بن علی علیه السلام با تمام توان سعی داشت که وجدان دینی و انسانی افراد و جامعه را بیدار گرداند. درست به همین دلیل، حضرت به جای تجمیع و گردآوری نیروها به دنبال خالص‌سازی و پاک کردن باطن آدم‌ها بود. حسین علیه السلام به نام عقیده به پا خاسته بود. او نماد اعتقادی جامعه به شمار می‌رفت و در پی آن بود که حقیقت و حقانیت دین و عقاید دینی را در قالب قیام خویش به نمایش گذارد. قیام عاشورا در حقیقت «تجسم اسلام است در همه ابعاد و جنبه‌ها».<sup>(۱)</sup> طبیعی است که تجسم دادن به دین، احتیاج به تشکیل گروه کاملاً اعتقادی داشت؛ ازاین‌رو حضرت در جریان قیام عاشورا از یک سوی سعی در جذب نیروهای خالص می‌نماید و از سوی دیگر مدام از یاران خویش می‌خواهد که به دلیل طمع به دنیا و یا شرمندگی از تنها گذاشتن او در کنارش نمانند؛ چه اینکه حسین علیه السلام کشته اشک است و می‌خواهد حادثه خلق کند که تا ابدیت تاریخ منبع خیزش ایمان در قلب‌های شایسته ایمان شود.

---

(۱) مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۹۰.

امام حسین علیه السلام در پی آن بود که کلیت دین را در قالب عینی‌ترین شکل ممکن آن به نمایش گذارد. شیوهٔ اساسی و مبنای حضرت برای احیای تفکر دینی، تبلیغ عملی دین و احیای گرایش‌های فطری و عواطف انسانی در باطن انسان‌ها بود. حضرت برای دستیابی به این هدف، یعنی تطبیق دین تشریعی با دیانت فطری، نخست دیانت را در جان یاران خویش احیا می‌نمایند و در همراهی با چنین یارانی سرانجام برنامهٔ شهادت و اسارت را عملی می‌کنند. بر این اساس دعوت به دین و دینداری در قیام عاشورا پیش از اینکه در بیانات حسین علیه السلام و یاران حضرت جستجو شود، باید در هیئت پاک و معصومانه اقدامات عملی آنها دیده شود. عطوفت و مهربانی، قداست و طهارت، شجاعت و مظلومیت، حقانیت و دینداری مؤمنانه امام حسین علیه السلام و یاران اوست که عقلانیت و عواطف انسان و جامعهٔ انسانی را در مسیر دین هدایت می‌نماید. تأکید می‌شود که برای فهم جایگاه قیام عاشورا در حوزه احیایی تفکر دینی نباید از بار عمیق عاطفی عاشورا غفلت نمود؛ چه اینکه عاشورا شکل گرفت تا با متأثر کردن عواطف انسانی آدم‌ها، عقلانیت آنها را نیز متأثر کند و با دین هماهنگ نماید.

## ۱. عاشورا و خالص‌سازی نیروها

همان‌گونه که امام حسین علیه السلام در نامهٔ خویش به بنی‌هاشم تصریح کرده بود، دنبال کسانی می‌گشت که آگاهانه شهادت را انتخاب کنند. به همین دلیل، مدام یاران خویش را در جریان خطرات پیش‌رو قرار می‌داد و زمینه را به گونه‌ای فراهم می‌کرد که افراد، نه تنها احساس اجبار در همراهی با حضرت را نداشته باشند که آگاهانه و آزادانه راجع به سرنوشت خویش تصمیم بگیرند. در نیمه راه مکه و کوفه خبر عهدشکنی کوفه و شهادت مسلم بن عقیل به حضرت رسید. امام علیه السلام یارانش را

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۶۳

فراخواند و فرمود: «همانا خبر دهشت‌انگیزی به ما رسیده و آن (خبر) کشته شدن مسلم‌بن‌عقیل و هانی‌بن‌عروه و عبدالله یقطر است، و همانا شیعیان ما دست از یاری ما کشیده‌اند، پس هر که می‌خواهد بازگردد، باکی بر او نیست و بازگردد، و ذمه و عهده‌ای از ما بر او نیست، مردم از کنار او پراکنده شده و به چپ و راست رفتند تا همان همراهانش که از مدینه با او آمده بودند به جای ماندند و اندکی که از آن پس به ایشان پیوستند».<sup>(۱)</sup>

امام حسین علیه السلام در مدیریت و تدبیر قیام عاشورا نه تنها در چهره یک فرمانده نظامی ظاهر نشد، که دقیقاً در سیمای یک پیامبر مقدس و هادی دلسوز، به هدایتگری پرداخت؛ همان‌گونه که کلیت جامعه را دعوت به دین نموده و سفیران خویش را به شهرها می‌فرستاد، به سراغ تک تک افراد در دسترس می‌رفت و دعوت به دین و دینداری می‌نمود. در قالب همین اتمام حجت‌ها و دلسوزی‌های عمیق عاطفی و انسانی بود که عده‌ای لیاقت همراهی با حضرت را یافتند و جاودانه تاریخ شدند و کسانی هم که نپذیرفتند، تا پایان عمر حسرت به دل باقی ماندند. زهیر بن قین یکی از چهره‌هایی است که شانس همجواری و هم‌رکابی با حضرت علیه السلام را به دست آورد و به‌خوبی از آن بهره گرفت. خود را در تاریخ نیک‌نام و لیاقت شهادت در رکاب سیدالشهداء علیه السلام را به دست آورد.

زهیر از مکه به سوی کوفه برمی‌گشت و از ترس بنی‌امیه سعی داشت که با حسین بن علی علیه السلام هم‌منزل و روبه‌رو نشود؛<sup>(۲)</sup> اما باطن مستعد زهیر سرانجام او را در

---

(۱) مفید، ارشاد، ترجمه رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۷۷.

(۲) زهیر بن قین میانه خوبی با علی علیه السلام و آل علی علیه السلام نداشت و در ترکیب سیاسی و اعتقادی جامعه از پیروان عثمان خلیفه سوم به شمار می‌آمد (طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۷، ص ۳۰۱۳).

جوار حضرت نشاند. زهیر مشغول غذاخوردن بود که قاصد حسین علیه السلام رسید: ای زهیر بن قین! همانا اباعبدالله الحسین علیه السلام مرا به سوی تو فرستاده است که به نزد او بروی. زهیر خاموش و ساکت نشسته بود؛ اما زن زهیر گفت: سبحان الله! آیا دعوت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمی‌پذیری؟ چه می‌شود که سخنانش را بشنوی و بازگردی؟ زهیر بن قین رفت و چیزی نمی‌گذرد که با چهره شاداب و پرنشاط برگشته دستور می‌دهد خیمه‌هایش را جمع کنند، بارها و اسباب سفرش را به سوی حسین علیه السلام ببرند. به زنش می‌گوید: تو را آزاد کرده و طلاق دادم، پیش کسان خود برو، دوست ندارم به خاطر من گرفتار شوی. یارانش را در همراهی با خود مخیر گذاشته و خاطره حیات‌بخشی را برای آنها حکایت می‌نماید: در یکی از جنگ‌ها که خداوند پیروزی و غنائم فراوانی نصیب ما کرده بود، سلمان فارسی به ما گفت: آیا بدانچه خداوند از این پیروزی بهره شما کرده و به این غنیمت‌ها که به دست آورده‌اید شاد و خوشحال هستید؟ گفتیم: آری! سلمان گفت: هنگامی که آقای جوانان آل محمد صلی الله علیه و آله را دیدار کنید در یاری کردن او شادمان‌تر باشید. زهیر به جمع یاران حسین علیه السلام پیوست تا به شهادت رسید.<sup>(۱)</sup>

امام حسین علیه السلام وقتی در منزل قصر مقاتل فرود آمد، سراپرده‌ای دید؛ پرسید: از آن کیست؟ گفتند: از آن مردی است از اهل کوفه، او را عبیدالله بن الحرّ الجعفی گویند. حسین علیه السلام حجاج بن مسروق را فرستاد تا او را دعوت نماید. حجاج به عبیدالله گفت: فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله در اینجا فرود آمده است و از تو یاری می‌طلبد اگر او را اجابت کرده و کشته شوی، در زمره شهدا محسوب می‌شوی. عبیدالله می‌گوید: من به دلیل آن از کوفه خارج شدم که مبادا حسین بن علی علیه السلام در کوفه بیاید و من از یاری کردن او عاجز باشم؛ چون کوفه عهد خویش را شکسته و به عبیدالله بن زیاد پیوسته‌اند. به سعادت

(۱) مفید، ارشاد، ترجمه رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۷۴-۷۵.



بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۶۵

بازگرد و سلام من برسان. حجاج به نزد حضرت برگشت و قضیه را بازگو نمود. امام حسین علیه السلام خود برخاست و با جماعتی به نزد عبیدالله رفتند. او به خوبی از حضرت استقبال نمود. امام حسین علیه السلام فرمود: ای عبیدالله! مردمان شهر تو به من نامه‌ها نوشتند که ما همه اعوان و انصار و یاران و دوستان تویم... اکنون عهد خویش شکسته و به ابن زیاد پیوسته‌اند. تو نیک می‌دانی که هر چه کرده باشی بدان پاداش گرفته و یا عقاب خواهی شد. من تو را دعوت به توبه می‌نمایم که گناهان تو آمرزیده شود. ما را که اهل بیت سیدالانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می‌باشیم یاری نما. عبیدالله می‌گوید: ای پسر رسول خدا! اگر در کوفه انصار و اعوانی می‌داشتی، در خدمت شما بودم، و پیش از همه در راه تو جنگ می‌نمودم؛ اما یارانت در کوفه از اعتقادات خود برگشته و در خدمت ابن زیاد قرار گرفته‌اند. توقع دارم که این اسب و شمشیر بران را از من قبول نمایی. حضرت فرمود: من به طمع شمشیر و اسب به نزد تو نیامده‌ام؛ بلکه آمده بودم تا ما را مدد رسانی. اگر به نفس خویش با ما بخیلی می‌کنی، ما را به مال تو حاجتی نیست و من از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هرکس فریاد یاری خواستن اهل بیت من را بشنود و ایشان را یاری ندهد، خدای تعالی او را در آتش دوزخ بر روی افکند. ای عبیدالله! بیندیش که فردای قیامت جواب جدم را چه خواهی داد؟... حضرت رفت و عبیدالله که دل از دنیا نکند، زمانی پشیمان شد و تأسف خورد که فرصت را از دست داده بود. <sup>(۱)</sup>

قصه حر در قضیه عاشورا تبلور عینی از جدال و دوگانگی در متن هستی آدمی است. حر نشانه درخشان از قدرت و استعداد انسان برای خوب شدن می‌باشد. حر نماد انسانی است که وقتی دین را در وجود خویش می‌یابد، سعه وجودی یافته و به

---

(۱) ابن اثم کوفی، الفتوح، ترجمه هروی، ص ۸۷۴-۸۷۶.

خودآگاهی انسانی دست می‌یابد. حر نخستین سردار خود باخته است که به دستور ابن‌زیاد سدّ راه حسین بن علی علیه السلام می‌شود؛ اما وقتی که با حضرت روبه‌رو می‌شود، جنگ در درون او شکل گرفته، و جهاد اکبر برای حر آغاز می‌شود. لشکر تشنه حر در مقابل حضرت قرار می‌گیرد. امام حسین علیه السلام به یارانش دستور می‌دهد که آنها را سیراب نمایند. علی بن طعان محاربی می‌گوید: در لشکر حربن‌یزید بودم، تشنگی بر من و اسبم غلبه می‌کرد و از آخرین کسانی بودم که آنجا رسیدم. حسین دید که تشنه‌ایم. فرمود: برادرزاده شتر را بخوابان. و آب بنوش. من نوشیدن آغاز کردم؛ اما آب از مشک بیرون می‌ریخت. حسین آمد مشک را کج کرد، من و اسبم را سیراب نمود.<sup>(۱)</sup>

لشکر تشنه حر سیراب شده بود. موقع نماز بود اذان گفته شد و حسین بن علی علیه السلام به نماز ایستاد حر و یارانش نیز به او اقتدا کردند. حضرت پس از ادای نماز رو به جماعت کرد و گفت: «ای مردم! اگر پرهیزکار باشید و حق را برای صاحب حق بشناسید، بیشتر مایه رضای خداست. ما اهل‌بیت به کار خلافت شما از این مدعیان ناحق که با شما رفتار ظالمانه دارند، شایسته‌تریم. اگر ما را خوش ندارید و حق ما را نمی‌شناسید و رأی شما جز آن است که در نامه‌هایتان به من رسیده و فرستادگانتان به نزد من آورده‌اند، از پیش شما باز می‌گردم. حربن‌یزید گفت: به خدا ما نمی‌دانیم این نامه‌ها که می‌گویی چیست؟ حسین گفت: ای عقبه پسر سمعان! خرجینی را که نامه‌های آنها در آن است بیار»<sup>(۲)</sup> حر خرجینی از نامه‌ها را دید و گفت: ما جزء آن گروه نیستیم. به ما دستور داده‌اند که تو را در نزد عبیدالله بن‌زیاد ببریم. حسین گفت: «مرگ از این کار به من نزدیک‌تر است». آنگاه حضرت به یاران خویش دستور حرکت داد؛ ولی حر مانع شد

(۱) طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۲۹۹۰.

(۲) همان، ص ۲۹۹۱-۲۹۹۲.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۶۷

حضرت فرمود: «مادرت عزادارت شود چه می خواهی؟» حر می گوید: قسم به خدا اگر غیر از تو کسی دیگر این سخن را به من گفته بود جوابش را می دادم؛ اما سوگند به خدا که راجع به مادر تو سخن نگویم، مگر به بهترین وجهی که برایم امکان پذیر است.<sup>(۱)</sup>

محبت فاطمه زهرا علیها السلام در نهانخانه قلب حر به یاری حر می آید و فطرت خفته حر بیدار می شود. در روز عاشورا حر بت ذهنی خویش را می شکند. حر می بیند که کربلا آبستن تلخ ترین حادثه تاریخ است. اضطراب تمام وجود او را فرا گرفته ولی هنوز امیدوار است که جنگی در نگیرد. از عمر بن سعد می پرسد: خداوند تو را اصلاح کند! آیا تو با این مرد خواهی جنگید؟ گفت: آری! آری! به خدا جنگی خواهم کرد که آسان ترین آن افتادن سرها از تنها و بریدن دست ها خواهد بود. دل دریایی حر شکست و دست و پایش شروع به لرزیدن نمود. حر خویشتن را در میان بهشت و جهنم می دید لحظه انتخاب دین و یا دنیا، فرا رسیده بود؛ اما حر سرانجام زیباترین انتخاب را می نماید. در درگاه حسین بن علی علیه السلام زانو زده عرض می نماید: قسم به خدا اگر می دانستم کار به این جا ختم می شود هیچ گاه چنین خطایی مرتکب نشده و راه را بر شما نمی بستم. اکنون آمده ام که جان خویش را فدای تو نمایم. آمده ام به امید توبه و طلب مغفرت، آیا توبه من پذیرفته می شود؟ حسین بن علی علیه السلام او را پذیرفت.<sup>(۲)</sup> حر تشنگی را در خیمه گاه حسین علیه السلام دید و شاید تشنگی خود و یارانش را به یاد آورد و انسانیت و مهربانی حسین علیه السلام در افق دیدگانش نشست. رو به اهالی کوفه گفت:

«ای اهل کوفه! مادران شما به ماتم شما بنشینند و سخت زاری کنند تا چشم آنها سرخ شود، شما او را دعوت کردید، چگونه او را تسلیم نمودید؟ ادعا کردید که جان خود را در پیشگاه او بسپارید؛ ولی خود شتاب و تعدی کرده می خواهید او را

(۱) همان.

(۲) شیخ مفید، مقتل، ترجمه جعفری، ص ۱۸۵-۱۸۷.

بکشید؟ شما او را محاصره کردید و جانش را بستوه آوردید و مانع رفتن او به یکی از سرزمین‌های فراخ خداوند شدید که در آنجا با امان زیست کند و خانواده او آسوده شود تا آنکه او میان شما اسیر شده که قادر بر نفع و ضرر نمی‌باشد. او و یاران او را از آب فرات جاری منع کردید که برای یهود و نصاری و مجوس گوارا باشد. همان آبی که حتی خوک‌ها و سگ‌های سواد (عراق) از آن بهره کافی دارند و بازی می‌کنند و غوطه می‌خورند، اکنون او و خانواده او از تشنگی بی‌پا شده، کار بدی نسبت به بازماندگان محمد می‌کنید و ذریه او را محروم می‌نمایید. خداوند روز عطش شما را از آب محروم کند، مگر اینکه توبه کنید و از آنچه بر آن تصمیم گرفته‌اید برگردید. آنها او را تیر باران کردند»<sup>(۱)</sup>.

لحظه‌های موعود و زمان بعثت خونین حسین بن علی علیه السلام نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. یاران حضرت مؤمن‌تر از حواریون عیسی مسیح، و پاک‌باخته‌تر از اصحاب صفه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آماده بودند تا در شریعت حسینی، عظیم‌ترین شاهکار خلقت را در عالم انسانی خلق نمایند. حسین علیه السلام می‌خواهد که در آخرین فرصت باقیمانده برای انتخاب زنده ماندن، بار دیگر فرصت انتخاب آگاهانه‌تری را برای یارانش ایجاد نماید. شاید هم می‌خواهد اخلاص و اوج صداقت و وفای یارانش و افتخاراتش را در تاریخ ثبت نماید.

شب عاشورا است. خیمه‌گاه حسین علیه السلام غرق در شور عبادت و نیایش می‌باشد. حضرت یارانش را جمع می‌نماید و پس از حمد و ستایش خداوند می‌فرماید: یارانی شایسته‌تر از یارانم و خاندانی نیکوتر از خاندانم نمی‌شناسم. خداوند به همه‌تان پاداش نیک دهد. من به شما اجازه می‌دهم از تاریکی شب استفاده کنید و با رضایت من بروید

(۱) ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه حالت و خلیلی، ج ۱۱، ص ۱۷۲-۱۷۳.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۶۹

که حقی بر شما ندارم، هرکدام از شما دست یکی از خاندان مرا بگیرد و در روستاها و شهرهایتان پراکنده شوید تا خدا گشایش دهد که این قوم مرا می‌خواهند وقتی به من دست یافتند از تعقیب دیگران غافل می‌مانند. برادرش عباس و بقیه جوانان بنی‌هاشم عرض کردند: خدا هرگز چنین روزی را نیاورد که پس از تو زنده بمانیم. آنگاه مسلم‌بن‌عوسجه اسدی برخاست و گفت: به خدا که هرگز از تو جدا نمی‌شوم، اگر سلاح برای جنگ‌شان نداشته باشم به دفاع از تو چندان سنگ‌شان می‌زنم که با تو بمیرم. سعدبن‌عبدالله حنفی می‌گوید: به خدا تو را رها نمی‌کنیم و حرمت پیامبر را حفظ می‌نماییم. به خدا اگر بدانم کشته می‌شوم سپس زنده می‌شوم آنگاه زنده سوخته می‌شوم و خاکسترم به باد می‌رود و هفتاد بار چنینم می‌کنند از تو جدا نشوم تا پیش رویت بمیرم؛ پس چرا چنین نکنم که یک کشتن است و آنگاه کرامتی که هرگز پایان نمی‌پذیرد. زهیربن‌قین می‌گوید: به خدا دوست دارم کشته شوم و زنده شوم و باز کشته شوم و به همین صورت هزار بار کشته شوم و خدا با کشته شدن من بلیه را از جان تو و جان خاندان تو دور کند. بقیه یاران حضرت نیز به همین شکل اعلام وفاداری نمودند.<sup>(۱)</sup>

این چنین بود که عاشورای حسینی تبدیل به عینی‌ترین نماد از تفکر زنده دینی شد. حسین علیه السلام با احیای دین در جان یاران خویش نشان داد که دیانت زنده چگونه انسانیت انسان را زنده می‌کند. ترکیب یاران حسین علیه السلام نیز به گونه‌ای بود که حجت را برای همه انسان‌ها تمام می‌نمود. زن و مرد، پیر و جوان، کودک و میانسال، عامی و عالم، شیعیانی مؤمن همچون حبیب‌بن‌مظاهر و اشخاصی مثل زهیربن‌قین، فراتر از همه حربن‌یزید که فاصله بی‌نهایت از یزیدی بودن تا حسینی شدن را در یک آن پیمود و... همه و همه در جمع یاران حسین علیه السلام حضور داشتند. عاشورا در قالب چنین ترکیبی بود که در اوج

---

(۱) طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۳۰۱۴-۳۰۱۶.

زیبایی و هدایتگری قرار گرفت و تبدیل به مرجعیت شرعی و عینی برای چگونه دینداری نمودن شد.

## ۲. شهادت، دعوتی به خودآگاهی و خداباوری

عاشورا داستان دلدادگی و دل‌سپردگی است. در قیام عاشورا، مقام انسانیت چنان اوج می‌یابد که حقیقت حقّانی انسان، در عینیت دنیایی، عینی شده و انسان کامل به خوبی معنا می‌یابد. با این نگرش، در فضای عاشورا جز پاکی و عصمت، طاعت و بندگی، شهادت و شهود، عشق به بندگی حق و بریدگی از غیر دیده نمی‌شود. در فضای عاشورا حضور حقّانی حسین علیه السلام چنان قدرتمند و برجسته است که نه تنها فرصت برای دیدن زشتی‌ها و پلیدی‌های یزید و یزیدیان باقی نمی‌ماند، که اساساً توجه به کردارهای ضدانسانی انسان نمایان مسخ شده یزیدی، غفلت از حضور در محضر روحانی و معنوی ولیّ خدا حسین بن علی علیه السلام شمرده می‌شود.

عاشورا عرصهٔ عریان و بی‌پردهٔ تقابل «خودآگاهی» و «ازخودبیگانگی» است. در یک سوی حسین علیه السلام است و جماعتی تشنهٔ شهادت و اسارت و در سوی دیگر ابن‌سعد است و عشق به حاکمیت ری و جمعیتی بی‌شمار برای تاراج خاندان وحی. کربلا صحنهٔ عجیبی است! حسین علیه السلام در محراب پرستش، سر بر سجاده شهادت نهاده است؛ اما لشکر تشنهٔ خون و غارت آماده تاراج خیمه‌گاه نیم‌سوخته حسین علیه السلام می‌باشد. از شمشیر پرکینه شمر خون می‌چکد و عمر سعد دیوانه دستیابی به پاداش یزید است؛ اما حسین علیه السلام در گودی قتلگاه، سر بر آخرین سجده‌گاه خویش نهاده و غرق در نیایش با خدای خود می‌باشد.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۷۱

حکایت عاشورا عبرت‌آموزترین حکایت تضاد و دوگانگی در هستی آدمی است. در عاشورا به همان میزان که عقلانیت دینی و خودآگاهی انسانی در چهره حسین علیه السلام و یاران حضرت تجلی می‌یابد، باطن حیوانی و دیوانگی انسان‌های از خود بیگانه در اردوگاه یزید به نمایش گذاشته می‌شود. تنش و تقابل خونین در صحنه کربلا، به معنای واقعی کلمه تنش میان خود و ناخود، دیانت و جهالت، عقلانیت و دیوانگی به شمار می‌رود. دقت در درون‌مایه‌های حوادثی که در روز عاشورا اتفاق افتاد نکته‌های ظریف و ناپیدایی را عریان می‌کند. پیامدهای ویرانگر و تباہ‌کننده بدباوری دینی را نشان داده و نقش دیانت زنده را در تعالی روحی انسان‌ها نمایان می‌کند. فاصله‌های عمیق و بی‌نهایتی که ممکن است در میان انسان‌ها وجود داشته باشد، بیان کرده، و روزنه‌های جدیدی را برای انسان‌شناسی علمی و دینی فراهم می‌نماید.

عمر بن سعد، فرمانده لشکر یزید، شخصیتی مشابه با شخصیت حر داشت؛ هر دو در سپاه یزید بودند و هر دو در پس‌زمینه‌های ذهنی خویش علاقه به اهل بیت علیهم السلام داشتند. هر دو سعی می‌کردند که جنگی به وجود نیاید و مسئله از راه مصالحه ختم شود؛ اما وقتی که جنگ قطعی می‌شود، هر کدام انتخاب می‌نمایند؛ انتخابی که آنها را تا بی‌نهایت از همدیگر دور می‌کند. حر از جان خویش در راه دین گذشته و حسینی می‌شود؛ اما عمر بن سعد دین و انسانیت خویش را به دنیا فروخته و به دلیل عشق به حاکمیت ری از بندگی خدا می‌گذرد و تابع ابن‌زیاد می‌شود.<sup>(۱)</sup> عمر بن سعد به لحاظ انسان‌شناسی، عینی‌ترین چهره‌ای است که در چنبره غرایز کور مادی خویش قرار داشت و ارزش‌های دینی را در سطح رواج‌های اجتماعی فهم کرده و تفسیر می‌نمود، او

---

(۱) طبری، همان، ص ۳۰۰۲.

می دانست که حق با حسین علیه السلام است؛ اما حقیقت را تنها در سطحی ترین لایه های ذهنی خویش درک می کرد و فطرت انسانی او خاموش بود.

در عصر تاسوعا عمر بن سعد آماده حمله می شود. حسین بن علی علیه السلام به برادرش عباس علیه السلام دستور می دهد که به نزد آنها رفته، اگر توانست امشب را مهلت بگیرد که سخت عاشق عبادت و رازهای شبانه می باشد؛ «خدا می داند که من نماز کردن و قرآن خواندن و دعای بسیار و استغفار را دوست می دارم». <sup>(۱)</sup> دشمن موافقت نمود به گمان اینکه حسین علیه السلام تسلیم خواهد شد. شب عاشورا بود. حضرت، خواهرش زینب را دلداری می داد: خواهرم! خدا را داشته باش و بدان که تمام اهل زمین می میرند همچنین اهل آسمان. همه چیز نابود می شود غیر از خداوند. تو به مهربانی خداوند امیدوار و عزادار باش. پدرم، مادرم و برادرم همه رفتند. آنگاه که زینب علیه السلام آرام گرفت، حسین علیه السلام به نماز ایستاد و تمام شب را به عبادت و نماز، استغفار و تضرع و خضوع گذراند. <sup>(۲)</sup>

بریر بن خضیر الهمدانی که از یاران زاهد و شب زنده دار حضرت به شمار می رفت، شب عاشورا را در حیرت و تعجب سر کرد و اساساً در باورش نمی گنجید که چگونه ممکن است انسانیت انسان به گونه ای مسخ و آلوده شود که در عین ادعای دینداری، دست به کشتار اهل بیت پیامبر خویش زند. از حسین علیه السلام اجازه گرفت تا عمر بن سعد را نصیحت نماید. بریر بدون اینکه سلام نماید، وارد خیمه ابن سعد شد. عمر خشمگین شد و گفت: مگر من مسلمان نیستم، خدا و رسولش را نمی شناسم؟ چرا بر من سلام نکردی؟ بریر می گوید: اگر تو مسلمان بودی و بر خدا و رسول او ایمان داشتی، با فرزندان و اهل بیت او جنگ نمی کردی و آب را به روی آنها نمی بستی. ای عمر! تو ادعای

(۱) همان، ص ۳۰۱۴.

(۲) ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه حالت و خلیلی، ج ۱۱، ص ۱۶۶.



بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۷۳

مسلمانی داری و با محمد مصطفی ﷺ دشمنی می‌نمایی، این چه دین و آیینی است که تو داری؟ آب فرات در مقابل حسین بن علی علیه السلام و فرزندان و اهل بیت او می‌درخشد؛ اما کودکان او از تشنگی هلاک می‌شوند. خود انصاف بده که چگونه تو را مسلمان بدانم؟ چه قدر خدانشناس، سنگدل و جفاکار می‌باشی؟ پسر سعد ساعتی سرافکنده و خاموش ماند، آنگاه گفت: راست می‌گویی ای بریر، هرکس با حسین بن علی علیه السلام و فرزندان او جنگ کند و حقش را رعایت نکند، جای او در آتش دوزخ خواهد بود؛ اما چه کنم ملک ری بزرگ است و ولایتی پر نعمت، نمی‌توانم که از آن دل برکنم.<sup>(۱)</sup>

امام حسین علیه السلام عاشورای خویش را با این دعا آغاز می‌نماید: خدایا! «تو در غم و اندوه پناهگاه من و در هر پیشامد ناگوار مایه امید من هستی و در هر حادثه‌ای سلاح و تکیه‌گاه منی، آنگاه که غم‌های کمرشکن بر من فراریخته است که دل‌ها در برابرش آب می‌شوند و راه هر چاره در مقابلش مسدود می‌شود، غم‌های جانکاهی که با دیدن آنها دوستان از من دوری جسته و دشمنان زبان به شماتت می‌گشایند، در چنین لحظاتی، تنها به پیشگاه تو شکایت آورده و از دیگران قطع امید نموده‌ام و تو بودی که به داد من رسیده و این کوه‌های غم را برطرف کرده‌ای و از این امواج اندوه نجاتم بخشیده‌ای، خدایا تویی صاحب هر نعمت و تویی آخرین مقصد و مقصود من».<sup>(۲)</sup>

بر بنیان چنین توکل، ایمان و درک عاشقانه از خالق هستی و خودآگاهی عارفانه از حقیقت خویش بود که حسین علیه السلام با قلب آرام و نفس مطمئن به استقبال مصیبت‌های

---

(۱) ابن‌اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه هروی، ص ۸۹۸.

(۲) ابی‌مخنف، مقتل ابی‌مخنف، ترجمه سلیمانی، ص ۱۴۸؛ طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۳۰۲۱.

غیر قابل تحمل عاشورا رفت و شاخص‌ترین مخاطب خدای خویش شد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ۖ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۖ وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾.<sup>(۱)</sup>

حسین علیه السلام، آن مبعوث کربلا، اهالی از دین برگشته و خودباخته کوفیان را مخاطب خویش قرار داد تا برای آخرین بار اتمام حجت نماید.<sup>(۲)</sup> «ای مردم! سخنم را بشنوید، و شتاب نکنید، تا شما را به آنچه وظیفه دارم پند و اندرز دهم، تا عذری پیش من نداشته باشید. اگر با من به عدل و انصاف رفتار نمایید، خوشبخت و سعادتمند می‌شوید، اگر انصاف ندارید، با همدیگر همفکری و مشورت کنید تا در آینده پشیمان نشوید. بنگرید که من کیستم، آنگاه به خویشان بازگردید و خودتان را سرزنش کنید، ببینید و بیندیشید که آیا کشتن من و هتک حرمت اهل بیت من، برایتان شایسته و زینده است؟ آیا من فرزند پیامبر شما نیستم؟ آیا من فرزند علی پسر عمو و وصی پیامبرتان نیستم؟ آیا ننشیده‌اید که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره من و برادرم فرمود: «این دو سرور جوانان بهشت» می‌باشند؟ آیا سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌تواند مانع این باشد که خونم را نریزید؟ آیا کسی از شما را کشته‌ام که خون او را از من می‌خواهید؟ آیا مالی را از شما تباہ کرده‌ام که به طلب آن برخاسته‌اید؟ آیا بر کسی از شما جراحی وارد کرده‌ام که می‌خواهید قصاص کنید؟».<sup>(۳)</sup>

امام حسین علیه السلام سعی داشت که با خلق چنین پرسش‌هایی در فضای ذهنی و عاطفی اهالی کوفه آنها را به تأمل و اندیشیدن وادار نماید؛ چه اینکه تفکر و اندیشه زاده پرسش است. عقلانیت و عواطف انسانی در قالب پرسش‌هاست که رشد یافته و جهت‌دار

(۱) فجر، ۲۷ - ۳۰.

(۲) خطبه حضرت طولانی است و در اینجا به تلخیص به آن اشاره شده است.

(۳) طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۳۰۲۲ - ۳۰۲۴؛ دشتی، فرهنگ سخنان امام

حسین علیه السلام، ص ۲۹۰ - ۲۹۱.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۷۵

می‌شود. نوع پرسش‌هایی که برای انسان طرح می‌شود نشان‌دهنده نوع شخصیت و سطح فکری انسان به شمار می‌رود. پرسش‌هایی که حضرت مطرح می‌کند نشان‌دهنده عمق انحطاط و تباهی فکری و اخلاقی اهالی کوفه است. امام علی (ع) می‌خواهد که کوفیان به بدیهی‌ترین پرسش‌های عصر خویش پاسخ دهند. امام علی (ع) می‌داند که کوفیان او را می‌شناسند؛ اما باز در قالب عاطفی‌ترین کلمات راجع به هویت و حقانیت خویش از آنها پرسش می‌نماید تا شاید عواطف سنگ‌شده و اندیشه قفل شده اهالی کوفه بشکند؛ اما افسوس که کوفیان تباه‌شده‌تر از آن بودند که سخنان حضرت را بشنوند؛ چه رسد به آنکه درک نمایند.

کوفیان چنان مست و دیوانه بودند که سخنان حسین بن علی (ع) را نمی‌فهمیدند و نمی‌شنیدند. می‌دانستند حسین (ع) کیست؛ اما در تقاص عهدشکنی‌ها و بی‌وفایی‌های خویش هویت و عقلانیت خود را از دست داده و تبدیل به جامعه خوابگرد و دیوانه شده بودند که به غارت کردن حقیقت انسانی خود پرداخته؛ اما نمی‌دانستند که به غارتگری خویش مشغول‌اند. کوفیان کوفه را ترک کرده بودند تا اموال‌شان غارت نشود؛ اما نمی‌دانستند که با غارتگری در عرصه کربلا انسانیت خویش را تاراج خواهند کرد. تفکر و تمایل به تاراج و غارتگری سر تا پای کوفیان را فراگرفته بود. می‌خواستند غارت کنند؛ اما واقعاً نمی‌فهمیدند که چه چیز را غارت می‌کنند و چرا غارت می‌نمایند؟ عاشورا خلق شده بود تا جامعه بی‌ایمان و بدباور کوفه و کوفی‌صفتان تاریخ با انسانیت مسخ شده خویش مواجه شوند. کوفه در عرصه غارتگری است که خود را شناساند و در شفافیت آینه‌های غارت شده بود که باطن حیوانی خود را دیدند و از خود بیزار شدند.

وقتی حسین بن علی (ع) در قتلگاه افتاد، اوج از خودبیگانگی و دیوانگی اهالی کوفه عریان‌تر شد. سنان بن انس سر مبارک حضرت را از تن جدا نمود و بر در خیمه ابن سعد ایستاد و فریاد کشید: «رکابم را از طلا و نقره سنگین کن که من شاه پرده‌دار را کشته‌ام؛

کسی را کشته‌ام که پدر و مادرش از همه بهتر است و چون کسان نسب خویش گویند نسب وی از همه والاتر است. عمر بن سعد گفت: شهادت می‌دهم که دیوانه‌ای و هرگز سالم نبوده‌ای. او را پیش من آورید. چون بیاوردنش با چوب او را بزد و گفت: ای دیوانه! چرا چنین سخنی می‌کنی، به خدا اگر ابن زیاد بشنود، گردنت را می‌زند»<sup>(۱)</sup>

فاطمه دختر حسین بن علی علیه السلام حکایت تلخ و دردناکی را از آن روز بیان می‌نماید: «غارتگران بر خیمه ما هجوم کردند و من دختر خردسالی بودم و خلخال طلا به پایم بود. مردی آنها را می‌ربود و می‌گریست گفتم دشمن خدا چرا گریه می‌کنی؟ گفت: چرا گریه نکنم که دختر رسول خدا را لخت می‌کنم. گفتم مرا واگذار گفت می‌ترسم دیگری آن را برباید. فرمود: هر چه در خیمه‌های ما بود غارت کردند تا اینکه چادر از دوش ما برداشتند»<sup>(۲)</sup> فراتر از همه اینکه سرهای شهدا را نیز در میان قبایل تقسیم نمودند: قبیله هوازن بیست و دو سر، قبیله تمیم هفده سر، قبیله کنده سیزده سر، بنی اسد شش سر، قبیله ازد پنج سر، و قبیله ثقیف دوازده سر با خود آورده بودند.<sup>(۳)</sup>

### ۳. اسارت و احیای دیانت

اسارت سنگین‌ترین و درعین حال تعیین‌کننده‌ترین رکن قیام عاشورا به شمار می‌آمد. شهدا در خون خویش آغشته بودند. کربلا قتلگاه شده، خیمه‌گاه در آتش سوخته است، اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله آواره دشت نینوا بودند، دشمن متکبر و مغرور دیوانه‌وار به غارتگری پرداخته است. امام سجاد علیه السلام به شدت بیمار می‌باشد. آیا کسی هست که از حیثیت خاندان رسالت دفاع نموده و از جان حجت خدا محافظت نماید؟ آیا مرد

(۱) طبری، همان، ص ۳۰۶۳.

(۲) صدوق، امالی، ترجمه کمره‌ای، ص ۱۶۴-۱۶۵.

(۳) طبری، همان، ص ۳۰۸۲؛ ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ترجمه دامغانی، ص ۳۰۵.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۷۷

علی‌گونه و حسین‌وار یافت خواهد شد که پیام‌رسان خون شهیدان شود؟ آیا کسی باقی مانده است که شریعت حسینی را در متن جاهلیت تجدیدشده کوفه و شام ابلاغ و تبیین نماید؟ زینب علیها السلام از کنار تن صد چاک برادر برمی‌خیزد تا در امتداد خط پر خون عاشورا دیانت را در جان جامعه از دین برگشته احیا نماید.

زینب علیها السلام از رسالت سنگین اسارت به‌خوبی آگاه بود. به همان میزان که رسالت حسین علیه السلام را سنگین دیده بود، رسالت اسارت را سنگین‌تر از آن معنا می‌نمود. چه اینکه توفیق خون حسین علیه السلام و یاران حسین علیه السلام را متوقف بر توفیق اسیران در انجام رسالت خویش می‌دید. به همین دلیل بود که او داغ جگرسوز کربلا را در عمق جان خویش به امانت گذاشت، و همچون حسین شهید علیه السلام وارد عرصه شد تا به امامت امام سجاده علیه السلام، «دیانت» را تبیین نماید، «چراغ هدایت» را روشن‌تر گردانده و ناخدای «کشتی نجات» امت محمد صلی الله علیه و آله شود. در قالب چنین باوری بود که زینب علیها السلام توانست در قامت صبر و شجاعت علی علیه السلام ظاهر شده و نه تنها شهرستان کوفه و شام را تکان می‌بخشد که عاشورا را جاودانه تاریخ می‌کند.

ارتش پیروز کوفه اهل بیت علیهم السلام را در اسارت خویش داشته و راهی کوفه می‌باشند. بسیاری از آنها غرق در پیروزی خویش‌اند؛ اما عده‌ای تازه به خود آمده‌اند و به کاری می‌اندیشند که کرده‌اند. قلب‌های سنگی کوفه تازه در حال شکستن بود. جماعتی از آنها اشک ریخته و اظهار پشیمانی می‌نمودند. امام سجاده علیه السلام می‌فرماید: اینان که بر کشتن پدر، برادر و فرزندان عمویم گریه می‌کنند، پس کدام جماعتی بودند که آنها را به شهادت رساندند؟<sup>(۱)</sup> گریه در ارتش کوفه حکایت از آن داشت که در باطن اهالی کوفه جنگ جهالت و آگاهی آغاز شده و در بدنه ارتش پیروز، آثار شکست و بازندگی نمایان شده

---

(۱) ابن‌اثم کوفی، الفتوح، ترجمه هروی، ص ۹۱۳ - ۹۱۴.

بود. شهر کوفه در ماتم عمیق فرو رفته و خاطرات حضور علی علیه السلام در کوچه های کوفه زنده و زنده تر می شد.

رسولان امین عاشورا وارد شهر می شوند. سرهای بریده شهدا در بلندای نیزه ها ایستاده اند و سر مبارک حسین بن علی علیه السلام به استقبال اهل بیت علیهم السلام می آید. <sup>(۱)</sup> شهر کور کوفه در حال بینایی است. اشک کوفه جاری شده است. زینب کبری علیها السلام دختر بزرگ علی علیه السلام، که گویا تمام جفاها و عهدشکنی های کوفه را به یاد آورده باشد، لب به سخن می گشاید. صدای آشنا و ملکوتی علی علیه السلام در کوچه های شهر پیچید، قلب های سنگ شده کوفیان کافرکیش لرزید. صدا، صدای علی مرتضی علیه السلام بود. صدا در کوفه طنین انداز بود که سال ها در کوفه پیچیده بود؛ اما کوفه کتر از آن بود که خطبه های وحیانی علی علیه السلام را بشنود و بفهمد. صدای علی علیه السلام را می شنیدند؛ اما درک نمی کردند؛ علی علیه السلام را می دیدند؛ اما نمی شناختند. اکنون گوش های کوفه نیز در حال باز شدن بود. کوفه در طنین صدای زینب بود که دلتنگی های علی علیه السلام را نیز معنا می نمود.

شهر کوفه غرق در خطابه تکان دهنده زینب علیها السلام بود. صدای زینب علیها السلام در شهر می پیچید و شهر از شرمندگی و خجالت آب می شد: «ای مردم کوفه! ای گروه دغا و دغل و بی غیرت! اشکتان خشک نشود و ناله هایتان آرام نگیرد، مثل شما مثل آن زن است که رشته خود را پس از محکم تافتن و ریستن باز تارتار می کرد، سوگندهایتان را دستاویز فساد کرده اید، چه دارید، مگر لاف زدن، دروغ گفتن و مانند کنیزان چاپلوسی نمودن و چون دشمنان سخن چینی کردن، چون سبزه ای بر پهن رویدن، برای برادرم می گرید، آری بگرید که شایسته گریستنید، بسیار بگرید و اندک بخندید ننگی را مرتکب شده اید که هرگز توان شستن آن را نخواهید داشت. می دانید چه جگری از

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۷۹

رسول خدا شکافتید و چه پیمانی شکستید و چه حرمتی از او شکستید و چه خونی ریختید؟! <sup>(۱)</sup> زینب خطابه می خواند، کوفه حیران و حیران تر می شود. پیرمردی کوفی درحالی که ریشش از اشک تر شده بود می گوید: «پدر و مادرم فدایشان، سالخوردگان ایشان بهترین سالخوردگانند و جوانان آنان بهترین جوانان و زنان ایشان بهترین زنان و نسل آنها والاتر از همه و فضل آنها بالاتر». <sup>(۲)</sup>

اهل بیت علیهم السلام را وارد مجلس ابن زیاد نمودند. زینب علیها السلام جامه کهنه به تن داشت و به گونه ای ناشناس در جمع اهل بیت علیهم السلام نشست. اشرافیت قبیله غرق در غرور و مستی پیروزی قبیله بر عقیده می باشد. وحشت و خجالت بزرگان کوفه را فراگرفته است. عبیدالله با چوب بر لبان مبارک حسین بن علی علیه السلام می زند. زید بن ارقم طاقش تمام شد: چوب را برادر، قسم به خدای یگانه که بر لبان حسین، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوسه می زد. آنگاه شروع به گریستن نمود. ابن زیاد می گوید: خدا دیدگانت را بگریاند، به خدا اگر پیری از کار افتاده و عقل از دست داده نبودی گردنت را می زدم. <sup>(۳)</sup> عبیدالله وقتی زینب علیها السلام را شناخت، در قالب منطق جبرگرایانه شروع به سرزنش نمود: سپاس خدای را که شما را کشت، رسوا و قصه تان را تکذیب کرد. زینب علیها السلام پاسخ می دهد: حمد خدای را که ما را به محمد صلی الله علیه و آله حرمت بخشید و به کمال پاکی و طهارت رساند. فاسق است که رسوا می شود. بدکاره است که تکذیب می شود. ابن زیاد می گوید: کار خدا را با برادر و خاندانت چگونه دیدی؟ حضرت فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»؛ <sup>(۴)</sup> جواب زینب در

---

(۱) طبرسی، احتجاج، ترجمه جعفری، ج ۲، ص ۱۰۸-۱۰۹.

(۲) همان، ص ۱۱۰.

(۳) طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۳۰۶۶.

(۴) ابن نما حلی، مثير الأحزان، ص ۹۰؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶.

فضای مجلس پیچید. نمازخوانان بی‌ایمان را تکان داد و ابن‌زیاد را به بن‌بست رساند و به‌شدّت خشمگین نمود.

ابن‌زیاد آرامش و متانت نمایشی خود را از دست داد و تفاخرش شکست و به‌ناچار شروع به عقدہ‌گشایی نمود: «خداوند خشم مرا با کشتن متمرّدین و خودسران خاندان تو فرونشاند. زینب گریست و گفت: به جان خود سوگند تو مردان خانواده مرا کشتی و خاندان مرا تباہ کردی و ریشه ما را کندی و شاخه ما را بریدی؛ اگر این کارها موجب تشفیّ تو باشد، که تشفیّ حاصل نمودی؛ عیدالله به زینب گفت: به جان خودم این شجاعت را در تو می‌بینم پدرت شجاع بود».<sup>(۱)</sup> دلیری و منطق زینب علیها السلام شجاعت و دیانت را در شهر ترسیده و از دین برگشته کوفه برمی‌گرداند و وضعیت عمومی کوفه به‌شدّت علیه ابن‌زیاد و دستگاه قبیله‌مدار یزید تحریک می‌شود. ابن‌زیاد دستور می‌دهد کوفیان در مسجد جامع شهر جمع شوند تا قساوت و بی‌رحمی او را از یاد نبرند.

ابن‌زیاد به منبر رفت و گفت: حمد خدایی را که حق و اهل حق را پیروز گرداند؛ امیرمؤمنان یزیدبن‌معاویه و پیروان او را یاری نمود و دروغگو و پسر دروغگو حسین‌بن‌علی و شیعیان وی را کشت. هنوز جمله‌اش ختم نشده بود که عبدالله‌بن‌عقیف ازدی از جای برخاست و گفت: «ای پسر مرجانه! دروغگو و پسر دروغگو تویی و پدرت و آن‌که تو را ولایت‌دار کرد و پدرش. ای پسر مرجانه! فرزندان انبیا را می‌کشید و سخن صدیقان می‌گویید؟». به دستور ابن‌زیاد نگهبانان او را گرفتند ولی جوانان ازدی رفتند و او را آزاد نمودند؛ اما وقتی ازدیان پراکنده شدند، عیدالله او را دستگیر کرد و

---

(۱) ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمهٔ حالت و خلیلی، ج ۱۱، ص ۱۹۴.



بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۸۱

جنازه‌اش را در شوره‌زار آویخت و دستور داد که سر حسین علیه السلام را در کوچه‌های شهر بگردانند.<sup>(۱)</sup>

ابن زیاد هرچند تلاش کرد که در هیئت حاکم فاتح ظاهر شود، اما حضور شکوهمند و تأثیرگذار اهل بیت علیهم السلام در کوفه، احساس شکست را در ذهنیت عمومی کوفه به وجود آورد و ابن زیاد را به شدت تحقیر نمود. ابن زیاد به خوبی درک می‌کرد که در عین پیروزی متحمل شدیدترین شکست شده و تبدیل به چهره نفرین شده در میان امت اسلامی و جامعه انسانی شده است. برای جلوگیری از گسترش رو به افزایش نفرت عمومی، از عمر بن سعد می‌خواهد نامه‌اش را برگرداند که در آن دستور قتل حسین بن علی علیه السلام را داده بود؛ اما ابن سعد که از قبل متوجه افکار امت اسلامی شده بود می‌گوید: نامه را به مدینه فرستادم تا برای پیر زنان قریش بخوانند و من در نزد آنها معذور دانسته شوم. سوگند به خدا که تو را درباره حسین نصیحت نمودم که اگر چنان نصیحتی را به پدرم سعد بن ابی وقاص می‌نمودم، حق او را ادا کرده بودم. عثمان بن زیاد، برادر عبیدالله، گفت راست می‌گوید: به خدا دوست داشتم که تمام خاندان آل زیاد حلقه ننگ را در بینی خویش می‌داشتند؛ اما آلوده به ننگ قتل حسین نبودند؛ زیرا قتل حسین از همه ننگ‌ها بدتر است. عبیدالله ساکت بود و هیچ نمی‌گفت.<sup>(۲)</sup>

عبیدالله بن زیاد، امام سجاد علیه السلام را همراه با اهل بیت علیهم السلام و سرهای پاک شهدا روانه شام نمود. شام غرق در شادی و نشاط پیروزی بود. اهل بیت علیهم السلام وارد مرکزیت سلطنت قبیله‌ای بنی امیه می‌شوند. مرد شامی با شماتت و غرور از امام سجاد علیه السلام می‌پرسد: مَنْ غَلَبَ؟ چه کسی پیروز شد؟ حضرت می‌فرماید: «إِذَا أَرَدْتُ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ

(۱) طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۳۰۶۹-۳۰۷۰.

(۲) ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، همان، ص ۲۱۰-۲۱۱.

وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَذَّنَ ثُمَّ أَقِمَ»؛<sup>(۱)</sup> حضرت در جواب کوتاه و عمیق خویش به بنیادی‌ترین عامل تقابل حسین علیه السلام با یزید اشاره می‌نماید. ای مرد شامی! اگر در پی دانستن جبهه پیروز هستی، وقتی که به نماز ایستادی «بین هنگام اذان و اقامه نام چه کسی را می‌بری»<sup>(۲)</sup> آنگاه است که نیروی پیروز را خواهی شناخت. یزید دنبال محو نام و یاد محمد صلی الله علیه و آله بود. حسین علیه السلام در پی احیای دیانت و سنت محمدی، تا زمانی که شهادت بر حقانیت رسالت محمد صلی الله علیه و آله داده می‌شود، بدان که پیروز جنگ کربلا حسین بن علی علیه السلام است.

اهل بیت علیهم السلام را وارد مجلس یزید نمودند. یزید با چوبدستی خویش بر لبان مبارک حضرت می‌نواخت. ابوبرزه از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به یزید کرد و گفت: وای بر تو! بر لبان حسین فرزند فاطمه علیه السلام چوب می‌زنی؟! خود دیدم که پیامبر لب‌های او و برادرش را می‌بوسید و می‌فرمود: حسن و حسین علیهما السلام سید جوانان اهل بهشت می‌باشند. یزید خشمگین شد و او را از مجلس بیرون نمود.<sup>(۳)</sup> یزید که غرق در خاطرات تاریخی خاندانش شده بود، در ادامه شعری که یکی از کفار قریش پس از جنگ احد سروده بود، چنین سرود: «ای کاش پیران و بزرگان قبیله من که در جنگ بدر کشته شدند، در اینجا حاضر بودند و زاری کردن قبیله خزرج را بر اثر زدن نیزه (در جنگ احد) می‌دیدند. آنگاه از شادی، فریاد هلهله سر می‌دادند سپس می‌گفتند: ای یزید! دست شل مباد؛ ما بزرگان آنها را کشتیم و این به تلافی کشته‌هایی است که در جنگ بدر دادیم تا سربه‌سر شویم. قبیله هاشم حکومت را بازپچه نیل به مقاصد خود قرار دادند، وگرنه

(۱) مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۷۷.

(۲) جوادی آملی، شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، ص ۲۲۵.

(۳) مجلسی، همان، ص ۱۳۳.

نه خبری از آسمان آمد و نه وحی نازل شد. من اگر از آل احمد انتقام نگیرم، از دودمان خندف نخواهم بود».<sup>(۱)</sup>

زینب علیها السلام می دید که تفکر و فرهنگ جاهلیت، تمام قد در مقابلش ایستاده است و او رسالت دارد که از حقانیت دین جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله دفاع نماید؛ ازین رو در قامت شجاعت علی علیه السلام قامت می کشد و در متن و مرکزیت استبداد حاکم، کم نظیرترین خطابه خویش را بیان می نماید که به تلخیص، اشاره می شود: سپاس خدای را و درود بر محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او! به راستی که قرآن به حق بیان نمود: «سرانجام کسانی که کردارهای زشت مرتکب می شوند به جایی می رسد که آیات خدا را تکذیب کرده و آن را به تمسخر خواهند گرفت». ای یزید! گمان نکن از اینکه راه چاره را بر ما بستی و ما را همانند بردگان به هر سو کشاندی، تو در نزد خدا گرامی و ما خوار شده ایم؟ بر چیرگی خود مغرور و متکبر مباش. آیا نشنیدی که خداوند فرمود: «اگر به کافران و طغیانگران فرصت می دهیم به خاطر آن است که به گناهانشان افزوده شود تا عذاب خوارکننده برای آنها باشد». «یا بنی الطلقاء» آیا این عدالت است که زنان و کنیزان تو پرده نشین باشند و دختران رسول صلی الله علیه و آله به عنوان اسیر در شهرها گردانده شوند؟

آنگاه زینب کبری علیها السلام تقابل تفکر جاهلی و بعثت محمدی را عینی تر کرده و می گوید: چه توقع از فرزند کسی که جگر پاکان را جوید و بیرون انداخت و گوشتش از خون شهیدان روییده است؟ بی آنکه خود را گناهکار بداند و بزرگی این گستاخی خود را درک کند. بر لبان حسین علیه السلام سرور جوانان اهل بهشت چوب می زند و در انتقام از مردگان مشرک خویش در بدر شعر می خواند؟ بدان که به زودی به همان مردگان ملحق خواهی شد و آنگاه است که آرزو خواهی کرد: ای کاش! دستت شل بود؛ زبانت لال

---

(۱) ابن اثم کوفی، الفتوح، ترجمه هروی، ص ۹۱۵.

می شد تا چنین حرفی نمی زد و چنین عمل زشتی را مرتکب نمی شدی. ای یزید! کمتر از آن بودی که با تو سخن می گفتم؛ اما چه کنم که چشم ها پر اشک و سینه ها سوزان است، افراد پاک حزب الله، در جنگ با حزب شیطان، کشته شدند و خون ما از سرپنجه های شما می ریزد و گوشت های ما از دهن های شما بیرون می افتد. ما را غنیمت برای خود مپندار، به زودی خواهی دید که مایه زیانت بوده ایم و من به خدا شکایت برده و به او توکل می نمایم. ای یزید! «فَكَيْدُ كَيْدِكَ وَاسْعَ سَعْيِكَ وَنَاصِبُ جُهْدِكَ فَوَ اللَّهِ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَلَا تُمِيتُ وَحْيَنَا؛ هر نیرنگی خواهی بزن و از هیچ اقدامی که در توان داری دریغ مدار، که سوگند به خدا نه نام ما را محو می توانی و نه نور وحی ما را خاموش»؛ «فَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي خَتَمَ لِأَوَّلِنَا بِالسَّعَادَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ وَ لِآخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ إِنَّهُ رَحِيمٌ وَ دُودٌ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ؛ حمد و سپاس خداوندی را که اول ما را به سعادت و مغفرت پایان برد و آخر ما را به شهادت و رحمت فائز گردانید، از درگاه خدا می خواهیم که پاداش آنها (شهیدان) را کامل کند و بیفزاید و ما را بازماندگان نیک آنها گرداند که او مهربان و پر مهر است و خداوند ما را بس است و وکیل و سرپرست نیکو می باشد».<sup>(۱)</sup>

فلسفه حضور اهل بیت علیهم السلام در قیام عاشورا در شام روشن تر می شود. اسارت فرصتی تلخ اما استثنایی بود که ایجاد شد تا حقیقت دین و مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام تبیین شود. معاویه یک عمر کوشید که اهالی شام، بیگانه با اهل بیت باقی مانده و با سب و توهین از علی علیه السلام و آل علی علیهم السلام یاد نمایند؛ اما یزید دیوانه تر از آن بود که سیاست های

---

(۱) مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳-۱۳۵؛ سید بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۸۱-۱۸۶.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۸۵

پیچیده معاویه را درک کند. یزید با آوردن اهل بیت علیهم السلام در شام احساس غرور و سربلندی می نمود. دستور می دهد که مجلس آماده شود. رو به امام سجاد علیه السلام نمود و گفت: «ای علی! خدا را سپاس که پدرت را کشت! حضرت فرمود: مردم پدرم را کشتند. یزید گفت: خدا را سپاس که با قتل او خیالم را آسوده کرد! حضرت فرمود: بر قاتلین پدرم لعنت خدا باد! ای یزید! فکر می کنی من خدا را لعنت کردم؟!»<sup>(۱)</sup> یزید که در مستی و غرور پیروزی خویش خمار شده بود، می گوید: ای علی! بهتر است که بالای منبر رفته راجع به فتنه پدرت و پیروزی سخن بگویی که خدا نصیب من ساخته است.

امام سجاد علیه السلام بر منبر نشسته است، اهالی شام در انتظار عذرخواهی اسیر کربلا می باشند. صدای وحیانی امام علیه السلام در شهرستان همیشه خاموش شام طنین انداز شد: «حمد و سپاس مخصوص خدای یگانه است، درود بر محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا. ای مردم! هر که مرا شناخت شناخت، هر که شناخت من خودم را به او معرفی می کنم: منم فرزند مکه و منی، فرزند مروه و صفا، فرزند محمد مصطفی، فرزند کسی که بر هیچ کس پوشیده نیست؛ فرزند کسی که به ملکوت اعلی شتافته و از سدره المنتهی نیز گذشت، و منزلت قرب او همچون دو قاب قوس کمان، یا نزدیک تر شد.»<sup>(۲)</sup> مجلس منقلب شده بود و قلب شام شکسته، گریه و فغان بلند شد و یزید بر جان خود ترسید. از مؤذن خواست اذان بگوید و از حضرت خواست که از منبر پایین شود.<sup>(۳)</sup>

ذهنیت اهالی شام در حال تغییر کردن بود، هیبت بنی امیه شکسته، و تنفر از یزید در میان امت اسلامی به شدت گسترش می یافت، در شهر روضه حسین علیه السلام خوانده می شد. اهالی شام که عمری به علی علیه السلام و آل علی علیهم السلام اهانت کرده بودند، متوجه باخت تاریخی

(۱) طبرسی، احتجاج، ترجمه جعفری، ج ۲، ص ۱۲۵-۱۲۶.

(۲) همان، ص ۱۲۶-۱۲۷.

(۳) همان.

خویش شده، یزید را لعن و نفرین می نمودند. شام درواقع بازگشت به خویشتن انسانی و دینی خویش را آغاز کرده بود. تحولات اجتماعی از مدار سلطنت قبیله‌ای دور شده و در مدار اعتقادی یعنی امامت علوی تنظیم می شد. یزید که خود را پیروز میدان می دانست به جایی رسیده بود که در مرکزیت قدرت و سلطنت خویش نیز احساس شکست و حقارت می کرد. او گمان می کرد که با شهادت حسین علیه السلام تبدیل به مقتدرترین چهره سیاسی دنیای اسلام می شود، اما اکنون شام را نیز از دست رفته می دید.

یزید در ابتدا که سر بریده حسین علیه السلام را می بیند، غرق در نشاط و خوشحالی می شود و به ابن زیاد جایزه فراوانی می بخشد؛ اما وقتی متوجه می شود که مردم به خاطر قتل حسین بن علی علیه السلام او را لعن کرده و دشنام می دهند به شدت از کرده خود پشیمان می شود. برای کاستن از فشار افکار عمومی، ابن زیاد را مقصر دانسته و می گوید: «من کجا و ابن مرجانه کجا؟ خداوند او را لعنت کند و خداوند او را مشمول غضب خود فرماید» «که مرا مورد بغض و کینه مسلمین قرار داد»<sup>(۱)</sup> و به زنش هنده دستور می دهد: «بر پسر دختر پیمبر و نخبه قریش فغان کن و سیاه پوش».<sup>(۲)</sup> باورکردنی نبود؛ اما واقعیت داشت که قصر سلطنتی دمشق از ترس حسین علیه السلام سیاهپوش شده بود.

عاشورای حسین علیه السلام تأثیرات معجزه‌آسای خویش را گذاشت. به راستی چه کسی باور می کرد که اقدام حسین علیه السلام به جایی ختم خواهد شد که در کاخ معاویه توسط خاندان معاویه، مدح حسین علیه السلام و خاندان علی علیه السلام خوانده شود؟ یزید به شدت از شورش مردم ترسیده بود و اهل بیت علیهم السلام را که زنجیرپیچ در شام آورده بود، اکنون در پی آن بود که چگونه می تواند آنها را با عزت و احترام برگرداند. این چنین بود که کاروان

(۱) ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه حالت و خلیلی، ج ۱۱، ص ۲۰۲.

(۲) طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۳۰۷۹.

بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۸۷

پیروز کربلا به سوی مدینه برگشت و عاشورای حسین علیه السلام تبدیل به زنده‌ترین مکتب حیات بخش در افق فکری انسان‌ها شده و در متن تاریخ و زندگی آدمیت جاری و جاودانه شد.

## نتیجه بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا

امام حسین علیه السلام در تقدیر جامعه‌ای خلق می‌شود که حقیقت انسانی و حقانیت دینی خود را از دست داده بود؛ جامعه‌ای که با فروختن دین خویش به دنیا، در زبان، شعار دین می‌داد؛ اما در باطن غرق در دنیاپرستی بود؛ جامعه‌ای بی‌درک و بی‌تعقلی که نماز می‌خواندند؛ اما دلیل نماز خواندن خویش را نمی‌دانستند؛ جامعه‌ای که امام علی علیه السلام در وصف آنان فرمود: «چرا شما را عبادت کنندگانی بی‌صلاحیت، و بازرگانانی بدون سود و تجارت، بیدارانی خفته، حاضرائی غایب از صحنه، بینندگان نابینا، شنوندگان کر و سخن‌گویان لال مشاهده می‌کنم؟» امام حسین علیه السلام مسئولیت یافته بود تا چنین جامعه‌ای را هدایت نماید. پرسش اساسی این است که امام حسین علیه السلام چگونه می‌توانست چنین جامعه‌ای را به خود آورد و با خدا آشنا کند؟ فرایند و چگونگی احیای تفکر دینی در پرتو قیام عاشورا در این بخش مورد تحلیل و بازخوانی قرار گرفت.

در فصل هفتم، «خودآگاهی و خداباوری»، «ولّی‌شناسی» و «جامعه‌نگری» به‌عنوان مبانی معرفتی احیا در قیام عاشورا بررسی شد. در منطق اباعبدالله علیه السلام خود حقیقی انسان همان وجود ربطی و اتصال وجودی انسان با حقیقت هستی است. «خودآگاهی» یعنی درک انسان از نحوه ارتباط که با منبع هستی خویش دارد. «ولّی» واسطه فیض الهی و تنظیم‌کننده رابطه خلق با خالق هستی است. «ولّی‌شناسی» معیار درستی معرفت و تفکر دینی به شمار می‌آید. «جامعه‌نگری» ناظر به اصلاح نظام اجتماعی برای ساختن انسان صالح می‌باشد.



بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا ..... ۲۸۹

در فصل هشتم، شیوه‌های احیاگری در قیام عاشورا تبیین شد: ۱. شیوه تبیینی و ۲. شیوه تبلیغ عملی. هرچند امام حسین علیه السلام از تمام فرصت‌ها برای تبیین معارف دینی استفاده می‌نمود، اما شیوه اساسی و مبنای حضرت برای احیای تفکر دینی، تبلیغ عملی دین یعنی نشان دادن کلیت دین در قالب عینی‌ترین شکل ممکن آن بود. امام علیه السلام قیام خود را براساس سه اصل تبلیغی، طراحی و اجرا می‌نماید: ۱. اصل موج‌آفرینی: یعنی ایجاد پرسش در ذهنیت ساده‌اندیش و فریب‌خورده جامعه؛ ۲. اصل شهادت: شهادت را به‌عنوان تأثیرگذارترین عامل آگاهی‌بخش، انتخاب کرده و آن را محور برای تبلیغ پیام قیام خویش قرار می‌دهد؛ ۳. اصل اسارت: اهل بیت علیهم السلام را همراه خویش می‌کند تا پیام‌رسانان خون‌شهادی کربلا باشند. در پرتو چنین اصول اساسی و مبنایی است که قیام عاشورا فرصتی ایجاد می‌نماید تا انسان و جامعه انسانی راجع به خویشستن انسانی خویش تأمل کنند و خود را با معیار عاشورا بسنجند.

در فصل نهم چگونگی تعیین دینداری در قالب اصل شهادت و اسارت تبیین شد و درواقع نشان داده شد که امام حسین علیه السلام برای احیای تفکر دینی در جان انسان‌ها، نخست دیانت را در جان یاران خویش احیا می‌نماید و در همراهی با چنین یارانی، برنامه تبلیغی و احیاگری خویش را عملی می‌کند. به این معنا که دعوت به دین و دینداری در قیام عاشورا پیش از اینکه در بیانات امام حسین علیه السلام و یاران حضرت جستجو شود، باید در هیئت پاک و معصومانه اقدامات عملی آنها در میدان «شهادت» و «اسارت» دیده شود. عطوفت و مهربانی، قداست و طهارت، شجاعت و مظلومیت، حقانیت و دینداری مؤمنانه امام حسین علیه السلام و یاران اوست که عقلانیت و عواطف انسان و جامعه انسانی را در مسیر دین هدایت می‌نماید.



## نتیجه‌گیری نهایی

عاشوراشناسی دارای پیشینه تاریخی، و از عمیق‌ترین دغدغه‌هایی است که در افق فکری انسان و جامعه انسانی مطرح بوده است. اندیشمندان در چارچوب سنت‌های علمی رایج در عصر خویش به پرسش‌های موجود در ذهنیت همان عصرها پاسخ داده و عاشورا را گام‌به‌گام با پیشرفت‌های علمی، واضح‌تر و روشن‌تر ساخته‌اند. در دوران معاصر که علم به پیشرفت‌های حیرت‌آوری دست یافته و عقلانیت نقاد، فضای فکری انسان و جامعه را متأثر کرده است، پرسش‌های پیچیده و جدیدی در عرصه دین و دینداری و در پی آن در ارتباط با قیام عاشورا مطرح شده است؛ پرسش‌هایی که در چارچوب رویکردهای سنتی، پاسخ شفاف نیافته و احتیاج به نگرش عقلانی متناسب با فضای ذهنی دنیای معاصر دارد.

رویکرد احیاگری، با درون‌مایه‌های فلسفه دین، که زاده مطالعات و پژوهش‌های دینی در دنیای معاصر می‌باشد، ظرفیت آن را دارد که قیام عاشورا را متناسب با دغدغه‌های دینی و انسانی دنیای جدید قابل فهم کند. احیای تفکر دینی ناظر به تبیین استعدادهای ذاتی، ساختارهای ذهنی انسان و چگونگی تعیین اجتماعی معرفت دینی در جامعه است. از همین خاستگاه، مسئله انسان‌شناسی، دین‌شناسی، نسبت دین و انسان و تأثیرات عوامل مؤثر بر تحولات اعتقادی، در حوزه احیای تفکر دینی طرح می‌شود. حل این مسائل در پرتوی قیام عاشورا است که عاشورا را از حصار تاریخ خارج و در متن هستی انسان و جامعه انسانی جاری می‌کند.

عاشورا عظیم‌ترین جریانی است که در امتداد تاریخ بشریت اتفاق افتاده است. رمز ماندگاری آن در این واقعیت انسان‌شناختی نهفته است که نشان‌دهنده تقابل عریان فطرت انسانی با غرایز حیوانی، یعنی تقابل «خداپرستی» و «خون‌گرایی» در متن هستی دوبعدی آدمی است. حقیقت دوگانه و متضاد انسان در دو قالب فرهنگی «عقیده‌مدار» و «قبیله‌محور»، در عینیت تاریخ و جامعه انسانی بازتاب داشته است. تاریخ پر تنش و خون‌بار بشریت زاده تضاد و تقابل «فرهنگ عقیده» با «فرهنگ قبیله» است. قیام عاشورا نیز در چارچوب همین منطق عام برای فهم تاریخ، قابل فهم خواهد بود. تحقیق حاضر بر بنیان این فرضیه محوری انجام پذیرفت که در عصر امام حسین علیه السلام، قبیله، جانشین عقیده شده بود و حضرت قیام نمود تا زندگی فردی و جمعی جامعه را بر مدار عقیده استوار کند و با احیای تفکر دینی، جان انسان و جامعه انسانی را زنده نماید.

احیای انسانیت در پرتوی احیای تفکر دینی، مبتنی بر این اصل موضوعه است که دین و تفکر دینی، احیاکننده جان آدمی می‌باشد و در بستر فرهنگ غیردینی یا ضددینی، انسانیت انسان می‌میرد و زندگی انسانی تبدیل به زندگی حیوانی می‌شود. بر این اساس، گفتگو از احیای تفکر دینی درواقع گفتگو و کالبدشکافی از مفاهیم مهم فرهنگ حاکم بر جامعه انسانی است. تقابل و تضاد فرهنگ‌ها در عینیت اجتماعی از طریق مفاهیم اساسی آنها صورت می‌پذیرد. فرهنگی که بتواند مفاهیم اصولی و حیاتی خویش را در قلمرو زیست و زندگی فرهنگی دیگر وارد نموده و مفاهیم کلیدی آن را منزوی کند پیروز خواهد شد.

در نگرش دینی، نظام‌های فرهنگی در دو قالب فرهنگ دینی و فرهنگ جاهلی قابل شناسایی است. فرهنگ جاهلی بر بنیاد طبع حیوانی انسان استوار است و فرهنگ دینی ریشه در فطرت و ساحت معنوی و متعالی انسان‌ها دارد. فرهنگ جاهلی انسانیت انسان را در سطح تمایلات حیوانی متوقف نموده و دعوت به ماندن می‌کند و فرهنگ وحیانی

انسان را شایسته خلافت الاهی دانسته و دعوت به شدن می‌نماید. فرهنگ وحیانی و فرهنگ جاهلی را می‌توان به‌عنوان دو الگو و نمونه آرمانی در نظر گرفت و با توجه به معیارها و شاخص‌های هر کدام، نظام‌های فرهنگی موجود در جوامع بشری را شناخت و از همین طریق چارچوب معیار، برای ضرورت و چگونگی احیای تفکر دینی به دست آورد.

تفکر و اندیشه دارای خاستگاه اجتماعی است؛ یعنی متناسب با فضای اجتماعی و در ارتباط با حل پرسش‌های عینی و واقعی جامعه شکل می‌گیرد. به این صورت که اندیشه و تفکر به‌عنوان محصولات فکری انسان، زمانی محقق می‌شود که انسان گرایش و تمایل به محقق ساختن آن داشته باشد، چنین اندیشه‌های زمانی در عرصه اجتماعی، تبارز جمعی می‌یابد که با علایق و گرایش‌های جمعی هماهنگ شده و دارای حامیان اجتماعی شود؛ زیرا تفکر و اندیشه از بستر تمایلات و علایق انسان برخاسته و معطوف به احتیاجات و نیازمندی‌های واقعی انسان و جامعه انسانی است و نظام‌های فکری در متن این نیازمندی‌هاست که تداوم یافته و استمرار می‌یابد. پرسش اساسی و مبنایی این است که نیازمندی‌های عمومی چگونه جهت یافته و فضای ذهنی و تفکر دینی جامعه چگونه مدیریت می‌شود؟

حاکمیت سیاسی و نخبگان دینی، نقش تعیین‌کننده در چگونگی شکل‌گیری و محتوای تفکر دینی در ذهنیت فردی و جمعی جامعه دارد. حاکمیت سیاسی بسترساز باورهای عمومی است و نخبگان دینی باورهای عمومی را منطقی نشان می‌دهند. حاکمیت سیاسی مدیریت و مهندسی فضای عمومی را به عهده دارد؛ اما اقناع ذهنی جامعه تنها از عهده نخبگان و عالمان دین بر می‌آید؛ عالم دینی مرجع اعتقادی جامعه است، قداست باورهای دینی، مقام و منزلت قدسی به عالم دین بخشیده و از قدرت و اقتدار دینی برخوردار می‌کند. عالمان دین، درواقع، حامیان

مهم و یا رقبای خطرآفرین برای حاکمان سیاسی به شمار می‌آیند. فاجعه انسانی یا همان مرگ تفکر دینی زمان اتفاق می‌افتد که نخبگان فکری و عالمان دین، در خدمت حاکمیت فاسد و ضددینی استخدام شوند. توجه به فرایند مرگ و انحطاط تفکر دینی در سده نخست تاریخ اسلام به‌خوبی همین واقعیت را نشان می‌دهد. پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله منازعات و تنش‌های سیاسی در چارچوب مصالح قبایل و منطق قبیله ختم شد و به مرور، قبیله‌گرایی برجسته شد و الزامات دنیاگرایانه آن گسترش بیشتر یافت، مرجعیت دینی جامعه از مدار اصلی خویش خارج شد و به دست عالم‌نمایان دین‌فروش افتاد تا اینکه در عصر یزید، قبیله تمام‌قد در مدار جامعه ایستاد و نخبگان فکری در خدمت قبیله استخدام شدند. این چنین بود که بحران اعتقادی، انسانی و اخلاقی در سطح جامعه گسترش یافت و حادثه کربلا رخ داد.

بحران اعتقادی را نباید تنها به معنای ناآگاهی وسیع دینی در جامعه دانست؛ بلکه حامل معنای عمیق‌تر از آن بوده و بیشتر ناظر به بدفهمی‌ها و کج‌اندیشی‌های وسیع و فراگیر در فضای اجتماعی می‌باشد. بدفهمی‌هایی که به مراتب مخرب‌تر از ناآگاهی بوده و درواقع پاسنگ اصلی ازخودیگانگی انسانی و بداخلاقی رفتاری در عرصه مناسبات اجتماعی به شمار می‌آید؛ زیرا ناآگاهی، جهالت آگاهانه‌ای است که خود متضمن آگاهی به ندانستن بوده و درواقع، زمینه‌ساز برای دستیابی به آگاهی است؛ اما بدفهمی و کج‌اندیشی، جهالت به جهل است که در مدار عواطف غیرعقلانی و احساسات غریزی شکل گرفته و در تضاد و تنافی جدی با ترویج آگاهی قرار دارد و چنین جهالتی مانع اساسی انبساط و توسعه تفکر دینی در جامعه به شمار می‌آید.

در چارچوب منطق عاشورا، احیای تفکر دینی مبتنی بر دینی ساختن حاکمیت سیاسی و عمل دیندارانه عالمان دینی است. عالمان دین، حاملان دین و مبلغان تفکر و ارزش‌های دینی هستند. نکته اساسی و فوق‌العاده ضروری برای تبلیغ دین، توجه جدی

مبلغان و عالمان دین به شیوه تبلیغی حسین بن علی علیه السلام در قیام عاشورا است. امام حسین علیه السلام رسالتی در آن روزگار به عهده داشت که عالمان هر عصری همان رسالت را به عهده دارند. از شیوه تبلیغی حضرت به روشنی دانسته می‌شود که تبلیغ دین و احیای دیانت در جان انسان و جامعه انسانی، متوقف بر احیای دین در جان مبلغ و احیاگر دین است. مبلغ و عالم دین، به همان میزان توان احیای دیانت را در جامعه خواهد داشت که دین را در خود احیا کرده باشد.

شیوه احیا و تبلیغ دین، پیش از هر چیز بر درک حقیقت دین و دینداری متوقف است. دینداری در منطق دین فراتر از قناعت عقلی و تظاهر عملی به تکالیف دینی است. فهم و قناعت عقلی نخستین و ابتدایی‌ترین گام ضروری برای ورود در حوزه دین دانسته می‌شود، حقیقت و حیانی دین حقیقت بسیط روحانی است. دینداری یعنی انطباق دین و حیانی و تشریعی با فطرت دینی انسان. به هر میزان که دین تشریعی با دین تکوینی منطبق شود، به همان میزان انسان دیندار شده و تفکر دینی در او زنده می‌شود؛ یعنی تفکر دینی و جان انسان، دارای ارتباط متقابل می‌باشند، دیانت، فطرت و حقیقت انسان را شکوفا می‌کند و شکوفایی فطرت، تفکر دینی را زنده‌تر می‌نماید.

ایمان و باور قلبی درواقع، نیازمند دیدن و مشاهده کردن است. انسان‌ها را می‌توان با چند استدلال برهانی به حقانیت دین قانع کرد؛ اما این قناعت الزاماً به معنای ایمان آوردن آنها به دین نخواهد بود. ایمان غالباً از طریق مواجهه و آشنایی با انسان‌ها حاصل می‌شود که نماد عینیت یافته از دین و ایمان می‌باشند. بر این اساس شرط اساسی و مبنای احیای دین در جامعه، احیای دین در جان محیی دین است. به هر اندازه که محیی و مبلغ دین، دین را در خود احیا نماید، به همان اندازه در عرصه احیاگری توفیق خواهد یافت. حسین بن علی علیه السلام که تمامیت دین را در

عصمت اعتقادی و طهارت وجودی خویش بازتاب می‌داد، کلیت تاریخ را متأثر کرده و عاشورا را تبدیل به مقیاس و معیار برای خودفهمی دینی همه انسان‌ها نمود. احیای تفکر دینی فرایند بازآفرینی روح دین در حیات فردی و جمعی جامعه بوده و در حقیقت معطوف به شکوفاسازی فطرت دینی یا دین فطری و جاری کردن معرفت دینی در جان انسان و وجدان جامعه است. در پرتوی چنین قابلیت درونی، دین تشریعی به‌خوبی درک شده و بستر لازم برای تصحیح فهم دینی فراهم می‌شود. تفکر دینی به‌عنوان ایمان و باور قلبی تحرّک آفرین شده حیات فردی و جمعی انسان‌ها را معنادار و هدفمند می‌کند. تحقق این هدف در دنیای غریزه‌مدار معاصر، بیش از هر زمان دیگر برخودسازی عالمان و مبلغان دین متوقف می‌باشد؛ چه اینکه انسان‌های خسته از لذّت‌های مادی عصر جدید، تنها زمانی آرامش و لذّت‌های ایمان و معنویت را باور خواهند نمود که حقانیت دین را در قامت مبلّغ دین دیده و شکوه انسانیت را در عینیت زندگی عالمان دین تماشا نمایند.



## منابع و مأخذ

\* قرآن کریم.

۱. آشتیانی، منوچهر، جامعه‌شناسی شناخت ماکس شلر، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۳.
۲. ابن ابی‌الحدید، عزالدین ابوحامد، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ دوم، تهران، نشر نی، ۱۳۷۵.
۳. ابن ابی‌الحدید، عزالدین ابوحامد، شرح نهج البلاغه، چاپ اول، قم، کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۳۷.
۴. ابن اثیر، عزالدین أبوالحسن علی بن ابی‌الکرم، الکامل فی التاریخ، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱.
۵. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تحقیق غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
۶. ابن خلدون، عبدالرحمن، العبر تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
۷. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۸. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴.
۹. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، نجف، مرتضوی، ۱۳۵۶ ق.
۱۰. ابن کثیر الدمشقی، اسماعیل، البدایه و النهایه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ ق.

۲۹۸..... قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

۱۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت، دار الصادر، ۱۴۱۴ق.

۱۲. ابن نما حلی، جعفر ابن محمد، مثير الأحزان، قم، مدرسه امام مهدی، ۱۴۰۶ق.

۱۳. ابن هشام الحمیری المعافری، عبدالملک، السيرة النبوية، تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبد الحفیظ شلبی، بیروت، دار المعرفة، بی تا.

۱۴. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ترجمه بهراد جعفری، تهران، اسلامیه، ۱۳۸۰.

۱۵. ابوالمنذر هشام بن محمد الکلبی، الأصنام، تحقیق احمد زکی باشا، قاهره، افست، چاپ دوم، تهران، نشر نو، ۱۳۶۴.

۱۶. ابوزهره، محمد، تاریخ مذاهب اسلام، ترجمه علیرضا ایمانی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴.

۱۷. ابی مخنف، لوط بن یحی، مقتل ابی مخنف، تحقیق محمد هادی یوسفی غروی، ترجمه جواد سلیمانی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۵.

۱۸. احمدی سعدی، عباس، «درآمدی بر نظریه فطرت»، نامه حکمت، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام، ش ۵، بهار و تابستان ۱۳۸۴.

۱۹. اخوان حکیمی، الحیاة، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰.

۲۰. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، تبریز، بنی هاشم، ۱۳۸۱ق.

۲۱. اشعری، ابوالحسن، مقالات اسلامیین و اختلاف مسلمین، ترجمه دکتر محسن موییدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.

منابع و مأخذ ..... ۲۹۹

۲۲. ایزدپناه، عباس، «بنیان‌های معرفتی احیای تفکر دینی و نگرش امام خمینی (ره)»، مجله حضور، جماران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ش ۲۲، زمستان ۱۳۷۶.

۲۳. باقی نصرآبادی، علی، نقش استاد مطهری در احیای اندیشه دینی، سایت وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، [دسترسی ۱۳۸۹/۷/۱۸].

<http://idochp2.irandoc.ac.ir/fulltextmanager/fulltext15/SE/88/88924.pdf>

۲۴. بانوی اصفهانی (امین اصفهانی)، مخزن العرفان در علوم قرآن، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱.

۲۵. پارسانیا، حمید، علم و فلسفه، چاپ چهارم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵.

۲۶. پترسون، مایکل و دیگران، عقل و اعتقادات دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سطانی، چاپ پنجم، تهران، طرح نو، ۱۳۸۷.

۲۷. جابری، محمدعابد، عقل سیاسی در اسلام، ترجمه عبدالرضا سواری، تهران، گام نو، ۱۳۸۴.

۲۸. جان هک، فلسفه دین، ترجمه بهزاد سالکی، تهران، المهدی، ۱۳۷۶.

۲۹. جنتی، احمد، نصایح، چاپ بیست و چهارم، قم، الهادی، ۱۳۸۲.

۳۰. جعفری، محمدتقی، امام حسین شهید فرهنگ پشرو انسانیت، چاپ دهم، بی جا، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه، زمستان ۱۳۸۷.

۳۱. جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، چاپ هفتم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.

۳۲. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، چاپ اول، قم، انتشارات دلیل، ۱۳۸۰.

۳۳. جوادی آملی، حیات عارفانه امام علی (علیه السلام)، چاپ اول، قم، اسرا، ۱۳۸۰.

۳۰۰..... قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

۳۴. جوادی آملی، عبدالله، دین‌شناسی، چاپ چهارم، قم، اسراء، ۱۳۸۵.

۳۵. جوادی آملی، عبدالله، شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، چاپ پنجم، قم، اسراء، ۱۳۸۷.

۳۶. حسینی میلانی، سیدعلی، ناگفته‌هایی از حقایق عاشورا، چاپ دوم، قم، مرکز حقایق اسلامی، بی‌تا

۳۷. حسینی همدانی، سید محمد، تفسیر انوار درخشان، چاپ هفتم، تهران، کتابفروشی لطفی، ۱۳۸۰ق.

۳۸. حسینی، سید ضامن، وقعة الجمل، قم، نشر محمد، ۱۴۲۰ق.

۳۹. حلی، حسن بن یوسف، کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، تهران، وزارت ارشاد، ۱۴۱۱ق.

۴۰. خسروی حسینی، سید غلامرضا، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، چاپ دوم، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵.

۴۱. داوری، رضا، «ارتباط ایمان و معرفت دینی با احیای دین»، فصلنامه مصباح، تهران، دانشگاه امام حسین علیه السلام، س ۴، ش ۱۶، زمستان ۱۳۷۴.

۴۲. دشتی، محمد، فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، چاپ هفتم، قم، انتشارات مشهور، ۱۳۸۲.

۴۳. دیلمی، شیخ حسن، ارشاد القلوب، ترجمه سید عبدالحسین رضایی، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۷.

۴۴. دینوری، ابن قتیبہ، الإمامة و السياسة المعروف بتاريخ الخلفاء، تحقیق علی شیری، چاپ اول، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۱۰ق.

منابع و مأخذ ..... ۳۰۱

۴۵. دینوری، ابن قتیبه، الإمامة و السياسة المعروف بتاريخ الخلفاء، ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۰.

۴۶. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، الأخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸.

۴۷. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ چهارم، تهران، نشر نی، ۱۳۷۱.

۴۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، بیروت، دار القلم، چاپ اول، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۲ق.

۴۹. ربانی گلپایگانی، علی، کلام تطبیقی نبوت، امامت، معاد، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۵.

۵۰. رجبی، محمود، انسان شناسی، چاپ دوازدهم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۸.

۵۱. رشاد، علی اکبر، «احیای دین و اصلاح دینداری»، فصلنامه قبسات، صاحب امتیاز علی اکبر رشاد، ش ۲۲، بهار ۱۳۸۱.

۵۲. رضایی مهر، حسن، «امام خمینی و تجدید حیات دینی»، ماهنامه رواق اندیشه، ش ۹، ۱۳۸۱، به نقل از سایت باشگاه اندیشه، {دسترسی ۱۳۸۹/۷/۱۹}. ۹۶۸۲

<http://www.bashgah.net/pages.html>

۵۳. رمضان‌ی گیلانی، رضا، اصلاح‌گری و اصلاحات عاشورایی، قم، صحیفه معرفت، ۱۳۸۴.

۵۴. ریتز، جورج، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۵.

- ۳۰۲..... قیام عاشورا و احیای تفکر دینی
۵۵. سبحانی، جعفر، بحوث فی الملل و النحل، چاپ چهارم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
۵۶. سیدبن طاووس، سید رضی‌الدین، اللهوف علی قتلی الطفوف، تهران، جهان، ۱۳۴۸.
۵۷. سیدرضی، شریف، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، انتشارات الهادی، ۱۳۸۴.
۵۸. سید رضی شریف، ترجمه گویا و شرح فشرده‌ای بر نهج البلاغه، ترجمه محمدرضا آشتیانی محمدجعفر امامی، (زیر نظر آیت‌الله مکارم شیرازی)، چاپ اول، قم، انتشارات مطبوعاتی هدف، بی‌تا.
۵۹. شریعتی، علی، حسین وارث آدم، چاپ چهارم، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۶۹.
۶۰. شریعتی، محمدتقی، چرا حسین علیه السلام قیام کرد، تهران، بعثت، ۱۳۷۵.
۶۱. شهیدی، سید جعفر، قیام حسین علیه السلام، چاپ چهل و دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷.
۶۲. صابری یزدی، علی‌رضا، الحکم الزاهرة، ترجمه محمدرضا انصاری محلاتی، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
۶۳. صدوق، محمدبن علی، عیون أخبارالرضا علیه السلام، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۶۴. صدوق، محمدبن علی، کمال الدین، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۷.
۶۵. صدوق، محمدبن علی، من لایحضره الفقیه، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۶۶. صدوق، محمدبن علی، اسرار التوحید، ترجمه محمد علی اردکانی، تهران، اسلامیه، بی‌تا.
۶۷. صدوق، محمدبن علی، امالی، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۶.

منابع و مأخذ ..... ۳۰۳

۶۸. ضیایی، سید عبدالحمید، جامعه‌شناسی تحریفات عاشورا، تهران، ققنوس، ۱۳۸۴.

۶۹. طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۳.

۷۰. طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، ترجمه بهرادر جعفری، تهران، اسلامی، ۱۳۸۱.

۷۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ترجمه گروهی مترجمان، چاپ اول، تهران، فراهانی، ۱۳۶۰.

۷۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوك، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم، بیروت، دارالتراث، ۱۳۸۷ق.

۷۳. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوك، ترجمه ابو القاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵.

۷۴. عبدالحمیدی، حسین، زمینه‌های قیام امام حسین (علیه السلام)، چاپ سوم، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۳.

۷۵. عسکری، سید مرتضی، نقش ائمه در احیای دین، چاپ سوم، تهران، منیر، ۱۳۸۶.

۷۶. غلامی دهقی، علی، «مرجئه و بنی امیه همسازی یا ناهمسازی»، فصلنامه تاریخ در آینه پژوهش، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ش ۱، بهار ۱۳۸۳، ش ۲، تابستان ۱۳۸۳.

۷۷. فیروز آبادی، سید مرتضی، فضائل الخمسة من الصحاح الستة، تهران، اسلامی، ۱۳۹۲ق.

۷۸. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، چاپ پنجم، تهران، اسلامی، ۱۳۶۷.

۷۹. رضاقلی، علی، جامعه‌شناسی خودکامگی، تهران، نشرنی، ۱۳۸۵.

۳۰۴..... قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

۸۰. قمی، شیخ عباس، در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)، ترجمه محمد

باقر کمره‌ای، چاپ چهارم، قم، مسجد جمکران، ۱۳۸۱.

۸۱. کاظمی خلخالی، زین العابدین، الجواهر السنیه کلیات حدیث قدسی، تهران،

دهقان، ۱۳۸۰.

۸۲. کراجکی، ابوالفتح، کنز الفوائد، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۰ق.

۸۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، اسلامی، ۱۳۶۲.

۸۴. کوئن، بروس، در آمدی به جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر توتیا،

۱۳۸۱.

۸۵. الگار، «احیاءگری و خانش دیگر از احیاءگران»، پگاه حوزه، قم، دفتر تبلیغات

اسلامی، ش ۸۹، اسفند ۱۳۸۱.

۸۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، تهران،

اسلامیه، بی تا.

۸۷. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، جلد ۷ - بخش امامت -، ترجمه سید ابوالحسن

موسوی همدانی، تهران، کتابخانه مسجد ولی عصر، بی تا.

۸۸. محمدی اشتهاردی، محمد، غم‌نامه کربلا، تهران، نشر مطهر، ۱۳۷۷.

۸۹. محمدی ری‌شهری، محمد، حکمت‌نامه امام حسین علیه السلام، ترجمه عبدالهادی

مسعودی، چاپ دوم، قم، دارالحديث، ۱۳۸۷.

۹۰. محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمة، چاپ اول، قم، دارالحديث، ۱۴۱۶ق.

۹۱. مریجی، شمس‌الله، تبیین جامعه‌شناختی واقعه کرب و بلا، قم، مؤسسه آموزشی و

پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲.

۹۲. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه

ابوالقاسم پاینده، تحقیق اسعد داغر، چاپ دوم، قم، دار الهجرة، ۱۴۰۹ق.



منابع و مأخذ ..... ۳۰۵

۹۳. مصباح یزدی، محمدتقی، آذرخش کربلا، چاپ ششم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۷.

۹۴. مصطفوی، علامه شیخ حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، چاپ اول، تهران، وزارت ارشاد، ۱۴۱۶ق.

۹۵. مطهری، مرتضی، احیای تفکر اسلامی، چاپ بیست و هشتم، تهران، صدرا، ۱۳۸۷.

۹۶. مطهری، مرتضی، امامت و رهبری، چاپ دوم، تهران، صدرا، ۱۳۶۴.

۹۷. مطهری، مرتضی، بیست گفتار، چاپ هفتم، تهران، صدرا، ۱۳۷۰.

۹۸. مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، چاپ چهاردهم، تهران، صدرا، تابستان ۱۳۶۸.

۹۹. مطهری، مرتضی، فطرت، چاپ دوم، تهران، صدرا، بهار ۱۳۷۰.

۱۰۰. مطهری، مرتضی، مقدمه بر جهان بینی اسلامی (۱) انسان و ایمان، چاپ هشتم، تهران، صدرا، ۱۳۷۱.

۱۰۱. مفتخری، حسین، «مرجئه و نومسلمانان»، فصلنامه تاریخ اسلام، قم، مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم علیه السلام، ش ۵، بهار ۱۳۸۰.

۱۰۲. مفید، محمدبن محمدبن نعمان، ارشاد، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، اسلامیه، بی تا.

۱۰۳. مفید، محمدبن محمدبن نعمان، مقتل مفید، ترجمه علی رضا جعفری، قم، نبوغ، ۱۳۸۷.

۱۰۴. مقدسی، مطهرین طاهر، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران، آگه، ۱۳۷۴.

۱۰۵. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۶۶.

۳۰۶..... قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

۱۰۶. ملکیان، مصطفی، «رهیافتی بر تجددگرایی، سنت‌گرایی و پساتجددگرایی»، در مجموعه مقالات، مدرنیته، روشنفکری و دیانت، به اهتمام سید مجید ظهیری، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۸۱.

۱۰۷. منقری، نصرین مزاحم، پیکار صفین، ترجمه پرویز اتابکی، چاپ دوم، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.

۱۰۸. مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی عربی فارسی، چاپ دوم، تهران، اسلامی، ۱۳۷۵.

۱۰۹. ناظرزاده کرمانی، فرناز، اصول و مبادی فلسفه سیاسی فارابی، دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۶

۱۱۰. نجفی، محمدجواد، تفسیر آسان، کتاب فروشی اسلامیة، چاپ اول، بی‌جا، ۱۳۶۴.

۱۱۱. نجفی، محمدجواد، زندگانی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، تهران، اسلامیة، ۱۳۶۲.

۱۱۲. واقدی، محمدبن عمر، الردة، تحقیق یحیی جبوری، چاپ اول، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ۱۴۱۰ق.

۱۱۳. یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ ششم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.

## فهرست

|                                        |    |
|----------------------------------------|----|
| پیشگفتار.....                          | ۹  |
| مقدمه مؤسسه وارث الانبیاء.....         | ۱۱ |
| مقدمه بخش پایان نامه های دانشگاهی..... | ۲۵ |
| مقدمه.....                             | ۳۱ |

## بخش اول کلیات و مفاهیم

|                                |    |
|--------------------------------|----|
| فصل اول: مبانی نظری.....       | ۳۹ |
| مقدمه.....                     | ۳۹ |
| الف) رویکردهای نظری.....       | ۴۰ |
| ۱. رویکرد تاریخی.....          | ۴۰ |
| ۲. رویکرد جامعه شناسی.....     | ۴۰ |
| ۳. رویکرد کلامی.....           | ۴۱ |
| ۴. رویکرد عرفانی.....          | ۴۱ |
| ۵. نظریه مختار: «احیاگری»..... | ۴۲ |
| ب) معناشناسی مفاهیم کلیدی..... | ۴۳ |
| ۱. حیات و احیا.....            | ۴۳ |

۳۰۸..... قیام عاشورا و احیای تفکر دینی

۲. دین ..... ۴۵

۳. تفکر دینی ..... ۴۸

۴. احیای تفکر دینی ..... ۵۰

۴-۱. احیای دین و احیای تفکر دینی ..... ۵۱

۴-۲. اصلاح ..... ۵۲

۴-۳. اصلاح و احیای تفکر دینی ..... ۵۳

## **فصل دوم: مبانی و شیوه‌های احیا ..... ۵۵**

الف) مبانی معرفتی احیا ..... ۵۵

۱. خداشناسی ..... ۵۶

۲. انسان‌شناسی ..... ۵۷

۳. جامعه‌نگری ..... ۵۹

ب) روش‌های احیاگری ..... ۶۰

۱. روش عقل‌گرایی ..... ۶۰

۲. روش قرآن‌محوری ..... ۶۱

۳. روش سنت‌گرایی ..... ۶۱

۴. روش عرفان‌گرایی ..... ۶۱

## **فصل سوم: دین و احیای انسانیت ..... ۶۳**

مقدمه ..... ۶۳

الف) فرهنگ جاهلی ..... ۶۷

۱. خودمداری و تعصب قبیله‌ای ..... ۷۱

۲. استبداد سیاسی ..... ۷۲

۳. جهالت و جبر اجتماعی ..... ۷۳

۴. جبرگرایی کلامی ..... ۷۴

ب) فرهنگ و حیانی ..... ۷۵

|                                                 |     |
|-------------------------------------------------|-----|
| فهرست .....                                     | ۳۰۹ |
| ۱. اعتقاد توحیدی .....                          | ۷۶  |
| ۲. دانش توحیدی .....                            | ۷۷  |
| ۳. انسان و انتخاب آگاهانه .....                 | ۷۸  |
| ۴. ملاک برتری انسان‌ها .....                    | ۷۹  |
| ۵. مناسبات اجتماعی .....                        | ۸۰  |
| ج) امامت در فرهنگ دینی .....                    | ۸۱  |
| ۱. عبودیت کامل .....                            | ۸۴  |
| ۲. ولایت و هدایت تکوینی .....                   | ۸۴  |
| ۳. امام حجت خدا .....                           | ۸۵  |
| نتیجه بخش اول: مبانی نظری احیای تفکر دینی ..... | ۸۶  |

## بخش دوم

### فرایند افول تفکر دینی

#### در عصر امام حسین علیه السلام

|                                                 |            |
|-------------------------------------------------|------------|
| مقدمه .....                                     | ۹۱         |
| <b>فصل اول: قبیله‌گرایی .....</b>               | <b>۹۵</b>  |
| ۱. ساختار قبیله‌ای شبه جزیره .....              | ۹۸         |
| ۲. بت‌های ذهنی قبیله .....                      | ۱۰۲        |
| ۳. تفکر اعتقادی قبیله‌ای .....                  | ۱۰۹        |
| <b>فصل دوم: حاکمیت سیاسی .....</b>              | <b>۱۱۵</b> |
| الف) خلافت خلفا و طرح منطق سیاسی قبیله‌ای ..... | ۱۱۶        |
| ۱. سقیفه و انتخاب خلیفه اول .....               | ۱۱۶        |
| ۲. خلافت خلیفه دوم .....                        | ۱۲۲        |

|                                                                                    |     |
|------------------------------------------------------------------------------------|-----|
| قیام عاشورا و احیای تفکر دینی .....                                                | ۳۱۰ |
| ۳. خلافت خلیفه سوم .....                                                           | ۱۲۵ |
| ب) تحمیل منازعات قبیله‌ای بر امامت علوی .....                                      | ۱۳۳ |
| ۱. تحمیل منازعات قبیله‌ای بر امامت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> .....   | ۱۳۳ |
| ۲. تحمیل منازعات قبیله‌ای بر امامت امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small> ..... | ۱۴۱ |
| ج) سلطنت اموی .....                                                                | ۱۴۴ |
| ۱. تشدید منازعات اجتماعی .....                                                     | ۱۴۶ |
| ۲. خشونت و جبر اجتماعی .....                                                       | ۱۴۸ |
| ۳. ترویج جهل و نادانی .....                                                        | ۱۵۲ |
| ۴. تطمیع و دین‌فروشی .....                                                         | ۱۵۳ |
| ۵. جعل حدیث و قتل عام شیعیان .....                                                 | ۱۵۶ |
| <b>فصل سوم: بحران اعتقادی و جایگزینی قبیله به جای عقیده ۱۶۳</b>                    |     |
| ۱. بحران اعتقادی و شکل‌گیری جریان‌های کلامی .....                                  | ۱۶۴ |
| الف) جبراندیشی کلامی .....                                                         | ۱۶۶ |
| ب) خوارج .....                                                                     | ۱۶۸ |
| ۱. پیدایش خوارج .....                                                              | ۱۶۹ |
| ۲. عقاید خوارج .....                                                               | ۱۷۳ |
| الف) خلافت و رهبری .....                                                           | ۱۷۴ |
| ب) ایمان و عمل .....                                                               | ۱۷۵ |
| ج) امر به معروف و نهی از منکر .....                                                | ۱۷۷ |
| ۳. پیامدهای اعتقادی .....                                                          | ۱۷۸ |
| ج) مرجئه .....                                                                     | ۱۷۹ |
| ۱. پیدایش مرجئه .....                                                              | ۱۷۹ |
| ۲. عقاید مرجئه .....                                                               | ۱۸۳ |
| الف) ایمان و عمل .....                                                             | ۱۸۳ |

|                                                                       |     |
|-----------------------------------------------------------------------|-----|
| فهرست                                                                 | ۳۱۱ |
| ب) حاکمیت سیاسی                                                       | ۱۸۴ |
| ج) امر به معروف و نهی از منکر                                         | ۱۸۴ |
| ۳. پیامدهای اعتقادی                                                   | ۱۸۵ |
| ۲. سلطنت یزید، جایگزینی قبیله به جای عقیده                            | ۱۸۷ |
| نتیجه بخش دوم: زمینه‌ها و عوامل انحطاط تفکر دینی در عصر امام حسین (ع) | ۱۹۳ |

## بخش سوم

### فرایند احیای تفکر دینی

### در قیام عاشورا

|                                                              |     |
|--------------------------------------------------------------|-----|
| مقدمه                                                        | ۱۹۹ |
| فصل اول: مبانی معرفتی و کلامی احیای تفکر دینی در قیام عاشورا | ۲۰۳ |
| الف) خودآگاهی و خداباوری                                     | ۲۰۳ |
| ب) ولی‌شناسی                                                 | ۲۰۸ |
| ج) جامعه‌نگری                                                | ۲۱۳ |
| فصل دوم: شیوه‌های احیاگری در قیام عاشورا                     | ۲۲۱ |
| ۱. تبیین حقایق دینی                                          | ۲۲۳ |
| ۲. طراحی قیام عاشورا                                         | ۲۲۹ |
| الف) نقش بیعت در طراحی قیام عاشورا                           | ۲۳۰ |
| ب) نقش دعوت کوفه در طراحی قیام عاشورا                        | ۲۳۷ |
| ج) احیای تفکر دینی فلسفه قیام عاشورا                         | ۲۴۳ |
| ۱. چگونگی امر به معروف و نهی از منکر در قیام عاشورا          | ۲۴۷ |
| ۲. طراحی قیام بر مبنای اصل شهادت و اسارت                     | ۲۴۹ |
| الف) شواهد تاریخی                                            | ۲۵۰ |

|                                                                   |     |
|-------------------------------------------------------------------|-----|
| قیام عاشورا و احیای تفکر دینی .....                               | ۳۱۲ |
| ۱. آگاهی از اوضاع کوفه .....                                      | ۲۵۱ |
| ۲. شخصیت سیاسی امام <small>علیه السلام</small> .....              | ۲۵۴ |
| ب) احادیث .....                                                   | ۲۵۵ |
| <b>فصل سوم: عاشورا، تعیین دینداری و خودآگاهی انسانی ..... ۲۶۱</b> |     |
| ۱. عاشورا و خالص سازی نیروها .....                                | ۲۶۲ |
| ۲. شهادت، دعوتی به خودآگاهی و خداباوری .....                      | ۲۷۰ |
| ۳. اسارت و احیای دیانت .....                                      | ۲۷۶ |
| نتیجه بخش سوم: فرایند احیای تفکر دینی در قیام عاشورا .....        | ۲۸۸ |
| نتیجه گیری نهایی .....                                            | ۲۹۱ |
| منابع و مأخذ .....                                                | ۲۹۷ |
| فهرست .....                                                       | ۳۰۷ |